

کاندید اکادمیسین سیستانی

# جایگاه داود خان در تاریخ نوین افغانستان



نخستین رئیس جمهور افغانستان

سویدن - ۲۰۱۶ / حمل ۱۳۹۵ ش

## بنام خداوند جان و خرد

### اهداء

به دانشمند بلند مرتبت افغان،  
داکتر سید عبدالله کاظم  
کسیکه از صدق دل نیت کرده  
تا از شهید وطن داودخان  
به حیث یک شخصیت ملی  
دفاع کند!

#### مشخصات کتاب

نام کتاب - جایگاه داودخان در تاریخ نوین افغانستان  
نویسنده- کانديد اکادميسين اعظم سيستاني  
زمان نگارش - ۲۰۰۳ - ۲۰۱۸  
چاپ اول : حمل ۱۳۹۵ / اپریل ۲۰۱۶ / دانش نشراتی تولنه، کابل  
چاپ دوم- با تکمله و افزایش ۱۰ گفتار (از ۱۵ - ۲۴)  
ادرس ایمیل : [sistani.01@hotmail.com](mailto:sistani.01@hotmail.com)

## فهرست گفتارها

- نظریاتی از داکتر کاظم و برخی فرهنگیان دیگر..... ۵
- مقدمه مؤلف ..... ۹
- گفتار اول - شخصیت ملی باید دارای چه صفاتی باشد؟ ..... ۱۳
- گفتار دوم- درسی که داودخان در ۸ ثور به افغانها داد ..... ۲۶
- گفتار سوم- برداشت نادرست از پاسخ داودخان به بریژنف..... ۳۸
- گفتار چهارم- یادی از خدمات داودخان از زبان آقای فروغ ..... ۶۱
- گفتار پنجم - کودتای ثور محصول کودتای داودخان نبود .... ۷۷
- گفتار ششم- علت یا علل کودتای داودخان ..... ۸۵
- گفتار هفتم-بیانیه تاریخی داودخان در صبح ۲۶ سرطان ..... ۱۰۲
- گفتار هشتم- شاهی که از خود چیزی به یادگار نگذاشت ..... ۱۰۹
- گفتار نهم- پاسخ به اعتراضات مخالفان داودخان ..... ۱۲۷
- گفتار دهم- مکثی برسرخنان ملکخان در مقاله "ارمغان زندان" .. ۱۶۲
- گفتار یازدهم- علت اختلاف داودخان با سلطنت و دلیل دشمنی رشتیا و فرهنگ با میوندوال ..... ۱۹۲
- گفتار دوازدهم- مکثی بر کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهاری" ۲۲۴

- گفتار سیزدهم- سردار داود، یک انسان و یک دولتمرد (از قلم مشاور روسی، بعد از سی سال پس از مرگ داودخان)..... ۲۴۲
- گفتار چهاردهم- صدارت داودخان و مسئله پشتونستان ..... ۲۶۴
- گفتار پانزدهم- بازخوانی مشی داودخان در مورد پشتونستان .. ۲۸۴
- گفتار شانزدهم- تجدید نظر داودخان بر سیاست خارجی دولت..... ۳۲۲
- گفتار هفدهم- یگانه راه نجات از تهدید و تجاوز پاکستان ..... ۳۴۵
- گفتار هجدهم- داودخان، دولتمداری قاطع و با وقار افغان ..... ۳۶۴
- گفتار نوزدهم- رد لاطایلات داودملکیار در مورد وقایع ۸ ثور..... ۳۷۱
- گفتار بیستم- نظریات آقای جمیلی و آرسلا و قاسم باز ..... ۳۸۰
- گفتار بیستم- پیام داودخان به مردم از زبان داکتر شرق ..... ۳۹۰
- گفتار بیست و یکم- داودخان، خدمتگذار بی نظیر افغانستان ... ۴۰۰

## نظریاتی از داکتر کاظم و فرهنگ دوستانی که در چاپ این کتاب سهم گرفته اند:

داکتر سید عبدالله کاظم، کالیفورنیا، ۲۰۱۶ / ۲ / ۱۱

دوست عزیز، دانشمند فرهیخته، نویسنده پرکار و محقق واقع بین جناب کانديد اکادميسين سيستاني با تقديم سلام و احترام، اميدوارم باصحت و سلامت باشيد!

از اينکه مقاله انتخابی من در باره "مینار علم و جهل" مورد توجه و پسند شما قرار گرفت، خوشحالم. راستی وقتی من آن مقاله را خواندم، عین احساس شما برایم دست داد و تصمیم گرفتم آنرا به غرض مطالعه دوستان در این پورتال وزین اقتباس و به نشر بسپارم. وقتی از اینکار خلاص شدم و به صفحه تحلیل ها سر زدم، چشمم به عنوانی افتاد که به قلم شما نگارش یافته بود، با عنوان دلچسپ برایم یعنی "جایگاه داود خان در تاریخ نوین افغانستان" که مجموعه مقالات شما را در آن باره احتوا میکرد؛ فوری آنرا باز کردم، در صفحه بعد از عنوان متنی را دریافتم که پس از ذکر «خداوند جان و خرد»، لطف کرده و کتاب با ارزش خود را به این کمترین سر تا پا تقصیر اهداء فرموده بودید. نمیدانم از این مهربانی شما به کدام زبان ابراز امتنان و سپاس کنم.

گمان میکنم که احساس مشترک در قبال مسائل تاریخ معاصر کشور، ما را به آن واداشته است تا برای نسل جوان و آیندگان کشور که متأسفانه در اثر جنگها و مصیبت های وارده طی چند دهه از واقعیت های تاریخی وطن کمتر آگاهی دارند و یا اینکه آگاهی شان

تحت الشعاع حوادث و قضاوت‌های انفسی قرار گرفته و از مسیر اصلی بیرون کشیده شده اند، تا حد امکان متکی به اسناد و بطور مستدل حقایق را بیان و مسائل را روشن سازیم. تا جائیکه دیده میشود، عده ای از نویسندگان مسائل تاریخ معاصر کشور در آثار خود بسا موضوعات را به تقلید از چند نویسنده ای انگشت شمار گنجانیده اند، بدون آنکه خود در زمینه به تحقیق پرداخته باشند. وقتی به همچو متون مشابه و تقلیدی برمیخورم، ناگزیر دست به قلم می برم و آنچه به نظرم واقعیت جلوه میکند، آنرا به روی کاغذ می ریزم و تقدیم علاقمندان میدارم و آنگاه قضاوت را بدست ایشان می سپارم. محترماً! باید اعتراف کنم، با آنکه تاحال نسبت بُعد فاصله موفق به دیدار همدیگر نشده ایم، ولی قدم گذاری در این راه مشترک یعنی روشن ساختن مسائل تاریخی کشور ما را فکرأ چنان باهم پیوند داده است که گوئی هردو سالها شاگرد یک دبستان بوده ایم. به نظرم تلاش ممتد در جستجوی واقعیت ها که فارغ از هر نوع حب و بغض شخصی باشد، کلید اصلی راه یافتن به حقایق تاریخی است که باید با جرأت و بدون ترس و هراس از دیگران بیان شوند. بارها گفته ام که به سه شخصیت بزرگ تاریخ معاصر کشور یعنی امیر عبدالرحمن خان، شاه امان الله خان غازی و شهید محمد داؤد خان بیشتر از دیگران ارادت دارم و آنهم به دلیل خدمات ارزنده آنها که با قبول همه مشکلات و خطرات کوشیدند تا این کشور را به مسیر ترقی و تجدد بکشانند و اما افسوس و صد افسوس که دست آوردهای پربار شان بوسیله دشمنان وطن نابود گردید که امروز همه شاهد آن هستیم. برادر گرامی سیستانی صاحب! از اینکه در متن کتاب پرمحتوای خود از نوشته های این کمترین در چندین جا یاد و نقل قول کرده اید، بر امتناتم بیشتر افزوده اید. خدای بزرگ بر قلم و دانش

شما برکت دهد و با صحت و سلامت کامل، موفقیت های مزید نصیب شما کند تا از قلم شما تشنگان دانش بیشتر و بیشتر مستفیض شوند. با ارادت سیدعبدالله کاظم

### قاسم باز، امریکا- ۲۰۱۶ / ۲ / ۱۳

استاد پدر صفت من آقای سیستانی صاحب !

همین که کلیمه پدر صفت بشما نوشتم دیگر پشت القاب نمیگردم که از شما تعریف و توصیف نمایم. پدر نزد فرزند ارزش لایتنهای دارد. ساعت نه و نیم بجه شب که از کار بخانه آمدم بعد از کمی کارهای منزل وقتیکه کتاب نو شما را در افغان جرمن انلاین دیدم تا ساعت تقریباً چهار صبح از خواندن آن خلاص شدم. بخدا هر یک صفحه کتاب تان را که ورق میزدم جالب تر از صفحه قبلی برایم جلوه میکرد. به انگشتان دستهای مبارک تان و بقلم توانای تان رحمت رحمتها باد.

استاد نهایت عزیز و محترم،

من دو روز قبل به آقای داکتر حیدری بخاطر چاپ هر چی زودتر این کتاب پر بها تلفونی صحبت نمودم. دیروز خواهر محترم و مبارز ما نصیبه جان اکرم حیدری برایم ایمیل فرستاد که وی هم حاضر است در چاپ این کتاب سهم بگیرد، من در کابل با چند دوست خود نیز به تماس هستم که هر چی زودتر این اثر با ارزش را چاپ نمایم. انشاءالله در این چند روز هر چی که از دست ما شود دریغ نخواهیم کرد. دستهای مبارک تانرا را به محبت فرزندی میبوسم.

نصیبه اکرم، استرالیا، ۲۰۱۶ / ۲ / ۱۱

استاد سیستانی، بزرگوار من! جهانی از ارادت و محبت تقدیم تان باد. از سفر های کاری خسته به خانه برگشتم و تصور نمی‌کردم قوت حتی رفتن به بستر را داشته باشم، ولی با نظری به صفحه دلگرم کننده پورتال افغان جرمن آنلاین دیگر بار خستگی را کتاب شما از من گرفت و آشک شادی مرا به مهمانی خواند و حال که شب از نیمه گذشته هنوز با قوت و بیدارم.

قسم به روح بزرگواران که هدیه تان به ملت افغان بی همتاست و خوش به حال ما ملت که شما را داریم. آیا به خانواده حیدری این اجازه را خواهی داد که در نشر این کتاب سهم کوچکی بر عهده گیرند؟ سر فراز مان خواهید کرد.

از راه پورتال سلامی خدمت فرستادم ولی برای من کافی نبود تا بصورت غیر رسمی هم سر احترام بسوی تان خم دارم. با جهان سپاس

### داکتر عبدالواحد حیدری ، سنی استرالیا

سلام ها و احترامات خود و فامیل حیدری را خدمت دانشمند محترم سیستانی صاحب تقدیم میدارم. از مطالعه کتاب تان راجع به مقام شهید محمد داود در تاریخ سپاس گزاریم. اگر این کتاب به چاپ برسد جای افتخار همه ما خواهد شد و نسل های آینده وطن از آن استفاده خواهند نمود. در قسمت چاپ ان آماده هر نوع کمک مالی میباشم. با عرض سلام و سلامتی شما

صالحه واهب واصل، ۲۰۱۶/۲/۱۳

به دانشمندگرامی، نویسنده پُرکارو تاریخ نویس توانا سیستانی صاحب! از دیده حق بین تو نقشیست هویدا  
کز روی حسد دیده کاذب شده پُر نم



## مقدمه مؤلف

انسان موجودی اجتماعی است. در اجتماع به وجود می آید. در اجتماع بزرگ میشود. از اجتماع تاثیر می پذیرد. و در جریان زندگی با کسب تجارب و اندوخته های اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی، شخصیت خود را میسازد، و بر محیط اجتماعی ماحول خود نیز تاثیر میگذارد.

شخصیت های سیاسی و نظامی و رهبران ملی یا مذهبی، بخصوص در چگونگی گذار از مراحل مختلف تاریخ، نقش بسیار چشمگیر و پر اهمیت دارند، زیرا آنها با استعداد سازماندهی و توانائی فرماندهی و قدرت رهبری خویش میتوانند سیرحوادث تاریخ را در مسیردرست یا نادرست، قراربدهند و بدینوسیله سبب نجات جامعه در یک مرحله معین شوند و یا جامعه را به کج راهه رهنمونی کرده، سبب زوال و نابودی آن گردند.

داودخان، نیز یکی از همین شخصیت های ملی و سیاسی کشورما بود که با عشق به اعتلای میهن، با صداقت و پاک نفسی وطن پرستانه کمر به خدمت ملت و مملکت بسته بود و با اخلاق اسلامی و تقوای سیاسی و شیوه کار همراه بادیسپلین و تندیهای مخصوص بخودش، توانسته بود جلو فساد اداری را سد شود و کارنامه های ماندگاری از خود در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور بر جای گذارد که، او را از میان دولتمردان و سیاست مداران معاصر خودش و بعد از خودش یک سر و گردن بلندتر نمایان سازد.

در سطح بین المللی نیز داودخان، سیاستمدار برجسته و قابل اعتنایی بود. سفير امریکا در کابل، در سپتمبر ۱۹۷۳، طی تلگرامی

به وزارت خارجه آنکشور، وضعیت سیاسی افغانستان را ارزیابی کرده و در این ارزیابی، گفته بود که داودخان منحیث یگانه رهبر واقعی و اصلی و ملی شناخته شده مورد قبول و تائید همه اقشار مردم افغانستان قرار دارد. در بنده ۸ تلگرام میگوید: «۸- باید متذکر شد که در حال حاضر داود یگانه شخص منحصر به فرد افغانستان است که منحیث یک رهبر واقعی و اصلی ملی افغانستان مورد قبول اردوی افغانستان، اقوام، اقشار تحصیلکرده، شاگردان، محصلین و مردم عام میباشد، صرف نظر از این که این اقشار ملت افغانستان چینی هستند و یا به عنعنات ملی افغانستان معتقد هستند.» (فواد ارسلا، گزارش سپتمبر ۱۹۷۳ سفارت امریکا در مورد آینده کودتای داودخان، افغان جرمن آنلاین)

یکی از مشاوران روسی که با داودخان در رابطه به پلانهای اقتصادی و انکشافی افغانستان، دیدار و ملاقات داشته است، بعد از سی سال پس از مرگ داودخان مقاله ای نوشته و در آن در باره شخصیت داودخان چنین گفته است: «از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داود، یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرز العمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است.» (گیورگی پتروویچ یژوف، به مقاله دوازدهم در همین کتاب رجوع شود.)

وقتی می بینیم که یک دیپلمات امریکائی در یک تلگرام محرمانه خود، داودخان را چنان به خوبی می ستاید و نسبت به او چنین بیغرضانه و دور از حب و بغض شخصی ابراز نظر مینماید، و آنطرف، یک متخصص اقتصاد و یک پلان گذار امور انکشافی از یک کشور کمونستی، با آگاهی از اعتقادات و باورهای داودخان که

هیچگونه ایمانی به کمونیزم نداشت، داودخان را یکی از بزرگترین و برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در قرن بیستم می‌شمارد، جا دارد که با جهر بگویم: کجاست چشم حقیبن افغانی که توان دیدن و تشخیص کردن یک شخصیت ملی وطن خود را ندارد و با بهانه تراشی های مغرضانه، سعی میکند تا از وزنه شخصیت آن مرد وطن پرست بکاهد و احياناً بخود ببالد که گویا، داودخان را از اوج عزت و اعتبار و وجهه بین المللی اش، چند ملی متر؟ پائین کشیده است، درحالی که ممکن است خود به اندازه یکصدم آن شخصیت خدمتگزار به این وطن و این جامعه خدمت نکرده باشد.

فراموش نباید کرد که انسان های مطرح و مؤثر در جامعه، دارای شخصیت چند بعدی اند: بعد سیاسی، بعد اجتماعی، بعد فرهنگی، بعد مهارتهای فنی و بعد عشق به انکشاف و ترقی کشور. ممکن است همه ابعاد شخصیت یک فرد مورد تائید همه کس نباشد، مثلاً یک یا دو بعد آن مورد پذیرش نباشد و بقیه باشد. داود خان نیز از این خصوصیات مستثنی نبود. شاید طرز اداره و حکومت داری داودخان با سبک و شیوه منضبط او برای بسیاری اشخاص دلچسپ نبوده باشد، ولی جدیت در کار و عشق او به عمرانات و برنامه های اقتصادی برای رشد و انکشاف اجتماعی وطن، چنانکه در نوشته های داکتر عبدالله کاظم و جنرال زکریا ابوی و آقای فروغ آمده، برای من و دیگران بسیار دلپسند می باشد.

مقاله «افشای یک راز افغان و پایان یک دوره» ترجمه آقای داکتر واحد حیدری، منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین در تاریخ ۵/۲/۲۰۱۶، ضمن اینکه مرا بسیار متأثر ساخت، انگیزه ای شد تا نوشته ها و مقالات متفرق خود را در باره کارنامه های ماندگار آن سردار دلیر و شهید راه وطن و عقیده یعنی داودخان، جمع کنم، شاید از مجموعه آنها کتابی پدید آید که از یک طرف بتواند از

سرگردانی خواننده مقالاتم در این زمینه بکاهد و از سوی دیگر برای پژوهشگران جوان مأخذی جدید فراهم گردد.

لازم به یادآوری است که این مجموعه شامل ۲۵ گفتار است که دو گفتار از این قلم نیست، بلکه انتخابی است از تراوش ذهن نویسندگان دیگر. منجمله یک گفتار، تلخیصی از سخنرانی آقای عزیز فروغ، معین وزارت پلان و همکار نزدیک داودخان در هر دو دوره قدرت وی میباشد. این گفتار ابتدا از جانب خانم نصیبه جان حیدری از روی رسانه یوتیوب برون نویس و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسید. گفتار دومی، مقاله ایست از قلم یک متخصص روسی در پلان گذاری در وزارت پلان عهد صدارت داودخان، که پس از سی سال از شهادت داودخان، در روسیه آنرا نوشته و بدست نشر سپرده است و انصافاً که برای درک آرمانهای بزرگ داودخان نسبت به وطنش، بهتر از آن را من ندیده ام.

یکی از گفتارهای جالب دیگر، در این مجموعه، گفتاری است نقد گونه در باره تعبیر نادرست سخنرانی داودخان در جواب دیکته های بریژنیف رهبر اتحاد شوروی هنگام آخرین ملاقات رسمی داودخان با او. یک بحث انتقادی و تحقیقی در باره علت اختلاف داودخان با نظام سلطنت و دلیل خصومت آقایان رشتیا و فرهنگ با میوندوال و نقش داماد شاه سردار ولی در ایجاد اختلافات میان داودخان و سلطنت و همچنان مکئی برسرخان تند ملکخان وزیرمالیه به آدرس داودخان و دلیل زندانی شدن وی نیز چاشنی این مجموعه اند که توجه خواننده را نسبت به هر کدام از دو پسر عمو در سرنوشت کشور جلب خواهد ساخت.

کاندید اکادمیسین سیستانی

سویدن: ۲۰۱۶ / ۲ / ۷

## گفتار اول

## شخصیت ملی کیست و باید دارای

## چی صفاتی باشد؟

(نوشته شده در ۶ / ۱۰ / ۲۰۱۴)

مهمترین مشخصه «شخصیت ملی» آنست که اول: هیچگاهی در خدمت سرویس های استخباراتی خودی و بیگانه قرار نگرفته باشد. ودوم، برای کسب قدرت یا انحصار قدرت به اشاره و دستور کشور خارجی بر فرق مردم ووطنش نکوبیده باشد.

بنابراین شخصیت ملی، از دید عناصر ملی کسی خواهد بود که در دوران حیات خود کار فوق العاده مفید سیاسی یا نظامی انجام داده باشد که منتج به رهائی جامعه از سلطه بیگانه ویا نجات مردم از استبداد داخلی شده باشد و از این طریق در حافظه تاریخ یا حافظه ملت جا پیدا کرده باشد. زیرا مردم معمولاً وقتی از کسی به نیکی یاد میکنند، که از او خیری دیده و خوشنود باشند.

در سیمناریکه درسال ۲۰۰۴ به مناسبت ۹۴ مین سالگرد استقلال کشور در حومه شهرگلن آلمان از سوی افغان کلتوری توله تدویرشده بود، هندیه دافغانستان واحسان الله دافغانستان دختر وپسر شاه امان الله غازی در آن اشتراک ورزیده بودند، من متوجه مردی محاسن سفید ۷۰ ساله ای بودم که در تمام مدت سخنرانی هندیه دختر شاه امان الله غازی ،او میگریست. در ختم محفل من نزدش رفتم و از وی پرسیدم که چرا اینهمه گریه میکردی،آیا غازی امان الله خان

را از نزدیک دیده بودی؟ جواب داد، نه خیر، من از پدر خود در کودکی اوصاف نیکوئی و آزادگی آن غازیمرد را شنیده ام و اکنون با دیدن دختر و پسر آن شاه، او را در برابر خود مجسم می بینم و افسوس دوره او را می خورم. آن مرد ریش سفید خوش سیما از مردمان وردک بود.

در تاریخ معاصر کشور، یعنی پس از تأسیس دولت مستقل افغانستان توسط احمدشاه درانی، چند شخصیت ملی در صحنه سیاسی کشور بظهور رسیده اند که هر یک در مقاطع معینی از تاریخ معاصر، کارنامه های ماندگاری از خود به یادگار گذاشته و خود رفته اند، از آنجمله اند:

۱- اعلیحضرت احمدشاه بابا، مؤسس افغانستان که در ۱۷۴۷ دولت معاصر افغانستان را بنیاد گذاشت و ملت افغانستان را صاحب قلمرو جغرافیائی وسیع تر از امروز ساخت و بمردم ما اعتبار حاکمیت ملی و هویت ملی بخشید و رفت.

۲- وزیر اکبر، قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس که با زیرکی و درایت خاص، تمام دسایس و توطئه های مکناتن نماینده سیاسی انگلیس را در از میان بردن سران جنگ اول افغان و انگلیس، خنثی ساخت و سرانجام وی را در یک نبرد تن به تن از پای در آورد و سپس قوای اشغالگر انگلیس را مجبور به خروج فوری از افغانستان نمود و در ظرف یک هفته (۶- ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) از ۱۶ هزار و پنجمصد نفر قشون اشغال گر فقط یک نفر بنام داکتر برآیدن، زنده خود را تا قشله نظامی جلال اباد رساند و خیر تباهی عساکر اشغالگر را به دیگر عساکر محصور در قشله انگلیسی رسانید.

۳- سردار ایوب خان، فاتح میوند، در جنگ دوم افغان وانگلیس، توانست در رأس نیروهای ملی در اخیر جولای ۱۸۸۰ قوای انگلیس را در دشت میوند هلمند شکست دهد و سرانجام مجبور به تخلیه از افغانستان نماید.

۴- اعلیحضرت شاه مان الله غازی، رهبر جنبش جوانان افغان (مشروطیت دوم)، بخاطر حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان، در تاریخ ۳ ماه می ۱۹۱۹ با استعمار انگلیس اعلام جنگ داد که در نتیجهٔ جانبازی و فداکاری فرزندان دلیر وطن، یک ماه بعد در ۳ جون، دشمن مجبور به متارکهٔ جنگ و امضای پیمان صلح راولپندی گردید و بالنتیجه استقلال کامل سیاسی افغانستان بدست آمد (۱۸ اگست ۱۹۱۹ مطابق ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش).

۵- پنجمین شخصیت ملی افغانستان، سردار محمد داود، صدراعظم (۱۹۵۳-۱۹۶۳) و نخستین رئیس جمهور افغانستان (۱۹۷۳-۲۷ اپریل ۱۹۷۸م) بود. خدمات داودخان در هر دو دوره زمامداری اش، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، و آزادی زنان کشور از زندان چادری، وطن پرستانه و خیلی صادقانه بوده است.

علاوتاً داودخان شخصیت شجاع و مغرور و با وقاری بود که در کودتای ۷ ثور، مدت ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباردمان و غرش طاقت شکن طیارات میک ۲۱ کودتا چیان، برارگ ریاست جمهوری، بر سر تصمیمش ایستاد و از غرورش نکاست و در آخرین دقایق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواهد زنده بماند، باید تسلیم شود، ولی او با شهامت و شجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم!" داودخان با بیان این سخن خواست این درس شجاعت را به فرزندان آگاه افغان بدهد که در برابر دشمن

عقیده وایمان خود نبایستی زیون شد و نباید بخاطر زنده ماندن در ذلت و خفت تسلیمی را قبول نمود. داودخان با این تصمیم خود نه تنها خودش را فدا کرد، بلکه ۱۷ تن از فرزندان و وابستگان خانواده خود را نیز قربانی داد.



### دیدار داودخان و خانمش با شاه امان الله و ملکه ثریا در روم

هر دو رهبر افغانستان، شخصیت های ملی بودند. هر دو برای آزادی نسوان و حق تحصیل و حق کار آنان جهت ترقی و تعالی کشور تلاش کردند. امان الله استقلال افغانستان را از انگلیس گرفت و داودخان نظام جمهوری را در افغانستان جاگزین نظام شاهی نمود.



## روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

داکترسید عبدالله کاظم، در بخش نظریات جواب به داودملکیار (میراث خوار میوندوال) مینویسد: "آقای داؤد ملکیار! ناگفته نباید گذاشت که حسادت ها، عقده ها و بعضی مؤلفه های دیگر موجب گردیده تا با شنیدن نام محمد داؤد دچار یک نوع به اصطلاح "جن گرفتگی" شوند، حتی بعضی ها موصوف را با بی حرمتی بنام "دیکتاتور، ظالم، خود رأی، خود خواه، نادان و... حتی دیوانه" خطاب کرده اند. خوب شد که با این حالت خاص (کودتای ۷ ثور) به همچو اشخاص ثابت شد که آنها در این قضاوت خود اشتباه کرده اند. زیرا کسیکه در لحظات بین مرگ و زندگی به چنین تصمیمی مردانه مبادرت می ورزد و از کشتن دشمنان خاک و مردم با چنان تحمل و بردباری اجتناب میکند، مسلم است که او برعکس نظر آنها دارای شخصیت رؤف، واقع بین، با تحمل و با تفاهم ملی و مردمی بوده و در عین زمان متانت یک رهبر واقعی کشور را داشته که در راه خدمت به مردم و وطن از هیچ چیز در طول زندگی خود دریغ نکرده است؛ او حاضر شد مردانه جان دهد و اما خود و کشور را به دشمن تسلیم نکرد. او تا پای مرگ در موقفش استوار ماند و تا در آخرین مرحله به خود فکر نکرد و به خانواده خود و وزرای خود گفته بود که شما بروید و خود را نجات دهید، ولی من در اینجا می مانم و امر داد که برای جلوگیری از قتل جوانان مدافع گارد، بیرق سفید را بلند کنند و به همه آنها که تا دم صبحگاه در خدمت نظام صادقانه جنگیده بودند، اجازه داد خود را تسلیم کنند تا از ریختن خون شان جلوگیری شود. همین شهامت او کافیست که او را بیک رادمرد تاریخ وطن مبدل سازد و به افتخار اولین شهید واقعی جهاد اخیر مردم افغانستان را حاصل کند. اینست فرق بین آن ملحدان بعدی و این شهید راه حق؛ روحش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد." (توضیحی بر تبصره داودملکیار)

در عرصه مناسبات بین المللی با قدرتهای خارجی نیز داودخان، شهامت و غرور ملی خود را حفظ کرده است، چنانکه در برابر رهبر خودخواه اتحادشوروی بریژنوف، از حاکمیت ملی افغانستان دفاع نمود و در ملاقات با رهبران پاکستان نیز غرور ملی و وقار افغانی را حفظ کرده است.

بر مبنای شهادت مرحوم پژواک، دپلومات نامدار افغان، در سفری که با داودخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید: «در شناخت شخصیت وی (سردار) کشفی نو دست داد. نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم بر آن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن را نیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار و زیرکنترول او بود.» پژواک علاوه میکند: «انصافاً شخصی ملی و وطنخواه بود و بعد از وزیر اکبرخان نمیتوان نظیر و مثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.»<sup>۱</sup>

خلاصه داودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را در صف احمدشاه درانی، وزیر اکبر خان و اعلیحضرت امان الله خان به حساب آورد. تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا و ترقی کشور چه در دوره صدارتش و چه پس از تاسیس نخستین جمهوریت در افغانستان، جای تردید و شبهه باقی نمیگذارد. و اقدام مدبرانه و انقلابی اش در جهت آزادی

<sup>۱</sup> - پورتال افغان جرمن، مقاله پروین پژواک، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲

زنان افغانستان از زندان چادری در ۱۹۵۹، یکی از آن اقداماتی است که نقطه عطفی در تاریخ نهضت زنان در کشور به شمار می‌رود و زنان کشور بایستی بیش از هرکس دیگری از او ممنون و مشکور باشند و او را حامی حقوق و آزادی‌های مدنی خود بدانند.

### نهادهای بزرگ باید بنام اشخاص بزرگ مسمی شوند:

هرگاه در نظر باشد تا یکی از نهادهای بزرگ علمی یا ملی کشور، مثل: پوهنتونها، شهرها و یا بنادر تجارتی و یا میدان‌های هوایی بنام یکی از شخصیت‌های ملی یا علمی کشور نام‌گذاری شود، باید چنین شخصیت‌هایی برای مردم مشخص و معرفی گردند که آنها دارای چی خصوصیات و ویژگی‌های میباشند که سائر مردم عادی آن خصوصیات را ندارند؟

بطور مثال، اگر در جستجوی یک شخصیت ملی باشیم، این شخصیت باید داری کدام صفات و ممیزات باشد که وی را از دیگران یک سر و گردن بلندتر نشان بدهد. کسی میتواند به عنوان شخصیت ملی مطرح شود که هیچگاهی در خدمت سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه و خودی نبوده و هرگز برای کسب قدرت و یا انحصار قدرت برفرق ملت خود نکوبیده باشد. کارهای بزرگ و نیکی را به نفع مردم و کشورش انجام داده باشد و نتیجه کارش به حال مردم مفید و الگو ثابت شده و در میان مردم کشور خود از محبوبیت خاصی بر خوردار باشد.

واگر یک شخصیت علمی مطرح باشد، می باید این شخصیت علمی در حیات خود دست به تألیف و نوشتن آثاری زده باشد که هم از لحاظ کیفیت و نیز از نظر کمیت خود در کشور بی نظیر و یا کم

نظیر باشد و برای بیداری و تحرک جامعه به پیش مردم را کمک نماید.

- علاوه بر ما شخصیت های مبارز و نیکنام محلی داریم که در جنگ با متجاوزین در کنار شخصیت های ملی شجاعانه ایستاده اند و کارنامه آفریده اند مانند: میرمسجدیخان کوهستانی، عبدالله خان اچکزئی، امین الله خان لوگری، میر بچه خان کوهدامنی، عبدالقادر خان اوپپانی، غازی میر زمانخان کنری و غیره که هریک لیاقت نام گذاری یک موسسه فرهنگی یا تولیدی را دارند.

### داودخان شخصیت بزرگ بود یا حامدگری؟

داودخان یک شخصیت بزرگ و ملی بود. خصایل و خصوصیات او: وطن پرستی، پاک نفسی، باتقوا، با انضباط و پادسپلین، ضد ارتشاء، ضدارتجاع، ضد مداخلات بیگانه در امور کشور، ضد اختلاس و رشوه خوری، ضد دزدان و غاصبان دارائی های عامه و ملکیت های خصوصی، حافظ جان و مال و ناموس مردم افغانستان، حافظ امنیت سرتاسری در کشور، حافظ حیثیت و وقار و پرستیژ دولت افغانستان در برابر جامعه بین المللی و کشورهای همسایه بود، اورهبری بود که بعد از عهد امانی هیچ زعیم سیاسی افغانستان چون او در افغانستان خدمت نکرده است و باوی برابری کرده نمیتواند.

داودخان بنیانگذار بسیاری از پروژه های زیربنائی و اقتصادی و انکشافی و عصری سازی افغانستان و تقویت اردوی ملی و نیروهای هوائی کشور برای حفظ تمامیت ارضی و حریم هوائی کشور، حامی حقوق زنان و حق تحصیل و حق انتخاب کردن چادری یا بی چادری

در بیرون از منزل وحق کاردرجامعه درکنار مردان برای انکشاف و عمران افغانستان بود.

خانم با بصیرت افغان نصیبه اکرم حیدری، درمقاله ای مینویسد: «در اواخر سال ۱۳۳۵ (دو سال بعد از آغاز صدارت محمد داود خان) ریاست هوائی ملکی به عنوان یک موسسه رسمی دولتی تأسیس گردید و بعد از تأسیس اولین قرار داد های هوانوردی بین افغانستان، پاکستان و ترکیه به امضای رسید و چمن خواجه رواش در سال ۱۹۶۳ به میدان هوائی کابل مبدل و افتتاح گردید که نقشه آن بدست شخص شهید داود خان که عشق آتشین وی به وطن وی را به اعمار پروژه ها بدست خودش میکشاند. شاه به ایشان پیشنهاد نمودند که این میدان را بنام میدان هوائی "محمد داود" نامگذاری نمایند، ولی شهید محمد داود خان در جواب میگویند نه " نام کابل مقدس است، من نام زیبای کابل را بر نام خود ترجیح میدهم" (نصیبه اکرم، نام کابل مقدس است، افغان جرمن آنلاین ۲۶/۰۵/۲۰۱۷)

نویسنده علاوه میکند: "چه خوب است گفت که تاریخ را با نام ها و مجسمه ها نمیتوان ساخت و عبرت انگیز از همه اینست که تاریخ را با کار روایهای گذشتگان باید مرور کرد، نه با مجسمه های شیادان و خاکفروشان، نه با تبدیل نام شهر ها و عمارات و آبدات تاریخی بنام های شرم آور افرادی که تاریخ شاهد اعمال شوم و فاجعه آمیز این جلادان بوده است. ولی می بینیم که این خدایان زمینی ماده پرست، به رسم هندو ها و یونانی های قدیم امروز در افغانستان پرستش میشوند و این در حقیقت شکست واقعی این رهبران خود پرست و پیروان آنان است که خود خوب میدانند که آنان مورد نفرت اند، ولی برای دستیابی به قدرت و مادیات رهبر پرست شده اند و با مجسمه سازی ها که جز روکشی غرور شکست

یافته آنان نیست، سر در گریبان غفلت میزنند. حقا! امروز زمانی فرار رسیده که وقتی سوال مالکیت و مادیات به پیش می آید، مساوات و سعادت انسانی در جامعه می میرد." (نصیبه اکرم حیدری، افغان جرمن آنلاین ۲۶/۰۵/۲۰۱۷)

سناتوران افغانستان، که مرکب از جنگسالاران و اکثر افراد استفاده جو میباشند، حامد کرزی، رئیس جمهور ناکام افغانستان را، منحیث یک شخصیت ملی مستحق آن دانستند تا میدان هوایی کابل به اسم او نامگذاری گردد. برای اینها خدمت و صداقت و تلاش برای آبادی و انکشاف مملکت، زمانی معنا پیدا میکند که خود یا وابستگان شان در قدرت باشند و از امکانات دولتی سوءاستفاده نمایند، نزد این اینها بهترین رهبر و بهترین زعیم کسی است که دست مقامات دولتی را درحیف و میل کردن و اختلاس دارائی های ملی آزاد بگذارد، مانند حامد کرزی؟

یکی از سیاست های خام و مصلحت گرایانه کرزی در طول ۱۳ سال حکومت وی بخشش های بی مورد القاب و رتبه های بلند دولتی و اعزازی با امتیازات عجیب و غریب به افراد غیر مستحق بوده است، که او را یکی از بدنام ترین زعمای افغانستان در تاریخ ۳۰۰ سال اخیر ثبت میکند. حامد کرزی، نه مبتکر کدام پروژه زیربنائی اقتصادی درکشور است و نه برای کوتاه کردن دست اختلاسگران و مجرمین جنگی از یخن مردم ستمدیده کشور اقدامی کرده است. درعین حال، حامد کرزی با وجود کمک های میلیاردی دالری جامعه جهانی به افغانستان، فقر و بیکاری و دزدی و جرم و فساد را درکشور تعمیم داده و فرصت های طلائی فراوانی را در امر توسعه و انکشاف کشور از دست داده است.

کرزی تنها بعد از خیمه شب بازی های تدویرلویه جرگه برای امضا و یا عدم امضای پیمان امنیتی با امریکا، بیش از شش میلیارد دالر کمک های امریکا و جامعه جهانی را برای عمران کشور از دست داد. وگویا لقمه نان پخته را از گلوی ملت فقیر وگرسنه خود گرفت، تا نقش یک چهره ملی را بازی کرده باشد، اما او فراموش کرده بود که با گرفتن کیسه های پول از یکی از کشورهای همسایه بطور غیرقانونی، وقار و حیثیت تاریخی کشور را به زمین زد، و خود را بحیث یک چهره فاسد و خاین به ملت ثبت تاریخ افغانستان نمود.

علاوتاً کرزی پروسه انتخابات اخیر را چنان با بحران روبرو ساخت که کشور را تا لبه پرتگاه سقوط نزدیک برد و اگر پا درمیانی امریکا و ملل متحد نمی بود، شاید یک بار دیگر این ملت زخمی و رنجور با یک جنگ داخلی رو برو میشد. به گفته مسؤلان وزارت مالیه بحران انتخابات سبب رکود اقتصادی در کشور شد و نزدیک به پنج میلیارد دالر در بخش های گوناگون فرصت های شغلی و سرمایه گذاری را از افغانستان گرفت و ضربه بزرگی به زندگی مردم عادی وارد کرد.

کرزی دوسیه حیف و میل کردن نهصد میلیون دالر سرمایه کابل بانک را بخاطر نجات برادر خود و برادرمعاون اول خود حفظ کرد و از جیب ملت بهای این دزدی را پرداخت و اگر دوسیه کابل بانک بدرستی بررسی گردد، امکان دارد که پای خود حامد کرزی نیز در این خورد و بردها دخیل باشد. با در نظر داشت ده ها جرم مصلحت گرایی دیگر کرزی، حال آقای داکتر اشرف غنی، رئیس جمهور جدید که با رویدست گرفتن مجدد دوسیه کابل بانک آبروی از دست رفته افغانستان را دوباره احیا کرده و امید های زیادی را

در دل‌های مردم زنده ساخته است، چطور آنهمه خطا‌های سیاسی و غیر سیاسی کرزی را نادیده گرفت و میدان هوایی کابل را بنام او مسمی کرده است؟ حامد کرزی فقط مستحق یک لقب است و آن لقب، «پدر فساد در افغانستان» میباشد.

درمیان یک صد اتهامی که براقای کرزی، توسط جمالخان بارکزی و آقای «عزیزاحمدعزیزی» وارد آمده، ودر پورتال افغان جرمن قبلاً به نشر رسیده، تمام آن اتهامات از سوی خوانندگان این پورتال تائید شده و دانشمند افغان آقای داکتر سید عبدالله کاظم حتی یک مورد خلاف آن را نیافته است تا از دوش حامدکرزی پس کند، بنابراین معلوم میشود که کرزی در مدت ۱۳ سال حکومت خود بجای کارهای خوب، که امکان انجام آن از عهده اش پوره بوده ولی انجام نداده است، باید بجای مکافات، مجازات میشد.

میدان هوایی کابل می باید بنام مؤسس این میدان، یعنی داودخان شهید که خودش این میدان را طراحی و اعمار کرده است و یکی از کارهای عهد صدارتش میباشد، مسمی میگردد تا حرمت جان بازی و شهامت وی در برابر کودتاگران ۷ ثور بجا آورده میشود. آن مرد نیکنام و فرزند صدیق وطن در کودتای ثور ۱۳۵۷ با هفده تن فرزندان و اعضای خانواده اش توسط کودتاچیان قربانی و قتل عام شدند.

داودخان نه تنها میدان هوایی کابل را ساخت، که میدانهای هوایی بزرگ قندهار، مزارشریف و شیندند، و بگرام را هم اعمار نمود و به بهره برداری سپرد. اکنون انصاف نیست که ثمره کار و فعالیت یک شخصیت نیک نام شهید به یک آدم بی جرئت و بیکاره ای چون حامدکرزی داده شود. هرکس تصمیم بگیرد که حق یک خدمتگار و شهید درجه اول وطن را به دیگری که مستحق یک مدال



فلزی بی بها هم نیست، بدهد، بدون شک عمل غیر عادلانه و غیرمنصفانه ای انجام داده است که تاریخ او را محکوم خواهد نمود.

پایان

## گفتار دوم

**درسی که داودخان در ۸ ثور به افغانها داد:  
"بجز خدا، هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم!"**



**محمد داود شهید در دوره ریاست جمهوری اش**

با یقین میتوانم بگویم که در میان انقلابیون دو آتشه و درمیان رهبران سیاسی چپ و راست و نیز قوماندانان جهادی افغان در سه دهه اخیر، هیچ یکی را نمیتوان سراغ داد که مرگ را در یک قدمی

خود ببیند ولی به دشمن تسلیم نشود. مگر داودخان، این رهبرشجاع و پیرغرور و مصمم افغان برای ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباران طیارات و غرش زهره ترقان و طاقت شکن طیارات میک ۲۱ کودتا چپان، از ساعت ۱۲ ظهر ۷ ثور تا ساعت ۸ صبح فردای آن برسریا ایستاد و از غرورش نکاست و در آخرین دقائق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواهد زنده بماند، باید تسلیم شود، ولی او با شهامت و شجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم!" اگرچه جنرال امام الدین، (متهم به قتل داودخان) میگوید که وقتی به داود خان ابلاغ گردید که قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال یافته، تسلیم شود! مگر داود خان بدون آنکه حرفی بر زبان آورد، با تفنگچه براو فیرکرد، ولی عقل سلیم چنین شهادتی را نمی پذیرد که داودخان هنگام فیر برامام الدین سخنی نگفته باشد. گیریم که داودخان بدون اظهار هیچ سخنی برامام الدین فیر هم کرده باشد، این خاموشی داودخان در برابر یک افسر کودتاجی (امام الدین) آیا به این معنی نیست که او، این افسرپائین رتبه را همطراز خود (به عنوان قوماندان اعلی اردوی افغانستان) نمی دیده است، و بنابراین براو فیرکرده تا لب فروببندد و دستور تسلیمی به وی ندهد؟

حقیقت اینست که داودخان با بیان این سخن که "بغیر از خدا، هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم." خواسته این درس وطن پرستی را به فرزندان دلیر و آگاه افغان بدهد که در برابر دشمن عقیده و ایمان خود نبایستی زیون شد و نباید تسلیمی را بخاطر زنده ماندن در ذلت و خفت قبول نمود.

این نخستین بار نبود که داودخان در برابر دیکته زورمندان، شهامت و غرور ملی خود را تبارز داد، بلکه او آن شخصیت آزاده

و وطن دوست و مغروری بود که دیکته رهبر خود خواه اتحاد شوروی (بریژنف) را هم در امور داخلی کشورش نپذیرفت. بقول عبدالصمدغوث، در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، باری بریژنف ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت داری داودخان، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان خارج نماید. داودخان در جواب بریژنف گفت: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نماییم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیم گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.»<sup>۲</sup>

این مذاکرات در فضای صمیمانه خاتمه نیافت و داودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داودخان میخواست افغانستان را از زیربار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمک‌های کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متأسفانه که گماشته‌گان شوروی که در این سفرها، داودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر داودخان را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس

<sup>۲</sup> - سیستمی، کودتای ثور و پیامد آن در افغانستان، ازمن، چاپ ۱۹۹۶، فصل چهارم

شوروی بر ضد داؤد بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آوریل ۱۹۷۸) داؤد خان با ۱۷ تن اعضای خانواده‌اش کاملاً نابود گردید. خون داؤدخان و کودکان معصومش، دامن کودتاچیان را گرفت و یکی دوماه بعد از پیروزی کودتا، شورشهای مردم برضد رژیم آغاز گردید و ظرف یک دهه تمام سران کودتا یکی بعد دیگری سربه نیست شدند، چنانکه حتی قبر آنها هم امروز برای کسی معلوم نیست.

استقامت و پایداری داؤدخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاچیان در هفتم ثور ۱۳۵۷ و شهامت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان فاجعه هفتم ثور، واقعاً در تاریخ افغانستان بی نظیر است و میتوان گفت: داؤد خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضر نشد سر تسلیم به دشمنان خود فرود آورد. و مرگ مردانه و شرافتمندانه را بر تسلیم شدن و به اسارت درآمدن در چنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود و خانواده خود را در صف دلیرمردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

مقاله دلچسپ پروین پژواک، سحنانی به آدرس داؤدخان از قول مرحوم پژواک بزرگ، بازتاب یافته است که من تا کنون نظیر آن را از زبان هیچ یکی از رجال سیاسی همزمان داودخان نشنیده ام. مرحوم پژواک در سفریکه با داودخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده و اوسخنان وی را با نرمی ترجمه میکرده است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی (سردار) کشفی نو دست داد. نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم بر آن صحت قابل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن را نیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار و زیرکنترول او بود.» پژواک ادامه میدهد: «انصافاً [داودخان] شخصی ملی و وطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیر و مثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.»<sup>۳</sup>

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، خوبتر میتوانند در مورد شخصیت او و آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان انجنیر کریم عطائی، داکتر حسن شرق و عبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داودخان در مواقع مختلف از کارکردهای وطن پرستانه داودخان در هر دو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، خالصانه و صادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنهای که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داودخان ندارند، بسیار کمک میکند. اما چیزیکه برای من، بسیار پراهمیت است، نظریات یک متخصص روسی، بنام "گیورگی پتروویچ یژوف"، مشاور امور پلان و اقتصاد در وزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داودخان است که اینک پس از سی سال بعد از قتل داودخان قلم برگرفته و از شخصیت و برنامه های انکشافی او برای توسعه افغانستان سخن میگوید.

<sup>۳</sup> - پورتال افغان جرمن، مقاله پروین پژواک، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲

گیورگی پتروویچ یژوف، درجایی از مقاله اش چنین نوشته میکند: "از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داود، یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرزالعمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است.

در باره کوایف انسانی محمد داود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند... تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد. "(برگرفته از متن مقاله پتروویچ یژیف که بعد ازین بیاید)

برمبنای شهادت صادقانه این متخصص روسی، برنامه ها و پلانهایی که توسط داودخان برای انکشاف و ترقی افغانستان طرح و قسماً به منصفه اجرا درآمد و با مرگ او بقیه نا اجرا ماند، انسان را با روحیه ملی و وطن خواهی این شخصیت بزرگ آشنا میسازد و با مطالعه این افکار و ایده های او برای وطن ما است که به مرگ او

افسوس میخوریم و قتل او را ضایعه جبران ناپذیر برای ملت خود می‌شماریم .

توجه خاص داودخان به عصری ساختن اردوی ملی افغانستان و تعیین نام ها و رتبه ها و درجات و القاب مختلف صاحب منصبان اردو از کارهای مهمی است که صاحب منصبان تحصیل کرده اردوی افغانستان بهتر از هرکسی دیگر آن را درک میکنند. داودخان شخصیتی وطن دوست بود که تعصب قومی و مذهبی نمی شناخت و آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هرخشستی که درگوشه یی از کشور میگذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها، اعمار بندهای آب، مراکز صحتی و شفاخانه ها، پوهنتونها و پولی تخنیکها، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار، و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و بندکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری در کشور، از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات



آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ کاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجودکاستی ها و بی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هر وقت شب میتوانست به تنهایی با پشتاره ای از پول از کابل تا مزارشریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را بگیرد و بپرسد که چه باخود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشور است. متاسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

### **پیامد قتل داودخان :**

هموطنان ما می دانند که ، قتل سنگدلانه داودخان و خانواده اش، در بامداد روز ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاجیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت ها و بدبختی ها و خونریزی های پایان ناپذیر درسه دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داودخان به عنوان یک الترننتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به تجاوزشوروی و بالنتیجه بخون ریزی های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستورحامیان تنظیمها به ویرانه موحشی مبدل

نمیگردید و خون ۶۵ هزارانسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهر را رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داؤودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داؤودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه دار و ندار و هستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومند ترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد و تمام وسایل و تجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگر طیارات حمل و نقل نظامی و ده ها هزار وسایل زرهی و موتوریزه و غیره را با ذخایر راکت های دور برد سکاد و لونا و دیگر تجهیزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبر جمعیت اسلامی ویا رهبر شورای نظار به کشورهای پاکستان و تاجیکستان و غیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پيامد از میان رفتن داؤودخان، تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه در مدت سی سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنائی، اقتصادی و آبیاری و بهداشتی وصحی ومخابراتی ومواصلاتی و تعلیمی وخدماتی و غیره وغیره بوسیله ایجنت ها وجواسیس پاکستان در لباس رهبران و قوماندانان جهادی در افغانستان از میان رفته و از میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشور نازل کرد و بر اثر حادثه ۱۱ سپتمبر در

امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک ائتلاف ضد تروریسم برافغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از اکتوبر سال ۲۰۰۱ بدینسو بمب های چند هزار کیلویی میریزند و از این کشور لاپراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. درحالی که اگر داودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

### جاذبه شخصیت داودخان:

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر به این پایه از عزت و افتخار و مناعت نفس در میان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داودخان با آن روبرو گردید. جاذبه شخصیت مرحوم داودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داود جنبش با زهره نعیم، خانم برادر داودخان، شاهد عینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی آن بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی پرزیدنت داودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی نظیر تاریخی را زیر نام «وآن گلوله باران بامداد بهار» به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکتر سیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان اثرش، حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و

اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز باسیاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی براین سعه صدر!

بدون مجامله باید گفت که آنچه را سیاه سنگ در مورد قتل نامرادانه داودخان و خانواده اش به بررسی نشست است، درمیان نوشته ها تاریخی- سیاسی نگاران و تحلیل گران کشور ما در سه دهه اخیر بی نظیر است.

جناب داکتر سیاه سنگ داستان مرگ شجاعانه داودخان را با چنان مهارتی به بررسی گرفته که روح و روان خواننده را کاملاً تسخیر میکند تا آنجا که برای خواندن بقیه سرگذشت غم انگیز و درعین حال شرافتمندانه داودخان احساس بی حوصله گی میکند.

با مسرت باید یاد آور شد که نه تنها متن دری این کتاب با استقبال گسترده اهل بصیرت در داخل و خارج افغانستان روبرو شد، و بر اثر همین استقبال مردم چیز فهم، ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده محبوب افغان (رحمت آریا) تکمیل و برای چاپ آماده گردید، بلکه ترجمه روسی این کتاب در زمان کمتر از یک ماه بعد از طبع متن دری آن، در مسکو نیز به همت نویسنده قوی دست افغان (غوٹ جانباز) از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان دریافت حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت. من باور دارم که یاد داشتها و تذکرات مختلف در این کتاب، چون شلاقی برپهلوی آن عده از رجال و شخصیت‌های سیاسی و نظامی شوروی خواهد خورد که نقشی در ایجاد و یا آغاز این تراژیدی داشته اند، و ممکن است برخی را وادار بنماید تا قلم بردارند و گوشه های دیگر این حقایق را برملا کنند.

جای دارد که لقب "قهرمان ملی" یا "قهرمان جهاد" به داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان و نخستین شهید جهاد داده شود، نه به آنانی که در خدمت منافع بیگانه قرار داشتند. افغانان وطن پرست می بایستی در باره این قهرمان جهاد وطن نام و لقب درخور شخصیت و شهامت و استقامت او جستجو کنند و پیشنهاد نمایند.

آقای قاسم باز در بخش نظرسنجی پورتال افغان جرمن مینویسد: «تا جای که من از بعضی خصوصیات نیک و عالی شهید (سردار محمد داودخان) خبر دارم اینست، که شهید داودخان شخص منافق نبود، چیزیکه در دل داشت آنرا بدون ترس ابراز میکرد، به وطن صادق بود، در دوستی و دشمنی جوره نداشت، عیاش نبود، رشوت خور نبود، شوق شکار، ساز و سرود نداشت، تا وقتیکه دوستان شان برایش خیانت نمیکرد هیچ وقت مورد قهر و غضب وی واقع نمیشدند، در تقوا و پرهیزگاری ثانی نداشت.»  
 و در جواب حنیف رهیاب میگوید: «شهادت در راه وطن یکی از آرزوهای سردار داودخان بود، وی شخص بزدل نبود، مردانه وار زیست و مردانه وار جان داد:

**فدای همت مردی که تن به ننگ نداد  
 بروز جنگ گریبان خود به چنگ نداد  
 جهان شرافت آن مرد را کند تصدیق  
 که جان بداد به دشمن سلاح جنگ نداد**

نام و یاد آن شهید قهرمان همواره زنده و جاویدان بادا!

پایان ۲۰۱۲ / ۱۱ / ۱۹

## گفتار سوم

برداشت نادرست از پاسخ داودخان به بریژنف  
در کتاب "سقوط افغانستان" نوشته عبدالصمد غوث  
(نوشته شده در ۱۵/۸/۲۰۱۳)



سردار داودشهبید در دوره ریاست جمهوری اش

دوشنبه شب هفته جاری تلویزیون پیام افغان از امریکا مصاحبه یک ژورنالیست ایرانی بنام داریوش کریمی از بخش فارسی bbc را با چند تن از صاحب نظران افغان پخش و نشر نمود که موضوع اصلی را پاسخ رئیس جمهور افغانستان شهید داودخان در

آخرین سفر رسمی اش به مسکو در ۱۹۷۷ به رهبر اتحاد شوروی سابق لیونید بریژنف تشکیل میداد.

گزارشگر بی بی سی از یکی از صاحب نظران افغان بنام سید سرور می پرسد که: آیا برای رئیس جمهور داودخان لازم بود تا پاسخ میزبان خود را با عصبانیت و زشتی جواب بدهد و بعد بدون رعایت قواعد دیپلماتیک از جایش بلند شده و بسوی در خروجی روان گردد؟ گزارشها میگویند که معین وزارت خارجه خود را به رئیس جمهور داود خان رساند و به او گوشزد کرد که قواعد دیپلماتیک ایجاب میکند تا با رئیس و اعضای هیأت شوروی دست داده خداحافظی نماید، در واقع اگر معین وزارت خارجه نمیبود ممکن بود رئیس جمهور افغانستان بدون خدا حافظی از سالون مذاکرات خارج شود، در این مورد نظر شما چیست؟

یکی دیگر از افغانان در این مصاحبه آقای انجنیر سکندری (از هواداران طاهر بدخشی) بر صحبت آقای شهسوار سنگروال انگشت گذاشت که: چرا رئیس جمهور داودخان جواب بریژنف را به تندی و عصبانیت داد؟ آیا داودخان درک نمیکرد که افغانستان نسبت به شوروی یک کشور فقیر و ناتوان است؟ پس چرا به تندی جواب بریژنف را داد؟ آقای سکندری میخواست بگوید که ، آیا همین موضعگیری داودخان در برابر بریژنف عامل کودتای ثور ۱۳۵۷ و مرگ او و خرابی افغانستان نشد؟

در اینجا باید ملتفت بود که پیام مسموم کننده این پرسشهای تحقیرآمیز متوجه شخصیت سیاسی شهید داودخان بود که میخواستند او را بحیث یک رهبر عصبی مزاج و فاقد درک سیاسی و نشناختن جایگاه خود و کشور خود در مقایسه با ابر قدرت شوروی نشان بدهند.

اصلاً این ذهنیت برای گزارشگر بی بی سی از کجا پدید آمده بود تا او یک رهبرشایسته افغان را که از خرد سیاسی و تجربه کافی دولتمداری برخوردار بود، با یک سلسله سوالهای پهلودار کوچک جلوه دهد؟

حقیقت اینست که این ذهنیت از کتاب "سقوط افغانستان" نوشته عبدالصمد غوث معین سیاسی وزارت امورخارجه افغانستان آب میخورد. وی در آن کتاب گزارش آخرین مذاکرات و سخنان داودخان را در پاسخ به رهبر اتحادشوروی بشکل تحریف شده ضبط و ثبت نموده است که باعث این نوع برداشتها و ذهنیت های شده است. در عین حال روایتی دیگری هم در دست است که داودخان منحیث یک سیاستمدار مجرب همه نزاکت های دیپلماتیک را رعایت کرده است. هر دو گزارش را از نظر میگذرانیم و بعد به تبصره خود ادامه میدهیم.

### گزارش عبدالصمد غوث:

عبدالصمد غوث در کتاب "سقوط افغانستان" رویداد آخرین مذاکرات داودخان را با بریژنف رهبر اتحاد شوروی چنین گزارش داده است: ".... بریژنف گفت که بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آسیا اساسی است و اظهار امید کرد که چنین عدم تعهد قربانی توطئه ها و دسائیس امپریالیزم نشود. درین لحظه بریژنف بطرف داود خان نگاه کرد و چیزی گفت که ظاهراً گوریلو ترجمان را بسیار نارام ساخت، اما پس از مکث مختصر با درنگ و تأمل کلمات بریژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن و غیر منتظره بود. بریژنف شکایت کرد که شمار از کارشناسان عضو ناتو که در افغانستان کار می کنند و همچنان در پروژه های سازمان ملل و دیگر پروژه های کمکی چند



جانبه در افغانستان، بقدر تأملی افزایش یافته است. در گذشته حکومت های افغانستان دست کم اجازه نمی دادند که کار شناسان کشورهای عضو ناتو در قسمت های شمال کشور مستقر شوند، اما این روش دنبال نشده است. اتحاد شوروی این انکشاف را خطرناک و وخیم میدانند و از حکومت افغانستان میخواهد که کارشناسان را که جزء جاسوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم هستند، بیرون کند.

سکوت سردی برفضا مستولی شد. بعضی از روسها بطور آشکار شرمزده به نظر میرسیدند و افغانها بسیارنا خوشنود. به داود خان نگاه کردم، صورت شان گرفته و تاریک شده بود. برژنف صحبتش را قطع کرد. انگار منتظر جواب از طرف رئیس جمهور افغانستان بود. داود خان با صدای سرد و خشک بجواب برژنف پرداخت و ظاهر اً پاسخ او برای روسها چنین غیر منتظره بود که کلمات برژنف برای ما.

داود خان به برژنف جواب داد، که آنچه حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. داود خان افزود که به علایق خود به اتحاد شوروی ارج می گذارد، اما این علایق باید بصورت روابط میان دو جانب که با هم مساوی اند باقی بماند. ومن (صمدغوٹ) دقیقاً کلمات داود خان را بیاد دارم که خطاب به برژنف گفت: "ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که بما دیکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمایم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کا ملا حق دولت

افغانستان خواهد بود. افغانستان اگر لازم باشد فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیم گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد."

داود خان پس از گفتن این جملات بطور ناگهانی از جا برخاست، افغانها همه از جا برخاستند. داود خان (به علامت خداحافظی) بطرف روسها سر تکان داد و بطرف دروازه خروجی اطاق بزرگ کنفرانس راهی شد. درین لحظه بود که برژنف مانند کسی که از یک حالت تکان بخود آید، بمشکل از چوکی خود برخاست و در حالیکه پادگورنی و کاسیگین همراهی اش میکردند و ترجمان روسی پشت سر او روان بود، بعجله بطرف داود خان قدم بر میداشت. آشکار بود که برژنف میخواهد آنچه را رخ داده ترمیم کند. وحید عبدالله آهسته به داود خان گفت که بخاطر نزاکت دیپلو ماتیک بهتر است با روسها بطور صحیح وداع کنیم و گرنه مسافرت مسکو کاملاً نا فرجام خواهد بود. (معلوم نیست که صمدغوث صدای آهسته وحید عبدالله را از دور چگونه شنید؟) او باز هم التماس کرد. داود خان مکث کرد و باز گشت. عصبانیت از چهره اش ذایل شده بود. بطرف روسها پیش آمد و با برژنف که دستش را بطرف او دراز کرده بود دست داد. برژنف با تبسم گشاده گفت: بمن گفتند که جلا لثمآب شما مایل اند یک صحبت خصوصی بامن داشته باشید. من در اختیار شما هستم، هر وقت که برای شما مساعد باشد با هم می بینیم. داود خان با صدای صاف و بلند که همه بشنوند جواب داد: " می خواهم به جلا لثمآب تان اطلاع دهم که دیگر احتیاجی به چنین صحبتی نیست."

(برگرفته از "رساله ۲۶ سرطان" نوشته انجنیر عطائی، منتشر دربخش آثار علمی- تحقیقی پورتال افغان جرمن آنلاین ۲۰۱۳)

گزارش آقای جمیلی:

در رابطه به همین گزارش آقای عبدالصمدغوث، یکی از منسوبان وزارت خارجه و عضو همان هیأت، آقای عبدالجلیل جمیلی می باشد که به ارتباط مذکرات روز ۱۴ اپریل ۱۹۷۷م در کاخ کرملین، ضمن مقالاتی مفصل، اصل رویداد و نکات اصلی گفتار یا اختاریه بریژنف و پاسخ معقول و منطقی داودخان را نوشته و در سال ۲۰۰۵ در پورتال افغان جرمن آنلاین بازتاب داده است. او مینویسد:

«منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی با آغاز بیانیه خویش روز دوم جلسات را افتتاح کرد، موصوف بعد از شرح یک قسمت بیانیه خود، که ۲۰ الی ۲۵ دقیقه دوام کرد، با توقف متن بیانیه سر بلند کرده و به شکل جدی تر و صدای بلندتر رو بطرف رئیس جمهور افغانستان کرده چنین به سخن آغاز کرد:

« آقای رئیس جمهور!

شما بخوبی میدانید که کشور ما همیشه نزدیکترین دوست افغانستان بوده و در هر وقت و مرحله یی دست دوستی را بطرف افغانستان پیش کرده و از هیچ نوع کمکی دریغ نکرده است. حال هم ما به خوشی حاضریم که برای اجرای پلان جدید اقتصادی افغانستان کمک کنیم ولی طوریکه اطلاع دارید دشمنان ما میخواهند که درین دوستی ما رخنه و آنرا خراب سازند، بدین لحاظ عمال خود ها را زیر عنوان پیسکور (Peace Corps) و رضا کار و غیره به افغانستان اعزام می

دارند که آنها زیر عنوان کمک و همکاری، اساساً در تخریب روابط ذات الیینی ما میکوشند. باید حکومت افغانستان تمام این اشخاص را از افغانستان خارج کند!»

ترجمان جانب شوروی آنقدر این مطلب را جویده ولی گوارا و واژگونه جلوه داد و ترجمه کرد که جانب شوروی که به لسان دری آشنائی نداشتند و جانب افغانی که اصل مطلب و کلمات "برژنف" را به روسی نفهمیده بودند، هیچ انتباهی خرابی از آن نگرفتند و این همان فرصتی بود که باید درک واقعتاً گفتار "برژنف" و عواقب خواهش یا هدایت او، منحیث وظیفه، هیأت افغانستان را حالی می ساختم و به این خاطر بدون وقفه و تأمل، به مرحوم سید وحیدالله معاون وزارت امور خارجه (وزیر امور خارجه) که یک نفر بعد از من بطرف چپ و قریب شخص رئیس جمهور افغانستان نشسته بودند، رو کرده و آهسته گفتم: معاون صاحب، ترجمه درست نیست! با ادای محض این کلمه از طرف من، شهید مرحوم محمد داوود خان روبمن کرده و قدری با عصبانیت گفتند: "چه گپ است؟" عرض کردم که همین مطلب اخیر را ترجمان درست ترجمه نکرده است.

درین وقت است که لیونید برژنف متوجه شد که هیأت افغانی به بحث دربین خود مصروف اند، هم ممکن نظر خاص خود را محرک آن میدانست؛ چون می دانست که من به لسان او بدم، روبه من کرده و باصدای جدی پرسید که چه گپ است؟ فوراً رو به او کرده گفتم که جلالتمآب، شما همین لحظه این چنین اظهار داشتید (تکرار عین جملات روسی خودش) ولی ترجمان شما مطلب شما را نه آنچه شما اظهار داشتید، بلکه برنگ و مفهومی دیگری (عین متن دری ترجمان شانرا البته به لسان روسی) ترجمه کرده که به نظر شما هم درست نخواهد بود.

برژنف فوراً به عقب خود نگاه کرد و با صدای شدید و بلند به ترجمان هدایت داد که گفتارم را منحرف نکنید و آنچه گفته ام ترجمه کنید، که ترجمان مذکور درین مرتبه گفتار او را که فوقاً تقدیم گردید، مکماً توضیح داد.

برژنف بعد از این هم بقیه گفتار خود را که جمعاً بیش از ۴۵ دقیقه بود به پایان رسانیده و نوبت به رئیس جمهور افغانستان رسیده بود تا بیانیۀ خود را ایراد نماید؛ و او شان نه متن داشتند و نه مدرکی، بلکه نوتهای مختصری گرفته بودند که با اشاره به هریک آن آغاز به سخن کردند:

مرحوم محمد داوود خان رئیس جمهور افغانستان بیانیۀ خود را با تشکر از استقبال گرم دوستانۀ مقامات شوروی و روابط همکارانۀ ایشان با افغانستان شروع کرده و هریک از جملات و پاراگراف های برژنف را قدم به قدم و بصورت سیستماتیک جواب دادند تا اینکه به همان تذکر جدی و یا اخطاریۀ دیپلماسی منقاد کنندۀ برژنف رسیدند و در آن مورد جواباً چنین گفتند؛ مرحوم محمد داوود خان که درین لحظه جدی تر و صریحتر و با صدای نسبتاً بلندتر از آغاز بیانیۀ خود شروع به حرف زدن کردند، چنین گفتند:

### » جلالتمآب برژنف!

شما و همه خوب می دانند که افغانستان یک کشور رو به انکشاف بوده و برای رفع مشکلات اقتصادی خود به کمک تمام کشور های دوست خود در جهان ضرورت دارد، و ما همیشه از کمک های همه

کشور های دوست منجمله اتحاد شوروی صمیمانه تشکر می کنیم، بنا براین همیشه خواهش مندیم تا کشور های دوست با کمک های اقتصادی و اعزام متخصصین خود به افغانستان با ما کمک کنند، ولی اگر این کمک ها و اعزام متخصصین به منزله مداخله در امور داخلی ما بحساب برود، ما از بازوی این ها گرفته و تمام شان را از افغانستان بیرون می اندازیم ( درین لحظه حرکتی را با دست راست خود اجرا کردند مانند شخصی که شی دست داشته اش را بفاصله ۵- ۶ متر دورتر از خود مانند دیسکی پرتاب کند) ولو که از جرمنی، فرانسه، اتحادشوروی، امریکا، بلغاریا و غیره باشند. و بعد از ترجمه این گفتار خود، یک بار دیگر علاوه کردند که با اجازه شما یکبار دیگر سخنانم را تکرار می کنم و عین مطلب خود را با همان حرکت دست و نام بردن از همان کشور ها تکرار کردند و افزودند: البته افغانستان یک کشور غریب(فقیر) است، ولی یک کشور مستقل و آزاد است، و به هیچ کشوری اجازه نمی دهد که بنام کمک در امور داخلی اش مداخله کند. تعیین سرنوشت افغانستان تنها بدست ملت افغان بوده و تنها مردم افغانستان حق دارند که در ان باره تصمیم بگیرند.»

با پایان این جمله ، فوراً کاسیگین صدر اعظم اتحاد شوروی که شخص دراک و سیاست مدار ورزیده بود و ادامه همچو بیانات را با وخامت آن بخوبی درک کرده بود، رو به رئیس جمهوری

افغانستان کرده و سؤال خود را که بکلی خارج موضوع و پروگرام و به اصطلاح آب انداختن بر آتش افروخته بود مطرح کرد:

**« آقای رئیس جمهور! »**

چون شما یکی از سیاستمداران مجرب بوده و مخصوصاً در منطقه شرق و همجواری با ایران و پاکستان و هند و چین در امور دولتی و سیاسی سابقه و تجربه کافی دارید و چون دید و نقطه نظر شما منحیث سیاستمدار و رئیس جمهور افغانستان، برای ما ارزش زیاد دارد، ممکن است بفرمایید که شما اوضاع منطقه و احوالات کشورهای همجوار و روش سیاسی شانرا به چه نظری دیده و تحلیل میکنید که یقیناً شنیدن نظر شما درین باره ارجناک می باشد.»

درین لحظه مرحوم محمد داوود خان واقعاً با چنان متانت و سنگینی و چنان لهجه آرامی شروع به گفتن جواب و صحبت کردند که بکلی حیرت آور بود و اصلاً گمان هم نمی رفت که دریک چشم برهم زدن به این ترتیب چنین خویشتن داری بخرچ دهند، مانند این که همین لحظه قبل هیچ جریانی یا حادثه ای رخ نداده باشد. مرحوم محمد داوود خان با آغاز سخن و توضیح چگونگی اوضاع هر یک از کشورهای همجوار بشمول اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ارتباط آن بامسائل بین المللی و سپس کشور خویش افغانستان و حتی خود کشور شوراها از دید

افغان ها و همسایه ها، آنقدر توضیحات و معلومات مکفی و لازم، با اتکاء به اعداد و ارقام و احصائیه ها ارائه کردند که صدر

اعظم اتحادشوروی در اخیر معلومات ارائه کردگی شان با ابراز تشکر و قدر دانی گفتند:

« و افعاً تو ضیحات و معلومات شما آنقدر غنی و پرمحتوی و حتی مطالب بکر بود که از آن مستفید شدیم و با صراحت به شما می گویم که به مطالبی رسیدیم و آن معلوماتی را یافتیم که قبلاً نمی دانستیم و یا برنگ دیگری آنرا تعبیری کردیم و توضیحات شما مارا به راه های بهتر و معلومات درست تری رهنمائی کرده است.»

آقای جمیلی در مورد ختم جلسه متذکر میشود که رئیس جمهور افغانستان «با ختم سخن و برخاستن از پشت میز بزرگ مذاکرات در حالیکه بزیژنیف و پودگورنی و کاسیگین (رئیس شورای عالی، رئیس جمهور و صدراعظم و گرومیکو وزیر امور خارجه شوروی) پیش قدم تر از مجموع هیأت مذاکراتی شوروی، بر لبه میز نزدیک درب خروجی برآمدند. جناب مرحوم محمد داود خان از چوکی خود هم بطرف درب خروجی حرکت کرده و در آنجا مرحوم سید وحید عبدالله و یک نفر از وزرا و نفر سوم من بودم که جناب رئیس جمهور با ملایمت و متانت کاملی که تبسمی هم بر لب داشتند با محض وداع و دست دادن با سه زعیم و وزیر خارجه شوروی- در حالیکه بادیگر اعضای هیأت شوروی بدون دادن دست با اشاره سر وداع کردند (بطرف درب خروجی رفتند. «

آقای جمیلی در اخیر خواننده مقاله را مخاطب ساخته می افزاید:

«مگر خواننده گرامی!

برای روشن ساختن و راست ساختن انحرافات که بعد از همین لحظه توسط اثر محترم عبدالصمد غوث به اذهان عامه و نیز نشرات بعدی مانده و باید حتماً شسته شود و اصلاح گردد همین قدر



می افزایم که: مرحوم محمد داوود خان نه کدام حرکت بی حرمتانه از خود بروز دادند و نه از جای خود و حتی از کرسی خود حرکت کردند و نه سخن را به آن رسانیدند که به مرحوم سید وحیدالله معاون وزارت امور خارجه فرصت داده شود تا او در تشریفات دیپلوماسی دست و پاچه گردد و نه هم هیأت شوروی وضعیتی کردند که باعث بروز مشکلات و نارسایی درمجلس شود؛ این مسایل یک انحراف محض ذهنیت ها و تاریک جلوه دادن تاریخ روشن زعمای افغانستان بوده است و بس.

من به حکم وجدان و شهود محترم زنده حضور در آن جلسه ... ، به شما خواننده و شنونده این مطلب مهم و تاریخی بحضور خدا و ایمانم اطمینان می دهم که مرحوم محمد داوود خان آنقدر انسان متین و با تمکین و باتحمل ولی در باره مسایل وطن جدی و شکست ناپذیر بود که واژگون نشان دادن آنرا یا به غرض و ذهنیت شخصی و یا تخریبی و یا بی خبری و داشتن مطالب و مدارک انحرافی، شخصاً تعبیری دیگری کرده نمی توانم.

ویک موضوع رابصراحت عرض کنم که [من] نه با ایشان(داودخان) قرابت قومی و شخصی دارم و نه در تمام حیاتم با این حزب یا آن دستگاه، این جبهه یا آن گروه، گرهی و بستگی داشته ام و فقط منحیث یک فرد افغان، وطن و افغانیت، دین و خدای خالقم را در بدل هیچ چیزی در هیچ زمانی و به هیچ قیمتی تحریف نکرده ام. عقیده به وحدانیت و دیانت را با قدسیت خاک و افغانیت و خدمت مردم با افتخارم را اساس انسانیت و افغانیت می شمارم و تمنی میکنم نوشته ام را شخصی، جانبداری و دور از صداقت تعبیر نکنند...»<sup>۴</sup>

<sup>۴</sup> -رک: آرشیف مقالات جمیلی در افغان جرمن آنلاین، مقاله شماره ۱۲

### مکثی بر ماهیت این دوگزارش :

با توجه به متن این دوگزارش به نظر میرسد که میان این دو روایت تفاوت‌های شکلی و ماهوی وجود دارد. درگزارش آقای جمیلی، در سخنان رهبر شوروی، از متخصصین یا کارشناسان خارجی در افغانستان ذکری به عمل نیامده است، و صرف از حضور افراد پیسکور در افغانستان نامبرده شده است. اما در پاسخ داودخان به بریژنف، از اعزام متخصصین خارجی نام گرفته میشود. تذکر داودخان از متخصصین خارجی در افغانستان، بیانگر این نکته است که باید در سخنان بریژنف لفظ متخصصین خارجی بکار رفته باشد، زیرا کلمه پیسکور به معنای متخصصین معدن شناسی در افغانستان بکار نمیرفت، بلکه حضور افراد پیسکور عموماً در ساحه تعلیم و تدریس زبان انگلیسی در مکاتب و لیسه های وزارت معارف و ندرتاً وزارت تحصیلات عالی مطرح بود، آنهم در عهد سلطنت ظاهرشاهی، نه در عهد جمهوریت داودخان تا رهبر شوروی از وجود و حضور آنها به عنوان متخصصین مطالعات معادن زیرزمینی یاد میکرد. بنابراین آقای جمیلی تذکر مرحوم داودخان را از حضور متخصصین خارجی برای کمک در امور جیولوجی و معدن شناسی چگونه توجیه و تفسیر میکنند؟

از سوی دیگر در گزارش آقای جمیلی، جملات اعتراض آمیز داودخان به بریژنف آنطور که در گزارش عبدالصمد غوث آمده است، دیده نمیشود. غوث از قول داودخان خطاب به بریژنف مینویسد: " آنچه حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت

صریح در امور داخلی افغانستان است." و باز از قول داودخان می‌فزاید که گفت: " ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که بما دیکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمایم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد بود."

نسبت دادن این دو جمله تند و اعتراض آمیز به داودخان رئیس جمهور افغانستان، با توجه به گزارش آقای جمیلی، یک تهمت و یک افتزای بزرگ به درایت سیاسی و دور اندیشی شهید داودخان به حساب می‌رود و همین دو جمله- می‌تواند به اندازه پرتاب دو بمب چند هزار کیلوئی برکاخ کرملین از سوی رئیس جمهور افغانستان خطرناک تلقی و تعبیر شود.

متأسفانه منشاء و منبع تمام برداشت‌های نادرست از سخنان داودخان به آدرس بریژنف همین دو جمله ثبت شده در گزارش عبدالصمد غوث معین وزارت امور خارجه است که دست آویز سوالات و برداشت‌های تحقیرآمیز نسبت به آن شهید شده است و در میان نسل‌های بعدی تأثیری سخت مخرب دارد.

علاوتاً صمدغوث می‌گوید که " داود خان پس از گفتن این جملات بطور ناگهانی از جا برخاست، افغانها همه از جا برخاستند. داود خان (به علامت خداحافظی) بطرف روسها سر تکان داد و بطرف دروازه خروجی اطاق بزرگ کنفرانس راهی شد." و از اینکه الکسی کاسیگین صدراعظم شوروی بلافاصله از داودخان سوالی را مطرح می‌کند و داودخان هم به او پاسخ دقیق و همه جانبه می‌دهد، اشاره ای نمی‌کند، درحالی که آقای جمیلی به این نکته اشاره و تاکید دارد که رئیس جمهور بعد از پاسخ به سوال صدراعظم اتحاد

شوروی، از جابلند شده با برژنف و پودگورنی و کاسیگین و گرومیکو دست داده خدا حافظی میکند و با دیگران باعلامت سر خداحافظی میگوید. و در این میان هیچگونه حرکت نامناسبی از داودخان سر نزده است تا وحید عبدالله وسیلهٔ اصلاح آن حرکت شود. به این جملات آقای جمیلی توجه کنید: «**مرحوم محمد داوود خان نه کدام حرکت بی حرمتانه از خود بروز دادند و نه از جای خود و حتی از کرسی خود حرکت کردند و نه سخن را به آن رسانیدند که به مرحوم سید وحیدالله معاون وزارت امور خارجه فرصت داده شود تا او در تشریفات دیپلوماسی دست و پاچه گردد و نه هم هیأت شوروی وضعیتی کردند که باعث بروز مشکلات و نارسایی درمجلس شود؛ این مسایل یک انحراف محض ذهنیت ها و تاریک جلوه دادن تاریخ روشن زعمای افغانستان بوده است و بس.**»

به نظر من گزارش آقای جمیلی من حیث یک دیپلمات دراک که در آن سفر بحیث عضو هیات افغانی و مترجم زبان روسی با شهید داودخان همراه بوده است بهترین سند وقوی ترین گواهی است که برخلاف آنچه آقای صمدغوث از زبان شهید داودخان ضبط کرده است، شهادت میدهد. این شهادت در زمانی صورت میگیرد که سردار شهید سالها قبل رخ در نقاب خاک پوشیده از وی هیچ کس و کویی باقی نمانده تا تصور شود که نویسنده بخاطر پاداش از کسی این حقایق را افشا میکند. من به نوشته ها و مقالات و مصاحبات پرارزش دیپلمات آگاه، وطن پرست، حقیقتگو، حق شناس و با وجدان، جناب عبدالجلیل جمیلی که اکنون درس بالاتر از ۸۰ سالگی قرارداد و ضرورت به هیچ نوع تملق و گزافه گوئی ندارد باور و ایمان کامل دارم و از دیگر هموطنان پاک طینت و صاف نیت خود میخواهم بدان باور داشته باشند.

آقای جمیلی سابق مامور وزارت امورخارجه افغانستان و عضو هیئت افغانی در سفر داودخان، یکی از هواداران دلیر و قدر شناس و حقیقت گوی افغان است که بدون بیم یا امید از کسی ایماناً گواهی میدهد که آنچه عبدالصمد غوث از زبان رئیس جمهور فقید در کتاب خود (سقوط افغانستان) ثبت و ضبط کرده است، خلاف حقیقت است و آن سخنانی نیست که رئیس جمهور افغانستان خطاب به رهبر اتحاد شوروی بر زبان آورده است. آقای جمیلی این موضوع را تا کنون چندین مرتبه از طریق نوشته ها و مصاحبه های خود با رسانه های جمعی توضیح داده است، معهذا بادریغ و درد که آنچه را صمدغوث در کتابش ثبت کرده و بخورد خوانندگان کتاب خود داده است، ولوخلاف واقعیت و حقیقت هم باشد، مگرتوانسته ذهنیت و افکار بسیاری از خوانندگان را برضد موضعگیری برحق رئیس جمهور داودخان منحرف کند. در اینجا است که آن مقوله معروف مصداق پیدا میکند که میگویند:

خشت اول گر نهاد معمار کج      تا ثریا میرود دیوار کج  
چگونه میتوان این دیوار کج را راست نمود، جزآنکه آنرا از بیخ و بنیان ویران و دیوار را از سر تهادب گذاری کرد؟ آیا چنین کاری بدون همیاری و همدلی صادقانه هواداران آن شهید وطن پرست ممکن است؟ فکر نمی کنم.

پس هواداران پاک ضمیر آن شهید راستین ملت افغانستان از قبیل: آقای جمیلی، آقای کریم عطائی؛ آقای تواب آصفی، آقای داکتر عبدالله کاظم، آقای فروغ و آقای عبدالله نوابی و آقای مسکین یار گرداننده شبکه جهانی تلویزیون آریانا افغانستان و دیگرذوات ارادتمند به آن شخصیت شهید، می باید دست همت به کمر زنند و درپی اصلاح این غلط فهمی تاریخی و برداشت نادرست بر مبنای

شهادت و گفتار و نوشتار آقای جمیلی برآیند و این تهمت ناحق را از دامن آن شهید قهرمان و شخصیت ملی و عاشق افغانستان، با نوشتن مقالات تحلیلی و تدویر میزگردهای توضیحی مربوط به آن رویداد که در کتاب "سقوط افغانستان" بشکل نادرست و مغرضانه بازتاب یافته است، پاک نمایند.

درتائید از سخنان آقای جمیلی که رئیس جمهور داودخان را در آن سفر رسمی همراهی کرده و در مورد حفظ وقار و متانت افغانی در برابر سخنان رهبر متکبر و فرتوت شوروی و نیز درک دقیق داودخان از اوضاع سیاسی افغانستان و منطقه و جهان، در این مقاله بدان اذعان کرده اند، میخوام از قول یک دیپلمات ناموردیگر افغان مرحوم عبدالرحمن پژواک جملاتی را نقل نمایم که در مقاله خانم داکتر پروین پژواک درج گردیده است.

بر مبنای مقاله مذکور، مرحوم پژواک در سفری که با داودخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده و وی سخنان وی را با نرمی ترجمه میکرده است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی (سردار) کشفی نو دست داد. نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم برآن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن رانیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (افلاً) با

خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیرکنترول او بود.» پژوهاک ادامه میدهد: «انصافاً شخصی ملی ووطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیرومثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.»<sup>۵</sup>

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داؤودخان زندگی کرده و با او همکار بوده اند، بهتر میتوانند در مورد شخصیت وکرکتر و متانت داودخان در مواقع حساس سیاسی نظر بدهند، چنانکه آقایانداکتر حسن شرق و انجنیر کریم عطائی و عبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داؤودخان درمواقع مختلف از کارکرد های وطن پرستانه داودخان در هردو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان ، خالصانه وصادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است.

### شرق: حقیقت برخورد داودخان با بریژنف:

داکترشرق مینویسد:محمد داود بنا به دعوت رئیس جمهور شوروی از تاریخ ۲۳ تا ۲۵ حمل ۱۳۵۶ ش سفری داشتند به مسکو. بناءً برای اینکه از نتایج دعوت متذکره در کنار افواهات به واقعیت آن هم پی برده باشیم دوسیه سفر شان را در وزارت خارجه مطالعه کردم ولی در اوراق جریان مذاکرات سران دو کشور کلمه یا جمله ای که از آن خرابی روابط دو کشور استنباط شود دیده نمی شود. داکتر شرق بعد از نقل قول سخنان عبدالصمد غوث از کتاب (سقوط افغانستان) در نوشته اخیر خود، بر بعضی تذکرات وی اعتماد نکرده

<sup>۵</sup> مقاله پروین پژواک، پورتال افغان جرمن آنلاین، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲

برای معلوم کردن اصل حقیقت، با یکی از اعضای بلندپایه هیئت مذاکرات، یعنی داکتر علی احمد پوپل ملاقات نموده و اصل جریان را از قول او چنین گزارش میدهد: «داکتر علی احمد خان پوپل که سفیر کبیر افغانستان در مسکو، و در ضمن بعد از محمد داود نفر دوم در هیئت مذاکره با شوروی ها بود، به جواب نویسنده (شرق) گفت:

با اینکه محمد داود به همه اعضای هیئت هدایت دادند تا آنچه را که در جلسه شنیده اند فراموش کنند، تصور می کنم شوروی ها هم چنین کرده باشند. اما بعضی از همراهان ما متأسفانه از کسانی نبودند که لااقل موضوع را از دوستان خارجی شان پنهان داشته باشند. با آنهم اگر افشای موضوع را در اثر آقای غوث مطالعه نمی کردم به احترام فرموده محمد داود آنرا با خود به گور می بردم. و با اینکه قسمت زیادی از نوشته آقای غوث را امروز در باره صحبت جانانه و مردانه محمد داود با برژنف تأیید می کنم، اما از اینکه محمد داود بعد از مردود شمردن گفته های برژنف با عصبانیت مجلس را ترک نموده باشد به صورت قطعی حقیقت ندارد. بلکه برعکس، به آرامی و متانت پس از گفته هایش، انتظار ادامه مذاکرات را داشت که کاسیگین صدراعظم شوروی بدون تماس به سخنان برژنف، پرسید که خواهشمندم اگر جلالتمآب شما بفرمایند که اوضاع منطقه، خصوصاً کشورهای همسایه خویش (پاکستان، هند، چین و ایران) را چگونه ارزیابی می کنند؟

محمد داود مانند اینکه اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد، به آرامی و خرسندی در حدود ۱۵ یا ۲۰ دقیقه اوضاع کشورهای همجوار به شمول اتحاد جماهیر شوروی و مناسبات آنها را با افغانستان توضیح دادند.



سپس پودگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی گفت و شنود را در باره تبادلۀ اموال تجارتي بين دو کشور و کمک های (قروض) اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان در یک فضای آرام و دوستانه آغاز نمود که برای چندین دقیقه ادامه داشت، و زمانی که ابراز تشکر و قدردانی زمامداران شوروی از معلومات مفید در باره روابط با همسایگان و توافق محمد داود در مسائل اقتصادی و تجارتي بين دو کشور پایان یافت، و با ختم گفت و شنودها بود که محمد داود از جا برخاست و به اشاره سر با زمامداران شوروی خداحافظی کرد و به طرف دروازه خروجی روان گردید.

هنوز چند قدمی دور نشده بود که برژنف صدا کرد گسپدین داود، گسپدین داود. محمد داود با صدای برژنف بازگشت و حین دست دادن به رسم وداع با یکدیگر بود که برژنف گفت: جلالتمآب فردا شب به دعوت پودگورنی به نسبت گرفتاری دیگری که دارم آمده نمی توانم. سپس محمد داود با تبسم و احترام متقابل، از برژنف و دیگر زمامداران شوروی جدا شدند. زمانی که همه ما به سوی مهمانخانه کرملین روان بودیم رئیس جمهور مرا صدا کرده و با خود به اقامتگاه خویش بردند.

در حالیکه رو به روی هم نشسته بودیم گفت: شنیده بودم که برژنف مریض است، اما نه تا سرحد دیوانگی. گفتیم: اگر دیوانه هم بود امروز عقل به سرش آمد و اگر تب داشت عرق کرد. با شنیدن تب داشت و عرق کرد از ته دل خندید و گفت دو سه ماه بعد سفری دارم به کشورهای خلیج فارس، به نظر شما آنها به تعهدات خویش در تمویل پروژه های انکشافی ما را کمک خواهند کرد؟

گفتم: اگر به تدبیر شما آنها پی برده بتوانند که کمک به مردم افغانستان هم به خیر خود شان و هم به خیر جهان اسلام است، شاید

کمک کنند، و در غیر آن. اوشان به گفته هایم تبصره نکردند و منهم با اجازه از حضور شان رخصت شدم.

فردا مطابق پروگرام با رئیس جمهور و هیئت همراه به تماشای نمایشگاه مردمی اتحاد جماهیر شوروی که ممثل موفقیت های آن کشور در امور اقتصادی و تکنالوجی بود و از طرف رئیس نمایشگاه توضیح داده می شد، رفته بودیم و شام آن روز به دعوت پرشکوه پودگورنی در قصر کرملین که علاوه بر حضور رهبران دولتی و حزبی آن کشور به استثنای برژنف تعداد زیادی از سفرا و نماینده گان خارجی دعوت شده بودند، اشتراک کردیم. در ختم محفل بیانیه های دوستانه ای را در باره روابط دو کشور رئیس جمهور افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی ایراد کردند که با کف زدن های ممتد بدرقه گردید. فردا در حالیکه پودگورنی رئیس جمهور و کاسیگین صدراعظم و دیگر رهبران شوروی حاضر بودند با تشریفات خاص عسکری در میدان طیاره با هم وداع کردند و فردای آن روز اعلامیه مشترک سران دو کشور در جراید افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به چاپ رسید.

گفته مرحوم داکتر علی احمد پوپل با نوشته محمد خان جلالر در کتابی تحت عنوان "بادنجان رومی" ( Rumi Tomato ) و مقاله های عبدالجمیل جمیلی مدیر اقتصادی وزارت خارجه (اعضای هیئت رئیس جمهور) و دوسیئه سفر محمد داود در وزارت خارجه به استثنای پس و پیش شدن در تعبیر و تفسیر گفته های محمد داود و برژنف تفاوتی وجود ندارد و این بدان معناست که آقای عبدالصمد غوث به هر شکلی که بوده، نیمی از جریان مذاکرات را حذف می کند تا اذهان مردم را در باره شخصیت محمد داود مغشوش کرده باشد.

حالانکه پاسخ محمد داود به برژنف خواسته هر افغان بوده و هست و خواهد بود که به غرور ملی و حاکمیت ملی و استقلال کشور خویش عقیده و ایمان داشته باشد، و نه به تعبیر آنانی که به حمایت بیگانگان معتاد شده اند، یک اقدام طفلانه و بیخردانه.<sup>۱</sup>

داکتر سید عبدالله کاظم در یک مقاله تحلیلی و عالمانه خویش به ارتباط جواب داودخان به بریژنف، یک بار دیگر به مقایسه و مقارنه دو روایت از سخنان زعمای کشورهای افغانستان و اتحادشوروی پرداخته و علت یک چنین "جرقه سیاسی" را نتیجه نگرانی های دانسته اند که زمینه آن از دو سال قبل فراهم شده بود و بنابراین "مسلم بود که تشدید نگرانی ها یک روز باید علنی می شد."

داکتر صاحب سپس خطاب به آنهای که طرفدار پاسخ نرم و یا خاموشی داودخان در برابر تحکم رهبر شوروی استند، می نویسد: "اکنون من از هر افغان با احساس می پرسم که در برابر همچو یک دستور آمرانه بایست خاموشی اختیار می شد و یا با کرنش جواب ارائه میگردید؟ آیا خاموشی و یا نا شنیده گرفتن، مشکل عمیق در روابط دوکشور را که تدریجاً از چند سال تراکم کرده بود، حل میکرد؟ آیا خاموشی انصراف از همه اقداماتی را که در راه انکشاف روابط با کشورهای غربی، اسلامی و همسایه رویدست گرفته شده بود، معنی نمیداد؟ آیا با خاموشی و یا اطاعت از دستور بریژنف افغانستان برای همیشه در قید اطاعت از دستور شوروی باقی نمی ماند؟ اینها همه سؤال هائی اند که باید به آنها جواب گفت."

<sup>۱</sup> - داکتر شرق، کوتای پنجم سرخ یاسپاه... قسمت دهم، افغان جرمن آنلاین ۲۱ جون ۲۰۱۶

داکتر صاحب کاظم در ادامه این پرسشها می افزاید: "تحول در سیاست خارجی افغانستان به معنی برگشت به توازن بین شرق و غرب و بهبود روابط با غرب، با کشورهای اسلامی و بخصوص کشورهای همسایه واضحاً مغایر به خواست شوروی بود، ولی حکومت افغانستان سعی داشت تا در عین زمان روابط دوستانه را با شوروی در فضای «حسن همجواری، اعتماد متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر» حفظ کند. این حق مسلم افغانستان به حیث یک کشور مستقل بود. اینکه جانب شوروی از این سیاست افغانستان ناراض و آنرا مغایر به اهداف کلی خود در منطقه میدانست، واضحاً ادامه اینکار هر وقت که می بود منجر به برخورد منافع میگردد و به عین حالت منتهی می شد که سلطنت در اثر تحول در سیاست موسی شفیق به آن مواجه گردید."

این دیدگاه داکتر صاحب کاظم باردیگر ما را به این صرافت میرساند که بگوئیم افتخار به وجود چنین دانشمندی که بدون حب و بغض شخصی مسایل را از چشم انداز روابط متساوی الحقوق میان کشورها با حفظ منافع ملی مردم افغانستان ارزیابی و به خوانندگان و جوانان ارائه میکند.

پایان

## گفتار چهارم

یادی از خدمات ماندگار داودخان به افغانستان  
(نوشته شده در ۱۷ / ۷ / ۲۰۱۵)



سردار داودشہید در هنگام ریاست جمهوری اش

چند روز قبل مصاحبه‌ی مستند و پرمحتوای دانشمند و اقتصاد دان نامدار افغان آقای عزیز فروغ را در یوتیوب شنیدم و نیت داشتم تا در یک فرصت مناسب این مصاحبه مفید و جامع و قابل اعتماد را برون نویس نمایم و در پیشگاه خوانندگانی قرار بدهم که احیاناً این مصاحبه را نشنیده اند، و اما امروز متن تسوید شده‌ی آنرا از قلم خانم با

بصیرت و آگاه وطن، نصیبه اکرم حیدری در پورتال افغان جرمن آنلاین دیدم که با حوصله مندی آن را برون نویس کرده و ضمن مقاله ای زیرنام «انکشاف اقتصادی افغانستان در دوره شهید داودخان» بازتاب داده اند.

روز ۱۷ جولای مطابق ۲۶ سرطان مصادف با سالروز کودتای داودخان در ۱۳۵۲ است و امسال این روز با روز اول عید فطرتصادف کرد و منکه در نظر داشتم تا در مورد جاذبه شخصیت داودخان چیزی بنویسم، به دلیل رفت و آمد دوستان و تلفیونهای متواتر برای تبریگی این روز، نتوانستم آنطورکه دلم میخواست، چیزی بنویسم. فقط فرصت های کمی دست داد تا یکی دو مقاله را در پورتال افغان جرمن مرور کنم و در باره آنها یاد داشتهایی بنویسم. ساعت ۹ شب اندکی فرصت دست تا دوباره کمپیوترم را بازکنم و یک بار دیگر مقاله پرمحتوای خانم نصیبه اکرم حیدری را مرور نمایم و از مصاحبه دلچسپ و مستند و مستدل آقای فروغ [۱] منحیث یک شخصیت دانشمند و وطنپرست حظ ببرم و فراز هایی از آن برگزینم.

مطالعه این مقاله یک بار دیگر باورم را نسبت به خدمات وطن پرستانه داودخان و شخصیت ممتاز و بی همتای او بیش از پیش تقویت بخشید.

آقای فروغ واقعاً یکی از شخصیت های دانشمند و با اعتبارملی است که من در عمرم مذمت او را از زبان هیچکسی نشنیده ام و هرچه شنیده ام از دانش و صداقت و پاک نفسی و کاردانی وی شنیده ام و به این دلیل من سخنرانی او را در مورد شناخت از داودخان و نیات و آرزومندی ها و پلانیهای اقتصادی و اجتماعی وی برای ترقی و تعالی افغانستان، بسیار قابل باور و اعتماد ارزیابی میکنم.

از سخنان آقای فروغ بروشنی و درستی برمی آید که، داودخان شخصیتی وطن دوست بود که آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هرخشستی که درگوشه یی از کشورمیکذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه های اسفالت شده، اعمار بندهای آب بمنظور آبیاری و انرژی برق، تاسیس مراکز صحتی و شفاخانه ها، اعمار پوهنتونها و پولی تخنیکهای عصری، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و کوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزار شریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری در کشور، از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجود کاستی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی

اگر میخواست هر وقت شب میتوانست به تنهایی با پشتاره ای از پول از کابل تا مزار شریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه با خود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشور است. متأسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر به این پایه از عزت و افتخار و مناعت نفس در میان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داودخان با آن روبرو گردید. جاذبه شخصیت مرحوم داودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داود جنبش با زهره نعیم، خانم برادر داودخان، شاهد عینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی آن بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی رئیس جمهور داودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی نظیر تاریخی را زیر نام «وآن گلوله باران بامداد بهار» به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکتر سیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز با سپاسگزاری یاد آوری



نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی براین سعه صدر!

البته قبل از داکتر سیاه سنگ، از سوی دانشمندان و قلم بدستان دیگر افغانی از قبیل: انجنیر عبدالکریم عطائی، داکتر محمدحسن شرق، عبدالصمد غوث، داکتر عاصم اکرم و اشخاص دیگر در مورد شخصیت و کاردانی و تلاش های داودخان برای ترقی و تعالی افغانستان کتابهای مستقلی نوشته شده اند و نیز ده ها مقاله سیاسی-تحلیلی از جانب نویسندگان سرشناسی چون داکترسید عبدالله کاظم، عبدالجمیل جلیلی، انجنیر نجیب داوری، محترمه نصیبه اکرم حیدری و برخی از مشاوران شوروی عهد حکومت داودخان و غیره در رسانه های جمعی افغانی تا کنون به نشر رسیده اند که هر یکی از پلانهای پنج ساله انکشافی و اقتصادی افغانستان در عهد او شرح مبسوطی داده اند و بر وطن پرستی و پاک نفسی و پاک دامنی داودخان مهرتائید زده اند، اما برعکس در مورد سیاستمداران معاصرش بشمول ظاهرشاه و کارکردهای چهل سال سلطنت وی، ما شاهد آثار مستقل اندکی هستیم که شاید از یکی دو رساله تجاوز نکند و مهمترین آن رساله «دهه دموکراسی» از صباح الدین کشکی باشد.

بنابراین میتوان گفت که هیچ یک از شخصیت های سیاسی معاصر داودخان و بعد از او تا امروز نمیتوانند با داودخان قابل مقایسه باشند. استقامت و پایداری داودخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاچیان در هفتم ثور ۱۳۵۷ و شهادت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان فاجعه هفتم ثور، واقعاً در تاریخ افغانستان بی نظیر است و میتوان گفت داود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضر نشد سرتسلیم به دشمنان خود فرود آورد و

مرگ مردانه و شرافتمندانه را برتسلیم شدن وبه اسارت درآمدن در چنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود و خانواده خود را در صف دلیرمردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

قبلاً نوشته بودم و باز هم مینویسم که داودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را از لحاظ دوران دیشی سیاسی با احمدشاه درانی، از لحاظ شهامت و پایداری در برابر دشمن، با وزیرفتح خان و وزیراکبرخان و از لحاظ وطن دوستی با اعلیحضرت امان الله خان همطراز دانست.

تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا و ترقی کشور چه در دوره صدارتش و چه در عهدجمهوریتش، مشعل پرفروغی است که سیاستمدار سر افرازی چون عبدالرحمن پژواک و دانشمندانی چون آقای عزیز فروغ و داکتر سید عبدالله کاظم و نویسندگان بیطرف و بیغرض دیگر برآن گواهی داده و میدهند. یکی از اقدامات مدبرانه و انقلابی داودخان اعلام آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در ۱۹۵۹م، می باشد که زنان حق شناس کشور بیش از هرکس دیگری از او ممنون و مشکوراند و او را حامی حقوق و آزادی های مدنی خود میدانند.

آنانی که با لجاجت میخواهند با طرح مسائل فرعی و غیر اساسی، شخصیت داودخان را تخریب کنند، در واقع میخواهند در پشت سراین یا آن شخصیت اداری یا سیاسی عهد داودخان، قد کشک نمایند تا مردم بسوی آنها نیز نظری عنایت کنند، درحالی که خود بهتر میدانند که: آنها کجا و شخصیت داودخان کجاست؟ لازم است تا از روی انصاف سطور نیل را از زبان آقای فروغ بخوانند تا در یابند که آن مرد بزرگ چی کارهای بزرگی برای این وطن انجام

داده است و اگر مجال می یافت چه کار های مفید دیگری برای این وطن نمیکرد؟

آقای فروغ میگوید: «در سال ۱۳۳۵ در افغانستان سمنت تولید نمی گردید. تولید برق محض ۳۵ میلیون کیلو وات ساعت بود. تولید زغال ۲۹ هزار تن بود. تعداد عراده جات در کل مملکت ۵۳۵۰ عراده بود. سرک قیر پخته و سرک کانکریت وجود نداشت. حتی یک وجب هم موجود نبود.

تعداد داکتران و معاون داکتران در تمام مملکت ۱۴۹ نفر بودند و صرف ۱۲۶ هزار طفل به مکتب میرفت. اگر چه در قسمت زرع لبلبو و پخته در ساحهٔ زراعت تغییرات آمد و بخش خصوصی کارهای کرد، اما در واقع در سیستم آبیاری افغانستان که برای زراعت مفید است و سایر قسمت های زراعت هیچکاری نشد. تمام سعی دولت منحصر به پروژه هلمند بود، هر چند زیربناها ساخته شد؛ بند کجکی، ارغنداب و کانال بغرا، اما این زیربناها بنا بر اینکه سرمایه گذاری های بسیاری کار داشت و سایر تلاش های دیگر باید صورت میگرفت، در حیات مردم کدام تاثیری نداشت. این اوضاع نابسامان اقتصادی احساسات عامه و طبقات روشنفکر افغانستان را برانگیخت. حلقهٔ دربار نیز به این اعتقاد گرائیدند که دولت باید برای بهبود شرایط زنده گی مردم اقدام کند و مسوولیت انکشاف اقتصادی را به عهده بگیرد. انتصاب محمد داود خان به حیث صدراعظم در این مقطع تاریخ در واقع پاسخی بود، به این خواست ها و تمنیات. و هم سردار موصوف از صفات وطن دوستی، پاک نفسی، سخت کوشی و مدیریت، مدیریت سالم و مؤثر برخوردار بود. و ظرفیت این را داشت که در انکشاف افغانستان نقش مثبت ایفا کند.

محمد داودخان به منظور بهبود اوضاع و شرایط اقتصادی و اجتماعی افغانستان در ابتدا اقتصاد رهنمائی شده را اعلان کرد و بعداً خواست که این اصول را در چوکات پلان های پنج ساله هم تطبیق کند. انگیزه ها برای پلان پنج ساله از نگاه بین المللی هم موجود بود. کشورهای که بعد از استعمار و بعد از جنگ دوم به آزادی رسیده بودند و آزادی سیاسی خود را کسب کرده بودند، میخواستند آزادی اقتصادی هم پیدا کنند. آزادی اقتصادی از راه انکشاف صنایع مخصوصاً میسر بود و انکشاف پول و سرمایه کار داشت و اعتقاد عمومی بر این بود که بخش خصوصی فاقد سرمایه است، و فاقد دانش تخنیکی است و بنا بر آن فقط دولت ها میتوانند که سرمایه لازم و دانش لازم را داشته باشند و وظیفه انکشاف را به دوش بگیرند. بنا برآن داود خان هم از این شرایط بین المللی، و از این اعتقاد بین المللی، متأثر شده بود. بعضی مردم البته اشتباه میکنند که میگویند: " داود خان این مدل را از اتحاد شوروی قرض کرد[ه بود]"، در حالیکه علما دیگر قبلاً تیسس ها و بیاناتی داشته اند و ذهنیت بین المللی بر همین گرائیده بود که وظیفه دولت ها است که انکشاف[کشور] را باید تأمین کنند. بنا بران پلان یک وسیله بود برای این کار. محمد داود خان پلان اول اقتصادی را در سال ۱۳۳۵ تطبیق کرد. در حالیکه اساسی برای پلان وجود نداشت. احصائیه نبود، حتی از پوهنهی انجینری و زراعت فارغ التحصیلی وجود نداشت، درحالی این پوهنهی ها در وقت صدارت وی تاسیس شده بودند ولی هنوز حاصلی از آنها گرفته نشده بود، مگر او با جرئتی که داشت و اعتقادی که برای پیشرفت داشت این کار را شروع کرد. و به اعمار زیربنای اقتصادی قدامت[اولویت] داد، زیرا ضرورت به تاسیس زیربنای اقتصادی سالها احساس میشد و انکشاف زیربنای

اقتصادی و منابع انرژی برای انکشاف سایر بخش های اقتصادی مخصوصاً بخش های صنعتی و زراعتی ضرور بود. و از طرف دیگر در آن وقت که جنگ سرد بین بلاک شرق و غرب بشدت جریان داشت، دریافت کمک برای پروژه های زیربنائی آسان تر بود، زیرا که هرکدام از این بلاکها میخواستند به ترتیبی کمک کنند که کمک شان نمایان بوده و هرکس آن را ببیند. پس به این ترتیب پلان اول تطبیق شد و در آن ۱۰,۶ میلیارد افغانی سرمایه گذاری شد و یک زیربنائی نسبتاً وسیع بنیان گذاری شد. پروژه های بسیار اساسی روی دست گرفته شد و تطبیق شد و [پلان دوم] روی دست گرفته شد.

پلان دوم هم در سال ۱۳۴۱ زیر قیادت و رهنمائی سردار محمد داود خان ترتیب شده بود. در هر دو پلان در واقع ۳۵,۶ میلیارد افغانی مصرف شد به شمول ۵۲۵ میلیون دالر. و پروژه های بسیار اساسی بوجود آمد. من یک لست اندکش را دارم، که ببینید شما که این شاخص ها چطور حرکت کرده اند:

تعداد عراده جات در طول همین ۱۰ سال از ۵,۰۰۰ به ۴۵,۰۰۰ رسید، ۱۸۸۶ کیلومتر سرک قیر و کانکریت اعمار شد، دستگاه سمنت جبل السراج و غوری تکمیل شد و تولید سمنت در سال اخیر پلان دوم به ۱۷۷,۰۰۰ تن رسید. ظرفیت های برق با احداث نغلو و ماهیپر و غوری توسعه یافت و تولید برق از ۳۶ میلیون کیلووات ساعت در سال ۱۳۳۵ [۲] به ۳۰۲ میلیون کیلووات ساعت در اخیر پلان دوم رسید. تولید زغال سنگ از ۲۹ هزار تن که بیشتر عرض کردم در سال اخیر پلان دوم به ۱۶۲ هزار تن افزایش یافت. به این ترتیب محمد داود خان بدون شک با تطبیق پلان ها با طرح پلان ها و با مدیریت بسیار خوب توانست نقش خود را در تاریخ اقتصادی افغانستان بگذارد. و ما و شما این را می بینیم که

در افغانستان چقدر فساد است. اگر شخصیت محمد داود خان نمی بود، بسیار امکان داشت که همان پلان ها هم تطبیق نشود، ولی پاکی و صفائی او در واقع یگانه تضمین تطبیق همین پلان ها بود که همین پروژه های اساسی به میان آمد.

در زمانی که محمد داود خان بار دوم به قدرت رسید باز هم بعضی شرایط خاص در کشور حاکم بود و انکشاف اقتصادی متاسفانه با رکود مواجه بود، از نگاه سیاسی دیموکراسی پارلمانی شگوفان نشده، قانون احزاب، قانون شوراهای ولایتی و قانون انتخابات بلدیة ها توشیح نگردید و بالاخره در وقت مرحوم شفیق انتخابات همان دوره که باید میشد؛ معطل شد. قوای ثلاثه از هم [تفکیک] نشدند و احزاب بدون قانون در حقیقت فعال بودند. در ساحه های اقتصادی پلان پنج ساله سوم با مشکلات زیادی مواجه شد، اول کشورهای غربی و امریکا که سنگ دیموکراسی را بر سینه میزدند در تمویل پلان سهم اساسی نگرفتند. پلان مورد تجدید نظر قرار گرفت و از سطح سرمایه گذاری پلان سوم % ۱۳ کاسته شد و بالاخره سطح سرمایه گذاری ها در پلان سوم نسبت به پلان دوم % ۱۸ کمتر بود.

در پلان چهارم که در زمان سلطنت طرح شد، اعتراف شده است، که رشد اقتصادی در پلان سوم سالانه % ۱,۵ بود، در حالیکه رشد نفوس % ۲,۳ بود. و بنا بران سویه زنده گی در پلان سوم پایان آمد، عاید فی نفر کم شد و در اثر قحطی های متواتر ۲ سال (۱۳۵۰ و ۱۳۵۱) نیم میلیون نفر تلف شد. مطابق راپوری که UNICEF نوشته ، کسر کشت گندم در آخر پلان سوم به نیم میلیون تن رسید. و مطابق یک سروی ایکه در پلان سوم صورت گرفت تخمیناً % ۴۷ ظرفیت های صنعتی و انرژی عاطل بود و

بالاخره پاکستان نوت های صد روپیه گی و پنجاه روپیه گی را در موقع جنگ بنگله دیش از چلند کشید و این حادثه بعضی از تجار و قسمتی از مردم را صدمه زد.

آقای شفیق در مورد اقتصاد و اینها بعضی کار های کرد که مفید بود، مثلاً بودیجه در وقتش تصویب شد، [معاهده] آب هلمند تصویب شد، صادرات بهبود یافت، قروض خارجی که در شورا معطل بود؛ تصویب شد. اما این در شرایط همان روز مردم را قانع نمی ساخت، و لذا میتوان گفت که وضع دشواری همان دوره علاج ندارد که انگیزه برای ظهور مجدد داود خان و کودتای او نباشد. اگر چه از نگاه خود من، کودتا یک عمل قانونی نمیباشد. و بسیار ایده آل می بود اگر مناقشات خاندان سلطنتی از طرق تفاهم و با در نظر داشت منافع مردم حل میشد. اما تحمل شرایط فوق مخصوصاً تطبیق ماده ۲۴ قانون اساسی که محمد داود خان را از فعالیت باز میداشت، سبب [کودتا] و مسائل بغرنج گردید. به هر صورت کودتای صورت گرفت، نظام سلطنتی به نظام جمهوری تبدیل شد. خوشبختانه که کودتاه سفید بود و خون هموطنان ما خوشبختانه نریخت. اما وسیله و ابزاری که محمد داود خان برای تغییر نظام و برای رفع معضلات مورد استفاده قرار داد، مساعد نبود. استفاده از کمونست ها مشکلاتی [را] ایجاد کرد که تا امروز این مشکلات ادامه دارد.....

در همین دوره انتقال در بین پلان ۷ ساله و دوره سلطنت یعنی در همین طول مدت انتقال که پلان ۷ ساله او می رسید، عواید دولت از ۶,۱ میلیارد افغانی در سال ۱۳۵۱ به ۱۳,۹ میلیارد افغانی، در سال ۱۳۵۵ زیاد شد. مازد بودیجه عادی به مقصد تمویل اقتصادی از ۴۶۲ میلیون افغانی به ۲,۸ میلیارد افغانی بلند رفت.

صادرات از ۱۲۴ میلیون دالر در سال ۱۳۵۱ به ۳۱۰ میلیون دالر افزایش یافت. ذخایر اسعاری مملکت از ۵۵,۷ میلیون دالر در سال ۱۳۵۱ به ۲۱۵ میلیون دالر در چهار سال آینده یا در سال ۱۳۵۵ رسید. و بالاخره در پایان ۱۹۷۶ ذخایر اسعاری به ۳۱۵ میلیون دالر بالا رفت. ظرفیت های اقتصادی مورد استفاده قرار گرفت، در تولید برق، شکر، نساجی، زغال، سمنت و سایر مواد افزایش قابل ملاحظه رویداد. نرخ تبادل اسعاری از ۸۰ افغانی در برابر ۱ دالر به کمتر از ۵۰ افغانی در برابر ۱ دالر ترقی کرد. مصارف انکشافی از ۴,۹ میلیارد افغانی در ۱۳۵۱ به ۸,۴ میلیارد افغانی در ۱۳۵۵ زیاد شد. در تطبیق پروژه ها سرعت به خرج داده شد. کار بعضی از پروژه های مهم از قبیل برق کجکی، شهره کابل- گردیز تکمیل شد، تلویزیون موفقانه تاسیس شد، بس های برقی که یک پدیده نو بود که تطبیق شد. بهبود شرایط اقتصادی در دوره انتقال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ و ۷۷ وضع را برای طرح پلان های هفتم بسیار مساعد ساخت. اهداف پلان هفت ساله متکی به اهدافی بود که در بیانیه خطاب به مردم سردار شهید محمد داود خان منعکس شده بود که به الفاظی که من بگویم؛ رشد اقتصادی و کاهش فقر بود.

یکی از اهداف پلان، استفاده از آب و خاک افغانستان بود. تاسیس صنایع اساسی و کلیدی بود، توسعه امواج و نقاط انکشاف در سطح کشور بود. توزیع بهتر عایدات ملی و تامین نسبی عدالت در این قسمت نیز از جمله اهداف پلان بود....

حجم سرمایه گذاری پلان [۷ساله] ۱۷۴ میلیارد افغانی بود که به مقایسه هر چهار پلانی که در افغانستان تطبیق شده بود، تقریباً ۳ برابر یا زیاده تر بود. در این پلان یک پروژه خط آهن که اهمیت استراتژیک داشت، و این بالاتر از طرز تفکر پلان گذارها بود، خط



آهن ۴۰ میلیارد افغانی پیش بینی شده بود، در پلان هفت ساله که با طرح کردن از این مبلغ بسیار کمی باقی ماند. به این ترتیب خط آهن بسیار ضرور بود برای کواپریشن و برای همکاری های اقتصادی بین افغانستان، ایران و حتی پاکستان و این همکاری ها می توانست سبب استقرار اوضاع در هر سه مملکت شود. قروض و امدادی که برای پلان هفت ساله داده شد به دو میلیارد پنج صد وسی و سه میلیون دالر میرسید و اکثراً منابع آن تثبیت بود. اتحاد شوروی، امریکا تا یک حدی، عربستان سعودی، ایران، اینها همه مبالغ هنگفتی بر پلان هفت ساله دادند. و این خود مشروعیت رژیم محمد داود خان را به اثبات میرساند که در سطح بین المللی اینقدر شناخته شده بود که هر مملکت از عراق تا کویت، ابوظبی، دیگر مملکت های عربی و اتحاد شوروی، امریکا، جاپان و چین و همه کس در این سهمگیری کردند.

با تطبیق این پلان تحول اساسی در زنده گی ایجاد میگردید و البته اگر پلان تطبیق میشد، رشد اقتصادی در پلان به صورت اوسط %۶,۳ تخمین شده بود، اگر عاید فی نفر در شروع پلان ۵,۰۰۰ بوده باشد، و رشد نفوس هم %۲,۳ ذکر شود، عاید فی نفر می توانست در طول مدت ۱۸ سال تا ۱۹ سال از دو برابر زیادتر شود. و به این ترتیب امکان داشت که از فقر تا یک حدی کاسته شود....» (برگرفته از مقاله خانم نصیبه اکرم حیدری)

ارقام و احصائیه های فوق ازسوی یک مقام بلندپایه و یک شخص مسلکی درپلانگذاری ارائه شده که بسیارمهم و قابل باور است، زیرا وی این ارقام را سی-چهل سال بعد ازحیات داودخان، از هزاران کیلومتر دورتر از میهن از سرزمین امریکا برای

هموطنان خود ارائه میکند که دیگر چشم گرفتن پاداش و مقامی را از کسی ندارد.

برای اطلاع بیشتر به لینک ذیل یوتیوب رجوع شود:

۱ <https://www.youtube.com/watch?v=jkWLTAgWyE&feature=youtu.be>

۱- بقول داکترسید عبدالله کاظم: «آقای فروغ یکی از نخبگان امور پلانگذاری در افغانستان بوده و از سال ۱۳۴۰ پس از فراغت از شعبه اقتصادی پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل (پوهنخی اقتصاد سال بعد تأسیس گردید)، در وزارت پلان شامل خدمت شدند. از آنوقت تا هنگام مهاجرت یعنی ۱۳۵۸ در همین وزارت بالترتیب به مقامهای بالاتر ارتقا کردند. موصوف در مراقبت از تطبیق پلان پنجساله دوم و نیز در طرح و دیزاین پلان پنجساله سوم نقش بسیار مؤثر داشتند. به جرأت میتوانم بگویم که طرح پلان هفت ساله در زمان جمهوری شهید محمد داؤد خان که به تنهایی توسط خود افغانها صورت گرفت و کمتر خارجی در آن اشتراک داشت، بیشتر محصول اندوخته ها و تجارب دیرینه آقای فروغ در این زمینه بوده است. او در چند مقام مسلکی وزارت پلان قبل از آنکه معین آن وزارت و بعد از شهادت مرحوم خرم به حیث سرپرست آن وزارت شوند، خدمات بسیار ارزنده و شایان را انجام داده اند. آقای فروغ یک شخصیت دانشمند، پاک، صادق به وطن و مردم و یک مسلمان واقعی بوده، چندی بعد از حادثه کودتای ثور به پشاور مهاجر شده و بعد از چند سال به امریکا مهاجر شده و اکنون در ایالت ویرجینیا - ایالات متحده زندگی میکند.»

۲- انجنیرنجیب داوری (دردریچه نظریات بروز ۲۰۱۶/۲/۱۲) ابراز نظرکرده که: «درمصاحبه آقای فروغ برق تولیدی افغانستان درسال ۱۳۳۵ مقدار ۳۵ میلیون کیلووات فی ساعت ذکر شده است، که این رقم باید به مقدار حدود ده هزار کیلو وات فی ساعت درسراسر افغانستان اصلاح گردد. در وقت صدارت داوود خان فابریکه تولید برق سروبی با ظرفیت ۲۲ هزار کیلووات، فابریکه تولید برق ماهیپر با ظرفیت ۶۶ هزار کیلو وات و فابریکه تولید برق درونته با

ظرفیت ۱۶ هزار کیلووات جمعاً ۱۰۴ هزار کیلووات یا ۱۰۴ میگاوات فی ساعت به تولید آغاز نمودند. زیرا ۳۵ میلیون کیلووات و ۳۰۲ میلیون کیلووات رقم های بسیار- بسیار بزرگ اند.»

### یادداشت:

آقای فروغ ضمن ایمیل (pdf) خود عنوانی من در رابطه به نظر آقای داوری نوشته اند که: «جناب انجنیر صاحب داوری میفرمایند که: "در مصاحبه آقای فروغ برق تولیدی افغانستان در سال ۱۳۳۵ مقدار ۳۵ میلیون کیلووات فی ساعت ذکر شده است که این رقم باید به مقدار حدود ده هزار کیلو وات فی ساعت در سراسر افغانستان اصلاح گردد." آقای فروغ در ادامه مینویسد: «با استفاده از موقع خدمت انجنیر صاحب عرض میکنم که منظور من در واقع ۳۵ میلیون کیلووات ساعت بوده و لفظ (فی) در جمله فوق زائد است که باید حذف شود. طوری که میدانیم در افغانستان وسایر کشور و موسسات بین المللی تولید برق به کیلووات ساعت و ظرفیت برق به کیلو وات یا میگاوات ارائه میگردد. اینجانب در مصاحبه خویش که بخشی از آن در کتاب استاد سیستانی نقل شده، صرف راجع به تولید برق در افغانستان صحبت کرده ام و در مورد ظرفیت های برق حتی یک جمله هم نگفته ام. بنابراین یک بار دیگر با اطمینان کامل و متکی بر منابع قابل اعتبار اظهار مینمایم که در سال ۱۳۳۵ در افغانستان در حدود ۳۵ میلیون کیلووات ساعت برق تولید شده بود. (ماکسویل جی، فرای، اقتصاد افغانستان، ۱۹۷۴، ص ۱۶) ...» مولف لفظ (فی) و اشتباهات سنوات را در متن آقای فروغ اصلاح نمود.

آقای فروغ می افزاید که: در پلانهای اول و دوم ظرفیت برق توسعه یافت، پروژه برق پلخمری دوم به ظرفیت ۹ هزار کیلووات، دستگاه برق درونته بظرفیت ۱۱، ۵ هزار کیلووات، دستگاه ماهی پر به ظرفی ۶۶ هزار کیلووات و فابریکه برق نغلو به ظرفیت ۸۸ هزار کیلووات تکمیل گردید که در نتیجه این انکشاف، تولید برق بطور بی سابقه افزایش یافت و در سال ۱۳۴۵ تولید مجموعی برق به ۳۰۲ کیلووات ساعت بلند رفت (سروی پیشرفت و تحلیل پلان اوضاع اقتصادی سال ۱۳۴۶، ص ۷۵). طوریکه خوانندگان محترم ملاحظه مینمایند، نگارنده در مورد سطح تولید برق در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ مرتکب

---

هیچگونه اشتباهی نشده ام که نیازی به اصلاح و تصحیح داشته باشد.» (رجوع شود به یادداشت شان در لینک ذیل:

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/forogh\\_to\\_sistani.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/forogh_to_sistani.pdf)

## گفتار پنجم

## کودتای ثور، محصول کودتای داودخان نبود!

(۲۰۱۵ / ۷ / ۲۲)

تلاش برای سبک ساختن شخصیت داودخان با مطرح ساختن مسائل فرعی و غیر اساسی، تلاش بیهوده ایست و اگر مخالفان آن مرد آهنین اراده، هزار بار با خط و نشان، استدلال کنند که داودخان شخص دیکتاتور و قدرت طلبی بود و شخصیت قابل تکریم و تقدیر نیست، باز هم نخواهند توانست خدمات ماندگار او را برای ترقی و تعالی وطن از چشم مردم و تاریخ پنهان کنند.

در این اواخر، مخالفان داودخان وقت و انرژی زیادی را به مصرف رسانده اند تا ثابت نمایند که کودتای ۲۶ سرطان برهبری داودخان، زمینه ساز کودتای ۷ ثور برهبری حزب خلق و پرچم و بالاخره سبب کشتار مردم و ویرانی کشور شده است، اما من برعکس ایشان فکرمیکنم و دههٔ دموکراسی را زمینه ساز کودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور میدانم که وطن را با مصائب و بدبختی های بی نظیر تاریخ مواجه ساخت. به نظر من، آن همه رهبران ۷ ثوری و ۸ ثوری، در تکرر (سبب) دهه دموکراسی پرورش یافتند و در دههٔ بعد از دهه دموکراسی که بهتر است آنرا دههٔ هرج و مرج و انارشیزم و ظهور احزاب چپ و راست افراطی و اوج گیری تظاهرات بی محتوای جریانات سیاسی نامید، رشد یافتند و پر و بال کشیدند و

برای کسب قدرت سیاسی، کشور را به میدان بزکشی خود مبدل ساختند و در ویرانی وطن و کشتار هموطنان خود از همدیگر سبقت جستند و برخی از سوی حمایت گران خارجی خود عنوان قهرمان ملی گرفتند.

به عبارت دیگر، با توشیح قانون اساسی ۱۹۶۴ از جانب پادشاه افغانستان، مائین دموکراسی به حرکت افتاد و تا یک دهه لق لق کنان براهش ادامه داد، به همین خاطر این دهه را دهه دموکراسی نام داده اند. مضمون اصلی این دهه دموکراسی ظهور احزاب چپ و راست افراطی در فضای فقدان قانون احزاب، راه اندازی تظاهرات محصلان و دانشجویان پوهنتونها و شاگردان لیسه های مرکز و ولایت کشور و سخنرانی های آتشین برضد رژیم سلطنت بود. و شعار همه گی احزاب نابودی رژیم سلطنتی در افغانستان بود. حتی برخی از این احزاب بی بند وباری را بحدی رساندند که سگی را سرتراشیدند و پارچه رنگی برکمرش بستند و روی آن پارچه نوشتند: ظاهرشاه! و بعد سگ بی زبان را کوتک زدند تا از هرچه انسان است وحشت کند و دوان دوان از یک کوچه به کوچه دیگر بگریزد و مردم هم با تماشای آن خنده کنند. پخش و توزیع کتب و آثار کسانی چون: مارکس و انگلس و لنین و مائو و لیوشاوچی و آثار حزب توده ایران و غیره و آثار نویسندگان اسلامی چون: سید قطب و حسن البنا و مولانا مودودی و غیره در میان جوانان رونق و رواج زیاد پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نداشت.

میتوان گفت تمام سیاست مداران و دولتمردان افغانستان که در سه دهه اخیر، افغانستان را بخاک و خون نشانددند، محصول همان دهه دموکراسی می باشند. اشخاص و عناصری که در آن دموکراسی خود را به عنوان رهبر و پیشوای احزاب سیاسی مطرح کرده بودند،

سرانجام برای کسب قدرت و یا انحصار قدرت، دست به سلاح بردند و جفاها و ناروایی‌ها و خیانت‌های نابخشودنی در حق مادر وطن کردند.

در دههٔ دموکراسی ما جامعه‌ی بی‌بودیم دارای ۸۰ تا ۸۵٪ مردم بیسواد، با رسوم و آداب و عادات و ویژه‌گی‌های قرون وسطائی، و هنوز هم که در قرن بیست و یکم زندگی میکنیم، اکثریت مردم یعنی از ۷۰ تا ۷۵ درصدشان، در بیسوادی و جهل و نادانی و فقر و مرض و بیکاری و اعتیاد به مواد مخدر بسر می‌برند و حتی با سوادان آن توان درک معنی دموکراسی را ندارند. در یک جامعهٔ اکثرأً بیسواد، عنعنهٔ پرست و سنتی و چشم‌بدهن روحانیت‌بنیادگرا، تحقق دموکراسی تقریباً ناممکن مینماید.

آری بی‌سوادی، جهالت و نفهمی و فقر و بیکاری درد بزرگ جامعهٔ ماست که نمیگذارد مردم از پوستهٔ عنعنهٔ پرستی، قوم‌گرایی و تعصبات مذهبی، سمتی و اتنیکی بدرآیند. مسؤل این همه بیسوادی و نادانی همراه با فقر و محرومیت‌ها و بی‌عدالتی‌ها در واقع همانا نظام حاکم برکشور بوده است. بیرون کردن مردم از این بدبختی تاریخی، کار یک روز و دو روز و یک سال و دو سال نیست، یک پروسهٔ طولانی تا مرز نابود کردن بیسوادی و فقر از کشور وقت می‌خواهد تا نسل‌های جدیدی تربیت و با سواد و با فرهنگ و با احساس ملی بار آیند.

ظاهرشاه اگر واقعاً می‌خواست به خواست زمان پاسخ دهد و دموکراسی را در جامعهٔ پیاده و نهادینه سازد، قبل از اعلام دموکراسی، می‌باید فرزندان این کشور را از نعمت سواد بهره‌ور می‌ساخت و نصاب تعلیمی را مطابق نیاز عصر و زمان عیار میکرد و شاگردان مکاتب را چنان تربیت میکرد تا معنی دموکراسی را

درمی یافتند و حقوق و وجایب خود و ملت و وطن را بدرستی می شناختند. برای تحقق چنین آرمانی، لازم بود تایک انقلاب فرهنگی راه می افتاد و درجهت تعمیم سواد و آموزش فرزندان کشور وهمچنان محو بیسوادی درمیان کلان سالان کار بنیادی صورت میگرفت. و تعلیم و سواد عمومی مردم، طی یک یا دو برنامه پنجساله فرهنگی، از اولویت های کاری حکومت اعلام میشد و تلاش صورت میگرفت تا میزان باسوادان را درکشور به بیش از ۵۰٪ بالا می برد و بعد به پیاده کردن دموکراسی در افغانستان می پرداخت.

سوال اساسی اینست که آیا میتوان در زمین شوره زار دانه کاشت و توقع حاصل خوب از آنرا داشت؟ برای گرفتن حاصل خوب از زمین شوره زار، باید قبل از ریختن دانه، زمین را از شوره پاک نمود. تحقق دموکراسی درمیان مردم بیسواد، مثل کاشتن تخم در زمین شوره زاراست. ظاهرشاه باید قبل از اعلام دموکراسی، بی سوادی و فقر و بیکاری را درکشور کاهش میداد، و اگر اینکارها برایش مشکل بود، قدرت خود را در تحقق عدالت اجتماعی بکار میگرفت و با فساد و رشوه خوری و اختلاس و زورمندان غاصب مبارزه میکرد، ولی شاه این همه کارهای مهم و اساسی را نادیده گرفت و دموکراسی را اعلام نمود.

افزون برآن، دموکراسی را با تحریم یک شخصیت موثر و شناخته شده در سیاست و خدمت به افغانستان شروع کرد که بالنتیجه همراه با ظهورقارچ مانند احزاب چپ و راست افراطی مورد حمایت کشورهای همسایه، و راه اندازی تظاهرات روزمره خیابانی و ایجاد هرج و مرج و فلج ساختن نظام تعلیمی و تحصیلی در کشور بود. طبعاً چنین دموکراسی ای نتیجه دلخواه به بار آورده نمیتوانست.



داکتر شرق مینویسد که: «می شود ادعا کرد که در دههٔ دموکراسی شاهانه پوهنتون کابل تقریباً نیمی از عمرش را یا بسته بود یا غیر فعال. در این میان با کمال تأسف صف بندی نسل جوان یعنی چشم و چراغ مملکت به نام کفر و مسلمان روز به روز بیشتر و عمیق تر می شد، و کار به جایی کشید که در مهد علم و دانش وطن جوانان یکی دیگری را تکفیر می کردند. حتی با کارد و چاقو به جان هم حمله ور می شوند، یکی را می کشند و ده ها تن دیگر را زخمی می کنند.»<sup>۷</sup>

بر دانایان امور کشور پوشیده نیست که نظام سلطنت هیچ کس از مردم افغانستان را برابر خود انسان نمی شمرد و فکر میکرد مردم کشور برای خدمت کردن برای سلطنت خلق شده اند و هیچ حق اعتراضی را علیه دولت و رژیم ندارند. در نظام سلطنت به کسانی که نسبت به رژیم سلطنت بی باور و بی اعتقاد می بودند، مجال رشد و تبارز داده نمیشد. کسانی که به مقامات وزارت و صدارت می رسیدند، بایستی حد اعلی خدمتگذاری و ارادت خود را به نظام سلطنت ثابت کرده می بودند. اکثریت وزیران و صدراعظمان دورهٔ سلطنت، خود را خدمتگار شاه میخواندند تا خدمتگار ملت، چنانکه مرحوم میوند وال این حقیقت را دراستعفا نامه اش عنوانی ظاهرشاه اظهارکرد و بعد ها هنگام تظاهرات برضد امضای معاهده آب هیلمند در یکی از سخنرانی هایش به این حقیقت اشاره نمود.

بنابراین در عهد سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه و جمهوریت داودخان، وزیر و شخصیت سیاسی ای که با اشارهٔ ابروی شاه

<sup>۷</sup> - داکتر حسن شرق، کودتای پنجم سریا سیاه ... قسمت دوم، افغان جرمن آنلاین، ۲۰۱۶،

واعضای خاندان سلطنتی گردن و کمر خم نکرده باشد، و یا از پذیرفتن بخشش وانعام و رتبه و مدال و زمین و یا منزل رهائشی از سوی ظاهرشاه و یا داودخان سرباز زده باشد، ما جز مرحوم عبدالرحمن پژواک، کسی دیگری را سراغ داده نمیتوانیم. فقط پژواک مرحوم بود که از پذیرفتن زمین اعطائی ظاهرشاه در کاریز میر امتناع ورزید و بار دوم هنگامی که داودخان مطلع شد استاد پژواک منزل شخصی ندارد و تصمیم گرفت تا در بدل آن همه خدمات سالم و عاری از اشتباه دپلوماتیک او منزلی به وی اعطا نماید، استاد پژواک از پذیرفتن آن با ابراز یک تشکر انصراف نمود و داودخان هم او را در آغوش گرفت و بر این مناعت نفس واستغنایش احسنت گفت. به نظر میرسد که بخاطر همین غرور واستغنائی مرحوم پژواک بود که او را همواره بحیث سفیر کبیر و نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد و یا کشور های متحابه دیگر از مرکز دور نگاه میداشتند.

داودخان در جامعه عقب مانده افغانستان، بجای دموکراسی های بی بند و بار بیشتر طرفدار شیوه حکومت داری با دسپلین از نوع حکومت کمال اتاترک بود، هرچند تا کنون در این زمینه کسی تحقیق نکرده است.

تحقق برنامه های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ، در کشوری چون افغانستان که فساد اداری در آن بیداد میکند ، بدون داشتن یک رهبری قاطع و دارای دسپلین آهنین ناممکن میباشد.

البته در مورد داودخان نباید چنین قضاوت کرد که گویا او کسی بود که شب و روز مشغول بستن و کشتن مردم افغانستان بوده است، نه خیر چنین نبود، بلکه او در برابر رشوه خوران و اختلاس گران و دزدان دارایی مردم و غاصبان ملکیت های عامه و شخصی و

یاغیان و باغیان، سختگیر و دیکتاتور بوده است، نه در حق مردم عادی و متعارف جامعه خود.

در افغانستان همین رهبر با دسپلین و با کفایت (داودخان) بود که کشور را در شاهراه انکشاف اقتصادی و اجتماعی قرار داد و ما در مصاحبه آقای فروغ با تلویزیون "خُلا" [ که در یوتیوب قابل دریافت است ]، از اقدامات وطن پرستانه آن شخصیت ملی آگاه شدیم و در مقاله خانم نصیبه اکرم حیدری در پورتال افغان جرمن آنلاین خواندیم.

داکتر عبدالله کاظم مینویسد که وقتی « از دیکتاتوری صحبت میشود، مقصد آن نیست که شمشیر در دست و هرجا سری بینی ، آنرا گردن زنی، بلکه دیکتاتوری به مفهوم جدیت در تطبیق قانون نه آنکه زیرپا ساختن قانون به نفع مصلحت. آزادی را نیز باید در محدوده قانون سراغ کرد، در غیر آن آزادی مفهوم اصلی خود را از دست داده و جایش را به بی بند وباری یا "انارشی" می دهد. ما در مدت ده سال "دموکراسی" در کشور دیدیم که بدون زمینه های لازمی آن چگونه ماهیت "طلائی" خود را در آن دوره از دست داد و در اخیر به شکل "مس" درآمد و نیز در این سیزده سال اخیر باز هم همان حالت به شکل وخیم تر آن رونما گردید.»

شجاعت و دلیری داودخان در امر رفع حجاب چادری از روی زنان و دادن حق تحصیل به زنان در کنار مردان در دوره پوهنتون، وحق کار و سهم گیری زنان در شگوفائی وطن، برای من و تمام زنان آگاه کشور بسیار تحسین برانگیز بوده است. بسیاری از زنان تحصیل کرده و آگاه افغانستان از این اقدام داودخان بحیث پشتیبان حقوق خود راضی و مشکور اند.

در همین راستا، آقای داکترسید عبدالله کاظم با اقتباس گفته ها وچشم دیدهای جنرال زکریا ابوی، در باره داودخان وتوجه خاص او به اردوی ملی و تلاش های او برای ترقی وتعالی افغانستان، هرخواننده با انصاف را وامیدارد تا درحق این مرد بزرگ دعای خیر بفرستد ونامش را بحیث یک شخصیت ملی با حرمت برزبان آورد.

پایان

## گفتار ششم

## علل کودتای داودخان

علت اصلی کودتای ۲۶ سرطان و برچیدن بساط نظام سلطنتی در افغانستان، عدم توجه شاه به پیشنهادات داو خان برای آوردن یک تحول سیاسی از طریق تسوید و تصویب یک قانون اساسی نظام شاهی مشروطه و در پرتو این قانون اساسی راه اندازی احزاب سیاسی ملی بود. این درحالی بود که یکطرف شاه خود میخواست مبتکر چنین اقدامی باشد و منبعد در فعالیت های سیاسی کشور دخیل شود، و از سوی دیگر سردار عبدالولی دامادشاه بنای مخالفت با داودخان را گذاشته بود و در هر وقت و زمانی برای تردید نظریات داودخان موانع و بهانه میتراشید و داو خان این را درک میکرد و مجبور به استعفا از عهده صدرات گردید. برخی هم علت را گنجائیدن ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۹۶۴ عنوان میکنند که برطبق آن محمد داود منحیث عضوی از خاندان سلطنت از فعالیت های سیاسی در کشور محروم و ممنوع شده بود.

اخیراً تحقیقاتی که داکتر کاظم در باره شخصیت داودخان روی دست گرفته، نظریات یکی از جنرالان با فهم و با وجدان بنام جنرال زکریا ابوی را نقل قول میکند که بوضاحت معلوم میگردد، ظاهرشاه خود در بروز اختلافات خانواده سلطنتی نقش داشته است. داکتر کاظم از قول جنرال ابوی، مینویسد که: «صدراعظم شدن داود خان گرچه در اردو به خوبی تلقی شد و جمع و جوشی در قشر

جوان اردو وارد ساخت، مگر در حلقه های مسن ها و پیشبین ها و محافظه کاران با بدبینی ها توأم بود. این بدبینی ها را زیادتز به شیوه و شمایل و کرکتر و وضع روحی پادشاه که آهسته آهسته آشکار می شد و یک شاهزاده بی اختیار میرفت که قدرت را به دست گیرد و شکل یک جوان بی ثبات را می گرفت که هر روز رفیق تازه می خواهد و دوست سابقه را در نیمه راه مردود می نماید و برای کسی سبب می تراشد. اکثراً [قشر محافظه کار] به این [فکر] بودند: در شروع جوانی پدرش کشته شد، اعمام با اقتدار خاصا سردار محمد هاشم خان سختگیر بود و زندگانی در چهار دیوار محبس ارگ، گرفتاری های خانوادگی، عدم موجودیت رفیق و دوست واقعی، همه [دلایلی بودند که] از این شهزاده "کم رو" پادشاه بد بین بار آورده است که از هرچه زود دلگیر می گردد. چه خواهد شد که از داؤد خان هم مثل شاه محمود خان دلگیر شود و این صدراعظم جدید هم به زودی سردل او بار خواهد شد. این بود که آینده افغانستان را این پیرمردان در تاریکی ها می دیدند و نگران از اینکه داؤد خان با قدرتی که دارد و داشت و کسب میکرد، وضع سلطنت و حکومت را دگرگون خواهد نمود».

ابوی می افزاید: «بعضاً در جلسه های خصوصی از نزدیکی و صمیمیت جنرال محمد عارف خان با داؤد خان سخن ها گفته و تراشیده می شد، مگر وقایع بعدی واضح ساخت که محمد عارف خان از شخصیت های وطن دوست بوده و راه در طریق خلاف در مخیله او نبود و خیر وطن را در وجود سلطنت و شاه میدانست. داؤد خان هم سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این وفا و دوستی تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار لجوج استعمال نکرده بود، دوام

داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاه‌رگ زندگانی او [داؤد خان] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت، مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داؤد خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داؤد خان سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نموده و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد. «.

به نظر جنرال ابوی، شاه برای اینکه در مقابلش جبهه واحدی تشکیل شده نتواند، این مخالفت‌ها را تسریع می نمود: «شاه سردار محمد داؤد خان را مقابل شاه محمود خان استعمال کرد و این بار سردار عبدالولی را. تفاوت این بود که سردار محمد داؤد خان به اصطلاح چند پیراهن بیشتر کهنه نموده بود و اندکی محافظه کار بود و حرمت بزرگان را می نمود، ولی سردار عبدالولی جوان نشو و نما یافته در ممالک اروپائی، تند روتر بود. در مقابل داؤد خان، مرد خوش نیت، خود گذر، خیرخواه و دور اندیشی مانند شاه محمود خان قرار داشت، مگر در مقابل سردار عبدالولی، سردار کله شخ، کینه توز، خودخواه که از گذشت و سازش چیزی نمیدانست [قرار داشت]، چنانچه در وقت بحران و خطر و درخواست تسلیمی مانند سردار عبدالولی دست‌های خود را برای نجات خانواده بلند نکرد و آزادانه تسلیم نشد، بلکه با لجابت تام افغانی مردانه وار با برادر با وفا و خانواده و ارجمندان و عزیزان مرگ دسته جمعی و فدا شدن سردارانه را ترجیح داد.»<sup>۸</sup>

بدین سان دیده میشود که شاه خود در این اختلافات و تحریم

<sup>۸</sup> - پورتال افغان جرمن، مقاله ( داودخان واردو، بخش سوم) به قلم استاد کاظم

داودخان از فعالیت های سیاسی نقش مرکزی را بازی کرده است. تحلیل های که جنرال ابوی در باره شاه و کرکتر و رول وی در برکشیدن ویا بزیر کشیدن عموها و پسر عموهای خود بازی کرده است، نیت و طرزتفکر انسان را در مورد بسیاری مسایل سیاسی و نظامی و حکومت داری دوران صعود و نزول داودخان تغییر میدهد. داودخان که ممکن است رول شاه را در دامن زدن به این اختلافات میدانسته است، بالاخره تصمیم گرفته است تا با سازماندهی کودتای ۲۶ سرطان ، رژیم تاریخ زده و مملو از فقر و فساد و هرج و مرج را که از اعاده نظم و دسپلین درکشور عاجز آمده بود، سرنگون سازد و بجای آن نظام با دسپلین جمهوری را درکشور مستقر کند، ورنه تا سلطنت باقی می بود، افرادی مثل: آقای رشتیا<sup>۹</sup>] و آقای ملکیار مادام العمر وزیر می بودند و ملت بیچاره و مظلوم افغانستان چاره ای نداشتند جز اینکه بارثقیل حضور دایمی آقای رشتیا و نازدانه های غرب نشین خاندان ملکیار را بحیث وزیران مطبوعات و وزارت مالیه برشانه های زخمی و بی رمق خود حمل کنند. پس می باید درحق شهید داودخان دعای خیر کنیم و یاد او را گرامی بداریم که راه کوتاه گرفتن حق خود از دولت را از طریق اقدام نظامی به مردم نشان داد.

داکترسیدعبدالله کاظم در مقاله دیگرخود زیرعنوان(چرا و چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟) از قول کشکی مینویسد: «محمد داود اصلاً در نظر داشت تا در صحنه سیاست ملی از طریق تاسیس یک حزب سیاسی که خودش در رأس

<sup>۹</sup> - برای شناخت سیدقاسم رشتیا، ویرادرش میرمحمدصدیق فرهنگ مقاله (علت اختلاف داودخان با سلطنت و دلیل دشمنی رشتیا و فرهنگ با میوندوال به مقاله دهم این اثر رجوع شود.



آن قرار داشته باشد، وارد گردد، نه بحیث رئیس دولت یا حکومت. ماده ۲۴ به شکل اولی آن، مانع بازگشت او بقدرت نمیگردید، ولی در اثر اصرار و تحریک یک تعداد قدرت های مخالف محمداود، نمایندگان لویه جرگه واداشته شدند تا دراین ماده دو تعدیل دیگر را نیز علاوه کنند. نخستین تعدیل این بودکه اعضای خانواده سلطنتی نمیتوانند در احزاب سیاسی اشتراک ورزند. تعدیل دوم میگفت که اعضای خانواده سلطنتی مادام الحیات به عضویت خاندان باقی مانده وحق نخواهد داشت این لقب و حیثیت خود را ترک بگویند. تعدیل اخیر در برابر شایعاتی صورت گرفت که گفته میشد محمد داود(هرگاه بخواهد) میتواند خود را از عضویت خاندان سلطنتی خارج گرداند. ازاین مرحله به بعد محمد داود یک خصم سوگند خورده نظام جدید گردید. «کشکی می افزاید:» محمد داود در برابر نظام جدید وکسانی که در روی کار آوردن آن نقش داشتند، یک تنفر شدید را در خود پرورش داد. دراین وقت بود کسانی که منافع خود را در نظام جدید در خطر می دیدند در اطراف او جمع شدند و محمد داود زیر چتر مصئونیت خاندان سلطنتی توانست بسا فعالیت های تخریبی را علیه حکومت، در شوری، مطبوعات غیرحکومتی، شاگردان معارف وحتی خود کدرهای حکومت رهنمائی کند...»(کشکی، دهه قانون اساسی... ص ۱۷-۱۸).<sup>۱۰</sup>

سپس داکتر کاظم تبصره میکند که: « جریان طوری چرخید که به حکم ماده ۲۴ این حق از محمداودخان که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطورقطعی سلب گردید وحتی

<sup>۱۰</sup> -داکترسید عبدالله کاظم، چرا وچگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، افغان جرمن آنلاین جون ۲۰۱۵، بخش آخر

اگر انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، از این حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی که در حدود ۴۰ سال به نحوی در بالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن بود، او را به حکم ماده ۲۴ قانون اساسی از این حق محروم و... کردند که سخت در برابر نظام و کسانانی که چنین وضع را براه انداخته بودند، عقده مند ساخت و حتی روابط عادی خود را با پادشاه و خانواده در حالت تعلیق قرار داد.

در اینجا کسانی که با نظام بطور کل مخالف بودند، به شمول گروه های ضد سلطنت و عده ای از چپ گرایان تدریجاً در اطراف او جمع شدند و او توانست زیر چتر مصئونیت خاندان سلطنتی بسا فعالیت های تخریبی را علیه حکومت رهنمائی کند. تا آنکه پس از ده سال پر از نشیب و فراز، ماجرا از تخریب عادی نظام گذشت و سخن به سقوط نظام کشید و کودتای ۲۶ سرطان براه افتاده و در ظرف یک شب نظام چهل ساله سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه سقوط کرد.<sup>۱۱</sup>

داکتر کاظم از قول رشتیا نکاتی را نقل میکند که نشان میدهد سید قاسم رشتیا نقش فعالی در تحریم داودخان از هرگونه فعالیت سیاسی در آینده بازی کرده است. نویسنده میگوید که رشتیا در حکومت عبوری داکتر محمدیوسف، شخص دوم در آن حکومت بشمار میرفت و در کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴، یکجا با برادر خود میرمحمد صدیق فرهنگ و سید شمس الدین مجروح یک مثلث قدرت را تشکیل داده بود و جلو هرگونه تلاش و پیشنهاد تعدیل در مواد مربوط به حالت اضطرار را میگرفت.

<sup>۱۱</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، همان مقاله، بخش آخر، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

داکتر کاظم آخرین تلاش شاه را برای بازکردن یک راه آشتی با داودخان چنین شرح میدهد: قبل از تدویر لویه جرگه بار دیگر پادشاه با داکتر یوسف موضوع «حالت اضطرار» را مطرح کرد و فرمود که: «اگر عبارتی به طور مجمل و بدون صراحت [در مسوده] گنجانیده شود که در حالت غیر عادی "شاه هر شخصی را که مناسب بداند" بطور مؤقت تا زمان رفع حالت اضطرار در رأس حکومت تعیین کرده میتواند.» به نظر رشتیا مبتکر اصلی این اقدام عبدالمجید خان زابلی بود و شاید نظریه از سردار نعیم خان وبوسیله نور احمد اعتمادی و علی محمدخان وزیر دربار به پادشاه رسانده شده باشد تا به نحوی آشتی شاه با سردار را زمینه سازی نمایند. بهر حال داکتر یوسف خان با رشتیا و مجروح موضوع را در میان گذاشت و به رشتیا وظیفه سپرد تا بحضور پادشاه موضوع را توضیح نماید.

رشتیا مینویسد: «روزی که بحضور شاه باریاب شدم، برخلاف انتظار... در اتاق کار شاه، علی محمدخان و نور احمد اعتمادی هم حاضر بودند.... اعلی حضرت مرا در کوچ پهلوی خود جای داده بدون مقدمه فرمود: شما را زحمت دادم تا نظریات تان را در مورد امکان تعدیل فصل حالت اضطرار که به صدراعظم صاحب ارائه نموده بودید، برای ماهم شرح دهید.» رشتیا با اجازه پادشاه گفت: «... باید عرض کنم که از نظر پرنسیپ شرکت اعضای خاندان سلطنتی در امور دولت به هر اسم و رسم و تحت هر شرایطی که باشد، پرنسیپ اصلی (تفکیک قواء) را که یگانه تفاوت عمده بین این قانون اساسی و قانون اساسی گذشته میباشد، بطور جبران ناپذیری نقص مینماید و تمام آرزوهایی را که از بوجود آمدن یک نظام دموکراتیک مترقی برای آینده کشور چه از طرف اعلیحضرت و چه از طرف منورین و بهی خواهان مملکت از یک سال به اینطرف بمیان آمده ...

از بین میبرد. زیرا مردم این قانون اساسی را وسیله بلکه دسیسه برای پوشاندن اصل حقیقت خواهند دانست که در نظر آنها عبارت از همان حکومت‌های استبدادی غیر مسئول و مسلط بر جان و مال مردم خواهد بود که قدرت خود را از مقام سلطنت گرفته و هیچکس و هیچ مقامی قدرت از بین بردن آنها چه که جرئت باز پرسى اعمال آنها را نخواهد داشت. بعبارت دیگر هر قدر برای پوشاندن این تعدیل بظاهر ضمنی و خفی کوشش بعمل آید و یا جزئی و بی اهمیت و شکلی نشان داده شوند، باز هم مردم از ورای قانون اساسی جدید سر و کله سردار صاحب را بهمان قسمی که معرفی و شناخته شده است، مشاهده خواهند کرد و متیقن خواهند بود که دیر یا زود بار دیگر ولو از طریق پنجره باشد، داخل صحنه گردیده [اصطلاح از پنجره در آمدن معمولاً برای دزد اطلاق میگردد] و اقتدار را بدست خواهند گرفت. از این جهت به عقیده عاجزانه هیچ فرقی نمیکند که ماده ۲۴ بکلی حذف گردد و یا اینکه جمله ای در فصل مربوط حالت اضطرار گنجانیده شود. «(خاطرات سیاسی رشتیا، ص ۱۹۶-۲۰۰)»<sup>۱۲</sup>

نویسنده به ارتباط الفاظ و لحن عبارت آقای رشتیا شک و تردید های خود را ابراز کرده و سپس میگوید: «لازم به تذکر است که پادشاه شخص آرام و نسبتاً کم حرف بود، خاموشی او بسا مواقع معنی رضایت خاطرش را نمیداد و اما خوش نداشت داخل جر و بحث در هر موضوعی شود. او یقیناً معنی حرف های رشتیا را درک کرده بود و خوش نداشت به یکی از اعضای خانواده اش در حضورش چنین عباراتی بیان شود. تلاش پادشاه برای تعدیل ماده ۲۴ به شکلی

<sup>۱۲</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

نتیجه نداد و این کار موجب نارضایتی پادشاه شد که بعداً به شکل دیگری هنگامی تبارز کرد که جلسه رأی اعتماد به داکتر یوسف با حادثه سوم عقرب برهم خورد و مباحثات جدید پیرامون شمولیت رشتیا در کابینه رخ داد. رویداد های فوق واحساس نارضایتی از آن البته توجه پادشاه را قبلاً به محمد هاشم میوندوال به حیث صدراعظم آینده جلب کرده بود و در یک موقع حساس بیک واقعیت تبدیل شد. تقرر داکتر یوسف خان و همکاران نزدیکش رشتیا، فرهنگ و مجروح به حیث سفراء در خارج نیز به همین روال صورت گرفت.

داکتر کاظم از قول کشکی علاوه میکند که: «میوندوال میدانست که او در کابینه محمدیوسف توسط پادشاه مقرر گردیده (دسمبر ۱۹۶۴) و در عین حال پادشاه برایش گفته بود که بعد از محمدیوسف عهده صدارت را به او خواهد سپرد... کشکی میگوید که میوندوال با سردار محمدنعیم برادر محمد داود هنگامی که در ۱۹۵۳ بحیث سفیر در واشنگتن کار میکرد، از نزدیک همکار و در تماس بود. میوندوال که در همه مدت با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی میکرد تا اختلافاتی را حل نماید که بین محمد داود و حکومت (سلطنت) بمیان آمده بود.» (دهه قانون اساسی، ص ۵۰) <sup>۱۳</sup>

### رشتیا هرکاره لویه جرگه:

با نزدیک شدن تاریخ تدویر لویه جرگه قانون اساسی (اول میزان ۱۳۴۳ ش/ ۲۳ سپتمبر ۱۹۶۴)، رشتیا این آوازه را بگوش

<sup>۱۳</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

دکتور محمدیوسف رسانید که: «گویا سردار (داود) گفته است که بروز لویه جرگه شخصاً حضور یافته، انفکاک خود را از عضویت خاندان سلطنت اعلان خواهد کرد و افواه دیگر از آمادگی هواخواهان سردار برای مانع شدن انعقاد لویه جرگه ولو استعمال قوه باشد، خبر میداد.» داکتر یوسف این موضوع را با شاه در میان گذاشت. پادشاه خواهان اطلاعات بیشتر از رشتیا گردید. وبعد از استماع سخنان رشتیا گفت: «گمان میکنم منبع این افواه خود سردار نیست!» و پرسید که چه تدابیری را میتوان اتخا نکرد؟ رشتیا جواب داد: «اگر چند نفر قابل اعتماد با هدایت صریح برای مراقبت دروازه (منزل سردار داودخان) گماشته شوند، هیچکسی نخواهد توانست بدون داشتن کارت عضویت در محوطه داخل شود... اعلیحضرت با تبسم معنی داری پرسیدند: کسی که درمقابل سردار قد علم کند کی خواهد بود؟ رشتیا میگوید: «بدون تردد گفتم خودم.»؟؟

بقول داکتر کاظم، به این ترتیب رشتیا به گفته خودش یکی از دوستان قدیم و با اعتماد خود را بنام «میرحبيب الله» وظيفه داد که خانه سردار را برای چند روز تاختم لویه جرگه زیر نظارت بگیرد و از رفت و آمد اشخاص به او اطلاع دهند. با این کار در حقیقت رشتیا بر علاوه امور وزارت مالیه، وزارت مطبوعات، امریت لویه جرگه، عضویت در کمیته تسوید قانون اساسی که باید در ردیف سائر اعضا از مسوده دفاع میکرد و به سوالات نمایندگان پاسخ میداد، وظایف مربوط به وزارت داخله، مصئونیت ملی، وزارت دفاع را در راه تأمین امنیت لویه جرگه بعهدہ گرفت و نفر خاص خود را مامور مراقبت خانه سردار ساخت که [معلوم نبود] آیا او یگانه کسی بود که باید به همه وظایف رسیدگی میکرد و آیا در حکومت

داکتر محمدیوسف شخصی دیگر قابل اعتماد سراغ نمیشد و یا اینکه اشتیاق به اجرای این همه امور عواملی دیگری داشت؟»<sup>۱۴</sup>

داکتر کاظم در مقاله اش می افزاید که اگر راه بروی محمد داود خان بسته نمی شد، چه حالتی پدید می آمد؟ و سپس ۱۱ نکته را پیش بینی میکند که به نظرم سه نکته اولی مهمتر و قابل اقتباس اند:

۱- محمد داودخان با نظام دشمن نمیشد، بلکه برای حفظ نظام و سلطنت مشروطه میکوشید؛

۲- او میتواندست با سابقه کار و شناختی که با مردم داشت، بزودی تهداب یک حزب میانه (بین راست و چپ افراطی) را بر بنیاد یک مفکوره متریقی ملی و اسلامی بگذارد، زیرا او بدون شک یک مسلمان واقعی و یک شخصیت ملی متعهد به منافع ملی، وحدت ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی بود؛

۳- پادشاه در آنصورت بدون نگرانی میتواندست قانون احزاب را توشیح کند و به فعالیت احزاب در حدود قانون اجازه فعالیت دهد. یک دلیل عمده تعلیق قانون احزاب، همانا فقدان یک حزب ملی بود و پادشاه تشویش داشت که از توشیح قانون احزاب بیشترین استفاده را احزاب چپ و راست افراطی خواهند کرد. روحیه ضد سلطنت در بین گروپ های کوچک سیاسی نیز بر این نگرانی می افزود.<sup>۱۵</sup>

### داکتر شرقی در مورد اختلاف داودخان با شاه چی میگوید:

داکتر حسن شرقی، نزدیکترین همکار داودخان و افکار او، در مصاحبه ای که با آقای احمد شاه راستا، انجام داده و اخیراً در پورتال

<sup>۱۴</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، همان مقاله، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵  
<sup>۱۵</sup> - برای اطلاع بیشتر رک: مقاله چرا و چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، از قلم داکتر کاظم، بخش آخر، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده و در یوتیوب در لینک ذیل قابل دریافت است:

<sup>۱۶</sup> ([s۳؛pMqNM&t=۹fMG۹https://www.youtube.com/watch?v=r](https://www.youtube.com/watch?v=r(s۳؛pMqNM&t=۹fMG۹))

میگوید که علت مخالفت داودخان با محمدظاهرشاه، برسر ماده ۲۴ قانون اساسی نبود، بلکه برسر فصل شاه و صلاحیت های بی حد و حصر برای شاه می چرخید. موادی که قبل از ماده ۲۴ درج شده بود.

شرق میگوید: داودخان بنابر تقاضای شاه، که خواسته بود جانشین خود را باید به شاه معرفی کند، او داکتر یوسف را که قبلاً عضوکابینه داودخان و مردی بسیار با فهم و با درایت بود، به شاه معرفی نمود و شاه هم او را بحیث صدراعظم دوره انتقالی تعیین نمود. سپس شاه از داودخان خواست تا برای بحث و تدقیق روی پیشنهاداتی که داودخان به شاه پیش کرده بود، اشخاصی را معرفی نماید؛ داودخان داکترظاهرخان، داکتر علی احمدپوپل و سید شمس الدین مجروح و میرمحمدصدیق فرهنگ و سید قاسم رشتیا و نوراحمد اعتمادی را برای تسوید قانون اساسی جدید به شاه معرفی کرد. بعد از تکمیل مسوده قانون اساسی شاه آنرا برای ملاحظه داودخان توسط داکتر علی احمد پوپل فرستاد. داودخان آن متن مسوده را بطورمتواتر در پغمان با اشتراک و حضور دوستان خود مورد ارزش یابی قرار داد و نظر دوستان و نزدیکان خود را نیز در آن باره میخواست. در مسوده قانون در ماده ۲۴ تعداد اعضای خانواده سلطنت به ۹۰ نفر می رسید که هریک صاحب لقب و الاحضرت و مقام بالاتر از صدراعظم داشتند. داودخان وجود ۹۰ نفر



والاحضرت را درکشوری فقیری چون افغانستان، غیر ضروری میدانست و میگفت که خانواده سلطنتی باید منحصر به شاه و فرزندان شاه و ملکه محدود شود، و بقیه از لست امتیازات و القاب خارج شوند. داودخان همچنان در مورد صلاحیت های بسیار زیاد شاه نیز نظر مخالف داشت. سردار نعیم خان روزی به اعضای مجلس در حضور داودخان گفت بهتر است متن بدون کم و زیاد کردن مواد آن دوباره به شاه فرستاده شود، اما داودخان با کمی ناراحتی گفت که خیر من نمیخواهم نسبت به سرنوشت مردم و کشورم بی تفاوت بمانم. من اگر تنها هم بمانم نظریات خود را در مورد مواد آن درج میکنم و به شاه میفرستم. سپس داودخان نظر خود را بدون آنکه به ماده ۲۴ تماس گرفته باشد، در مورد کاستن صلاحیت های شاه، و حق تعیین رئیس حکومت را حق حزبی شناخته بود که در پارلمان بیشترین کرسی ها را از آن خود کرده بتواند.

نکته دومی که داودخان میخواست در قانون اساسی ۱۳۴۳م نظر گرفته شود، جدائی و استقلال حکومت از نظام شاهی مشروطه بود. یعنی حکومت می باید از طرف حزبی که اکثریت کرسی را در پارلمان بدست می آورد، تعیین میگردد و شاه تقررش را منظور میکرد و به دیگر کارهای عزل و نصب اعضای حکومت و مقامات دولتی کاری نمیداشت. وقتی مسوده قانون اساسی که مورد ارزیابی و تعدیلات داودخان قرار گرفته بود، به شاه فرستاده شد، متملقان معلوم الحال سلطنتی نظریات داودخان را و متن قانون اساسی مورد نظر او را بگوشه ای انداختند و قانون اساسی شاهی مشروطه را به شاهی مطلقه مبدل ساختند. برطبق نظریات سلطنت پرستان، هیچ حزب سیاسی ولو در آینده اکثریت کرسی های پارلمان را بدست هم می آورد، نمیتوانست حکومت را تشکیل بدهد، چونکه تعیین

رئیس حکومت در صلاحیت شاه قرار داشت و هرکی را شاه میخواست رئیس حکومت میشد، نه حزب دارای اکثریت آراء در پارلمان؟!!

**داکتر شرق در کتاب (کودتای پنجم سرخ یاسیاه)** در این زمینه مینویسد: «بدبختانه اکثر وزاری که در پیاده کردن دموکراسی سالم و تشکیل حکومت توسط حزب اکثریت در زمان صدارت محمد داود لاف همبستگی و هم فکری با وی می زدند، نه تنها به یک اشاره چشم بعد از استعفای وی اراده شان از هم فرو می پاشد، بلکه در تخریب شخصیت وی و تحریف نظریاتش در لویه جرگه ۱۳۴۳ ه.ش. (تحت ریاست داکتر عبدالظاهر) با همراهی سید قاسم رشتیا و داکتر عبدالقیوم وزیر داخله و معاون صدراعظم در حکومت داکتر محمد یوسف و میر محمد صدیق فرهنگ و دو سه نفر دیگر بیخردانه کمر می بندند و برعکس تعهدات شان بزرگ ترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح ریزی می کنند و در قانون اساسی ۱۳۴۳ ه.ش. زیر عنوان "حقوق و وظایف شاه" می گنجانند که:

- قیادت اردو، اعلان حرب و متارکه، اعلان حالت اضطرار و خاتمه به آن؛- دایر کردن و افتتاح لویه جرگه، افتتاح و انحلال شورای ملی؛- تعیین صدراعظم، وزراء، سفرا و رئیس و اعضای ستره محکمه؛- تعیین ثلث اعضای مشرانو جرگه و رئیس آن؛- تعیین قضات، مامورین و صاحب منصبان عالی رتبه؛ و ...

بناءً در تفکیک حکومت از سلطنت توسط انتخابات آزاد، نه تنها خط بطلان کشیدند بلکه هیاهوی عجیب و غریبی را زیر نام اینکه استبداد رخت بر بست و دموکراسی شگفت در مطبوعات کشور

همزمان با استعفای محمد داود و تقریرداکتر محمد یوسف به حیث صدراعظم به راه انداختند. <sup>۱۷</sup>»

در مواد صلاحیت های شاه ، تعیین صدراعظم، و اعضای حکومت به انتخاب و صوابدید شاه بستگی داشت و بنابراین دست و پای صدراعظم ، به هر حزبی که تعلق میداشت، بر اساس این قانون بسته شده بود . معمولاً هدف هر حزب سیاسی آنست تا در مبارزات انتخاباتی اکثریت کرسی ها را بدست آورد و قدرت را بدست بگیرد و مشی خود را در جهت بهبود و خیر ملت بکار ببرد، اما وقتی که حزب سیاسی با وجود کسب کرسی های بیشتر در پارلمان، اختیار و صلاحیت برگزیدن رئیس حکومت را نداشته باشد، پس اصلاً ضرورتی به وجود حزب سیاسی و تلاش برای کرسی های بیشتر در پارلمان دیده نمیشود. اینست که داودخان در مقابل صلاحیت ها و اختیارات بی حد و حصر شاه در قانون اساسی ابراز مخالفت میکند و این مخالفت منجر به کودتای ۲۶ سرطان میگردد. (نقل مفهوم از روی مصاحبه)

<https://www.youtube.com/watch?v=r9fMG9pMgNM&t=۳۴s>

قانون اساسی باید از حقوق اساسی همه اتباع کشور یکسان حراست کند و نمی باید هیچکسی را از حق فعالیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و خدمت گذاری به مردم (بدون جرم خیانت ملی) محروم بسازد، اما قانون اساسی ۱۹۶۴ این اصول را رعایت نکرد، و در آن ماده ای را به دیکته برخی عناصر خود خواه درون و بیرون ارگ کابل افزودند که برخلاف شعار اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. آن

<sup>۱۷</sup> - داکتر حسن شرق، کودتای پنجم سرخ یا سیاه... (قسمت ۲) افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۶،

ماده ۲۴ قانون اساسی داودخان را که یکی از خدمتگزاران صادق وطن بود، از حق فعالیت های سیاسی منع میکرد، درحالی که داودخان در عمر خود جز خدمت به این وطن، مرتکب کدام خیانت ملی نشده بود. پس قانون اساسی نمی باید چنین حکم غیرعادلانه ای را در حق یکی از اتباع خدمتگزار این کشور وضع میکرد. چون این ماده غیر عادلانه و تفتین آمیز بود، داودخان برای اعاده حقوق خود و دفع چنین تفتینی حق داشت دست به اقدامی بزند که میتواندست حقوق از دست داده را به وی باز گرداند.

باید گفت ، مردم افغانستان که اکثریت مطلق شان بیسواد و از نعمت دانش محروم بودند، سلطنت را یک امر خدا داد و ازلی تصور میکردند و هرگز در فکر تغییر دادن نظامی که بر آنها حکم میراند و ستم روا میداشت، نبودند. زیرا طبقه روحانی پیوسته در پنج وقت نماز درگوش مردم فرومیخواند که السلطان ظل الله (شاه سایه خدا است) و دیدار شاه، هفت برابر اولیا ثواب دارد و نافرمانی از شاه، نافرمانی از اوامر خدا و رسول اوست. از اینست که مردم عوام الناس فکر تعویض شاه را در مخیله خویش هرگز خطور نمیدادند. فقط کسی میتواندست این طلسم استبداد را بشکند که باید شریک سلطنت می بود و آنکس جز داودخان، شوهرخواهر و پسر عموی شاه نبود. پسر عموی که ده سال قبل شوهر خواهر را بخاطر تسکین حس جاه طلبی داماد خود سردار عبدالولی و دسایس عناصر ابن الوقت، بنام عضو خاندان سلطنت، از حقوق حقه اش در فعالیت های سیاسی در کشور محروم کرده بود و او نیز برای انتقام کشی از این پسر عموبه چیزی کمتر از سقوط وی از سریر سلطنت راضی نشد. از اینست که گفته اند:

هر مصیبت که بهرکس برسد از خویش است

و همین وابستگی و پیوستگی به سلطنت همانگونه که روزی سبب قدرتمندی شده بود، سبب شکست و سقوط سلطنت نیز گردید. همچنان ضامن تائید و قبول نظام جدید (جمهوریت) از سوی مردم شد و هیچگونه واکنشی از سوی مردم در قبال نظام جدید صورت نگرفت. در غیر این صورت وای بر آندم اگر بجای داودخان، کسی دیگری در رهبری کودتا ضد سلطنتی قرار میگرفت و تغییر نظام را بگوش مردم میرساند! به یقین که ولایات قندهار و پکتیا و پکتیکا که به موسسه سلطنت عشق و دل بستگی خاصی داشتند، اولین ولایاتی می بودند که بطرفداری از نظام سلطنت دست به قیام میزدند و نظام کودتایی را با درد سرهای فراوانی روبرو میساختند.

ولی نام داودخان در رأس کودتای ۲۶ سرطان، جلو آتش قیامهای مردم به طرفداری از سلطنت را گرفت، زیرا داودخان جزئی از سلطنت شمرده میشد و امتحان وطن پرستی و خدمتگزاری خود را قبل از آن به مردم افغانستان داده بود و مردم نیک میدانستند که او کشور را بسوی تباهی سوق نمیدهد و با اعلام جمهوریت کار خوبی کرد که جلو هرج و مرج و لجام گیسختگی و بی بند و باری و مظاهرات مزمن و بیهوده را که زیر نام دموکراسی در کشور جریان داشت، گرفت. و امور تعلیم و تربیت فرزندان را دوباره در مسیر اصلی اش قرار داد.

داودخان برای ابراز وطن دوستی خود به صراحت میگفت که: «اگر برای آزادی افغانستان به جانم، مالم و اولادم ضرورت بیفتد به یقین بدانید که دریغ نمیکنم.» از اینجا میتوان عزم و اراده او را برای برچیدن بساط نظام شاهی در صورتی که از طریق فعایت سیاسی میسر نباشد، از طریق یک اقدام نظامی درک کرد. پایان

## مقاله هفتم

## بیانیه داودخان در صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲

(نوشته شده - ۲۰/۵/۲۰۱۵)



این بیانیه بمناسبت پیروزی کودتای سفید برهبری داودخان در صبح ۲۶ سرطان مطابق ۱۷ جولای ۱۹۷۳ ایراد شده و غیر از سخنرانی خطاب به مردم است که در تاریخ اول سنبله ۱۳۵۲ به مردم افغانستان ایراد کرده بودند و در آن سیاست داخلی و خارجی نظام جمهوری تشریح شده است. خانم با بصیرت نصیبه جان اکرم حیدری،

اخیراً آن را از روی کست و آواز ثبت شده خود آن شهید مجدداً بیرون نویس و درپورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپرده اند که از توجه وزحمتکشی این خواهر بیدار و آگاه باید مشکور و ممنون بود، اینک متن بیانیه صبح ۲۶ سرطان از روی کتاب دکتورحسن شرق:

## نخستین بیانیۀ داودخان ( در صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ )

بسم الله الرحمن الرحيم

### خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسئولیتهای مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما، محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن، همه افراد بدون تبعیض و امتیاز، در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.

مدتها سپری شد و مساعی زیادی به عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب، به شکلهای مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد، تدریجاً از میان برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قایم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را به صورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد و از نشو و نمای خرافی و ارتجاعی جلوگیری نماید. پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتیم که در وطن ما صفحه جدیدی به غرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد.

برای سعادت آینده وطن جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان

برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتیم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است. باید به دو اصل فوق ظاهر یا پوشیده خلل وارد نشود.

این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخری خود را به حضور شاه پیش و تطبیق آن را برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. اینکه آن آرزوی مقدس چرا به این بیسر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف شدند و راه خطا را تعقیب کردند، داستانی است بس طولانی که تفصیل آن در این وقت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانده خواهد شد.

به هر صورت، نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها، منافع شخصی و طبقاتی، تقلب، دسایس، دروغ، ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام اینهمه تبلیغات دروغین در ظرف ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکستگی مطلق وضع اقتصادی، اداری، اجتماعی و سیاسی مملکت باشد، از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند.

خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم، و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنانی مبدل شد. هر کدام از این قدرتها به جان مردم و به جان همدیگر افتادند و به پیروی از فورمول "تفرقه انداز و حکمرانی کن" آتشی را در سراسر مملکت افروختند تا بتوانند درسایه این فضای



ملوث و تیره و تار و پر از بدبختی و فقر و فلاکت، مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطنپرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقتبار را با یک دنیا تاسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند. مخصوصاً اردو، این درد را از همه بیشتر احساس میکرد و به امید اینکه امروز یا فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالآخره از وضع بدبخت ملت مطلع گردیده و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را به خرچ دادند. اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها به کلی بیجا بودند و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردیده بود که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطنپرستان خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفتند که به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی رهایی یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد، جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک میگوییم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهیم.

اردوی فداکار افغانستان به هر کجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را به همه تان تبریک میگویم. یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تامین امنیت و حفظ حاکمیت ملی است، مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً با خود

ریفورمهای بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید. سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمانهای نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است. از روی مساعی و آرزو مندیهای ملی به طور واضح معلوم میشود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است. هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزوهای ملی خود موفق شود. چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خویش میدانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلامت جهان هستیم. از اینرو پایه نخستین سیاست افغانستان، صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. در این آرزو هیچگونه تبعیضی در مورد هیچ کشور یا مردم، چه خورد چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد.

عنصری که سیاست بیطرفانه و عنعنوی افغانستان را امتیاز میبخشد، صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی مردم افغانستان نمایندگی میکند. به این اساس روابط مؤدت افغانستان با دول متحابه بر پایه تزلزل ناپذیر استوار نگهداشته شده و در توسیع و تشدید مزید آن از طریق دیپلماسی، تماسهای شخصی ایجاد و جلب همکاری بین المللی به عمل خواهد آمد. آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این

نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می‌شمارد.

در مورد روابط با پاکستان، یگانه کشوری که روی قضیه پشتونستان با آن اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نشده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.

در خاتمه، یک بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطنپرستان خاصاً اردوی فداکار افغانستان که از هیچگونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده اند، از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می‌کنم.

چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصاً طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و به دریافتن آن امید قوی داریم.

زنده باد افغانستان!

پاینده باد جمهوریت!<sup>۱۸</sup>

من خیلی علاقمند بودم بدانم که داودخان، نخستین رئیس جمهور افغانستان، در بیانیه ای که بمناسبت اعلام جمهوریت در صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ایراد نمودند، به رفقای ضعیف النفس خود اشاره کردند و انتظار داشتیم تا در بیانیه خطاب به مردم در اول سنبله بمناسبت استقلال افغانستان نام های آنان را افشاء خواهند کرد،

<sup>۱۸</sup> - دکتور محمد حسن شرق، "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" / مرکز نشراتی سعید، پشاور، پاکستان / چاپ دوم، صفحات ۱۴۵ - ۱۴۷، چاپ سوم، ص ۱۶۸

---

ولی افشاء نکردند ، هنوز هم نمیدانم که آن رفقای ضعیف النفس  
کدام اشخاص همکار و محشور با داودخان بودند؟

## گفتار هشتم

## ظاهرشاه چه چیزی از خود بجا گذاشت؟



محمدظاهر آخرین پادشاه افغانستان

## مقدمه:

نقد و انتقاد بجا از عملکرد دولت ها و دولتمردان در یک کشور، زیربنای آزادی بیان و رکن اساسی دموکراسی است! در کشورهای پیشرفته جهان، که مبتنی بر نظام دموکراسی و مردم سالاری اند، آزادی بیان و اندیشه و آزادی انتقاد، جوهر مطبوعات و رسانه های جمعی و رمز موفقیت آن کشورها به حساب می رود. بدون آزادی انتقاد، آزادی بیان و قلم و مطبوعات و درکل دموکراسی معنا و مفهومی ندارد. فقط با آزادی بیان و مطبوعات و رسانه هاست که دموکراسی تفسیر و تمثیل میشود.

با انتقاد از کمی ها و کاستی های دولتمردان و گردانندگان برنامه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در یک جامعه است که میتوان جلو کجروی ها را گرفت و مسئولین امور را متوجه نقص کارشان نمود. آزادی بیان و رسانه ها در اصلاح کارها و رفع اشتباهات و پیشبرد برنامه های اجتماعی و اقتصادی، در یک جامعه اهمیت بسزائی دارد و مردم را، از روند کار های دولت آگاه و مطمئن می سازد.

"بومارشه" ژورنالیست معروف فرانسوی گفته است: "تا آزادی انتقاد درکار نباشد، ستایش ارزنده ای نیز نمیتواند وجود داشته باشد." این شعار روزنامه معروف فیگاروی فرانسه است. (دکتر شفا، تولد دیگر، ص ۳۵)

هواداران سلطنت باید اجازه بدهند تا اهالی قلم، برداشت ها و دیدگاه های خود را در باره وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دوره سلطنت ظاهرشاه بیان نمایند و از شخص شاه بپرسند که چرا ملک خان، وزیر مالیه مدت ۲۲ سال را در زندان های کابل بدون محاکمه سپری کرد؟ آیا ظاهرشاه هم مثل پدر خود آدم بیرحم و مستبدی بود؟ ظاهراً مثل پدر خود نبود، اما شواهد نشان میدهد که در مقابل مشروطه خواهان و هواداران امان الله خان، از پدر خود کمتر نبود. یکی از هواداران شاه امان الله، سردار عبدالرحیم شیون (پدر میرمن پروین)، بود. شیون بجرم هواداری از شاه امان الله، مغضوب نادرخان گردید و از ترس جان خود به روسیه فرار کرد و در تاشکند اقامت گزید. در سالهای جنگ دوم جهانی به دستور استالین در جمله اتباع خارجی زندانی شد و به سیبری تبعید گردید. شیون مدت شش سال را در زندانهای سیبری با تمام سختیهای هوای سرد (۵۰ درجه زیر صفر) و نداشتن لباس گرم باشکم گرسنه

و کارهای شاقه سپری نمود. پس از رهایی از زندان، پنجاه و پنج سال تمام برای گرفتن پاسپورت افغانی به سفارت افغانستان در مسکو تا و بالا دوید، مگر موفق به گرفتن پاسپورت افغانی نگردید. اوتوسط دوستان خود و از جمله استاد خلیلی پیغام های مکرر به ظاهرشاه فرستاد، اما ظاهرشاه تا آخر سلطنت خود از دادن پاسپورت به شیون دریغ ورزید. شیون با وجود اذیت و آزار پولیس اتحادشوری، هرگز تابعیت روسیه را قبول نکرد و پاسپورت روسی نگرفت و درانتظار سقوط سلطنت باقی ماند تا شرایط برای برگشت او به وطن فراهم شود ولی چنین روزی نه در دوره جمهورییت ونه در دوره رژیم کودتای ثور برایش میسرنشد و آرزوی دیدار دوباره وطن را با خود به گور برد و درسال ۱۹۸۶ درسن ۹۱ سالگی درشهر تفلیس گرجستان چشم از جهان فروبست.

### ظاهرشاه چیزی از خود به یادگار نگذاشت؟

داکترسید عبدالله کاظم در باره شرایط رشد ظاهرشاه چنین مینویسد: «محمدظاهرشاه از آوان کودکی با ناز و نعمت درخانواده اشرافی وصاحب منزلت بارآمد. هنوز ده ساله بودکه به فرانسه رفت و با زبان و فرهنگ غربی آشنا شد و به حیث شهزاده به وطن برگشت و با گذشت کمتر ازدوسال به پادشاهی رسید. به این اساس او تا هنگام سلطنت از رقابت ها و زد و بندهای درباری فارغ بود. با هیچ کسی دشمنی و عداوت نداشت. از شناخت مردم ومحیط خود بدورماند. با زبانهای وطن و ادبیات معموله کمتر آشنا بود. از ظلم واستبداد چندان آگاهی نداشت. به هیچکسی حرف زشت نگفته و از هیچکس همچو حرفی نشنیده بود. مشکل اقتصادی را نمی شناخت و هر آنچه میل داشت به آن دسترسی پیدا میکرد. وقتی بوطن برگشت

بعد از یک سال به مقام بلند وزارت بدون سابقه کار و تجربه لازم شروع بکار کرد. خلاصه این همه عوامل درتشکل شخصیت بعدی او نقش بسزا داشت. نا آشنائی با زبان و محیط، او را شخص خاموش و کم حرف و فاقد قدرت نطق و بیان که لازمه یک زمامدار است، بار آورد. او هنگام سلطنت مرد خوش قلب، رؤوف، با وقار و جاهت خاص و در عین زمان بسیار شکسته و پرتواضع بود که هیچگاه در صدد اذیت و آزار کسی نشد. هنگام شهادت پدر، او شاهد حادثه بود و درد ریختن خون پدر را در وجود خود احساس کرد و بجای آنکه انتقامجو و کینه دل گردد، از خون ریزی و کشتار بیزار شد. او بیکیبارگی و بطور غیر مترقب پادشاه شد. ولی هیچ تجربه و آمادگی قبلی برای سلطنت نداشت. لذا ناگزیر قدرت را به عموهای خود سپرد که همه آنها با پدرش به اصطلاح "شریک السلطنه" بودند و همه در رموز مملکت داری آشنا و کلید قدرت را در دست داشتند. در این حال شاه جوان فقط بطور سمبولیک شاه بود و این موقف را سالهای دراز حفظ نمود تا آنکه بعد از تقریباً سه دهه به حکومت خاندانی پایان داد و خود زمام امور را بدست گرفت.<sup>۱۹</sup>

گرچه انتقادات من از شاه به طبع آنهایی که درگذشته بنابر راویب خاصی، از خوان سلطنت بهره مند بوده اند، خوش نخواهد خورد، ولی حقیقت اینست که از ظاهرشاه بجز قانون اساسی ۱۹۶۴، که تیشه ای بود بریشه سلطنت خودش، و در آن داودخان، صادق ترین و با تقوا ترین عضو خاندان سلطنت را از هرگونه فعالیت سیاسی منع میکرد، دیگر کدام چیز قابل ذکری به یادگار نمانده است. ظاهرشاه با طرح و تصویب این قانون اساسی (شاهی

<sup>۱۹</sup> - داکترسید عبدالله کاظم، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، چاپ امریکا، ص ۲۳۲



مشروطه)، قدرت عظیمی برای خود حفظ کرد: انتخاب و تقرر و عزل صدراعظم ها و معاونین و اعضای کابینه و کنترل درجه فعالیت احزاب سیاسی را حق شاه دانست، و داودخان را از هرگونه فعالیت سیاسی در افغانستان محروم نمود.

از ظاهرشاه، چیز قابل ذکری غیر از قانون اساسی ۱۹۶۴ بجا نمانده است؛ نه کدام قصر و کاخ مجلی، نه کدام باغ و چمن پرگل و درختی و نه کدام شفاخانه مردانه یا زنانه ای، نه کدام کتاب و کتابخانه ای، نه کدام گالری هنری، نه شاهراهی، نه پرورشگاهی برای پرستاری یتیمان بی سرپرست، نه کدام بند و نهر و رودخانه ای برای آبیاری زمین های تشنه لب کشور، نه کدام میدان هوایی ملی یا بین المللی ای، نه کدام پوهنتونی و نه کدام لیسسه یا کودکستانی، نه کدام فابریکه و کارخانه ای، نه کدام موسسه خیریه ای، نه کدام چیزی که برای بازماندگانش مایه مباحث باشد، بجا نمانده است.

نویسنده توانا و نامدار کشور آقای سیدهاشم سدید عنوانی من درد کابل عصر ظاهرشاه را چنین تشریح میکند:

عرائضی خدمت جناب سیستانی صاحب!

عقیده من همواره این بوده است که حقیقت را باید گفت. من با این نظر "شکسپیر" صد در صد موافقم که کسی انسان واقعی است که جرأت گفتن واقعیت را داشته باشد. اگر جوانان ما محله "مرادخانی" را که دیگر وجود ندارد به خاطر نداشته باشند، ما، که چند سال پیشتر به دنیا آمده بودیم، آن را خوب به خاطر داریم که این محله با آن خانه های محقر و گلی و کوچک و در هم تنیده اش، با دکه های تا نیمه در زمین فرو رفته و دروازه های کلکینچه مانند و دیوار های شکسته و ریخته و کوجه های کثیف و خاک آلود و تاریک و باریکش تا یک

دهه یا کمی کمتر از سقوط نظام شاهی در صد یا یک صد و پنجاه متری ارگ قرار داشت و فقیرترین انسان های شهر در آن زندگی می کردند؛ انسان هایی که عمر شان در حمالی و سقابی و نوکری و چوب شکنی و کالاشوئی در خانه ها گذشته بود و هر روز با لباس های ژنده و بوت های پاره در نواحی ارگ و وزارت مالیه و وزارت معادن و صنایع از خانه به شهر و بازار و از شهر و بازار به خانه در تردد بودند. مناطق دیگر کابل، مانند چنداول و عاشقان و عارفان و بابای خودی و بارانه و سراجی و هندو گذر و کوچه مرده شوی ها و گذرعلی رضا خان و رکاخانه و باغ علی مردان و گذر سردار جان خان و... غالباً در یک کیلومتری ارگ نیز با مردمان پابرهنه و ژنده پوش و فقیر آن، مانند مرادخانی مهر های بودند بر پیشانی سند بی مهری و کم کاری و بی تفاوتی های شاهان کشور ما نسبت به مردم و کشور و ضرورت تفکر برای تغییر. بعد از فراغت از مکتب، شروع کار من به صفت مامور دولت در مدیریت آب های تحت الرضی ریاست سروی آب و خاک وزارت زراعت در زمان جمعه محمد محمدی و میر اکبر رضا بود. تا آن زمان، طوری که من اطلاع دارم، حتی در درون ارگ برای فراهم کردن آب آشامیدنی سالم چاه عمیق وجود نداشت و تمام فامیل سلطنتی از آبی که توسط نل از پغمان به شهر، از جمله به ارگ انتقال داده می شد، استفاده می کردند و کرد های گل و بته ها و اشجار درون ارگ از آب کثیف، اما غنی از کود انسانی دریای کابل، که از منطقه ای به نام بند کلاه دوز ها، بعد از عبور از محله اندرابی و پارک زرنگار به ارگ می رسید، آبیاری می شدند.



به عکس بالا نگاه کنید. در تمام شهر کابل، تا زمان کودتای ۲۶ سرطان، یگانه محل بازی برای اطفال در پارک شهر نو کابل بود.

کسانی که با این نظر موافق نیستند، می توانند برای رد این نظر فقط یک میدان بازی دیگر را برای اطفال در شهر کابل، به استثنای آنچه در کودکانستان موسسه نسوان که برای اطفال چند فامیل متمول و سرشناس و متعلق به دربار مهیا شده بود، به رخ ما بکشند.

وقتی وضع شهر کابل، به عنوان پایتخت کشور چنین زار است، شما می توانید وضع سائر شهر ها و ولایات را پیش نظر تان بهتر مجسم کنید. کسی که بخواد شهر کابل آن زمان را، که حیثیت پایتخت کشور را داشت، با شهر پشاور، یکی از عقب مانده ترین شهر های پاکستان، مقایسه کند و آن را بهتر از پشاور بخواند، به نظر نگارنده، باید از جمله بی انصاف ترین انسان ها خواهد بود. در کدام یک از پایتخت های جهان محلاتی مانند چنداول و باغ قاضی و تخته پل و انار فروشی و کوچۀ رنگریز ها و خرابات و خوابگاه و قصاب کوچه و... و مردمانی که در این محالت زندگی می کردند، وجود داشت؟ آیا این محلات را که هیچ تفاوتی با روستا ها نداشتند، از جهاتی حتی می توان روستا ها را به مراتب از این محالت زیباتر و قابل زندگی تر یافت، از نگاه شهری می توان جزء شهر به حساب آورد؟

عکسی از یکی از بازار های پایتخت کشور در سال های ۱۹۶۰،

## یعنی چند سال قبل از سقوط نظام شاه‌ی در افغانستان.



به عکسی از بند کلاه دوز ها، بین شاه دو شمشیره و پل باغ عمومی، مقابل مکتب تجارت و لیسه انصاری، جایی که محل تفریح و شنا برای اطفال غریب و محلی برای کالاشوئی یا ظرف شوئی برخی شهریان بی بضاعت شهر کابل تبدیل شده بود و قسمتی از آب آن برای سرسبزی ارگ به ارگ انتقال می شد، نیز نگاه کنید .



با چنین وضعیتی در کشور، که حاصل نامهربانی و غفلت زمامداران بی مهر ما در حق مردم بود، چگونه می توان کسی را که به هیچ وجه مستحق چنان برخوردی غیردوستانه نبود، کسی را که می خواست کشور و مردم را از این همه بدبختی و سرافکندگی نجات بدهد، با بی رحمی مورد انتقاد و عیبجوئی قرار داد و همه الله و بلاء

را به گردن او انداخت؟ مگر می شود، با چه عذر و بهانه و توجیه گری، در برابر این گونه قضاوت های بیدادگرانه و واهی سکوت کرد؟ این کار از من، با همه ملاحظات و احترامی که نسبت به برخی از انسان ها دارم، هرگز و به هیچ عنوان ساخته نیست.

سه عکس بالا، به خصوص دو عکس بعدی:



و صد ها عکس موجود در یوتوپ و ده ها صفحه اینترنتی و گوگل و... واقعیت های را در مورد افغانستان، افغانان، همچنان شاهان و امرای بی غم باش و بزن و بروی کشور به ما بیان می کنند، که شاید صد ها کتاب و هزار ها مقاله به تماما و کامل بیان کنند. این عکس ها

خوشبختانه از بی انصافی قلم نتوانند آن واقعیت ها را معنی و با جزئیات لازم که در دست یکی یک گونه زبان پیدا می کند و در دست دیگری به گونه دیگر سخن می زند، مبراء هستند. عکس هائی که هر نکته را مو به مو و یک به یک بیان می کنند. آن گونه که برای درک محتوا و پیام آن زیاد به اندیشیدن نیازی نخواهد بود، اگر کسی در پی یافتن و دانستن حقیقت باشد؛ یا کمی احساس داشته باشد - که اگر نباشد، خدا عطا کند!» (افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات سدید ۲۲/۰۷/۱۷)

از اینها که بگذریم، ظاهرشاه حتی توجهی به تربیت فرزندان خود نیز نداشت تا از میان آن همه شهزادگان و شهدختها، چند تن آنان را با امکانات دولتی و شخصی، به خارج بفرستد و از آنها شخصیت های دانشمند و خیری بسازد تا فردا نه برای سلطنت که برای خدمت به مردم افغانستان، شایستگی و آمادگی لازم کسب کنند؟ پس شاهی که حتی برای فرزندان خود، پدری نکرده باشد، برای ملت از وی چه انتظاری میتوان داشت؟

هواخواهان آن شاه بی استعداد و بی پروا نسبت به آینده کشور، بیخود تلاش میورزند تا برای روشن کردن یک موضوع روشنتر از آفتاب (فروش املاک خاندان سلطنتی) به شیوه میرزا قلمان عهد عتیق، از منتقدان ظاهرشاه سند و بیلگه مطالبه کنند. آنها غافل از این حقیقت اند که دانش اطلاعات انترنتی، منحصر به پورتال افغان جرمن آنلاین نیست، با یک کلیک بر روی گوگل، میتوان براسناد و حقایق فراوانی در این خصوص دست یافت. شما اگر نام ظاهرشاه و فروش املاک سلطنتی را در گوگل نوشته کنید و بر جستجوگر کلیک نمائید در کمتر از دو ثانیه ده ها سایت و وبلاگ دری و پشتوی روبروی تان باز میشود که هر یکی در این باره معلومات و مقالات و تحلیل های مهمی ارائه کرده اند و بطور یقینی

میتوانم بگویم که هیچ یکی از هواداران آن شاه مرحوم توانائی جواب دادن به آن مقالات و اسناد را ندارد ورنه بفرمایند به مقالات موجود در لینک های ذیل پاسخ دهند تا ببینیم و بگویم.<sup>۲۰</sup>

در کشورهای پیشرفته غرب، نویسندگان و هنرمندان، حتی به انتقاد از کتب مقدسه و پیامبران می پردازند، اما افغانها، مخصوصاً آنهای که از خوان لذیذ سلطنت متلذذ بوده اند، پس از ده ها سال بعد از سقوط سلطنت هنوز تحمل ندارند تا کسی از نظام سلطنت انتقاد کند، و از ظلم و بی عدالتی و فساد و فقر و فاقه گی عمومی و بیسوادی و مریضی و بی دوائی و آواره گی مردم یاد کند و از شخص ظاهرشاه بپرسد که چرا در مدت ۴۰ سال سلطنت خود، هیچ چیزماندگاری از خود برجای نگذاشت؟

تاریخ گواه است که از زمان احمدشاه بابا تا ظاهرشاه بابا، در طول تخمین ۲۳۰ سال گذشته هیچیکی از شاهان و امیران افغانستان جز تحکیم مقام و توسعه حرم سراهای خصوصی خود، برای عمران و آبادی کشور [به استثنای امیر عبدالرحمن خان و امان الله خان و داودخان] خشتی بروی خشتی نگذاشتند و یادگاری از خود برجای ننهاندند. در حالیکه هریک از اینها ده ها و صدها هزار لشکر زیر فرمان خود داشتند که در سرتاسر قلمرو کشور مستقر بودند و فقط درسرکوبی مردم ناراض وطن از آنها استفاده مینمودند. آیا ممکن نبود تا بجای اینهمه جنگ و لشکرکشی و برادرکشی، از این نیرو

<sup>۲۰</sup> - سایت آریانی، مقاله گزارش بسیار جالبی از فروش قصر های نمبر هفت و هشت توسط خاندان شاهی (بابای ملت) لینک <http://ariaye.com/etlaat/afg/af> ۳.html،  
داکتر کاروان: (فروش قصر ها توسط بابای ملت و خاندان شاهی)،

سایت آریانی، لینک <http://www.ariaye.com/dari> ۲.html <http://ejtemai/karwan> ۴.html،  
کابل پرس: <http://kabulpress.org/my/spip.php?article> ۴۹۹

<http://archive.mashal.org/content.php?c=maqalaat&id=۰۰۲۲۰>

بشری فراوان خود در جهت آبادی کشور استفاده کنند و در هریک از ولایات غنی کشور به ساختن کاخ و باغ و بند و انهار و پل و جاده و پروژه ای بپردازند که برای مردم و نسل های بعد از آنها مایه فیض و افتخار و مباحات شمرده شود؟

چرا از شاهان مغول در هند آثار با شکوهی چون «تاج محل» و «لعل قلعه» برجا مانده که سبب حیرت بینندگان و جهانگردان و مایه افتخار هندیان میگردد، اما در افغانستان از آن همه شاهان و امیران قهار و شمشیرکش هیچگونه آثار قابل افتخاری برای بازماندگان شان بر جای نمانده است؟

چرا سلطان غیاث الدین توانست در هرات مسجد با شکوهی آباد نماید و یا ملکه گوهرشاد در مشهد و هرات آثار ماندگاری از خود بر جای بگذارد؟ مگر تیمورشاه در مدت ۲۰ سلطنت آرام خود و ظاهرشاه در مدت چهل سال پادشاهی بدون دغدغه و شورش چرا در کابل یا قندهار یا بلخ و هرات، دست به اعمار چنین قصور و عمرانات ماندگار نزدند که مایه مباحات مردم کشور میگردد و از آنها امروز به نیکی یاد میشد؟ امیر عبدالرحمن خان در مدت ۱۴ سال اول حکومتش که توأم با جنگها و شورشها بود، یک روز هم از ساختن عمرانات ماندگار غافل نبود و آنچه امروز از او به یادگار مانده است، ارگ ریاست جمهوری، قصر وزارت خارجه و دلکشاکوتی باغچه و سلام خانه و قصر باغ بالا و قصر صدارت و آرشیف ملی و چندین عمارت در مزارشریف و تاشقرغان و بلخ و هرات و غیره مکانها است که اگر آنها را از فهرست آبدات و بناهای تاریخی حذف کنیم، اصلاً هیچ اثری باقی نماند که قابل ذکر باشد. بعد از او پسرش امیر حبیب الله چند کاخ و باغ در کابل و چاریکار و جلال آباد اعمار کرد که تا امروز بنامش یاد میگردند و سپس قصر



دارالامان در جنوب کابل از ساخته های شاه امان الله قابل یاد آوری است که متأسفانه در دهه ۹۰ میلادی توسط مجاهدین بدستور استخبارات پاکستان در زد خورد میان احمدشاه مسعود و گلبدین تخریب گردید.

آبدات تاریخی در یک کشور منبع بزرگ درآمد اسعار خارجی از راه جلب گردش گران جهان بشمار میرود، به همین خاطر این منبع درآمد را صنعت گردشگری نام داده اند. در عهد سلطنت طولانی ظاهرشاه که با امنیت و آرامش همراه بود، ما اصلاً شاهد اعمار هیچ بنای یادگاری و باغ و پارک و تفرجگاهی و مینار ماندگاری نیستیم. هیچ محل شکوهمندی بنام ظاهرشاه در افغانستان دیده و شناخته نمیشود. دلیل این همه بی توجهی و بی پروائی ظاهرشاه را نسبت به این کشور و مردم آن چی بنامیم و چگونه توجیه کنیم؟

بعضی ها مدعی اند که ظاهرشاه به علت اقتصاد ضعیف کشور نمیتوانست دست به اعمار بناها تاریخی بزند. اما باید گفت که امیر عبدالرحمن با کدام اقتصاد قوی این همه قلعه و عمارات پرشکوه اعمار نمود؟ امیر حبیب الله و امان الله خان با کدام اقتصاد قوی توانستند در جلال آباد و کابل و پیغمان قصر و باغ سراج الاماره و دارالامان را اعمار کنند؟ بآبر، آن شاه ترک تبار کابل، با کدام قدرت اقتصادی توانست باغ پرشکوهی در جنوب رودخانه کابل احداث کند که بعدها «بنام باغ بابر» تفرجگاه عام مردم کابل گردید و هر سال جایگاه تفریح و گلگشت هزاران خانواده واقع میگردد و مردم از سایه سرد درختان کاج و شرشر جویبارهای آن لذت می برند و برای بانی واحداث گر آن دعای خیر میفرستند؟ چرا گفته نمیشود که برای اعمار و عمران بنا های تاریخی و ماندگار که مایه افتخار فرزندان

کشور باشد، اراده و درایت و اهلیت کاری و ذوق زیبایی پسندی لازم است که متاسفانه ظاهرشاه عاری از این استعداد بود.

ای کاش ظاهرشاه، به اندازه یک راجای هند (سلطان تپوی) راجای گجرات هند، به عمرانات پرشکوه دروطن علاقه ای میداشت، (عظمت قصر راجای گجرات تپو رادر **فلم مغل اعظم**، یعنی اکبرپادشاه در یوتیوب ببینید

، (SIW-Y۰ <https://www.youtube.com/watch?v=TdOS->

وایکاش اگر ظاهرشاه به عمرانات علاقه ای دانشت در عرض به مطالعه علاقه میداشت و در این مدت چهل سال سلطنت بی دغدغه خود، و مخصوصاً در آن سی سال که حکومت را عموها و پسر عموهایش اداره میکردند، دست به مطالعه آثار گرانبهای کتابخانه ارگ شاهی میزد و به ارتقای سطح دانش و اطلاعات خود می پرداخت و مردم افغانستان را از فهم و ادراک خود بر علوم اسلامی و تاریخی و سیاسی و اجتماعی آگاه میساخت. آگاه کردن مردم کار مشکلی نبود، نه تنها مطبوعات و رسانه های دولتی مردم را از تبحر و علمیت شاه شان با خبر میساختند، بلکه اگر او فقط سال چهار بیانیه جامع ایراد میکرد: دوتا بمناسب دوعید فطر و عید قربان، و یکی بمناسبت روز اول سال خورشیدی و میله گل سرخ و بار آخر هم بمناسبت جشن استرداد استقلال کشور، سخنرانی میکرد، یقیناً که باعث آگاهی و خوشنودی مردم افغانستان میگردد و از او امروز به عنوان یک پادشاه عالم و سخنور و دانشمند با افتخار یاد میکردند. شاید گفته شود که او صاحب اطلاعات و دانش لازم بود، اگر چنین چیزی وجود میداشت، چرا او به نوشتن اثری ماندگار مثل آثار پادشاهان ترک تبار (بایر و تیمور) دست به نوشتن نبرد و از

تجارب سیاسی و اندوخته های علمی خود یک اثر همپراز تزوک بایری برجای نگذاشت؟

باز هم ای کاش اگر ظاهر شاه به عمرانات ماندگار علاقه ای نداشت، لا اقل در مدت چهل سال سلطنت خود یک بنیاد عامه المنفعه مثل شفاخانه چهارصد بستر اردو که توسط داودخان بنیاد گذاشته شد، یک شفاخانه چهارصد بستر ملکی مردانه و یا زنانه در کابل یا هرات و یا بلخ و یا قندهار اعمار می نمود تا اقلأً مریضان و بیماران در آن تداوی و شفا می یافتند و دعای سر او را مینمودند؟ یا ای کاش، او دست به احداث خط آهن میزد و یا کابل را با هرات از طریق کشیدن یک جاده عصری از دل کوهستانات مرکزی کشور وصل میکرد و یا بجای هردوی اینکار، دستور ایجاد سیستم کانالیزاسیون شهرکابل را میداد و با بستن میلونها دریچه مدفوع سرا ریز شده درکوچه های کابل، مردم را از اذیت تعفن بدر رفتها که منشاء پخش میکروب های مهلک اند، نجات میداد، که نداد.

من بارها از نیمروز تا قندهار و هرات و کابل تا جلال اباد سفر کرده ام، و دیده ام که در هیچ یک از توقف گاه های شاهراه هرات- قندهار- کابل، جلال آباد، یا کابل- مزارشریف، توالنت زنانه (دستشویی) وجود نداشت؟ مسافران شکوه میکردند که زن ها هنگام توقف بس های مسافربری در صورت ضرورت درکجا رفع حاجت نمایند؟ آیا دادن دستور به حاکم یا والی منطقه برای ساختن دو تا دستشویی کار بزرگ و غیر ممکن بود؟ من چند بار به ایران سفر کرده ام و با موتر مسیرهای طولانی را طی کرده ام، درطول راه و در توقفگاه ها، برای ادای نماز محلی مشخص شده است و دستشویی برای رفع ضرورت زنان جدا از محل مردان با آب نل وجود دارد. اما متأسفانه در افغانستان نه در زمان شاه و نه بعد از شاه

به این ضرورت اولیه مسافرین توجهی نشده و نمیشود. این نه تنها نشانه بی فرهنگی سردمداران یک ملت است، بلکه نشانه بی کفایتی یک نظام نیز میباشد.

مردم میگویند ظاهرشاه غیر از همنشینی با افراد چاپلوس و شاعران متملق و بزله گو و نگهداری سگهای شکاری درکاریزمیر و رسیدگی به «پیشکش های» رحیم خان غلام بچه، به چیز دیگری علاقه نداشت و بنابراین هیچکاری درجهت رهایی مردم از فقر و گرسنگی و بیسوادی و بیماری و تأمین عدالت اجتماعی انجام نداد.

ظاهرشاه حتی پس از بازگشت خود به وطن، که می بایستی نقشی فعالتر در سیاست بازی میکرد و گریبان مردم را از دست تنظیم های ویرانگر جمعیت و شورای نظار، رها می ساخت، اما بنابر محافظه کاری دوباره سرنوشت مردم را بدست شخص ضعیفی چون حامدکرزی سپرد که خود در خدمت غاصبان و چپاولگران شورای نظار قرار داشت.

ظاهرشاه در بازگشت به وطن، درحالی که حرمسرای ارگ سلطنتی در اختیارش بود و مصارفش را مردم فقیر افغانستان از کمک های بین المللی می پرداختند، چه ضرورتی داشت تا به فروش املاک خانواده سلطنتی اقدام نماید و باغ و کاریزمیر و هزاران جریب زمین درجه اول متعلق به سلطنت افغانستان را که در آن ورثه اعلیحضرت امان الله خان و ملکه ثریا نیز ادعای ملکیت داشتند، و میخواستند سهم خود را در راه اعمار یک شفاخانه زنانه و اعمار یک پوهنتون درکابل به مصرف برسانند، قبل از تصفیة دعوا از سوی محکمه، همه را توسط داماد خود سردار ولی بفروش رسانید و از این مدرک صدها میلیون دالر بدست آورد، و آنهمه پول را به پسران هیچکاره خود درخارج انتقال داد. یکی از زیباترین

قصرهای که در این ایلام بزرگ بفروش رسید، قصرهای مجلل و پرشکوه (نمبر ۷ و نمبر ۸) در خارج ارگ بود که سروصداهای زیادی برپا نمود.

ظاهرشاه میتوانست از این عواید باد آورده، با صرف پنج٪ آن که میلیون ها دالر میشد، مانند فرهاد دریا و آقای قرغه و ثریا سدید و دیگران، یکی دو یتیم خانه بسازد و کودکان بی سرپرست و بیگس را زیر چترحمایت و مرحمت خود بگیرد. همچنان او میتوانست برای صدها هزار زن بیوه و بی سرپرست افغانستان یک محل مناسب و دایمی کار از قبیل: کارخانه تولید کالا و لباس دست دوزی و وطنی و خامک دوزی و خیاطی ایجاد کند تا تعدادی از آن همه زنان بیوه و بی سرپرست در این کارخانه مصروف کار میشدند و نان خود و کودکان خود را تدارک مینمودند و در عوض شب و روز برای ذات ملوکانه و خاندانش دعای خیر میفرستادند.

بر اساس تازه ترین گزارش وزارت کار و امور اجتماعی؛ دو میلیون بیوه در حال حاضر در افغانستان وجود دارد که فقیرترین طبقه جامعه را تشکیل میدهند و بسیاری از آنها بر اثر مشکلات زندگی دچار مریضی روحی و روانی شده اند. فشارهای تدارک غذا برای کودکان، مسأله ازدواج مجدد، فشار خانواده شوهر و سوء استفاده های دیگر مشکلاتی اند که در بسیاری مواقع زنان بیوه را تا مرز فحشاء و خودکشی به پیش "تيله" میکند. متأسفانه که ذات ملوکانه تا آخرین روز حیات خود، دست کمک بسوی این طبقه و هیچ بخشی از مردم فقیر و هردم شهید افغانستان دراز ننمودند و سرانجام داعی اجل را لبیک گفتند، بدون آنکه از خود کارنامه ماندگاری بجا گذاشته باشند.

اکنون خواننده میتواند قضاوت کند که: شاهی که پروای فرزندان خود را نداشت، چگونه میتوان باور کرد که غم ملت و فرزندان مملکت را داشت؟ منتقدین میگویند که شاه وشهزادگان از آن همه پولی که از مدرک فروش جایادهای سلطنتی بدست آوردند، حتی قبر پدر خود را که در جنگ های تنظیمی کابل با فیر مرمی های توپ و تفنگ سوراخ سوراخ شده بود نیز ترمیم نکردند، و وقتی ظاهرشاه را میخواستند در پهلوی قبرپدرش دفن کنند، سردار ولی وشهزادگان قبرنادرشاه را با پارچه سیاه پوشانده بودند تا سوراخ های مرمی ها در گنبد آن به طرز شرم آوری معلوم نشود. این است شاه رعیت پروری که از او بنام بابای ملت و حامی دموکراسی یاد می کنند.

پایان

## مقاله نهم

## پاسخی به اعتراضات مخالفان داودخان (نوشته شده در ۲۰۱۵/۸/۱۲)

از ماه جولای ۲۰۱۵ تاکنون سلسله مقالاتی تحقیقی-تاریخی پیرامون دوره اقتدار داودخان از عهد صدارات تا دوره جمهوریت و کودتای ۲۶ سرطان بقلم دکتر سید عبدالله کاظم، در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسید که موجب عکس العمل برخی از هموطنان ما گردید. آنهایی که با سقوط ظاهرشاه از سلطنت و اعلام جمهوریت توسط داودخان در ۱۳۵۲ش، منافع خود و خاندان خود را از دست داده اند، با اما و مگرهای فراوانی، دلیل میتراشند و چیزهای ظاهر پسندی روی همبندی مینمایند تا داودخان را بحیث یک دیکتاتور جلوه دهند و احياناً از وزنه شخصیت او بکاهند، اما خوشبختانه هیچکسی تا کنون نتوانسته کدام خیانت داودخان را به وطن و مردم آن به رخ بازماندگان و هواداران آن مرحوم بکشد. حتی از لحاظ وزنه شخصیت، نیز تا کنون کسی از میان سیاستمداران معاصرش پیدا نشده تا از لحاظ وطن پرستی، تقوا و عزت نفس، صداقت و پشت کار، خدمات مهم اقتصادی و اجتماعی و انکشافی برای افغانستان، غرور ملی و شهامت در برابر دشمن عقیده و ایمان خود بر داودخان برتری داشته باشد.

استقامت و پایداری داودخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاجیان هفتم ثور ۱۳۵۷ و شهادت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان آن فاجعه، واقعاً در تاریخ افغانستان بی نظیر است و میتوان گفت داود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضر نشد سر تسلیم به دشمنان خود فرود آورد و مرگ مردانه و شرافتمندانه را بر تسلیم شدن و به اسارت درآمدن در چنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود و خانواده خود را در صف دلیر مردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

یکی از مخالفان جدی این شخصیت ملی سرفراز؛ آقای داود ملکیار (پسر خوانده میوندوال) است که با طرح قتل میوندوال به اتهام کودتا علیه داودخان، به تقبیح از داودخان و دولت او پرداخته است.

من از آقای داود ملکیار در درجه نظر سنجی پورتال، پرسیده بودم: آیا شما با نوشته آقای ولی آریا زیر نام «در دادگاه مردم» که در آن مسئله زهر دادن به شهید میوندوال از سوی سید قاسم رشتیا، مطرح شده است، موافقید و محتوای آنرا تائید میکنید یا خیر؟ تا مردم قضاوت کنند که شما در این دادگاه به نفع کدام طرف شهادت میدهید؟ به نفع ولی آریا یا به نفع خواهر زاده وزیر صاحب؟ مقاله ولی آریا منتشره کابل ناتِه در لینک ذیل قابل دریافت است:

[http://www.kabulnath.de/Salae\\_Hashtoum/Shoumare\\_%20aaria.html](http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_%20aaria.html)

داود ملکیار، بجای ارائه پاسخ دقیق به سوال من، طوماری چندین صفحه ئی را زیر عنوان "وقتی در گودال افتاده اید، از کندن اجتناب کنید" با نقل قول های ناقص از نوشته های من، بر روی انترنت گذاشته و بزعم خود من و یک تعداد قلمبستان دانشمند دیگر را (که در مقالات خویش از تشبثات اقتصادی و عمرانی



وانکشافی و دیگر خدمات ماندگار داودخان تذکر داده اند)، با صفت (مدافعین استبداد و دیکتاتوری) یاد کرده است و با کنایه های تحقیرآمیز بزعم خود همه را سرکوب و در «گودال ذهن» خود انداخته و هوشدار میدهد که تکان نخوریم، ورنه در این گودال دفن خواهیم شد.

در میان عوام الناس ما ضرب المثلی رایج است که وقتی از شخصی سوال شود که پاسخ دقیقی و روشنی داده نتواند و حرفهای بیربطی تحویل پرسنده دهد، پرسنده با پوزخند ملایمی میگوید: ده کجا؟ و درختها دکجا؟ یعنی سوال من چیزی و پاسخ شما چیز دیگری، که ربطی به سوال من ندارد.

قابل یاد آوری است که آقای داودملکیار<sup>۲۱</sup> پسرخوانده مرحوم میوند بود و در زمان اقتدار میوند وال، به امریکا تشریف بردند ولی هنوز درس های رسیدن به وزارت و صدارت را تمام نکرده بودند که باصاعقه کوتای ۲۶ سرطان، برهبری داودخان روبرو، و آن همه رؤیاهای شیرین او برهم خورد و تحصیلات شان آنچنانکه خیال میکردند به ثمر ننشست، از این است که اوهرچه در توان دارد، صرف مذمت از کودتای ۲۶ سرطان و داودخان میکند تا ذهن و خاطر خود و دیگر کاندیدان رسیدن به وزارت خارجه و سفارت در عهد ظاهرشاه را تسکین کند. بنابراین خوش ندارد کس زبان به انتقاد از عصر فرخنده سلطنت ظاهرشاه بکشد، چونکه در عهد آن شاه

۲۱ - داکتر سیدخلیل الله هاشمیان در مورد داودملکیار و نسبت دقیق او با مرحوم عبدالله خان ملکیار برایم نوشته بود: (عبدالله خان ملکیار کاکای داود ملکیار نبوده بلکه پسرکاکای پدر او میشد، آنها اندر- عبدالله خان ملکیار و جنرال عبدالاحد خان ملکیار سابق وزیر داخله و کل احمدخان ملکیار سابق نایب الحکومه مزارشریف سه برادر سکه بودند و پسران کاکا و نواسه های کاکای خود را همه برتیه های جنرالی و مقامات بلند دولتی رساندند.) از این تذکر دوست محترم هاشمیان صاحب که مرا در شناختن بیشتر خاندان ملکیار کمک کرد، تشکر میکنم.

شکاری و عادل، خاندانهای ملکیار و رشتیا و میوندوال و امثال شان از مقامات جلیله وزارت و سفارت برخوردار بوده اند و فکر میکنند که همه مردم کشور از این خوان الوان ظاهرشاهی، مستفید میشده اند، پس جای ناشکری خواهد بود اگر کسی از فقر و بیکاری و بیسوادی و مرض و جهل و رواج رشوت خوری و واسطه بازی ها و بی عدالتی های دوره ظاهرشاهی نام ببرد.

روایت موثق دیگر میگوید: مرحوم میوندوال در کابل دو خانه داشت که در حیات خود وصیت کرده بود که بعد از مرگش این خانه ها به دولت تعلق دارد تا پول کرایه آن به سره میاشت داده شود. بنابر این وصیت دولت بعد از مرگ میوندوال هردو خانه را در اختیار گرفت، اما دیری نگذشت که جناب داودملکیار خود را از امریکا به افغانستان رساند و با دادن رشوت به مامورین ذیصلاح آن خانه ها را از دولت گرفت و بنام خود به حیث میراثخوار میوندوال ثبت کرد و بعد هردو را فروخت و از این مدرک صاحب چندین ملیون دالر شد و دوباره به امریکا رفت و با آن پول اکنون در امریکا بزنس و عیش و نوش میکند. نامبرده گاه گاهی بشکرانه آن پولهای باد آورده قلم برمیدارد و برداودخان و شیوه حکومتداری اومی تازد و افسوس روزگاری خیالی را میخورد که اگر میوندوال بر سر قدرت می آمد، مقام وزارت خارجه جایگاه لم دادن و عیش و نوش او می بود؟ بنابرین داد و فریاد داودملکیار و امثال او از دست داودخان، ناشی از دست رفتن منافع اقتصادی و امتیازاتی است که ایشان در دوران ظاهرشاه از آن بهره می بردند و با روی کار آمدن داودخان آن قدح بشکست و آن ساقی نماند و آن منافع از دست رفت!

شما و امثال شما آقای ملکیار بخاطر از دست دادن منافع شخصی و خانوادگی خود بیش از سی سال است که بر طبل اتهام علیه داودخان و صمد ازهر، به عنوان قاتلین میوندوال یکنواخت

میکوبید، تا از این طریق خود را مظلوم و داودخان را ظالم وانمود کرده ترحم دیگران را جلب نمائید، اما اتهام تان علیه آن دوشخص به علت عدم ارائه اسناد مؤثق مثل گل خشک به دیوار نمی چسبد و فکر میکنم تمام حرف های تان تا امروز مفت شده است.

(اتفاقاً من جنرالی را می شناسم که با من در یک شهر زندگی میکند و حاضر و شاهد حادثه قتل میوندوال توسط یک ضابط پرچی بوده است که اگر روزی او این راز را افشاء کند، تمام اتهامات علیه صمد از هر ضرب صفر خواهد شد.)

آقای ملکیار! من داودخان را معبود خود نمی شمارم، آنچنانکه شما از میوندوال بت ساخته اید و کاذبانه پرستش میکنید ولی جرئت پاسخ درست به سوال مرا در مورد زهر دادن وی به استناد مقاله ولی آریا ندارید. در اینجا باز هم سوال دیگری مطرح میشود که قتل او چه به اتهام کودتا علیه داودخان [چنانکه آقای قاسم باز شهادت میدهد]، صورت گرفته باشد و چه توسط خوراندن زهر، صورت میگرفت، از لحاظ ماهیت خود چه فرقی از هم داشت؟ و چرا شما کسی را که آن شخصیت دانشمند وطن را معیوب و با رنج دایمی گرفتار ساخت، مورد سوال و سرزنش قرار نمی دهید؟ مگر نه اینست که اگر میوندوال با زهرکشته میشد، ولی سلطنت باقی می بود، منافع خانوادگی شما همچنان تأمین بود؟ به همین خاطر شما از آقای رشتیا شکایتی ندارید.

شما در بیشتر از سی سال گذشته قتل میوندوال مرحوم را چون پیراهن پر خون حضرت عثمان بلند نگهداشته و فریاد می کشید تا سوز و گداز از دست رفتن امتیازات و منافع خانوادگی خود را در نظام سلطنت، با محکوم کردن داودخان شهید تسکین داده باشید. شکی نیست که میوندوال شخصیت دانشمند و سخنور زبردستی بود و

برای از میان بردن او ممکن است توطئه ای از سوی استخبارات شوروی بکار رفته باشد، اما فراموش نکنید که موسی شفیق، آخرین صدراعظم دوران شاهی، نیز شخصیت دانشمند و زبان آور و سیاستمدار پرتحرکی بود، ولی با دریغ که توسط کودتای چیان ۷ ثوری به گناه امضای قرارداد آب هیلمند اعدام گردید، چرا شما در طول این سی سال حتی یک مقاله در یاد بود آن دانشمند شهید نه نوشتید و یاد او را گرامی نخواستید، برای اینکه از میراث او برای شما چیزی نمیرسید ولی از میودوال دوخانه به شما میراث رسید و با وجودی که آن مرحوم آن خانه ها را بعد از مرگ خود به سره میاشت افغانستان بخشیده بود، اما شما خود را از امریکا به افغانستان رساندید و با دادن رشوت به مامورین ذیربط دولتی خود را وارث میوندوال جا زدید و آن خانه ها را متصرف و هریک را به چند میلیون دالر فروختید و با چند میلیون دالر پول میراث به امریکا تشریف بردید و با آن ثروت باد آورده تجارت و بزنس میکنید پس شما اگر از میوندوال دفاع نکنید، کی بکند؟

مهمتر از همه، شما در این مدت چندین ده سال اقامت در امریکا، بجای اینکه در فضای آرام و بی دغدغه غرب، یک هفته بخود زحمت بدهید و یک مقاله تحقیقی بنویسید و یا یک کتاب از آن همه کتبی که بقلم دانشمندان و تحلیلگران خارجی در باره افغانستان نوشته شده، یکی را ترجمه کنید و بدسترس مردم افغانستان بگذارید و یا مثل آقای انجینر فضل احمدافغان، در راحت را بروی خود ببندید و کتاب یا کتابهایی به زبان انگلیسی یا هر زبان دیگری که میدانید، در مورد وطن خود تألیف کنید و در اختیار مردم جهان بگذارید، دل به سالگرد قتل میوندوال خوش کرده اید و هر ساله همان موضوع تکراری را به نشر میرسانید و از هر نوع کار تحقیق و تتبع در

عرصه تاریخ و ادب و فرهنگ این کشور خود را فارغ کرده اید؟! و اما آنهای را که عیش دنیا را بر خود حرام کرده و در شرایط خیلی بدتر از شرایط و موقعیت شما، توان و امکانات خود را در روشن ساختن حقایق اجتماعی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی کشور بمصرف رسانده و برغنای فرهنگی این مملکت بدبخت افزوده اند، با نوعی کلان کاری و خود بزرگبینی، با کتره و کنایه میخواهید کار آنها را بی اهمیت جلوه دهید!

من می بینم از زمانیکه داکتر سید عبدالله کاظم، محقق و دانشمند با صلاحیت افغان اعلام کرد که در نظر دارد بدون حب و بغض شخصی، در مورد شخصیت ملی داودخان و کارنامه هایش، کتابی تحقیقی بنویسد و تمام حقایق دوران اقتدار و خدمتگزاری او را در اختیار هم مهینان خود بگذارد، آتش در نهاد شما افتاده است. اگر داکتر سید عبدالله کاظم دانشمند افغانستان، اهلیت تحقیق و نوشتن چنین کتابی را نداشته باشد، پس آیا شما این اهلیت را دارید یا خواهرزاده و برادرزاده و زیرمادام العمر رشتیا خواهد داشت، البته که هیچکدام نه!

من فکر میکنم شما از این ترس دارید که مبادا داکتر کاظم در این اثر تحقیقی خود، موضوع زهر دادن میوندوال را از سوی هر که صورت گرفته باشد، همراه با خلاف کاریهای دیگر وزیر صاحبان را بر ملا و ثبت تاریخ کند، و شما از این رهگذر نزد دوست و دشمن خود شرمنده شوید، از این است که شما و چند تایی دیگر، در یک اتحاد نامقدس شروع به سنگ اندازی در راه انجام این خدمت بزرگ معنوی و تاریخی آقای داکتر کاظم کرده اید، ولی جای خوشی است که ایشان به این سنگ اندازی ها اهمیت نداده با عزم راسخ به کارش ادامه میدهد و مقالات تازه و مستند دیگری را در این

راستا بدست نشر میسپارند. من امید وارم تا حین نگارش این اثر در مورد ترکیب کابینه داکتریوسف و آنانی که با آوردن ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۹۶۴، سبب تحریم داودخان از حق فعالیت سیاسی شدند مخصوصاً آقایان رشتیا، فرهنگ و سید شمس الدین مجروح و عبدالله خان ملکیار قدری بیشتر روشنی اندازند. فکرمیکنم جلد دوم تاریخ غبار بخصوص (صفحات ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۱، ۲۷۵ - ۲۷۸)، در این مورد به شما کمک خواهد نمود.

خوشبختانه یکی دیگر از افغانهای وطندوست و آگاه به اهمیت اسناد تاریخی، کمر همت بسته و اسناد مهم سیاسی را که از سوی وزارت خارجه امریکا آزاد شده است، برای استفاده تاریخ، ترجمه و از طریق این پورتال ملی در اختیار هموطنان میگذارند که از سوی عناصر چیز فهم مورد استقبال قرارگرفت. منظورم همکاری آقای احمد فواد ارسلا است که در هرچند روز یک سند مهم مربوط به دوره ظاهرشاهی را ترجمه و به نشر میرساند که باید از او ممنون و مشکور بود.

من نیز به آقای داکترکاظم اطمینان میدهم تا جنرالی را که شاهد جریان قتل مرحوم میوندوال بوده، حاضر نمایم تا آنچه را خود دیده و شاهد بوده است برای داکترصاحب کاظم نیز بیان کند و این پرده سیاه ابهام را بالا بزند و حقایق را به هموطنان خود روشن نماید.

### نباید روابط را برضوابط رجحان داد:

تاجائی که من شنیده ام، پدرداودملکیار خسر بره مرحوم میوندوال و پدرش برادرزاده عبدالله ملکیار از ولایت غزنی است و آقای ولی آریا پسر دگروال نجیم آریا، از ولایت پکتیا منسوب به قوم منگل میباشد که در زمان صدارت میوندوال، معین وزارات

اطلاعات و فرهنگ و نیز معاون حزب «سوسیال دموکرات مترقی» برهبری میوندوال بود. بنابراین هردوی ایشان بیش از چهل سال است که در امریکا زندگی میکنند و رابطه دوستی و خویشاوندی ایشان با میوندوال مرحوم هردوی آنها را با هم پیوند زده است.

حال اگر صد بار دیگر آقای ملکیار علیه من مقاله بنویسد و روی ورقها را سیاه کند، و مرا از انداختن درگودال ذهن خود بترساند، من از این سوال خود دست بردار نیستم و باز هم از ایشان خواهم پرسید تا بطور مشخص جواب بدهد که اتهام آقای ولی آریا علیه رشتیا، درست است یا دروغ و بهتان محض؟

**پاسخ به سوال من از سوی ایشان میتواند درجه حق بینی وحق پسندی و حقیقت گوئی وی را ثابت کند و نشان بدهد که اودربیان حقایق روابط خانوادگی و رفاقت های شخصی را مد نظر نمی گیرد و ضوابط را فدای روابط نمیکند.**

بدون تردید یکی از این دو رفیق همسنگر، حقیقت میگوید و یکی حقیقت را پنهان مینماید. آنکه حقیقت را میگوید، دعای خیرما و مردم افغانستان پشت سرش خواهد بود و آنکه دروغ میگوید، واضحاً جز شرمندگی نصیبی نخواهد داشت و لو طویل ترین مقالات با بهترین ادبیات تحویل مردم بدهد، بدرد نخواهد خورد، زیرا که نوشته ایکه آلوده با دروغ و بهتان باشد نزد مردم ارزشی ندارد.

امید است آقای ملکیار هم مثل آقای فرهنگ روابط را برضوابط ترجیح ندهد و به سوال من پاسخ دقیق و شجاعانه بدهد، و خود را بیش از این به کوچه حسن چپ نزند.

**واما موضع من در قبال داودخان و دموکراسی ظاهرشاهی:**

چنانکه در آغاز اشاره شد، آقای داودملکیار، مقاله ای با

ادبیات زیبا اما با محتوای تخریش کننده نوشته و در آن برکسانی که از داودخان بخاطر کار کردهای سودمند و ماندگارش یاد و تقدیر کرده اند، حمله برده و آنان را بطور تحقیرآمیزی (مدافعین کودتا و استبداد) لقب داده و با نقل قول های ناقص خود از مقالات و نوشته های من، خواسته مقاله خود را رنگین تر سازد.

داودخان به حیث یک شخصیت ملی، وطن پرست، پاک نفس، با تقوا، با دسپلین، دارای اندیشه های ترقی و تعالی افغانستان، ضد ارتشاء، ضدارتجاع، ضد مداخلات بیگانه در امورکشور، ضد اختلاس و رشوه خوری، ضد دزدان و غاصبان دارائی های عامه و ملکیت های خصوصی، حافظ جان و مال و ناموس مردم افغانستان، حافظ امنیت سرتاسری درکشور، حافظ حیثیت و وقار و پرستیژ دولت افغانستان در برابر جامعه بین المللی و کشورهای همسایه، بنیانگذار بسیاری از پروژه های زیربنائی و اقتصادی و انکشافی و عصری سازی افغانستان و تقویت اردوی ملی و نیروهای هوائی کشور برای حفظ تمامیت ارضی و حریم هوائی کشور، هرگاه مورد حمله بیباکانه عناصر مغرض قرار میگیرد، بیانگر آنست که این عناصر اصلاً طرفدار انکشاف و عمران افغانستان نبوده و نیستند. برای اینها خدمت و صداقت و تلاش برای آبادی و انکشاف مملکت معنا ندارد و زمانی معنا پیدا میکند که خود یا اقارب شان در قدرت باشند و از امکانات دولتی استفاده دلخواه نمایند، شاید نزد این اشخاص بهترین رهبر و بهترین زعیم کسی باشد که دست مقامات دولتی را درحیف و میل کردن و ته جیب زدن دارائی های ملی آزاد بگذارد، مانند حامد کرزی و یا استاد ربانی و قوماندانان جهادی!؟

رهبران و قوماندانان جهادی همان های اند که، بعد از تسلط برکابل، در اثر غارت و چپاول بانکهای ملی و دارائی های شخصی و



غصب زمین های دولتی و ملکی و اعمار شهرک های خصوصی و قاچاق مواد مخدر و آثار باستانی و چپاول معادن لاجورد و زمرد و غیره سنگ های ظرفه کشور، هر یک به قارون های زمان خود مبدل شده اند. (به مقاله آقای عزیزاحمد عزیز زبیر عنوان شورای نظار، لشکری از چپاولگران رجوع شود).

نظام «کودتای ثور» با آنکه شب و روز برای دفاع از حاکمیت خویش مصروف جنگ با اپوزیسیون گسیل شده از خارج به داخل بودند و فرصت چندانی برای عمران و توسعه نداشتند، اما در ساحة مدرن سازی شهرکابل با ساخت و ساز خانه های نوع میکروریان، توجه خاصی داشت. حجم تولیدات کامبینات خانه سازی که در عهد داودخان در افغانستان شروع به فعالیت نموده بود، بیش از هر وقت دیگر بلند رفت و بسیاری از کارمندان دولت، صاحب خانه شدند و یا در انتظار گرفتن خانه و آپارتمان در مکروریناها بودند. متأسفانه این دستگاه عام المنفعه در سال ۱۳۶۷ بر اثر راکت باری اپوزیسیون به حومه کابل حریق شد و تقریباً از فعالیت بازماند و دیگر اکمال شده نتوانست.

اما در چهار سال حکومت ربانی- احمدشاه مسعود اصلاً خشتی بر روی خشتی بمنظور عمران گذاشته نشد. هیچگونه بنای عام المنفعه از قبیل مکتب یا لیسه و پوهنتونی و یا شفاخانه و پل و سرکی و بند برقی و حتی مسجدی ساخته نشد، در حالی که شب و روز طیارات روسی از طریق مسکو- دوبی بخزانۀ او پول می ریختند. مگر او برای انحصار قدرت با همه گروه های جهادی و تنظیمی در جنگ بود و در این جنگها آنچه از زمان داودخان باقی مانده بود، اکثر آنها را از بیخ و بنیاد ویران و نابود کرد. از طالبان که با زندگی مدرن شهری بلدیت نداشتند، اصلاً نمیتوان توقع کارهای

مدنی داشت. بدینسان دیده میشود که داودخان از تمام رهبران چهار دهه اخیر در خدمتگزاری صادقانه به این کشور برتر بوده است.

اولین ایراد آقای ملکیار بر طرز دید من نسبت به داودخان به ارتباط داعیه پشتونستان آغاز میشود که من نوشته ام: « واقعاً موضع‌گیری داودخان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی براه‌های ترانزیتی پاکستان و بی‌علاقه‌گی خود مردمان مناطق قبایل به استقلال‌شان، بی‌تردید یک کار بیهوده و خیره سری محض پنداشته می‌شود و نتیجه آن جز تیره شدن مناسبات خوب همسایگی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است. اگر آن همه پول هنگفت در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال‌های آبیاری و زراعت و تاسیس فابریکه‌های تولیدی بکار میرفت، یقیناً برای میلیونها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می‌شد و مجبور به عرضه تقریباً رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی‌شدند. ثانیاً عناصر عظمت طلب باید متوجه میشدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب مانده تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی‌شود چنین داعیه‌ئی را تحقق بخشید.»

در اینجا آقای ملکیار برای کم زدن آقای داکتر کاظم کلمات (خیره سری) و (صرف میلیونها دالر) و (عناصر عظمت طلب) را جداگانه به رخ شان میکشد و می‌افزاید که داودخان با داشتن دوستی چون سیستانی، ضرورت به هیچ دشمن دیگری ندارد.

برای آقای ملکیار وسایرین بار دیگر می‌گویم که منم مثل هریکی از اتباع این کشور حق دارم در باره خوب و بد وطنم بیندیشم و نظرم را بیان نمایم. من ضرورتی ندارم تا کسی دیگری

بمن مشوره بدهد که در باره وطن و شخصیت های ملی چنین یا چنان فکر بکن! من با عقل و وجدان خود در مورد اشخاص و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور، قضاوت میکنم و آنچه را به نظر خود غیر مفید می پندارم، بد و آنچه را مفید می پندارم، نیک میگویم. و انتظار هم ندارم تا تمام مردم نظریاتم را بپذیرند، زیرا چنین انتظاری اصلاً نامعقول است. بنابراین ۲۰ سال قبل که من کتاب کودتای ثور را مینوشتم، موقف و نظر من در باره سیاست دولت و حکومت داودخان در رابطه به مسئله پشتونستان، همین بود که آنرا نوشته ام. داودخان مرحوم نیز پس از سی سال تلاش برای حل مسئله پشتونستان، وقتی دید که پاکستان، این دشمن خطرناک به استخدام و اجیرکردن برخی از عناصر خود خواه افغان پرداخته و قصد دارد توسط خود افغانها، افغانستان را تباه کند، صلاح در آن دید تا دو گام عقب و یک گام به پیش بگذارد و با جانب پاکستان از در مدارا پیش آید و در مورد خط دیورند و مسئله پشتونستان به توافقی برسد که اگر عملی میشد، دست مداخله پاکستان که هنوز موفق به ساختن بمب اتم نشده بود، تا این حد در کشور ما دراز نمی گردید. مگر چون اتحاد شوروی راضی به رفع اختلافات میان این دو کشور نبود، کودتای ثور را در افغانستان به راه انداخت و این معضله همچنان لاینحل باقی ماند.

انسان های منطقی همواره تغییر پذیر و تحول پسند اند، و مثل ملانصرالدین نیستند که ده ها سال بر یک سخن خود پا برجا باقی بمانند. انسانی که از تحولات روزمره بشریت مترقی و با دانش پند نگیرد و در خود تغییر نیابد، معلوم میشود که از سیر و ضرورت زمان و از تغییر و تحولاتی که در عرصه های مختلف حیات بشر روزانه پدید می آید، بی خبر است و دل بدین خوش کرده که سخن

مردها یکی است، گویا میخواید همیشه (ملانصرالدین) باقی بماند. درحالی که من ملا نصرالدین نیستم و همه چیز و همه پدیده ها را ثابت و لایتغیر فکر نمیکنم. ثبات، خوبی و بدی انسانها و بسیاری پدیده های اجتماعی نسبی اند.

محقق افغان آقای احمد فواد ارسلا همواره از وطن پرستی داودخان تمجید کرده و در رابطه به سیاست و کارکردها و شخصیت و توانائی های داودخان برای رهبری جامعه افغانی، تا کنون چندین سند محرم و مهم وزارات امور خارجه امریکا را که دیگر از محرمت برآمده اند، ترجمه نموده و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسانده اند تا مورد تحلیل و ارزیابی و استفاده محققین قرار گیرند. یکی از این اسناد مهم سند مذاکرات داودخان با هنری کسینجر وزیر خارجه معروف امریکا در ۱۹۷۶ است که داکتر صاحب عبدالله کاظم از آن بخوبی استفاده نموده و در مقاله اخیر خود در مورد سیاست داودخان در قبال پشتونستان و برخورد با پاکستان از آن بدرستی استفاده کرده است.

آقای ارسلا، در یکی از مقالات اخیر خویش، صحبت های رئیس جمهور داودخان را با هنری کسینجر وزیر خارجه امریکا، از هرنگاه وطن پرستانه و مناسب با نورم های دیپلماتیک توصیف کرده میگوید:

« از نظر من شهید داود خان در مراحل مختلف حیات سیاسی اش در این مورد کوشش ملی و شرافتمندانه برای استحکام قدرت و قوت و سربلندی افغانستان کرده است و در سیاست مواضع نظر به واقعیت های موجود گرفته است، و این را میگویند سیاستمداری-که صحبتش با کسینجر و بعداً مذاکرات با بوتو در همین ارتباط شرایط و واقعیت ها است. منافع ملی افغانستان اولویت داشته و دارد- دفاع از حقوق ملت پشتون و بلوچ و یا هر خیال دیگر درجه اهمیت دوم

دارد. به نظر من اگر کسی کوشش داود خان در عادی ساختن روابط با پاکستان را ترس وی از کوشش ناکام و ضعیف و شکست خورده و شرم آور افراطی های اسلامی (حکمتیار-مسعود و غیره) رنگ بزند، یا از مسائل معلومات کافی ندارد، یا به پاکستان و افراطی های اسلامی خوشخدمتی میکند و یا اینکه از عقده ضد داود خان به ناحق موضوع میسازد.»

آقای ارسلا می افزاید که: من شخصاً به کدام سند و روایتی بر نخورده ام که شهید داود خان خود را مبتکر و نجات دهنده سرزمین از رفته (پشتونستان) گفته باشد و یا ثابت کند که وی به تحریک شوروی ها عمل میکرده است، یا پشتونستان برایش از افغانستان زیاده تر اهمیت داشته باشد. اگر به تحریک شوروی ها عمل میکرد چرا در ۱۹۵۸ به عوض شوروی ها با همکاری میوندوال سفیرش با امریکائی ها مشوره میکرد؟ چرا در همان مصاحبه خواستار کمک استخباراتی از امریکا شده بود و چرا یکسال قبل از کودتای ۲۶ سرطان با امریکائی ها مشوره کرده است.<sup>۲۲</sup>

معلومات روی سخنان آقای فواد ارسلا، متوجه داودملکیار پسرخوانده و میراثخور مرحوم میوندوال است.

پس از حمله ۱۱ سپتمبر و حمله امریکا بر افغانستان، در میان برخی از اقلیت های قومی، ذهنیت خود محوری و قهرمان سازی و قهرمان پرستی از میان نازل ترین و مخرب ترین عناصر که مردم همه شاهد و ناظر ویرانگری و چپاولگری و آدمکشی و قطاع الطریقی و قاچاق آثار پرارزش باستانی و غصب ثروت های ملی از سوی آنها بودند، رو به رشد نهاد و با تدویر سیمنارها و نگارش کتب و مقالات تبلیغی و نصب تصاویر بزرگ بر چهار راهی ها و میدان های هوائی و دوایر دولتی، و بدتر از همه، مجبور ساختن دیگر اقوام به

<sup>۲۲</sup> - احمد فواد ارسلا، شهید داود خان و افغانستان و پاکستان و ...، افغان جرمن آنلاین

قبولی آن چهره بحیث قهرمان ملی، مرا به این فکر اندر ساخت تا بر دیدگاه قبلی خود نسبت به داودخان تجدید نظر کنم و او و دیگر شخصیت های ملی وطن را با معیارهای چون: دفاع از استقلال، آزادی، تدبیر و خدمت گزاری، صداقت، پاک نفسی، عدم وابستگی به کشورهای خارجی (بحیث ایجنت)، حفظ وقار ملی با کارهای ماندگار هریک شان، به مقایسه بگذارم و حتی المقدور از هریکی آنها که کار نامه سودمند آفریده اند، ذکر خیری بعمل آورم.

من بزعم خود، کارهای خوب داودخان را برای عمران و تعالی این وطن تائید و کارهای سیاسی ثروت سوز او را بحال مردم فقیر افغانستان تردید کرده ام. کلماتی را که شما از زبان من نقل قول کرده اید، به همین مناسبت نوشته شده است، ولی آن کلمات هرگز نمیتواند بر بُعد دیگر شخصیت او یعنی کارکرد های بزرگ و مفید وی سایه افکند و ارادتم را نسبت به او خدشه دار نماید. همانگونه که مرحوم جنرال ابوی نیز در یاد داشتهای خود، داودخان را «سردار لجوج، کله شخ، و ناسازشکار» نامیده است، ولی همچنان ارادت و احترام خود را نسبت به او حفظ کرده و ابراز داشته است.

من داودخان را آنچنان دولتمردی تصور نمی کنم که هیچگونه اشتباه و خطائی از او سر نزده باشد، اصلاً چنین کسی در سایر کشورها هم پیدا نمیشود. طبعاً هرکسی که عمل میکند، اشتباه هم میکند. داودخان نیز هنگام وظایف دولتی باحس سرشار از قدرت و خدمت به وطن، در مورد برخی از اتباع کشور (نظر به اطلاعاتی که در دسترس او قرار داده میشده)، از استبداد و شدت عمل کار گرفته است که از نظر سایر اشخاص و افرادی که از اصل ماجرا ابی اطلاع اند، ظلم صریح تلقی میگردد (مثل زندانی ساختن زنان و اطفال و دوستان و اقارب یک متهم). معهذا او با نظر داشت خدمات

اقتصادی و اجتماعی و عمرانی خود برای افغانستان، در مقایسه با سیاستمداران عهد خود و زمام داران بعد از خود، برتری های زیادی داشته است.

او شخصیتی پاک نفس، وطن دوست و خدمتگذار صادقی بود. هیچ کس تا کنون شهادت نداده که او از قدرت دولتی در جهت ثروت مند شدن خود و اعضای خانواده خود استفاده کرده باشد. آقایان حفیظ الله خالد و دیپلومات سابقه دار عبدالجلیل جمیلی در مقالات خویش شهادت میدهند که پسران و دختران داودخان از نام پدر سوء استفاده نمیکردند و هرگز خود را برتر از دیگران نمی شمردند و در پوهنتونها مثل سایر محصلان، نظم و دسیپلین درس و استادان را رعایت مینمودند. برخورد شان با هم کلاسان و همکاران بسیار مؤدبانه و فروتنانه بود. از داودخان نه کدام ثروتی در بانکهای داخل و خارج باقی مانده و نه هم سرای و شهرک خصوصی و قصر و ویلائی مجلل شخصی، جز یک خانه خامه کار در جوار ارگ شاهی. حامدکرزی آن خانه خامه داودخان را برای اقامتگاه آینده خود خریداری و تخریب نمود و به جای آن قصری مدرن با سالون بزرگ پذیرائی و اتاقهای زیاد در چهارمنزل ساخت که امروز بنام قصرچنار یاد میگردد و محل اقامت و دربار رئیس اجرائیه (داکتر عبدالله) است.

خانم نصیبه اکرم حیدری داستان جالبی را از زبان پوهاند حمیداله امین (رئیس پوهنتون کابل در دور دوم ریاست جمهوری حامدکرزی) چنین بیان میکند: "همه بخاطر دارند که شاگردان غیر موفق در کانکور، به رشته های زبانهای خارجی و هنر های زیبا و بخش های دیگری در پوهنتون جذب می شدند. شهید زرلشت داود که از فارغان مکتب نرسنگ بود در امتحان کانکور نمره شمول به

پوهنتون را بدست نیاورد و در رشته هنر های زیبا به تدریس (تحصیل) آغاز نمود. پوهاند محبی وزیر تعلیمات عالی برای ملاقات با رئیس دولت به ارگ خواسته شدو ایشان نهایت پریشان بودند که رئیس دولت از ناکامی دختر خود آگاه شده اند، به وی چه خواهند گفت؟ ولی هنگام دیدار رئیس دولت ایشانرا در آغوش کشیدند و فرمودند که: " به شما تبریک میگویم از اینکه در پوهنتون عدالت موجود است که دختر من ناکام شده." (نصیبه اکرم، لینک ذیل دیده شود:

[http://www.afghangerman.net/upload/Tahlilha\\_PDF/haidari\\_n\\_baina\\_salgard\\_2\\_saratan\\_1.pdf](http://www.afghangerman.net/upload/Tahlilha_PDF/haidari_n_baina_salgard_2_saratan_1.pdf)

### زیر فدای سر، سرفدای ناموس!

افزون بر این اوصاف، اوصاحب غرور و عزت نفس بلندی بود که از این لحاظ هیچ کسی با او برابری کرده نمی تواند. اودر برابر توپ وتانک و طیارات بمب افکن کودتای چیان برای ۲۰ ساعت تمام از غرورش نکاست و سر تسلیم فرود نیاورد. اگر یک لحظه وجدان خود را قاضی ومرگ خود و فرزندان و ناموس خود را در یک قدمی خود تصورکنیم، آنگاه به عظمت شخصیت او پی خواهیم برد. یقیناً اگر بجای داودخان یکی از رهبران سه ونیم دهه بعد از او قرار میداشتند، بدون تردید در آن ۲۰ ساعت جانفرسای بمباران جت های جنگی کودتا چیان بر فراز ارگ، ممکن ده بار پطلون وتنبان عوض میکردند، و برای تسلیم شدن تا دروازه ارگ به پیشواز کودتا چیان می شتافتند تا کشته نشوند. فقط دل رستم و طاقت داودی میخواهد که ۲۰ ساعت در برابر بمباردمان کودتا چیان تاب آورد و تسلیم نشود. داودخان بخاطر حفظ وقار و عزت و شرف خانواده خود،



مرگ مردانه را برتسلیمی بدست دشمن ترجیح داد، زیرا او به این ضرب المثل افغانی باور داشت که: «زر فدای سر، سرفدای ناموس»<sup>۲۳</sup>

### مصدق پشتونولی :

در نزد افغانها دفاع از ناموس و شرف و عزت خانواده، بزرگترین وظیفه یک مرد و معراج «پشتونولی» است. او بارها مصداق این ضرب المثل را در میان افغانهای ننگرهار و قندهار، هنگامی که رئیس تنظیمه و لایات مذکور بود، دیده و مشاهده کرده بود. او میدانست که اگر خود و خانواده اش بدست کودتاچیان بیفتد، حتماً مورد هتک حرمت و توهین و تحقیر قرار خواهند گرفت و حتی برای گرفتن اعترافات دروغین، تهدید به تجاوز برناموس و عزت زنان خانواده اش خواهند شد. بنابراین او تصمیم به مرگ مردانه گرفت و خود و خانواده خود را قربان حفظ شرافت خانوادگی خود کرد تا کسی فردا نگوید که داودخان بخاطر نجات خود، عزت و شرف زنان و دختران خود را پایمال تجاوز کودتاچیان نمود.

در همان هفته های اول پس از کودتا شنیده میشد که یکی از بازماندگان داودخان که در حادثه رگ بار (قتل دسته جمعی) صبح ۸ ثور زخمی شده ولی نمرده بود، در شفاخانه جمهوریت خواسته بود با

<sup>۲۳</sup> - بنابر ویکیپدیای فارسی: ناموس از مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی در کشورهای اسلامی خاورمیانه است. این اصطلاح بیشتر در جوامع مردسالاری درباره جنسیت و رفتار و روابط درون خانواده استفاده می‌شود. در این جوامع حفاظت از ناموس افتخار به شمار می‌آید. ناموس در لغت نامه دهخدا: (عربی) ۱) احکام الهی. (برهان قاطع). شریعت. (المنجد). قانون و شریعت و احکام الهی.

ناموس در فرهنگ معین: ۱ - آبرو، نیک نامی. ۲ - قانون و شریعت الهی. ۳ - عصمت، شرف. ج. نوامیس.

ناموس در فرهنگ عمید: ۱. شرف. ۲. عفت؛ عصمت. ۳. خواهر یا مادر یا همسر مرد که وظیفه حفظ حرمت آن‌ها بر عهده اوست.

قطع کردن شریان های دستش خود کشی کند ولی داکتران شفاخانه او را از مرگ نجات دادند. او علت این خودکشی را اذیت و آزار و بی حرمتی از سوی کودتای چیان در حق خود بیان کرده بود. و این هم گواه دیگری است بر تصمیم بجای داودخان برای عدم تسلیم شدن به کودتا چیان.

داکتر حسن شرق در مقاله ای تحت عنوان **(یادش بخیر، چه روزهایی بود)** مینویسد که: «یکی از منکرین خدا و دشمنی از دشمنان مردم که تاهنوز به شنیدن نفرین زنده (منظور جنرال امام الدین مقیم ناروی است) و در حادثه ۷ ثور شریک و از محمد داود خواسته بود که تسلیم شود به تره کی گفته بود: از وی (داود خان) خواستم که تسلیم شود نه تنها او بلکه همه اعضای خانواده اش گفتند ما تسلیم نخواهیم شد. به وی اجازه دادم که فرار کند، گفت ما به استقبال مرگ ایستاده ایم نه برای تسلیمی یا فرار، سپس ما هم ....» به لینک ذیل رجوع شود:

<http://www.afghansabawoon.com/wp-content/uploads/Scan.pdf۰۸/۲۰۱۰>

در یکی از نوشته های انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات عهد داودخان که چشمدید خود را از شب کودتا حکایت میکند، من خوانده ام که داودخان خطاب به فرزندان و اهل خانواده گفته بود، من تصمیم خود را گرفته ام، شما میتوانید خود را از مرگ نجات دهید، اما فرزندان و اعضای خانواده اش هر یک پهلویش ایستاده گفته بودند ما شما را تنها نمی گذاریم و با شما یکجا میمیریم.

**چنین است جوهر افغانیت که به آن «پشتونولی» میگویند.**

این توضیح مختصر بجواب آنانی است که میگویند: داودخان اگر دیوانه نمی بود، خود و خانواده خود را به کشتن نمیداد. معنی

سخن و پیام این افراد اینست که: برای آنکه زنده بمائی به دشمن قویتر از خود تسلیم شو، ولو برناموست تجاوز کند!؟ اما داودخان از مادر خود در شیرخوارگی شنیده بود که سر دادن در دفاع از ناموس و وطن افتخار مرد است، نه تسلیمی به دشمن! و این درس زندگی یکجا با شیرمادر وارد خون ورگهای تن داودخان شده بود و در بزرگی نمیتوانست تحقیر و توهین به خود و ناموس خود را بدست دشمن هستی و عقیده خویش ببیند.

مرحوم علامه پوهاند عبدالشکور رشاد در سحرگاه ۸ ثور ۱۳۵۷ مرثیه ذیل را به یاد شهادت داودخان و خانواده او سروده است:

### د محمد زو کربلا!

داود مرگ خپل و مانه خو تسلیم نشو  
 ده ویل غاړه چی کریریری ماته بڼه ده  
 د چا ژوند په سپکاوې سره تریخ مشه  
 د دوشمن تر ژونده مرگ مړینه خوږه ده  
 دا یم وینم د عمر او خالد مری  
 دا کوټه می د اولاد په وینو سره ده  
 بڼه چی ننگ د پښتونوالی می پر خای کړو  
 نن زما او اولادونو عاشوره ده"

از اینجاست که میگوئیم داودخان از چندین لحاظ لیاقت و شایستگی آنرا دارد تا دانشمندی چون داکتر سید عبدالله کاظم درباره ابعاد مختلف شخصیت و کارکردهایش کتابی محققانه بنویسد و تمام حقایق را به نسل های آینده انتقال بدهد. زیرا داودخان در مقایسه با سیاستمداران معاصر خود و زعمای ما بعدش یک سر و گردن

بلند تراست و هر قدر تلاش صورت بگیرد تا با گفتن کلمات: «دیکتاتور» و «مستبد» و «دشمن دموکراسی» و غیره الفاظ رکیک، از وزنه شخصیتش بکاهند و اشخاص مورد ستایش خود را عوض او بزرگ نشان بدهند، جایی را نخواهد گرفت. زیرا تاریخ ما در باره هریکی از شخصیت های سیاسی قضاوت خود را کرده است، و تلاش های عوام فریبانه در مقابل کار های تحقیقی داکتر سیدعبدالله کاظم، مثل «آب در هاون کوبیدن» است و سبک جلوه دادن خود در انظار دیگران.

### سوء تفسیر مقالاتم درباره دموکراسی:

در تمام مقالاتم موردی را نمی توان سرغ داد که من با ذات دموکراسی مخالفت کرده باشم، اما مشکل در برداشت آقای داودملکیار و نیز آقای احسان الله مایار است که منظور مرا نمیخواهند درک کنند، و بخاطر ملحوظات دیگری نوشته هایم را سوء تعبیر و تفسیر میکنند تا بگویند: چون سیستانی داودخان را تأیید میکند، بنابراین هوادار دیکتاتوری و مخالف دموکراسی است. چنین تهمتی مرا به یاد این شعر ابن سینای بزرگ می اندازد که به او تهمت کفر زده بودند و او خطاب به مخالفین خود گفته بود:

« در دهر یکی چومن و آنهم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود»

با آنکه نمیتوانم خود را یگانه مسلمان خوب بشمارم، اما میتوانم ادعا کنم که در میان افغانهای دموکرات، از زمره دموکرات ترین ها هستم، زیرا من همواره یکی از طرفداران جدی آزادی بیان و اندیشه و تساوی حقوق زنان با مردان و عدالت اجتماعی بوده وهستم. پس کسی که ده ها مقاله در دفاع از حقوق زنان و تساوی

حقوق شان با مردان نوشته باشد و پیوسته از نا برابری و بی عدالتی های اجتماعی و ظلم و ستم و فقر و مرض و بیسوادی در وطن سخن زده و توجه روشنفکران و اهل نظر را به مسایل حاد اجتماعی کشور جلب کرده باشد، آیا میتواند ضد دموکراسی باشد؟ هرگز نه! و چنین تهمتی بر من ، از سوی کسانی که خود را دموکرات و اهل نظر فکر میکنند، شبیه همان تکفیری است که از جانب مخالفین برابین سینای بلخی زده شده بود.

وقتی من میگویم، کودتای ثور حاصل دهه دموکراسی تاجدار بود، فهمیدنش خیلی ساده است، به این معنا که تمام سیاست مداران و لیدران سیاسی افغانستان که از اخیر دهه ۷۰ تا اخیر دهه ۹۰ قرن بیستم بر مقدرات کشور ما مسلط شدند و برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، وطن را بخاک و خون نشانند، همگی در همان دهه دموکراسی تاجدار سر بر آوردند، رشد کردند ، شهرت یافتند و صاحب قوت و طرفدارانی شدند. آنها [ رهبران احزاب چپ و راست افراطی مثل: نورمحمدتره کی، ببرک کارمل ، حفیظ الله امین، نجیب الله، برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، رسول سیاف، صبغت الله مجددی ،مولوی محمدی ، مولوی خالص ، قاضی وقاد و غیره که از آن میان هنوز دوسه نفرشان زنده اند] ، در دهه های بعد از دموکراسی ظاهرشاهی، با اشارت و حمایت حامیان خارجی خود در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۹۰ بقدرت رسیدند، و در طول دو دهه بخاطر کسب قدرت یا حفظ قدرت ، هرچه از دست شان برمی آمد، در حق این وطن و مردم آن روا داشتند.

اکنون اگر خلاف میگویم، شما بمن نشان بدهید و بگوئید که کدامیک از اشخاص فوق الذکر در کودتای داودخان و یا دولت جمهوری وی شرکت داشتند؟ معلومدار هیچیک از آنها در کودتا و یا

دولت جمهوری او سهمیم نبودند. اما هریک از آن رهبران در دهه دموکراسی از طریق نشر و پخش آثار مارکس و لنین و حسن البنا و سید قطب و غیره، در میان افسران جوان اردو، که قبل از آن با سیاست کاری نداشتند، توانسته بودند نفوذ کنند و برای خود طرفداران و هواخواهانی پیدا نمایند. آنها برای رسیدن به قدرت برنامه های خود را داشتند که طبعاً گزینه کودتا نیز شامل آن برنامه بود، چنانکه قبل از کودتای ثور، در زمان جمهوری داودخان، گروه اخوانی برهبری برهان الدین ربانی با هدایت و حمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) در برخی از ولایات افغانستان، مثل لغمان، بدخشان و پنجشیر و محلات دیگر دست به آشوب زدند و امنیت را اخلاص کردند ولی بزودی از سوی نیروهای دولتی سرکوب شدند و دوباره به پاکستان فرار کردند.

بار دیگر از سوی همین گروه تحت حمایت (ای اس ای)، علی احمد خرم وزیر پلان گروگان گرفته شد و قصد بود تا بوسیله او داخل ارگ رفته، داودخان را ترور کند، مگر وزیر پلان، طبق خواست گروگانگیر عمل نکرد و کشته شد و این بار هم پلان گروه اخوانی به ثمر ننشست. طبعاً حزب دموکراتیک خلق نیز برای رسیدن به قدرت برنامه هایی داشت و در اردو طرفدارانی، و منتظر فرصت بود تا روزی قبل از رقبای اخوانی خود، زمام قدرت را بدست گیرد. اتفاقاً آخرین جلسه مذاکرات داودخان با بریژنف رهبر اتحاد شوروی، برای هردوجانب ناخوشایند بود. وبالنتیجه دستور سرنگونی داودخان از مسکو صادر شد و سرانجام کودتای خونین ۷ ثور در افغانستان عملی گردید.

بنابر دلایل فوق، مخالفت من با هرج و مرج های دهه دموکراسی ظاهرشاهی، مخالفت با ذات دموکراسی نیست، بلکه مخالفت با این

است که چرا تمام صلاحیت ها برمحور شاه می چرخید؛ و صدراعظم اختیار و صلاحیت تعیین وزراء و تیم کاری خود را نداشت؟ چرا قانون احزاب از سوی شاه توشیح نگردید؟ چرا چار چوبی برای فعالیت احزاب وجود نداشت؟ و در نبود چنین قانونی بود که احزاب سیاسی سمارق وار سر برآوردند و جوانان علاقمند به آگاهی و فعالیت های سیاسی را به دنبال خود کشاندند و نظام تعلیم و تحصیل را در سراسر کشور فلج کردند.

### دموکراسی، هرج و مرج و انارشی نیست!

دموکراسی حق انتخاب کردن و حق انتقاد کردن و حق دادخواهی کردن و فریاد مردم را تا گوش مقامات مسئول رساندن است. آنهای که دم از دموکراسی میزنند، باید بدانند که انتقاد و تحمل نظر مخالفان رکن اساسی دموکراسی است. دموکراسی احترام به نظریات و عقاید دیگران و شنیدن حرف دل مخالفان است. دموکراسی احترام به آزادی بیان و آزادی اندیشه و آزادی انتقاد و تساوی حقوق زنان با مردان و آحاد جامعه بشری است.

دموکراسی، انارشی و هرج و مرج نیست. فیرگلوله برنخستین مظاهره مسالمت آمیز محصلان پوهنتون و شاگردان لیسه های مرکز در روز ۳ عقرب بدستور سردار عبدالولی، دامادشاه، سرآغاز این هرج و مرج بود که سبب مرگ چند تن گردید، و باعث بی اعتمادی نسل جوان و تحصیل کرده به دموکراسی اعطا شده از سوی ظاهرشاه شد.

از ۳ عقرب به بعد تقریباً هر روز یا هر هفته در شهر کابل مظاهره بود، هر حزب سیاسی، در گوشه ای از شهر تجمع میکردند و میتنگ داشتند و بر ضد نظام و برضد بی باخواستی، و بی عدالتی

و واسطه بازی و فساد سخنرانی میکردند. واقعاً در دههٔ دموکراسی رشوه خوری و پارتی بازی و خویش خوری و داشتن رابطه با مقامات بلند دولتی از جمله ارتباط با سردار ولی که نوعی امتیاز تلقی میشد، جای حق و عدالت را گرفته بود. بیکاری و فقر و بیسوادی و مریضی دمار از روزگار مردم برآورده بود. اکثر کارهای زیربنائی از قبیل پروژه های زراعتی و تولیدی که کار آنها در زمان صدارت داودخان شروع شده بود، متوقف بود، زیرا کارگران بجای کار، روز خود را در تظاهرات سپری میکردند. بی نظمی و لجام گسیختگی و هرج و مرج و بی بند وباری، مردم را به ستوه آورده بود. اکثر جوانان برای پیدا کردن لقمه نانی، مجبور به ترک خانه و خانواده خود می شدند و راهی کشورهای مجاور می گردیدند و با عرضهٔ نیروی کار خود، مزد ناچیزی بدست می آوردند تا خانواده های خود را کمک کنند. شیوع گرسنگی و فقر و مرض درسالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ش، جان ۵۰۰ هزار نفر از مردمان ولایات غور و هزاره جات را گرفت و کس کمکی به موقع به مردم نرساند.

مردم بجای دموکراسی و شعارهای تند و تلخ و بی محتوای مظاهره چیان، از حکومت و شاه نان میخواستند تا شکم خود و بچه های خود را را سیر نمایند. مردم مکتب و کتاب و معلم میخواستند تا کودکان شان سواد بیاموزند که وقتی بشنوند زن و مرد حقوق مساوی دارند، برآشفته نشوند و زن را بگناه بیرون رفتن از خانه یا دیرتر جواب دادن به صدای خُشو و خُسر و نُئو و ایوَر، مثل حیوان کتک نزنند و ملکیت شخصی خود تصور نکنند. باشندگان کابل با ده ها و صدها هزار مسافر تازه وارد روزانه به پایتخت برای رفع ضرورت های عاجل خود بجای دموکراسی به تشاب های زنانه و مردانه تمیز نیاز داشتند تا رفع حاجت نمایند. این یکی از مهمترین



وقابل توجه ترین مشکل زن و مرد افغانستان در شاهراه ها و مخصوصاً در شهرهای بزرگ افغانستان بود و است که هرگز حکومت خود را مسئول برطرف کردن این نیازمندی طبیعی نمیدانست و هنوز هم نمیداند.

مردم در آنروزگار، انتظار حرکتی را داشتند تا آن وضع تغییر یابد و دیگر آفتاب بی نور و بی رمق سلطنت را بالای سر خود نبینند. برای خود ظاهرشاه نیز بزرگترین دست آورد از آن دموکراسی، همانا توهین کردنش از سوی عناصر ضد سلطنت بوسیله تراشیدن سرسگ و بستن پارچه ای برکمرش و نوشتن کلمه ظاهرشاه بر آن بود. آیا شما چنین دموکراسی ای را میخواستید؟ و آیا شاه چنین دموکراسی ای را آرزو داشت؟ اما من با چنین دموکراسی بی بند و بار مخالفم و آنرا نمیخواهم.

### تحلیل وزارت خارجه امریکا از دموکراسی افغانستان:

در یکی از اسناد تحلیلی وزارت خارجه امریکا در مورد قانون اساسی ۱۹۶۴ افغانستان که اخیراً توسط آقای احمدفواد ارسلا ترجمه شده، آمده است: «... محمد ظاهرشاه پادشاه فعلی افغانستان در سال ۱۹۶۴ قانون اساسی را معرفی کرد که بر مبنای مدل های قانون اساسی اروپائی دیزاین شده بود و بر اساس آن یک دولت شاهی مشروطه در افغانستان اعلام شد. بر اساس این قانون اساسی شاه در قدرت های مقننه و قضائی افغانستان دخیل نمیشد... البته قانون اساسی سال ۱۹۶۴ از تمام قانون اساسی های دنیا در این فرق دارد که قدرت عظیمی را به پادشاه تفویض کرده است و برخلاف تمام قانون های اساسی دنیا بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۶۴ منحیث ممثل حاکمیت ملی و رئیس دولت پادشاه افغانستان مکلف ساخته نشده

است که با مشوره صدراعظم خود عمل نماید. از طرف دیگر نه صدراعظم و نه معاونین صدراعظم حق کاندید شدن و انتخاب شدن منحصت اعضای ولسی جرگه را ندارند که این در حقیقت به این معنی است که صدراعظم و معاونین آن هیچ نوع مشروعیت و قدرت سیاسی بجز از اتکا بر حمایت پادشاه را ندارند. در نتیجه ای این جنبه در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ دیده میشود که وظیفه که برای صدراعظم در قانون اساسی در نظر گرفته شده ، در حقیقت صدراعظم رئیس یکی از قوای سه گانه یعنی قوه ای اجرائیه در نظر گرفته نه شده است بلکه صدراعظم منحصت یک رئیس اجرائیه هماهنگ سازی امور در نظر گرفته شده است.

خلاصه این که طرح و نقشه ظاهرشاه برای دیموکراسی چنین است که شخص پادشاه کنترول مطلق را در دست دارد و اما از امور روزمره خود را بیرون نگهداشته است. کمبود کلیدی این دیزاین ، یعنی شورای بدون احزاب، صدراعظم بی قدرت و پادشاه متردد و بی تصمیم است که نه خودش از قدرتش قاطعانه استفاده میکند ، نه قدرتش را به صدراعظم تفویض میکند سبب شده است که بعد از تقریباً یک دهه سوال های جدی مطرح شود که آیا " تجربه دیموکراسی " ظاهرشاه موفق شده میتواند؟<sup>۲۴</sup>

در بخش چهارم تحلیل «تجربه دیموکراسی در افغانستان آمده است که:» «محدودیت های که پادشاه در این تجربه دیموکراسی خود بر حکومت و صدراعظمان تحمیل کرده است عمده ترین سبب ناکامی چهار کابینه در هشت سال بوده است. بعد از یک آغاز امید وار کننده، هر کدام این حکومت ها در مقابل دیوار سنگی شورای

<sup>۲۴</sup> - احمدفواد ارسلا، افغان جرمن آن لاین، لینک ذیل [http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/arsala f qemstwowm tahlil](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha%20PDF/arsala%20f%20qemstwowm%20tahlil.pdf)

ملی متوقف مانده و به دلیل عدم تفویض قدرت به آنها از انجام امور ناکام مانده اند تا زمانی که نفوذ آنها آنقدر پایین افتاده که دیگر راه نجات نداشته اند؛ و پادشاه بلافاصله آن حکومت شکست خورده را با حکومت جدید تعویض کرده است که از عین دیزاین قبلی ساخته شده است و این حکومت جدید موظف به حرکت در عین مسیر قبلی گردیده است.

داکتر یوسف اولین صدراعظم بعد از [تصویب] قانون اساسی سال ۱۹۶۴ اولین تبعه عادی افغان بود که به این وظیفه مقرر شد. وی که از تعلیم یافته های مسلکی بود، تعلیم یافته های مسلکی را برای کابینه اش معرفی کرد. اما ولسی جرگه سال ۱۹۶۵ تقریباً سرتاسر متشکل از وکیلان متنفذ محافظه کار اطراف غیر شهری افغانستان و عمدتاً زمینداران بود. حتی قبل از انتخابات مخاصمت بین کاندید شده گان برای وکالت در ولسی جرگه و کابینه داکتر یوسف مشهود بود و داکتر یوسف بلافاصله بعد از انتخابات شوری استعفا داد.<sup>۲۵</sup>

### نظر دکتور روستار تره کی در باره دموکراسی:

روستار تره کی، سابق استادحقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل در سال ۲۰۰۳ مقاله علمی و آموزنده ای در باره قانون اساسی جدید افغانستان نوشته و در آن از دموکراسی در کشور های عقب مانده جهان و افغانستان یاد نموده و برخی خطرات را برای دیموکراسی در کشور پیش بینی کرده بود. پیش بینی های نویسنده در جریان ۱۳ ساله حکومت حامدکرزی، کاملاً درست ثابت شد. از این

<sup>۲۵</sup> - بخش چهارم، تحلیل یک سند وزارت خارجه امریکا، مقالات احمدفواد ارسل، افغان جرمن آنلاین ۲۰۱۵

جهت مقالهٔ داکتر روستار تره کی از ارزش بسیار بالایی برخوردار است و ما قسمت های از آنرا در اینجا بازتاب میدهیم. اومی نویسد:

« ... در حالیکه از عمر دیموکراسی غربی چندین قرن سپری میشود ، افغانستان با اندوختن صرفاً (۲۰) سال تجربه دیموکراسی در آغاز کار قرار دارد. بناً اگر قرار باشد که کشور عقب مانده ای مانند افغانستان موسسات دیموکراتیک را از خارج وارد کند ، باید این موسسات از آن مثلاً انگلستان عصر کرومول (قرن ۱۷) باشد. در افغانستان آنچه بنام تجربهٔ دیموکراسی یاد کردیم ، بجز از اعطای زرق و برق دیموکراتیک به موسسات عامه دارای هسته استبدادی نبود. در کشور حتی در مساعدترین اوضاع (دوره ۷ و ۸ شورا و دهه قانون اساسی) ترکیب پارلمان ها معروض به اعمال نفوذ هیأت حاکمه بوده و شورا ها هیچ وقت مجال تمثیل تمام عیار اراده عامه را نداشته اند. از زمان کسب استقلال تا استقرار نظام کمونیست ، طی ۶۰ سال کشور همیشه دارای یک پارلمان تشریفاتی بوده است که برای تزئین نظام های بر سر اقتدار بکار گرفته میشد تا تمثیل اراده مردم. در طول این مدت ده بار انتخابات پارلمانی "اعلام" شده است. اما مردم در معیار بسیار کمی از حق رای خود استفاده نمودند. زنان به مثابه نیمه جامعه با آنکه پس از نیمه دهه ۶۰ م در عرصه سیاست قدم گذاشتند ، اما استفاده از حق رای توسط آنها در حد تیوری باقی ماند.»

دکتور روستار ترکی می افزاید: « مطالعه عواملی که حاکی از ناکامی دیموکراسی پارلمانی دهه قانون اساسی است ، برای دست اندرکاران تسوید قانون اساسی و مبارزین راه دیموکراسی بسیار آموزنده معلوم میشود. این عوامل در دو بخش عمومی و خصوصی قابل مطالعه است:

## ۱ - عوامل عمومی

\* فقدان شرایط مادی و ذهنی بنیادی رشد دیموکراسی.

\* فقدان سواد و شعور سیاسی.

\* آماده نبودن مقام سلطنت ( بمثابه مرجع صدور حکم دیموکراسی از بالا) به ایفای وعده های سپرده شده در رابطه به تحقق دیموکراسی . عدم التفات به احترام احکام قانون اساسی دیموکرائیک. مداخله در امور حکومت و حتی انتخابات پارلمانی.

\* فقدان رعایت تدریج و تسلسل منطقی در امر پیاده نمودن

## اصول

دیموکراسی و نهایتاً جلوگیری از تبارز انفجارگونه عقده های چندین دهه مطلقیت بدنبال آزادی های دهه قانون اساسی.

\* عدم تطابق آزادی و دیموکراسی با استراتژی طویل المدت کمونست ها. کمونست ها در احراز قدرت از راه انتخابات کاملاً بی باور بودند. بناً در صدد تخریب دیموکراسی ، با سوء استفاده از آزادی بر ضد آزادی افتادند. آن ها خارج موازین آزادی و حقوق مصرح در قانون اساسی ، اردو را به مرکز فعالیت تخریب کارانه خود تبدیل کردند.

\* بیچارگی حکومت در انحلال حزب دیموکرائیک خلق بعنوان عامل اصلی کودتای ۱۹۷۳ م. این حزب از طرف شوروی وقت حمایت میشد و فعالیت آن با حکم ماده ۳۲ قانون اساسی ۱۹۶۴ م که صرفاً به احزابی که ایدیولوژی شان مغایر ارزش های قانون اساسی (از جمله اسلام ، ناسیونالیزم، سلطنت و غیره ) نباشد، اجازه فعالیت میداد ، مغایرت داشت.

۲ - عوامل خصوصی ( در رابطه به فعالیت پارلمان) :

\* خرید و فروش آراء.

\* اعمال نفوذ شخصیت‌های قدرتمند دولتی در انتخابات به نفع اشخاص مورد نظر.

\* اعمال نفوذ وکلا به قصد انجام کار های شخصی و قومی بالای ادارات دولتی و به همین منظور اخذ رشوه از موکلین. مراجعات مکرر و دوامدار وکلا را به ادارات دولتی باید به عنوان یکی از عوامل عمده به تعویق افتادن جلسات شورا به حساب آورد: از نوامبر ۱۹۶۹ م تا اواسط ماه می ۱۹۷۰ م از جمله ۳۲ جلسه مجوز ولسی جرگه ، صرف چهار جلسه دایرگردید. همچنان در آغاز ۱۹۷۲ م جلسات ولسی جرگه نظر به فقدان نصاب دو ماه دائر شده نتوانست. برخی اوقات حکومت خود ، ابتکار نصاب شکنی را از طریق تشویق وکلا به غیرحاضری بدست می‌گرفت و آن وقتی بود که آماده گی رویارویی با مجلس نداشت.

\* سوء استفاده از مصونیت های پارلمانی بمثابه وسیله ستر و اخفاء فعالیت های مخالف قانون.

\* استیضاح حق وناحق عمال حکومت و یا بالاتر از آن وارد ساختن اتهامات ناوارد به اعضای حکومت. به این کار دو انگیزه مرتبط بود: یکی وانمود کردن شورا به حیث مرجع مهم تصمیم گیری دولتی و دیگری اذیت ، تضعیف وتحقیر حکومت که در ذهنیت روشنفکران ممثل جور و ستم گذشته تلقی میشد. « [۲۶]

<sup>۲۶</sup> - به لینکهای ذیل مراجعه شود:

[http://www.afghan-](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_roustar_taraki_article.pdf)

[german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/kazem\\_sa\\_roustar\\_taraki\\_article.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_roustar_taraki_article.pdf)

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/rostar\\_qanune\\_asasi.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/rostar_qanune_asasi.pdf)

آقای دکتور روستار تره کی، از دموکراسی در کشور های عقب مانده جهان یاد نموده می نگارد:

"در ممالک عقب مانده طبقه متوسط به مثابه محموله اصلی دفاع و حفظ موازین دیموکراسی وجود ندارد و یا در وضع ضعیفی قرار دارد.

در برازیل (۱۰) فیصد ثروتمندان (۵۰) فیصد عاید ملی را بدست می‌آورند، در حالیکه در امریکا (۱۰) فیصد ثروتمندان (۲۳) فیصد عاید ملی را تصاحب می‌کنند. از آنچه ذکر کردیم برمیاید که در کشور های عقب مانده تمرکز عاید ملی در دست تعداد معدودی از صاحبان ثروت، زیاده تر از کشور های پیشرفته صنعتی است. در ممالک عقبمانده حینیکه ثروتمندان دارائی خود را به وارثین منتقل می‌کنند، یک قشر بسته به وجود می‌آید که بیشتر به احتکار پول می‌اندیشند تا سرمایه گذاری در سکتور تولیدی. با این همه هرگاه سرمایه گذاری در سکتور تولیدی مطرح باشد، بیشتر در صنایع تجملی خواهد بود، تا صنایع عامه. درین حال سکتور صنایع تجملی بخش عمده کارگران ماهر و مولد را جذب مینماید. به عواید درین سکتور، به ضرر عواید سکتور عامه هر چه بیشترافزود می‌گردد. به ترتیب فوق عدم مساوات اقتصادی و اجتماعی به ضرر طبقه متوسط به شیوه پایدار زندگی تبدیل می‌گردد.

انتظار اینکه درین کشورها مانند جاپان قرن ۱۹ سرمایه داری ایکه بخش عمده عواید ملی را برای مقاصد شخصی بکار برده است، به سرمایه داری صنعتی تبدیل شود و راه بالتدریج برای استقرار دیموکراسی هموار گردد، بیهوده است. ازین گذشته در ممالک عقب مانده، فقدان امنیت موجب می‌گردد تا سرمایه داران خارجی جرئت به سرمایه گذاری نکنند و در رشد اقتصادی که مبنای ظهور موسسات دیموکراتیک قرار می‌گیرد، سهم نداشته باشند. بناءً در ممالک فقیر زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایکه زیربنای تعمیم موازین دیموکراسی در سطح اعطای امکانات برای عوام الناس قرار بگیرد و موجب فعال شدن موسسات دیموکراتیک در سطح دولت گردد، وجود ندارد.

پس از جنگ عمومی دوم بسیاری ازکشور های نو به آزادی رسیده آسیا و افریقا، دیموکراسی افسار گسیخته غربی را با نظام های پارلمانی آن با ناکامی تجربه کردند. این آزمایشات ثبات سیاسی را تأمین کرده نتوانست و راه را برای ظهور دیکتاتوری های نظامی ناشی از کودتا ها هموار ساخت.

طور مثال در امریکای لاتین از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ یعنی طی ۲۰ سال، ۳۰ کودتا ثبت شده است که اکثرأ بدنبال انتخابات سازماندهی گردیده بودند.

در آسیا به استثنای دو کشور هندوستان و فلپاین در بقیه نظامیان یا عناصر ملکی متمایل به مطلقیت حاکم اند. در برخی موارد نظامیان از طریق افراد ملکی لگام رهبری کشور را بدست آوردند. پاکستان و ترکیه ( اخیرالذکر در دهه ۶۰ و ۷۰ مثال های خوب در زمینه بوده میتواند).

کودتا های ممالک رو به انکشاف دوگونه تمایل را تمثیل کرده اند: (محافظه کارانه ( کودتای توگو ۱۹۶۳ م ) یا مترقی( کودتای ۱۹۸۰ م نایجیریا . اما در هر دو حال استقرار نوعی مطلقیت به هرج و مرج ناشی از دیموکراسی پایان داده است. قابل یاد آوری است که نظام های استبدادی در برخی از کشورها (چین ، کوریای جنوبی ، اندونیزیا ، تایوان و غیره ) انکشاف اقتصادی را قسماً یا کلاً تضمین کرده ، در حالیکه در ممالک دیگر (مثلاً برما ) به مثابه عامل سد کننده رشد اقتصادی عمل نموده است. نقش رژیم های قدرتمند در رشد اقتصادی بسته به پوتانسیل (بالقوه) انکشاف و تدابیر باز دارنده نفوذ فساد اداری است.

" رابرت کاپلان " دانشمند معاصر امریکایی میگوید: «در ممالک غربی با تجاهل از تاریخ و فلسفه سیاسی جوامع فقرزده با سطحی نگری چنان می اندیشند که سوال دیموکراسی صرفاً در محور انتخاب میان یک دیکتاتور و یک دیموکرات مطرح است. در حالیکه واقعیت این است که هر گاه انتخابی میان دو شخصیت سیاسی مطرح باشد ، دیکتاتور خراب و کمتر خراب خواهد بود.»

بعضاً چنان واقع شده است که یک شخصیت سیاسی پس از احراز قدرت به برکت دیموکراسی ایکه به پختگی و بلوغ نرسیده است ، شیوه دیکتاتوری را اختیار کرده و بالتدریج از آن برای تحکیم پایه های دیموکراسی کار گرفته است. در پیرو در ۱۹۹۰ م رای دهندگان " البرتوفوجی نوری " را از میان کاندیدان برگزیدند. وی پارلمان رامنحل و قدرت حکومتی را در دست خود متمرکز ساخت. سپس به تطبیق رفورم های اقتصادی اقدام کرد. تورم پول از ( ۷۵ ) فیصد به ( ۱۰ ) فیصد تنزیل کرد و سرمایه گذاری های جدید زمینه فراوان کار را میسر ساخت. طبقه متوسط به عنوان محموله دیموکراسی تقویت شد. " البرتو " در ۱۹۹۵ م مجدداً دست به احیای انتخابات زد. وی با آرای سه مراتبه بیشتر از رقیب خود انتخاب شد.



تقلید بدون ملاحظه دیموکراسی غربی از طرف ممالک عقب مانده بدون وجود زمینه های لازم عینی و ذهنی در بطن و متن جامعه بعضاً منجر به ظهور تراژدی های سنگین و ننگین شده است .

از آنچه ذکر کردیم چنین استنباط میشود که: ممالک عقب مانده ایکه دیموکراسی را بدون در نظر داشت محیط اجتماعی، مانند امتعه صنعتی کشورهای پیشرفته وارد مینمایند ، در زمینه امثال خوبی برای افغانستان شده نمی توانند. پروفیسور "وانگ " عضو انستیتوت مطالعات آسیای شرقی میگوید: «شرط عمده انکشاف یک کشور، استقرار سیاسی و اجتماعی است. ناممکن است که در فضای متشنج و فاقد نظم مولود تجربه اولیه دیموکراسی، رشد اقتصادی-اجتماعی را تأمین کرد.» قدر مسلم این است که کشور های عقب نگاهداشته شده برای کسب پیروزی در مسیر دشوار گذار انکشاف به دولت های قدرتمند ضرورت دارند. مبارزه با گرسنگی ، بیسوادی و بی عدالتی اجتماعی و غیره بدون داشتن حکومت مقتدر و موثر امکان پذیر نیست. دیموکراسی از تمرکز قدرت دولت که لازمه حل پروبلم های انکشاف اقتصادی و اجتماعی است ، میکاهد. اما در عین حال فقدان آن که در واقع مترادف فقدان کنترل مردم بالای زمامداران است، موجب گرایش هیأت حاکمه جانب استبداد و فساد اداری میگردد. برای مزید معلومات به لینک ذیل رجوع شود:

[http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/rostar\\_qanune\\_asasi.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/rostar_qanune_asasi.pdf)

## گفتار دهم

### مکتبی پرسرخان ملک خان درمقاله "ارمغان زندان" به آدرس داودخان صدراعظم



زبان سرخ سرسبز میدهد بربادا!  
(نوشته شده در ۱۶ نومبر ۲۰۱۵)

برای نخستین بار نام عبدالملک خان را هنگامی که متعلم صنف هشتم مکتب ابن سینا بودم؛ از طریق رادیو کابل شنیدم که به اتهام کودتا علیه نظام شاهی دستگیر و بندی گردیده است.

از آن پس هروقتی که از ایستگاه «قلعه کُلْخک» در آغازکارتۀ چهار سوار سرویس (بس شهری) می شدم می دیدم که دو سه نفرپولیس در عقب دروازه خانه ای در روبروی مکتب تخنیک ثانوی نشسته چای میخورند و گفته میشود، آن خانه از عبدالملک خان وزیرمالیه است. در آن زمان اطلاعات ما شاگردان اطرافی از عبدالملک خان همینقدر بود. سالها بعد که داودخان ازصدارتش استعفا داد و دهه دموکراسی آغاز شد، باز شنیده شد که عبدالملک خان از زندان آزاد شده ولی میگوید تا کسی که او را به زندان انداخته، محاکمه و بجای او زندانی نشود، از زندان بیرون نمی آید! دوباره این سروصدا خاموش ماند تا اینکه کودتای ثور رخ داد و همگی زندانیان سیاسی آزاد شدند، مگرملک خان بازهم آزاد نگردید، چرا؟ ندانستیم.

داکترعاصم اکرم، نوشته است:

« عبدالملک خان شخص پرکار و پیرایتکار و طرفدار دسپلین و انضباط نظامی مثل داؤد خان بود. چندان تحصیل خاص نکرده بود، قبل از آمدن به کابل، احتمالاً در لوگر درسی را در مکتبی خوانده بود. درکابل اول داخل اداره استخبارات شد، اما وقتیکه یک کورس محاسبه دائر شد، او توانست به تثبیت شخصی خود شامل آن شود. در آن وقت داؤد خان وزیر دفاع بود و عبدالملک خان کدام کاری را انجام داده بود که سبب جلب توجه وزیر دفاع شده بود، به شکلی که او را به حیث مدیر لوازم مکتب حریبه مقرر کرد. ملک خان با استفاده از یک فرصت مناسب یک دوره تحصیل را در ترکیه هم سپری نمود. به مرور زمان ملک خان نزد

داؤد خان اعتبار زیاد پیدا کرد و وقتیکه جنگ صافی درگرفت، داؤد خان به او مسئولیت اکملات را تفویض کرد و کمی بعد از ختم جنگ صافی، چون از خدمات و جدیتش در کار راضی بود، او را به ریاست تفتیش عینیات اردو مقرر کرد.» (داکتر کاظم، عروج وافول ملک خان عبدالرحیم زی، افغان جرمن آنلین ۲۰۱۵)

از نوشته های جنرال ابوی برمی آید که داودخان، خاطر عبدالملک خان را بیشتر از رجال دولتی و حتی بیشتر از جنرال عارف خان وزیر دفاع (و عضو خانواده سلطنتی) میخواست. چنانکه هنگام بر خورد ملکخان باجنرال عارف خان، داودخان از ملک خان حمایت نمود و عارف خان مجبور به استعفی از وزارت دفاع گردید. جنرال ابوی مینگارد:

«حینی که محمد داؤد خان صدراعظم شد، ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال ۱۳۳۴ بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین جنرال عارف خان وزیر دفاع و عبدالملک خان وزیر مالیه نسبت عدم اکمال اردو برهم خورد و حمایت داؤد خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داؤد خان امور اردو را که به آن عشق مفرط داشت، خودش بدست گرفت.» (داکتر کاظم، همان مقاله)

داودخان عادت داشت که وقتی از کسی بنابرکاری در وظیفه، خوشش می آمد، جداً از او حمایت میکرد و حرف هیچکس را در باره او نمی شنید، مگر اینکه خود خطای شخص مورد اعتمادش را می دید و آنگاه او را بخواری از خود میراند و دیگر اهمیتی به او نمیداد.

ملک خان نیز از جمله اشخاصی بود که با انجام دادن خدمتی به موقع، توجه و حسن نظر داودخان را بخود جلب کرده بود و با این جلب توجه، از یک کتابت ابتدائی استخباراتی تا ریاست تفتیش عینیات وزارت دفاع و سپس وزارت مالیه و وزارت اقتصاد کشور بسرعت بالا رفت. زیردستان ملکخان سعی میکردند تا رضائیت و خشنودی او را در امور محوله حاصل کنند، زیرا می دانستند که ناخوشنودی ملکخان از کسی به معنای ناخشنودی داودخان تلقی میگردد و بنابرین هیچکسی آرزو نداشت، آینده خود و ماموریت خود را با چنان وزیر قدرتمندی تباه کند.

این قدرت و اعتبار ملک خان هم در مجلس وزراء قابل درک بود و هم در میان کارمندان وزارت های مالیه و وزارت اقتصاد کشور. اما ملک خان این اقتدار و اعتبار را بخوبی حفظ کرده نتوانست و خیلی زود بخود غره شد و این ذهنیت به او دست داد که اقتدار داودخان از برکت وجود اوست و اگر او نباشد، داودخان و نظام سلطنت از هم خواهد پاشید و کشور در سراسیمگی سقوط و نابودی قرار خواهد گرفت، و بنابرین رژیم به او ضرورت دارد، نه او به رژیم!؟

چنین ذهنیتی بود که ملک خان را نسبت به ولی نعمتش (داودخان) خیلی زود بی اعتنا و بی پروا ساخت. این بی پروائی ملکخان وقتی بخوبی درک میشود که او بدون مشورت با

داودخان، خودسرانه دست به کارهای می زد که از صلاحیت او منحیث وزیر کابینه، بالاتر بود. ملک خان درحالی که کدام تحصیلات سیستماتیک و عالی نداشت و بقول داکتر اکرم، یک کورس محاسبه را در داخل ویک دوره لوژستیک را به لطف سردارنعیم خان در ترکیه خوانده بود، و در وزارت دفاع در بخش تفتیش عینیات کار میکرد، و هیچگونه تجربه یا تخصصی در عرصه اقتصاد و پلان گذاری نداشت، اما او بدون دستور صدراعظم، دست به طرح پروژه های بزرگ اقتصادی و انکشافی میزد که طبعاً تدوین آن وقت و انرژی زیاد اهل تخصص را ضایع میکرد، و سپس بدون استیذان حکومت، انجام آن را به اطلاع عامه میرسانید، درحالی که صدراعظم از محتویات آن طرح ها اطلاعی نداشت و خبر آن را از طریق رادیو می شنید و تعجب میکرد!

داودخان وقتی علت عدم مشورت و اجازه حکومت را از ملک خان جویا میشد، جواب های سر به بالا می شنید، که چنین راه و رسمی تا آن زمان و تا امروز در افغانستان نه در ساحة نظامی و نه در ساحة ملکی رایج بود. و اگر همان جوابها از سوی یک زیردستی به ملک خان داده میشد، بدون تردید هماندم او را از کار برطرف میکرد، اما داود خان تمام جواب های خشن و دور از نزاکت سلسله مراتب اداری را تحمل مینمود و ملک خان فکر میکرد که صدراعظم حق پرسش از وی را ندارد. درحالی که صدراعظم میدانست که اقدامات ملک خان در عرصه پلان سازی قبل از وقت است و تحقق هرپلان و هرپروژه انکشافی و اقتصادی، ضرورت به وجوه مالی کافی دارد و این وجوه کافی از منابع داخلی تهیه شده نمیتواند و می باید پیش از پیش کمک کشورهای خارجی را در زمینه جلب کند، زیرا ناکامی هرپروژه بزرگ اقتصادی، سبب

بدنامی حکومت می‌گردد و مردم آنرا حمل به بی‌کفایتی حکومت میکنند. از اینجاست که اقدامات خود سرانه وزیرمالیه بدون استیذان صدراعظم، و توجه نکردن به هدایات شفائی داودخان، به عنوان نشانه‌ها و علائم تمرد از دساتیر حکومت ارزیابی می‌گردید و دوسیهٔ ملکخان را کامل تر می‌کرد. این سلسله خودسریها، جمع برخورد های تند و خشن ملک خان با سایر رجال و اراکین دولتی که آزرده‌گی و شکایت آنها را سبب میشد، داودخان را نیز از ملک خان دلسرد و نا امید ساخته رفت.

سیدقاسم رشتنیا به چند مورد از برخوردهای تند ملکخان با رجال و اراکین ارشد دولتی اشاره میکند:

" در بانک ملی یک مجلس دایر گردید تا راجع به تأسیس یک دستگاه قره قل که تمام خرید و فروش آن توسط حکومت اجرا شود. . . آقای عبدالروف حیدرکه تازه از اروپا رسیده و به حیث وزیر اقتصاد مقرر شده بود، گفت: « مداخله ی مستقیم حکومت در خرید و فروش پوست قره قل کار درست نبوده و هم به مفاد حکومت تمام [نه] میشود. » دفعتاً عبدالملک خان بر افروخته شده جواب داد: خودت برای من معلوم استی. خودت را خوب میشناسم. حتی می‌گویم که مرشدت هم خائن است. ( شاید مقصد از عبدالمجید خان زابلی بوده باشد ) تبصره ی رشتنیا ) . . . عبدالروف حیدر با یک ژشت مخصوص به چوکی خود تکیه کرده دستهای خود را روی بازوی چوکی گذاشت و از رئیس بانک پرسید: نان مان درک دارد؟ عبدالملک خان گفت من برای نان خوردن اینجا نیامده ام و از خود کارهای زیاد دارم و با

عصبانیت از اتاق خارج شد." ص ۱۰۸ خاطرات  
رشتیا)

رشتیا علاوه میکند : [ملکخان] برخورد های با رسول  
جان رئیس ضبط احوالات ، سیدعبدالله وزیر داخله  
وجنرال عارف خان وزیر دفاع داشته که هرکدام کینه  
او را بردل جای داده بودند.

آقای جمعه حبیب نایب خیل برایم حکایت نمود که پدر  
ایشان مرحوم حبیب الله خان رئیس دیوان صدارت که  
از دوستان ملک خان بود؛ در خلال برشمردن خصایل  
ملک خان از پیشامد او دربرابر سردار محمد نعیم خان  
حکایت نموده بود . رئیس دیوان صدارت گفته بود :  
دردعوت یکی از خوانین کهدامن ، چند تن از وزرا و  
رؤسا شرکت نموده بودند. وقتی ملک خان وارد شد،  
همه به پای برخاستند . او در همان جای مخصوص  
وزرای مهمان رفت و نشست. دقایق بعدترسردارنعیم  
خان رسید . همه از جای برخاستند ، مگرملک خان تا  
لحظات آخر همچنان نشسته بود. در آخرین لحظه با  
اکراه از جای تکانی خورد و با سرداردست داد. همه  
متوجه این برخورد اوبودند. روزدیگرکه این موضوع  
را به او یادآوری نمودم ودوستانه وملامت گونه پرسیدم  
که وزیر صاحب چرا چنین کردید؟ در جواب گفت،  
همان طور درست است.»

«- ملک خان هیأتی را به ریاست کوپراتیف فرستاده  
بود تا مسأله ی غله وتامام دفاتر ریاست کوپراتیف را  
تفتیش نمایند. اعضای هیأت گفته بودند که " این خیانت



بزرگ است که در غله بی که برای عسکر داده میشود در فی سیر گندم یک خُرد ناپاکی مجرا داده شود و در غله ی شما یک پاو فی سیر. . . از طرف دیگر شما به عسکر گندم توزیع می کنید نه آرد و اگر آرد هم بدهید سنگ و خاک آن را دور نمی کنید. به همی سبب آرد عسکری پر از خاک و سنگ است." ریاست کوپراتیف که آن هنگام به عهده ی سید محمدقاسم خان رشتیا بود، اونارضیاتی خویش را به گوش شاه و سردار نعیم خان میرساند . رشتیا آرزو میکند تا از همکاری با ملک خان رهایی بیابد و زیردست سردار نعیم خان کار کند. «(نصیرمهرین: «کودتاها در افغانستان، کابل، ناته، نومیر ۲۰۰۹» (بحواله خاطرات سیاسی رشتیا، (ص ۱۰۵-۱۱۵)

یکی از زیردستان ملک خان، عبدالحکیم خان وهاب (مستوفی مزارشریف) بود که در خاطرات قلمی خود در باره ملک خان نوشته میکند: «عبدملک وزیر مالیه در این فرصت که خود رتبه غندمشری داشت علاوه از مالیه، وزارت اقتصاد و باقی موسسات حتی موسسه نسوان را هم کار میکرد و چنان قدرت داشت که در افغانستان امر مذکور فوق امر صدراعظم بود، حتی سردار نعیم خان وزیر خارجه و معاون صدارت عظمی برادر سردار محمدداود هم از این وزیر در امان نبود. خلاصه یک مختار تمام در مملکت بود و تمام مردم افغانستان از شدت حق و ناحق او نارام بودند و در عین حال اخلاق فاسد داشته و در اخذ و جر دست طولانی داشت. چنانچه در سفر اخیر خود در امریکا قراری که مردم میگفتند مرتکب لغزش شده و به همین جهت در برج جوزا [۱۳۳۶] بجرم خیانت ملی طرد از عسکری و معزول از وزارت و محبوس در زندان شد و از شر این

شریر مرد و زن نجات یافت.» (افغان جرمن آنلاین، مقاله صالحه وهاب، کتاب قلمی عبدالحکیم وهاب ۱۶/۲/۳)

مرحوم باز محمدمنگل، یکی از شخصیت های نزدیک و مورد اعتماد عمیق داودخان، نیز از غرور بیجای ملک خان یاد کرده میگوید که وزرای کابینه، هم بخاطر غرور و خود خواهی اش از او خوش نمی بردند. و اگر وزیری به ملاقات ملک خان میرفت، باید چند دقیقه در پشت اتاق او منتظر میماند و بعد او را می پذیرفت. غرور و تکبر ملک خان تا آن حد بالاگرفت که در یک سفر با سردار نعیم خان در کنفرانس باندونگ اشتراک کرد ولی در آنجا اسباب ناراحتی نعیم خان را فراهم آورده بود. مرحوم منگل متذکر میشود که ملک خان روزی به دیدار جنرال خلیل به فرقه ۸ رفته بود و ناگاه با سردار ولی روبرو شده بود، و به سردار ولی آنطور که انتظار داشت، احترام نکرده بود. روز دیگر جگرگرن سیدکریم به سردار ولی اطلاع میدهد که ملک خان با همدستی جنرال خلیل قصد کودتا را دارند.... «(سنگروال، یادداشت های باز محمدمنگل، ص ۱۰۶ - ۱۰۸ / ۲۰۱۳)

نارضایتی و آزرده گی ها از ملکخان تنها به وزیران کابینه ختم نمیشد، بلکه صدراعظم و معاونش نعیم خان و رئیس ضبط احوالات را نیز در نوردید و تا ارگ شاهی سرایت کرد. زیرا ملک خان، پس از آنکه معاش اعزازی و وابستگان سلطنت را قطع نمود، میخواست بودیجه دربار شاهی را نیز معین و مشخص کند. افزون بر آن بانک ملی را (که عبدالمجیدخان زابلی آنرا با حمایت و تشویق سردار هاشم خان ایجاد کرده بود)، نیز تحت قیمومیت خود در آورد. هریک از این کارها، میتواندست خشم دستگاه سلطنت را نسبت به ملک خان برانگیزد.

با توجه به کنشها و واکنش های بوجود آمده در برابر ملکخان، میتوان گفت که ملکخان اگر مرد هوشیار و با تدبیری می بود، نمی باید با اتخاذ سلوک تند و مغرورانه، مخالفین خود را بیش و بیشتر میکرد. و علاوه بر مخالفین بیرون دربار، با وابستگان دربار و بانک ملی از قبیل: زابلی و مارشال شاه ولیخان و سردار عبدالولی و جنرال عارف خان و سردار نعیم خان و رئیس ضبط احوالات در نمی افتاد. در کنار این همه کمی و کاستیها، یک نقص بزرگ دیگر هم ملک خان داشت، و آن **غرور و خود محور پنداری** بود که حتا پروای داودخان را نیز نمیکرد و در موارد بسیار مهم از وی اجازه نمیگرفت و با اومشورت نمیکرد، حالانکه همه میدانستند که منشاء قدرت ملک خان، داودخان صدراعظم کشور است و اگر داودخان، دست از حمایت وی بگردد، دیگر زیردستی وجود نخواهد داشت که بحرفش عمل نماید.

### **چند نمونه از "خود محور نمائی" ملک خان:**

ملک خان در خاطرات خود که زیر عنوان «ارمغان زندان» نگاشته و از سوی پسرش بهاول عبدالرحیمزی در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده، مینویسد:

« وقتیکه در سال بعد (۱۳۳۳) متصدی امور وزارت اقتصاد ملی

گردیدم از معوق ماندن پلان مالی درس عبرت حاصل کرده، مسئله طرح و تنظیم پلان اقتصادی را که از پیش در فکر آن بودم، قبل از آنکه به اطلاع صدراعظم و شاه و یا لااقل دیگر وزراء کابینه برسانم و یا در چنین یک امر خطیر و بی سابقه، تصویب و موافقت کابینه و یا دست

کم، فرمان مقام سلطنت را اخذ نمایم، به استناد همان پروژه پلان مالی که در دست داشتیم، اراده طرح یک پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی را کردم.

تبصره :

در عهد صدرات سردار داودخان، وبعد از آن تا عهد رویکار آمدن طالبان در افغانستان، یک وزیر حتی صلاحیت تقرر یک نفر را در بست پنج که معاش سالانه آن از ۳۰ هزار افغانی تجاوزز نمیکرد، نداشت، جناب وزیر مالیه چطور بخود صلاحیت میداد تا بدون هدایت و فرمان مقام صدرات، پلانهای اقتصادی و انکشافی را که مصارف مالی آن به صدها میلیون دالر بالغ میشد، طرح و تدوین نماید و تطبیق آن را به مردم وعده دهد؟ وانگاه جناب وزیر صاحب، میخواید باذکر این اقدام خلاف پرنسیپ و بالاتر از صلاحیت خویش، خود را یک وزیر پیشتاز و وطن پرست معرفی نماید و تحسین خواننده را کمائی کند، حالانکه او باشرح این اقدامات خود، کاملاً مرتکب خلاف کاری شده است، و برای خواننده خود را یک وزیر بیخبر و نا آگاه از مقررات و سنن اداری و مملکت داری معرفی میکند. به نظر میرسد که وزیر صاحب مالیه، پلان اقتصادی و انکشافی یک مملکت را که صدها میلیون دالر مصارف ایجاب میکند با طرح یک باغ شخصی که مالکش هر طور که دلش بخواهد عمل میکند، به اشتباه گرفته است.

ملکخان ادامه میدهد: «این کارم بر ارباب قدرت یا خاندان شاهي کلاً و خاصتاً بر سردار محمد داودخان صدراعظم و سردار محمد نعیم خان معاون و برادرش خیلی مشکل واقع شد و فوق العاده تکان خوردند.

چنانچه به شام همان روز (روز ۳ عقرب ۱۳۳۳) که در سفارت عربستان سعودی به مناسبت جشنواره روز ملی عربستان سعودی جمع شده بودیم. سردار محمد داودخان صدراعظم عبدالورود به سالن سفارت بعد تعارف با سفیرکبیر آن سفارت همه مدعوین را گذاشته رأساً نزد من آمد. بعد از احوال پرسی به من چنین گفت: "وزیر صاحب! همین شام اعلانی عجیب شنیدم. آیاخودت پلان اقتصادی می سازی؟" من به جوابش گفتم: بلی! وی گفت: "چرا در این مورد با من مصلحت نکردی؟" من بهش [برایش] گفتم: "این کار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه کنم؟ او گفت: "آخر این چه جوابست که به من می دهی؟ آیا در چنین کار بی سابقه و

### پس بزرگی چگونه بدون مشورت من اقدام می کنی؟"

«سردار محمد داودخان به همه این ادله های منطقی [؟] و علمی [؟] من کمتر گوش کرده باز چنین گفت: "حکومت های گذشته با همه آن تشکیلات عریضی که برای اینکار ساختند و باز در آن جلسه هایی که همه وقت برای مذاکره این امر دایر می گردید و هفت خوان نعمت هم به مخارج هزارها افغانی از وجوه خزاین این دولت می گسترند، سرانجام نه آنکه هیچ کرده نتوانستند، بلکه با ناکامی مطلق مواجه گردیدند! تو به هیچ وجه نخواهی نتوانست اینکار را به سر برسانی! از اینرو فوراً به وسیله اعلان دیگر، اعلان سابق خود را باطل بساز!"

من به جوابش گفتم: در طول همکاری ما و شما، برایتان ثابت شده باشد، در کارهاییکه من دست یازیده ام، به فضل خدای توانا آنرا به سر رسانیده ام. اینکار هم انشاءالله تعالی به سر رسانیده خواهد شد. داودخان صدراعظم به درجه ازین عمل متأثر دیده می شد که همه دلایل

مرا باز ناشنیده دانسته، به من دستور داد، تا از طریق یک اعلان دیگر، اعلان پلان سازی خود را باطل سازم. او افزود: «درین وقت امکان این چنین کار را دور از پروگرام و مقدرات ماست.»

(بخش سوم مقاله ارمغان زندان)

نمونه دیگر از بلندپروازی های ملک خان که مینویسد: «من درینوقت جانب مردم بیچاره و مستمند خود را گرفته به سردار محمداودخان جدا و به طور قاطع گفتم: «من در چنین شرایط نمی توانم به این دو پست مهم «وزارت مالیات» و «وزارت اقتصاد ملی» ادامه وظیفه نمایم، زیرا شما مرا به کار نمی گذارید! به آنچه که در حیطه صلاحیت من است و روی ایجاب وضع بحرانی اقتصادی روز باید به توازن بودجه و انکشاف آن بپردازم، مداخله می کنید و مرا به ابتکار عمل در یک چنین وظیفه بس مهم نمی مانید. بنابراین از همین لحظه مرا ازین پست ها مستعفی دانسته، بجای من کسی دیگر را برگزینید و باز بوسیله وی اعلان دیگری به فسخ اعلان امروزه من نشر کنید!»

این اظهارات من خاصتا تهدید استعفا، وی را چنان تکان داد که، چهره اش از هراس زیاد متغیر شد. بلا معطلی به من نزدیک گردیده و دست به چانه من پیش کرده اظهار نمود: «آزرده نشو. من بهت [برایت] مشورت دوستانه بیش کردم، وقتیکه آنرا نپذیرفتی، چنانکه میخواهی عمل کن. نه من و نه دیگری مانع کارهایت خواهد شد.»

### تبصره:

من ندانستم که ملک خان از کدام مکتب فکری پیروی میکرد؟ آیا او یک عنصر چپی بود و نابودی آن رژیم را میخواست؟

اگر چپی بود، چرا با داودخان که ستون فقرات رژیم سلطنت شمرده میشد، همکاری میکرد؟ آیا او یک عنصر ملی رادیکال بود و بخاطر نجات مردم از فقر و بیچاره گی و در بدری مبارزه میکرد، اگر چنین بود، چرا با نهضت های روشنفکرانه «خلق» تحت رهبری محمودی و یا «وطن» (مشروطیت سوم) تحت رهبری میرغلام محمدغبار نیبوسته بود و یکجا با نهضت های روشنفکرانه برای تغییر رژیم فعالیت نمیکرد؟ و اگر یک عنصر اخوانی بود، چرا هیچگاهی برای استقرار یک رژیم اسلامی بجای رژیم شاهی سخنی بر زبان نیاورد؟ پس معلوم است که او یک عنصر اخوانی نیز نبود، بنابراین آنهایی که تلاش میکنند تا از ملکخان یک چهره سیاسی انقلابی و ضد سلطنتی ترسیم کنند، می باید، قبل از هر چیز دیگری، طرز تفکر او را روشن نمایند و برای خواننده تصریح کنند که ملک خان، دارای چی افکار و اندیشه هایی بود که در پرتو آن اندیشه ها، میخواست مردم را از زیر سلطه یک رژیم کهنه و تا دندان مسلح رهائی ببخشد و چه نظامی را میخواست روی کار آورد؟

بنام ملکخان عبدالرحیمزی در دهه پنجاه میلادی و بعد از آن، نه کدام حزبی وجود داشت و نه کدام مکتب فکری، پس این ادعاها که او برای نجات مردم فقیر افغانستان از چنگ استبداد سلطنت، فعالیت میکرده است، و به گناه همین افکار زندانی و شکنجه شده است، پذیرفتنی نیست. چنین ادعایی را اگر آقای محمودی و آقای غبار وده ها تن از پیروان شان که در زندان افتادند و شکنجه ها دیدند، بکنند، بیشتر منطقی و پذیرفتنی به نظر میرسد تا ادعای ملکخان.

ملکخان باز مینویسد: «در روز مذاکره پلان درامه یا صحنه عجیبی به وجود آمد. من بدون اخذ اجازه صدراعظم، همه آن متخصصین را که در احضار پلان کار کرده بودند و تعداد آنها به

**چهل نفر میرسید ، با خود به سالون مجلس عالی وزراء داخل ساخته، به یک صف ایستاده نموده بودم .** عندالورد صدر اعظم به آن سالون که علی الاکثر با برادر و معاون خود یکجا میامدند، ایشانرا معرفی نموده و گفتم که میخواهم امروز پلان را مورد مذاکره کابینه قرار دهم . بنا برین اینعه خدمتگذاران صدیق کشور نیز نسبت به خدمت بزرگی که در تنظیم و ترتیب پلان نموده اند ، بایست در حین مذاکره پلان حاضر باشند، تا هر یک در مورد تخصص خود به پرسش وزیران جواب بگویند . صدر اعظم علی الظاهر با اوشان تعارف نمود ، بعداً سوی کرسی خویش رفت .

### تبصره:

بقول یکی از خوانندگان، آیا سالون مجلس وزراء مگر کاروانسرای مسافران بود که هرکس بتواند وارد آن بشود و جا خوش نماید؟ ملک خان چرا بدون استیذان صدراعظم با ۴۰ نفر کارمند متخصص ، وارد سالون مجلس وزراء گردیده بود و انتظار استقبال از سوی صدراعظم کشور را داشت ؟ سالون مجلس وزراء میدان ورزشی ویا بزکشی هم نبود که ملک خان این همه مامورین دولت را با خود برای چک چک کردن ببرد. آیاملک خان دراول اجازه تدوین پلان انکشافی را از صدراعظم کشور حاصل کرده بود تا در آن روز تائید آنرا از مجلس وزراء بگیرد؟ ملک خان خود بارها تذکر میدهد که صدراعظم (داودخان) وقتی که ازاین کار او مطلع گردید، عدم موافقت خود را دریک جمله به اوچنین گفت: « درین وقت امکان این چنین کار دور از پروگرام ومقدورات ماست.» اما ملک خان به این گفته صدراعظم وقعی نگذاشت و بکار خود ادامه داد. و وقت وانرژی اهل تخصص را دراین راه ضایع کرد. آیا مگر



وزارت مالیه و کارمندان عرصه های پلان گذاری، ملکیت شخصی آقای ملکخان بود که هرچه دلش میخواست، انجام دهد و کسی از وی پرسیده نتواند که این همه پلان و پروژه بدستور کدام مقام و برای چی منظوری طرح و تدوین شده است؟

حتی اگر از بحث برجسته های نورمال روند پلان سازی هم بگذریم، این سوال در ذهن من خلق میشود که آیا بحث بر محتوای پلان انکشافی کشور در اجندای کاری مجلس وزراء، در همان روز شامل بود؟ و اگر بود چرا نسخه های پلان قبلاً در دسترس وزراء قرار گرفته نبود؟ حال در صورتی که این روند کار رعایت نشده باشد، همینقدر که صدراعظم، ملکخان و همراهانش را با غضب از سالون مجلس وزراء اخراج نکرده است، خدای خود را باید شکر کند.

ملک خان در ادامه مینویسد: «در اینوقت سردار محمد داود خان صدر اعظم و معاونش محمد نعیم خان سکوت را شکستانده، پیش از آنکه پلان را برای قرائت بگذارند از من پرسید، که پلان چه؟ من به جوابشان گفتم :

پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی را در مدت کمتر از یکنیم سال به کمک این عده متخصصین و اهل خیره تنظیم و تدوین کردیم و بعد تدقیق و غرور کمیسیون اقتصادی و تأیید آن اینک جهت طی مراحل قانونی برای تدقیق و تصویب مجلس هیئت وزرا در این مجلس قرائت میشود، تا بعد از تحقیق و تصویب کابینه به پارلمان کشور تقدیم گردد!

**تبصره :**

آیا «پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی» یک کار ساده و بسط و از صلاحیت یک وزیر است؟ آیا وزیر مالیه فهمیده میتواند که مثلاً: وزارت زراعت، در ساحات جنگلات و باغداری، یا مالداري و یا تحقیقات زراعتی و یا کوپراتیف های دهقانی و ترویج و تعمیم تخم های اصلاح شده چه در عرصه زراعت و چه در عرصه باغداری و مالداري و غیره به کدام چیزها و وسایل و چه تعداد پرسونل نیاز دارد؟ و آیا برای حفظ محصولات زراعتی و مالداري به چه انواع ادویه جات ضد افات نباتی و یا مالداري ضرورت دارد؟ آیا میتواند آن امکانات را برای بهبود امور زراعت و آبیاری بدرستی پیش بینی و فراهم کند؟ بدون تردید، نه! پس ضرورت پلان گذاری و پیش بینی های انکشاف و رشد مسایل زراعت و آبیاری و احداث بند و انهار و یا اصلاح مالداري و تعمیم نسلهای اصلاح شده حیوانات و نباتات و انکشاف زراعت عصری و غیره امور مربوطه را خود وزارت زراعت، بهتر و خوبتر میتواند درک کند و وسایل رسیدن به اهداف خود را پیش بینی و پیشنهاد کنند، نه وزارت مالیه، وزارت مالیه فقط وجوه مالی هر پروژه را ربع وار بدسترس وزارت مربوطه میرساند، نه اینکه هم کوزه و هم گل کوزه باشد.

بدون تردید آقای فروغ که تمام عمر کاری خود را در امور پلان سازی با وزارت خانه ها در هر دو دوره قدرت مندی داودخان سپری کرده اند، با من در این نظر موافق خواهند بود، که داودخان میدانسته است که ملک خان پا از صلاحیت خود فراتر نهاده و مشکلات و ضروریات تحقق یک پلان را درک کرده نمیتواند، به همین خاطر، خواسته اصلاً موضوع پلان را مورد بحث قرار ندهد، اما ملکخان موضوع را تا سرحد یک مسئله شخصی و حیثیتی جدی گرفته است.

ملکخان ادامه میدهد:

«این دو برادر(داود و نعیم) همه آن توضیحات را نادیده و ناشنیده قرار داده ، با صدای بلند تر گفتند: کدام پلان و برای کدام غرضی؟ همین وقت بود که من نرمش را از دست داده ، به شدت میز مجلس را با دست کوبیده فریاد بر آوردم : فقر و بیروزگاری مردم ، پسمانی و احتیاج کشور ما را بوضعی درآورده که اکنون موجب طعن و لعن هر از خود و بیگانه گردیده ایم . بخاطر آن چیزهای که با سعی و صرف سرمایه، درخودکشور به وفور تولید شده میتواند، دست تکدی ما به هر جا دراز است . بر ماست که اینهمه بدبختی ها و پسمانی هارا پایان دهیم و باز اگر اصلاً اینکار ها را انجام داده نمیتوانیم ، پس چرا این پست های مهم را ترک ندهیم؟ من برای رفع این مسئولیتهای کابینه و حکومت از یکنیم سال پیش در پی طرح یک پلان انکشافی شدم . شما در آنوقت انجام اینکار را از نا ممکنات میدانستید و به من دستور دادید که، از این کار صرف نظر کنم! اما من از یکسو بشما اطمینان دادم که، انشاءالله اینکار بسر میرسد ومن نمیتوانم از اجرای آن صرف نظر کنم!»

### تبصره :

خواننده عزیز! با شناختی که از خوی و خصلت ودسپلین داودخان بگوش هریک از ما رسیده است، آیا قابل باور است که وزیری بتواند باعصبیت برمیز مجلس کابینه داودخان بکوبد وصدراعظم وهیئت وزراء را مخاطب قرار داده بگوید که یا شما

پلان های مرا بپذیرید و یا اینکه از وظایف خود استعفا بدهید؟! و آیا داودخان صدراعظم و برادرش نعیم خان معاون صدارت و وزیر خارجه اجازه چنین گستاخی ای را به یک وزیر کابینه میدادند؟ و اگر داده باشند، چگونه میتوان در مورد آنها الفاظ دیکتاتور و مستبد را بکار برد؟ من فکر میکنم که چنین اعتراضی و چنین سخنانی اگر از سوی یک وزیر حتی به حامد کرزی هم متوجه میشد، خیلی امکان داشت که کرزی او را از مجلس وزراء خارج کند و همان شب خبر برطرفی او را از رسانه های دولتی پخش نماید تا دیگر وزیران حدود وظایف و صلاحیت خود را بدانند و مرتکب چنین حرکت گستاخانه نشوند. اما دیده میشود که نه داودخان به عنوان صدراعظم و نه برادرش نعیم خان به حیث معاون و وزیر امور خارجه، هیچ کدام مانع سخنانی و دلایل ملک خان نشده اند! نمیدانم این تحمل و شکیبائی داودخان را (که دیگران او را شخصی دیکتاتور میخوانند!) در برابر این حرکت ملک خان چی باید نامید؟ احترام گزاردن به وزیر مالیه یا تحمل به حساب عدم درک نزاکت مجلس از سوی وزیر صاحب؟

من تا قبل از مطالعه خاطرات ملک خان، احترام زیادی نسبت به این شخص داشتم، اما با خواندن خاطراتش و دیدن سخنان تند و احساساتی که از زبان او به وزراء و دیگر ارکان دولت گفته شده، و نیز برخورد سبک او با سردار نعیم خان، معاون صدارت که آمر ملکخان شمرده میشد، در یکی از مجالس خصوصی و همچنان جواب های تند و نا مناسب به شخص صدراعظم داودخان (کسی که او را از گوشه بدنام استخبارات بالا کشید و بر کاخ عزت و قدرت وزارت مالیه قرار داد)، چه در پاسخ سوال داودخان در تنهائی و چی در مجلس رسمی وزراء، آن خوش بینی و احترام مرا زایل ساخت و این

درک به من دست داد که "نام رستم به از رستم"، کاش من این خاطرات را نمی دیدم تا به ماهیت وکرکتر اصلی ملک خان آشنا نمی شدم، اما اکنون این منطق در ذهنم تقویت می یابد که مقام وزارت در آن زمان بالاتر از فهم کاری ملک خان بود و اگر او تدبیر و درایت وزارت کردن را می داشت، هرگز دست به چنین کارهایی نمی زد.

ملکخان در بخش چهارم مقاله ارمغان زندان مینویسد:  
 «.... پاداشی که آل نادری به من داد، آن بود که مرا از صحنه برداشت و با یک عده همکارانم، حتی افراد خانواده ام ترور شدیم و خانه من و برادرانم زیر مراقبت چندین دسته «پولیس، عسکر و پوسته های استخباراتی» قرار داده شد. پنج سال کامل خانه ما به یک محبس مبدل و فرزندانم از معارف ملی محروم گردیدند. خودم بیش از ۲۲ سال در دخمه های تاریک و اطاق های مقفل و مرطوب و همچنان فاقد هوای آزاد به طور مجرد حبس سیاسی بودم.» (بخش ۴ مقاله ارمغان زندان)

### تبصره:

معلوم دار است که تذکر از طرح پلان های اقتصادی بخاطر نجات مردم از فقر و گرسنگی، به معنای مبارزه با دولت و رژیم برسراقتدار نیست و دولت هم او را بخاطر اینکه یک عنصر انقلابی و خطرناک برای رژیم بوده باشد، برطرف و زندانی نساخته بود. به برداشت من: عملکرد های ناشیانه و خود سرانه و تکبر و غرور بیجا و پرخورد تند او با اراکین دولت از وزیر تا صدراعظم و وابستگان دربار، وی را از سریر اقتدار اعطا شده بزرکشد و

**درکنج زندان انداخت . به کلام دیگر، ملکخان قربانی بلند پروازی ها و تندروی های بیجای خود شد و کودتا مشت دندان شکنی بود که از سوی سلطنت بردهن او کوبیده شد، تا درس عبرتی باشد به دیگر دست پروردگان سلطنت. و این گفته درحق ملکخان صدمیکند که ؛ زبان تند سرآدمی میدهد بریاد!**

و اما هدف ملک خان از همان آغاز کار، رسیدن به جاه و مقام در دستگاه دولت شاهی بوده است، چنانکه در آغاز کارش کتابت در اداره استخبارات ( ضبط احوالات) را که بدنام ترین و ترس آفرین اداره در تشکیلات کشور میباشد، پذیرفته است. و در اثر فعالیت های استخباراتی خود توانست توجه داودخان وزیردفاع را نسبت به خود جلب نماید و داودخان هم مدیریت لوازم حربی شونخی را در بدل خدمتش به او پاداش داد. از آن ببعد ملکخان دیگر دهلیز تقرب به داودخان و رسیدن به چوکی و مقام را پیدا کرد و دیری نگذشت که در وزارت دفاع و زیرنظر داودخان به کار پرصلاحیت تری ارتقا یافت و سپس در دوران جنگ صافی به حیث رئیس تفتیش عینیات وزارت دفاع مقرر شد و همینکه داودخان به کرسی صدارت قرارگرفت، ملکخان نیز به حیث وزیرمالیه در کابینه داودخان ارتقاء یافت. وزارت مالیه در تمام دوران سلاطین و امیران و شاهان افغانستان، حیثیت کیسه پراز پول ارباب قدرت را داشته است و به همین خاطر وزیر آن باید از میان افراد و اشخاص قابل اعتماد شاه یا صدراعظم گماشته میشد و چون براسرار سوء استفاده ارباب اقتدار اشراف داشت، در مجالس عمومی همواره نزدیک شاه می نشست و در باریان به او به چشم قدر و اعتنا مینگریستند. ملک خان هم از چنین قدر و منزلتی برخوردار شد، ولی خیلی زود خود را گم کرد و این تصور به او دست داد که اگر او در وزارت مالیه نباشد،

سلطنت سقوط میکند، بنابراین خود را برتر و بیشتر و قدرتمندتر از دیگر وزراء و حتی برتر از کسی تصور میکرد که او را به این جاه و مقام رسانده بود. بنابراین ملکخان در مقام وزارت مالیه با هرکس روبرو میگردد، اگر وزیر می بود یا صدراعظم، و اگر برادر صدراعظم می بود و یا دامادشاه، با سخنان تند و خشن خود، آنها را از خود آزرده میساخت و پروای اصلاح سلوک خود را هم نداشت و فکر میکرد او کار درستی را انجام داده است، همین سلوک و برخورد او، وی را از اوج قدرت به حضيض ذلت در زندان انداخت و ۲۲ سال از عمر عزیزش را در کنج زندان به هدر داد. ملک خان اگر سیاستمداری دراک و هوشیاری می بود و قدرت تحلیل اوضاع سیاسی زمان خود را میداشت، می باید هنگامی که چانس رهائی از زندان برایش میسر شده بود، مثل سایر زندانیان سیاسی متهم به کودتای ملک خان (از قبیل آصف آهنگ، میرعلی اصغر شعاع، میرعلی احمدشامل، مهدی ظفر، خواجه خلیل الله فرقه مشر، خواجه عبدالله احمد، حاجی عبدالخالق خان، نادرشاه، ملک عبدالغفار، هلال الدین بدری و غیره)، زندان را ترک میگفت و در بیرون از زندان اتهام کودتا علیه خود را از طریق مطبوعات تردید میکرد و یگوش مردم میرسانید، مگر اوبجای این کار، شرط گذاشت که تا زمانی که داودخان محاکمه نگردد، او از زندان بیرون نمی آید. ملک خان با این کار خود در واقع خود و خانواده خود را بازهم شکنجه داد، نه رژیم برسر اقتدار را. و این امر نشان میدهد که او حتی بعد از کنار رفتن داودخان و بروی کار آمدن داکتر محمدیوسف، بازهم به این درک نرسیده بود که در افغانستان سرکلافه عدالت مفقود است و هیچکس نمیتواند اشخاص و افراد قدرتمند را محاکمه کند.

### نقش سردار ولی در سقوط ملک خان:

از قلم رجال ارشد نظامی و ملکی همکار داودخان، نکاتی فرو چکیده که نشان میدهند سردار ولی داماده شاه، در فراهم کردن زمینه های بزرگکشدن و زندانی نمودن ملک خان، نقش موثر داشته و با جعل کردن دوسیه کودتا برای ملک خان، شاه را وادار کرده بود تا فرمان برطرفی و حبس ملک خان را عنوانی حکومت صادر کند و حکومت فقط دستور شاه را اجرا کرد و اگر غیر زاین بود، چرا شاه هیچگاه اراده نکرد تا برای رهائی ملک خان شخصاً تصمیم بگیرد؟

داکتر حسن شرق، در کتاب خود در مورد علت دستگیری ملک خان مینویسد: «به ۱۶ سرطان ۱۳۳۶ عبدالملک خان وزیرمالیه، به جرم برانداختن نظام شاهی (کودتا) دستگیر و حبس میشوند و گفته ها این بود که دسیسه توسط سردار عبدالولی دامادشاه کشف شده است.» (تاسیس و تخریب اولین جمهوری در افغانستان، ص ۷۲، چاپ پشاور، تاریخ چاپ؟)

داکتر سید عبدالله کاظم در مقاله تحقیقی خود درباره عروج وافول ملک خان، به این نتیجه میرسد که: «داؤد خان تا حد توان در طول سالها از ملک خان در مقابل مخالفانش دفاع کرده و حتی موقعیکه بین محمد عارف خان وزیر دفاع و ملک خان وزیر مالیه یعنی دو دوست و همکار نزدیکش اختلاف نظر پیدا شد، محمد داؤد خان از ملک خان حمایت کرد و استعفی عارف خان را قبول نمود. ولی سرانجام فشار ها چه از طریق تفتین و توطئه و چه استوار بر بعضی حقایق، داؤد خان را در موقفی قرار داد که مجبور شد ملک خان را از مقام براندازد و سپس زندانی کند. شاید کمتر کسی تا حال فکر کرده باشد که نقش اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و اطرافیان



شان در آوردن فشار بر داود خان اثر جدی داشته است تا ملک خان را به نحوی از اریکه قدرت پائین کند و گوشه نشین سازد تا دیگر کسی به سراغش نرود.» (دیده شودلینک ذیل):

<http://www.afghan-> )

[german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/kazem\\_sa\\_malek\\_abdurrahimzai\(.pdf](http://german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_malek_abdurrahimzai(.pdf)

داکتر کاظم هم در همین مقاله زیر عنوان **"نقش سردار عبدالولی در راه اندازی شایعه کودتای ملک خان"** از قول سید مسعود پوهنیار روایت میکند که او نوشته است: «در ۱۹۸۷ م وقتیکه اینجانب [پوهنیار] به لندن رفته سردار محمد عزیز نعیم (پسر سردار نعیم خان) را دیدم، در بین صحبت سخن از ملک خان بمیان آمد. از او پرسیدم که راجع به آن چه اطلاع دارد که حقیقت مسئله حبس او چه بود. موصوف گفت: یک روز او هم از کاکای خود سردار محمد داود پرسید که زندانی شدن ملک خان چه علت داشت؟ کاکایش بجواب گفته که او نیز چیزی در آن باره نمیداند، اما همینکه ملک خان از مسافرت امریکا (۱۹۵۶) برگشت، یک روز خسرت (شاه سابق) برایم گفت که او را محبوس کنید.» (مأخذ شماره ۲، ص ۲۲)

داکتر کاظم برای دریافت حقایق و پیداکردن نقش پای سردار ولی در دستگیری عبدالملک خان، از قول «الف. هارون مؤلف کتاب "داود خان در چنگال ک.ج.ب." چنین می نویسد:

«عبدالملک... به منظور جلب کمک های خارجی،

اولین مسافرت را به ایالات متحده انجام داد. با عودت

از این سفر، جگرن سیدکریم به سردار عبدالولی راپور داد

که جنرال خواجه خلیل قوماندان فرقه مربوطه وی قصد

دارد برهبری وزیر عبدالملک دست به یک کودتا بزند. خلیل قوماندان فرقه هشت مشهور به "قلعه جنگی" بود. سیدکریم و سردار ولی هر دو در همین فرقه ایفای وظیفه میکردند و فرقه هشت در آنزمان در داخل شهر کابل در نزدیکی ارگ در منطقه قرار داشت که اینک بنام وزیراکبر خان مینه یاد میشود.... گفته میشود راپور کودتا بلافاصله به صدراعظم [داؤد خان] که وزیر دفاع نیز بود، سپرده شد. « : هارون می افزاید که حرکات و سکنات زندگی یومیۀ افراد مظنون تحت نظارت ریاست ضبط احوالات قرار داده شد. به سیدکریم وظیفه داده شد تا دیگران را مورد تعقیب قرار دهد. تمامی حرکات و رفت و آمد و دید و دید وزیر و خلیل تحت تعقیب قرار داشت. در حالیکه اصلاً این ملاقاتها بی ضرر و بی آرایش بود. در آنزمان پادشاه، اعضای خانواده اش و مامورین عالیرتبه ملکی و لشکری نماز عید را باهم در مسجد جامع عید گاه برگزار میکردند. براساس راپور، عملیات کودتا پس از ادای نماز آغاز میگردد. پادشاه با اعضای خانواده اش و سائر مامورین عالیرتبه مورد حمله قرار گرفته شده، رژیم جدید اعلام میگردد. این گزارشها برای اثبات اتهام کافی شمرده شدند. روز به اصطلاح کودتا نیز نزدیک شد. لذا احتیاطاً کودتا باید قبل از اجراء و اقدام خنثی گردانیده می شد.»

«آنچه در اکثر کودتاها معمول است، [ دراین کودتا] وزیر عبدالملک خان رهبر و سنبول کودتا و خواجه خلیل بدلیل آنکه قوماندان یک قطعه مقتدر و تقویه شده

بود، به حیث رهبر عملیات در نظر گرفته شده بودند. مهدی ظفر متعلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه که در آنزمان در رادیو افغانستان نطق دری بود، مؤظف به اعلام کودتا قلمداد گردیده بود. عملیات خنثی سازی کودتا با عجله آغاز گردید. دو هفته قبل از عید اضحی، متهمین به شرکت در کودتا، یکی بعد دیگری دستگیر گردیدند. آنان در شعبه محبوسین سیاسی در توقیف خانه ولایت کابل تحت نظارت شدیدوخاصی محبوس شدند.» (داؤد خان در جنگال ک.ج.ب. صفحات ۲۶-۲۸)

الف، هارون می نگارد: «عبدالملک خان درپایان دوره اول حاکمیت داودخان یعنی در عصر دموکراسی سلطنتی خواستار اجرای عدالت گردید و تقاضا کرد در ستره محکمه، محاکمه شود. کسی به خواسته اش توجهی نکرد. در دوره ده ساله دیموکراسی بازهم در حبس نگه داشته شد. ولسی جرگه نیز به موضوع توجهی نکرد. داؤد در دوره دوم حاکمیتش نیز وی را رها نکرد. عبدالملک تا اواخر اتهام را رد کرده خود را بیگناه میخواند. لذا به اصطلاح "توبه نامه" را امضا نکرد. از نظر وی نوشتن توبه نامه خود سند ارتکاب جرم بشمار میرفت....» (همان منبع، ص ۲۳۱)

داکتر حسن شرق، ده سال مدیر قلم مخصوص داودخان در عهد صدارت و بعد همراز نزدیک در طرح کودتای ۲۶ سرطان، در کتاب خود، ادعای ملک خان مبنی بر درخواست محاکمه خود و داودخان را از سوی ستره محکمه، یک دروغ و شایعه درباری دانسته و مینویسد: «بعد از استعفی محمد داوود بندی های سیاسی که تعداد

شان کمتر از سی نفر بودند ، مورد عفو شاه قرار گرفتند و چون نمی خواستند عبدالملک وزیر مالیه از مزایای دموکراسی و الطاف شاهانه بهره مند شوند ، با سر براه انداختن مخالفت ها با محمد داوود آوازه به دروازه ها انداختند که عبدالملک عبدالرحیم زی ، وزیر مالیه مدعی شده اند تا زمانیکه محمد داوود به جرم حبس او محاکمه نشوند از بندی خانه خارج نمی شوند و خوش باور ها ، باور کردند تا سر و صداها رفته رفته به تشویق عبدالملک انجامید و شکایت او از محمد داوود از شورای ملی سر کشید. و وکلای گماشته شده در شورای ملی و عناصر چپ و راست در خارج شورا و بعضی از جراید شخصی سخنان اغوا کننده ای را میان مردم پخش می کردند . و آنچه واقعیت نداشتند برای بد نامی محمد داوود و پیروانش شاخ و برگ می تراشیدند . تا این که بعد از چند سال غال و مغال و اتهام و دروغ بافی وکلا به این نتیجه رسیدند که در پهلوی ادعای عبدالملک وزیر مالیه اسناد و دلایل حکومت در باره توقیف اش نیز خوانده شود. با جستجوی حقایق در دوسیه عبدالملک فرمانی را عنوان صدارت یافتند که موی به سر وکلا شاخ و تنگ کمر شان سست گردید، زیرا به فرمان شاه به صدارت هدایت داده شده بود که **«عبدالملک از وزارت مالیه برطرف و توقیف شود ....»** فردای چنین روزی در شورای ملی، نه نامی از محاکمه داود و نه ترحمی به عرض و داد ملک خان در میان بود، برعکس دروازه های بندیخانه را محکمتر از پیشتر برویش بستند و از تشویشی که از آزادی عبدالملک خان احساس میکردند، آسوده خاطر میشوند. «<sup>۲۷</sup> (حسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، ص ۸۳، در چاپ های دیگر

<sup>۲۷</sup> - حسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، ص ۸۳، در چاپ های بعدی مطابق

(مطابق ص ۹۶)

این توضیحات داکتر شرق نشان میدهد که فرمان و اراده شاه در حبس و زندانی ساختن ملک خان محور و اساس تصمیم داودخان بوده است و رنه شاه همانگونه که استاد خلیلی را که در قضیه شورش مردم صافی متهم و محکوم به اعدام شده بود، عفو نمود و سپس بحیث رئیس دارالانشای دفتر خود مقرر کرد، اقلأ در آغاز دهه دموکراسی میتوانست ملک خان را در جمله زندانیان سیاسی عفو نماید، و به ملک خان بگوید که دعوای حقوقی خود را با هرکه خواسته باشد از بیرون زندان ادامه بدهد، مگر اینکار را نکرد. جای تعجب است که ملک خان حتی در کودتای ثور ۱۳۵۷ باز هم در جمله عفو عمومی زندانیان، از زندان رها نگردید و تا یک سال بعد از بقدرت رسیدن بیرک کارمل در زندان باقی ماند و وقتی که بر اثر تلاش های نهاد عفو بین المللی از زندان رها گردید، چندی بعد دوباره زندانی شد.

"خان اقا سعید" یکی از صاحب منصبان سهیم در کودتای داودخان، فعلاً مقیم امریکا درتائید این نظر داکتر کاظم، دردریچه نظر سنجی نوشته میکند که شبی داکتر حسن شرق و چند تن از دوستان و آشنایانش مهمان او بودند و درمیان شان یک نفر وزیر از علاقمندان ملک خان، نیز حاضر بود، داکتر شرق به ارتباط ملک خان حکایت نمود: « بنده بعد از استعفی شهید محمد داوود از صدارت و وظیفه خود را رها، ولی در منزل شان یک دفتر بنام قلم مخصوص داشتم و روزانه در آن دفتر مصروف می بودم و مصروفیتیم تنظیم ملاقات های عده ای از سیاست مداران ژورنالستان اشخاصیکه آرزوی ملاقات با ایشان را داشتن از قبیل دیپلمات ها و غیره و مطالعه اخبار و بعضاً نقاط مهم آن را به سمع شان [می] رسانیدم و

شهید محمد داوود در حرم سرای خود یک اطاق سکرتریت نیز داشت که بعضاً اوراق مهم را نگاهداری می فرمودند . روزی ایشان به دفتر بنده تشریف آورده و فرمودند دوکتور جان ، اگر زحمت نباشد این فرمان را فوتو کاپی فرموده و در یک پاکت انداخته به منزل محمد رحیم خان دستیار اعلیحضرت رفته و پاکت را سر باز برای شان بسپارید تا بحضور اعلیحضرت بسپارند ؟ بنده مطابق هدایت شان چنان نموده و مرحوم محمد رحیم خان با عجله بنده را پذیرفته فرمودند دوکتور صاحب چطور تشریف آوردید امر کنید ؟ برای شان پاکت را دادم تا بحضور شاه تقدیم نمایند ، آن مرحوم گفتند چرا سر پاکت خلاص است ؟ گفتم سردار صاحب فرمودند چون محمد رحیم خان همه نامه ها را مطالعه می نمایند پاکت را سر باز برای شان بسپارید . شاید سوال شود چه فرمانی بود ؟ در آن فرمان نوشته شده بود :

بصارت عظمی !

عبدالملک عبد الرحیم زی ، وزیر مالیه را تحت حبس قرار داده و بذریعه هیئت که تعیین می شود تحقیقات لازم از موصوف شود ! (المتوکل الله محمد ظاهر شاه)

همه حیران شدیم و وزیر صاحب از همه ما حیران تر ماند که تا هنوز اصل قضیه را ندانسته بودند که از چه قرار بود ، دیده می شود که خلاف مفکوره عده ای در قضیه حبس موصوف شهید محمد داوود نقش اساسی نداشته اند صرف اجراء کننده فرمان مقام سلطنت بودند و بس. <sup>۲۸</sup>

از روایات فوق و منابع دیگری که آقای داکتر کاظم در مقاله

<sup>۲۸</sup> - نظریات در باره مقالات ۲۰۱۵ / نظرخان آقا سعید ۳۱ اگست ۲۰۱۵

خویش بدانها استناد جسته و دکتورحسن شرق نیز بدان اشاره کرده است، برمی آید که در کنار عوامل خارجی، تشبث در کارهای خارج از صلاحیت خود و برخورد خشن و غیر عاملانه ملک خان با اراکین دولتی بشمول داودخان صدراعظم و برادرش نعیم خان و سردار ولی دامادشاه، عامل عمده تر برای سقوط خودش بشمار می‌رود. البته کسی که نقش محوری و مؤثر در «سقوط دادن» ملک خان داشته، سردار ولی بود که با تکمیل کردن دوسیه کودتای ملکخان، شاه را مجبور به صدور یک فرمان قاطع کرده است که داودخان هم بنابر موقف خشن وزیر، نتوانسته از وی دفاع نماید. مخالفت جنرال سردارولی با ملک خان، حتی پس از استعفای داودخان از صدارت، در دهه دموکراسی باز هم مانع آزادی ملک خان گردید.

خلاصه اگر سرگذشت عروج و نزول ملکخان را بخواهیم خلاصه کنیم، بهتر از این پرگراف داکترسید عبدالله کاظم نمیتوان یافت که میگوید: «ستاره اقبال این شخصیت (ملک خان) همانطوریکه از یک مقام عادی دفعاً به حیث یک وزیر مقتدر و سومین شخصیت باصلاحیت کامل در دوره صدارت شهید محمد داود خان یکدم عروج کرد که نام و دبدبه اش سر زبانها افتاد، به همان سرعت راه افول را در پیش گرفت و مثل حبابی از قدرت نا پدید گردید و سالهای دراز در کنج زندان بسر برد. عمر این صلابت قدرت از شروع تا ختم فقط ۴ سال دوام کرد.» (عروج و افول ستاره عبدالملکخان عبدالرحیمزی)

پایان

## مقاله یازدهم

**علت اختلاف داودخان با نظام سلطنت  
و دشمنی رشتیا و فرهنگ با میوندوال  
(نوشته شده در- ۳/ ۱۰ / ۲۰۱۵)**

**مقدمه:**

از ماه جون سال ۲۰۱۵ که آقای داکتر سیدعبدالله کاظم مقاله محققانه خود را زیرعنوان «**چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟**» درپورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپردند، ذهنم متوجه این موضوع گردید تا دریابم که کدام اشخاص و مقامات نزدیک به سلطنت سعی کرده اند تا مخالفت خانوادگی را میان داودخان و شاه دامن بزنند و سرانجام "**داودخان را به یک مخالف سرسخت نظام تبدیل کنند؟**"

مقاله آقای داکتر کاظم وتبصره های سایر هموطنان در این پورتال و در دیگر رسانه ها بالاخره سرکلافه را بدستم داد و برای من معلوم شد که منشاء اصلی اختلافات میان داودخان و مقام سلطنت، سردار ولی بوده است و سردار ولی، بعد از آنکه خسرش محمد ظاهر شاه را با خود همنظر یافت، برای زخم زدن به داودخان از هر فرصت و موقعی استفاده میکرد، تا آنجا که شاه به پیشنهادات داودخان برای آوردن تغییر در ماهیت نظام کشور، از قبول آن پیشنهادات خود داری نمود و داودخان هم از مقامش مستعفی گردید.



برطبق اظهارات داکتر حسن شرق، سردارولی ادعا داشت که هر دو کاکاهایم دوران صدارت خود را گذشتانده اند و حال تا هروقتی که شخص داودخان خواسته باشد میتواند بصدارتش ادامه دهد، مگر وقتی که از صدرات کنار میرود، نوبت پدرمن (مارشال شاه ولیخان) است و چون پدرم حق خود را بمن داده است، پس من باید جانشین داودخان باشم. (رک مصاحبه احمدشاه راستا با داکتر شرق، در یوتیوب سپتامبر ۲۰۱۶)

پس از استقای داودخان از صدارت و تقرر داکتر محمدیوسف خان بجای داودخان، در دوره حکومت انتقالی داکتر یوسف، اشخاصی چون سید قاسم رشتیا و برادرش فرهنگ و سید شمس الدین مجروح بشمول داکتر یوسف خان، برای جلب رضایت شاه و سردارولی داوطلب میگردند تا داودخان را بطور کامل از صحنه فعالیت های سیاسی آینده افغانستان خارج کنند. برای تطبیق اینکار طرح ماده ۲۴ قانون اساسی بهترین وسیله شمرده میشد که آنرا هم برداودخان وارد کردند. از این سبب داودخان به دشمن سرسخت نظام شاهی مبدل گردید و تا آن نظام را سقوط نداد، آرام نگرفت.

نکته دومی که در صدد دریافت آن بودم، معلوم کردن علت اصلی خصومت رشتیا و برادرش فرهنگ با شهید میوندوال است، این خصومت تا آنجا عمیق است که رشتیا به میوندوال زهر میخوراند، ولی میوندوال از اثر آن زهر نمی میرد مگر روده‌هایش قسماً فلج میگردد و از چند جا قطع میشود تا اندکی بهبودی می یابد ولی تا اخر عمر از این ناحیه رنج میکشد. از نوشته های آقای ولی آریا، برمی آید که علت اصلی دشمنی این دو برادر با میوندوال نیز زیر سر سردارولی بوده است، و او بوده که میوندوال مرحوم را به نظر خوب نمی دیده است. امکان دارد که میوندوال بخاطر حفظ

مناعت نفسش یا ملحوظات دیگری، به سردار ولی، آنطورکه او توقع داشته، تمکین نمی کرده است، و سردار خود خواه این برخورد میوندوال را توصیه یا سفارش سردار نعیم خان و داودخان نسبت به خود تلقی کرده باشد و نزد حواریونش (فرهنگ ورشتیا) از وی شکایت کرده باشد و آنها هم بر آتش خشم سردار روغن پاشیده باشند. توجه به فرازهای فشرده از نوشته های صاحب نظران افغان این حقایق را بخوبی برملا میکند.

### از مقاله داکتر کاظم:

قبل از نقل فرازهایی از مقاله داکتر کاظم باید بگویم که، استعفای داودخان از مقام صدارت و روی کار آمدن داکتر یوسف به حیث صدراعظم دوره انتقالی، بزودی صف دوستان و مخالفان داودخان را از هم جدا ساخت. نخستین وزرای که در صف مخالف داودخان در کابینه دکتور محمدیوسف تبارز کردند، سید قاسم رشتیا، سید شمس الدین مجروح و میرمحمد صدیق فرهنگ (برادر رشتیا) بشمول خود داکتر یوسف خان بودند. این چهار نفر برای کسب محبوبیت نزد شاه و ارضای خاطر جنرال سردار ولی، در هر فرصتی از انتقاد بر حکومت گذشته یعنی برداودخان دریغ نمی ورزیدند و خود را علم بردار دموکراسی و قانون اساسی (۱۹۶۴) وانمود میکردند. اما به نظر میرسد که میوندوال، در دوره پس از استعفای داودخان، زبان به بدگویی و تخریب او باز ننمود و میدانست که آب از سرچشمه خت است و تا همین نظام و همین رژیم بر مردم حاکم باشد، هیچ صدراعظمی کاری به نفع مردم کرده نمیتواند.

داکتر سید عبدالله کاظم در مقاله «چرا و چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟» میگوید که: آقای رشتیا نقش

فعالی در تحریم داودخان از هرگونه فعالیت سیاسی در آینده کشور بازی کرده است. رشتیا در حکومت عبوری داکتر محمد یوسف، شخص دوم در آن حکومت بشمار میرفت و در کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴، یکجا با برادر خود میرمحمدصدیق فرهنگ و سید شمس الدین مجروح یک مثلث قدرت را تشکیل داده بود و جلو هرگونه تلاش و پیشنهاد تعدیل در مواد مربوط به حالت اضطرار را می‌گرفت [۱]. [تاکید برکلمات و جملات یا رنگه کردن آنها، از ناقل این سطور است]

داکتر کاظم، وانمود میکند که شخص شاه با داودخان مخالفت نمی‌ورزیده است و خاطر نشان میکند که آخرین تلاش شاه برای بازکردن یک راه آشتی با داودخان این بود که قبل از تدویر لویه جرگه بار دیگر پادشاه با داکتر یوسف موضوع «حالت اضطرار» را مطرح کرد و فرمود که: «اگر عبارتی به طور مجمل و بدون صراحت [در مسوده] گنج‌انیده شود که در حالت غیر عادی "شاه هر شخصی را که مناسب بداند" بطور مؤقت تا زمان رفع حالت اضطرار در رأس حکومت تعیین کرده میتواند.» به نظر رشتیا مبتکر اصلی این اقدام عبدالمجید خان زابلی بود و شاید نظریه از سردار نعیم خان و بوسیله نوراحمد اعتمادی و علی محمدخان وزیر دربار به پادشاه رسانده شده باشد تا به نحوی آشتی شاه با سردار را زمینه سازی نمایند.

بهر حال داکتر یوسف خان با رشتیا و مجروح موضوع را در میان گذاشت و به رشتیا وظیفه سپرد تا بحضور پادشاه موضوع را توضیح نماید. رشتیا مینویسد: «روزی که بحضور شاه باریاب شدم، برخلاف انتظار... در اتاق کار شاه، علی محمدخان و نوراحمد اعتمادی

هم حاضر بودند... اعلیحضرت مرا در کوچ پهلوی خود جای داده بدون مقدمه فرمود: شما را زحمت دادم تا نظریات تان را در مورد امکان تعدیل فصل حالت اضطرار که به صدراعظم صاحب ارائه نموده بودید، برای ماهم شرح دهید.» رشتیا میگوید: «... هر قدر برای پوشاندن این تعدیل بظاهر ضمنی و خفی کوشش بعمل آید و یا جزئی و بی اهمیت و شکلی نشان داده شوند، باز هم مردم از و رای قانون اساسی جدید سر و کله سردار صاحب را بهمان قسمی که معرفی و شناخته شده است، مشاهده خواهند کرد و متیقن خواهند بود که دیر یا زود باردیگر ولو از طریق پنجره باشد، داخل صحنه گردیده [اصطلاح از پنجره در آمدن معمولاً برای دزد اطلاق میگردد] و اقتدار را بدست خواهند گرفت. از این جهت به عقیده عاجزانه هیچ فرقی نمیکند که ماده ۲۴ بکلی حذف گردد و یا اینکه جمله ای در فصل مربوط حالت اضطرار گنجانیده شود.» (خاطرات سیاسی رشتیا، ص ۱۹۶-۲۰۰)» [۲]

داکتر کاظم به ارتباط الفاظ و لحن عبارت آقای رشتیا، شک و تردید های خود را ابراز کرده و سپس میگوید: «لازم به تذکر است که پادشاه شخص آرام و نسبتاً کم حرف بود، خاموشی او بسا مواقع معنی رضایت خاطرش را نمیداد و اما خوش نداشت داخل جر و بحث در هر موضوعی شود. او یقیناً معنی حرف های رشتیا را درک کرده بود و خوش نداشت به یکی از اعضای خانواده اش در حضورش چنین عباراتی بیان شود. تلاش پادشاه برای تعدیل ماده ۲۴ به شکلی نتیجه نداد و اینکار موجب نارضایتی پادشاه شد که بعداً به شکل دیگری هنگامی تبارز کرد که جلسه رأی اعتماد به داکتر یوسف با حادثه سوم عقرب برهم خورد و مباحثات جدید پیرامون شمولیت رشتیا در کابینه رخ داد. رویداد های فوق احساس

نارضایتی از آن البته توجه پادشاه را قبلاً به محمدهاشم میوندوال به حیث صدراعظم آینده جلب کرده بود و در یک موقع حساس بیک واقعیت تبدیل شد. تقرر داکتر یوسف خان و همکاران نزدیکش رشتیا، فرهنگ و مجروح به حیث سفراء در خارج نیز به همین روال صورت گرفت.

نویسنده از قول کشکی علاوه میکند: «میوندوال میدانست که او در کابینه محمدیوسف توسط پادشاه مقرر گردیده (دسامبر ۱۹۶۴) و در عین حال پادشاه برایش گفته بود که بعد از محمدیوسف عهده صدارت را به او خواهد سپرد.»... کشکی میگوید که میوندوال با سردار محمدنعیم برادر محمدداود هنگامی که در ۱۹۵۳ بحیث سفیر در واشنگتن کار میکرد، از نزدیک همکار و در تماس بود. میوندوال که در همه مدت با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی میکرد تا اختلافاتی را حل نماید که بین محمد داود و حکومت (سلطنت) بمیان آمده بود.» (دهه قانون اساسی، ص ۵۰)

[۳]

با نزدیک شدن تاریخ تدویر لویه جرگه قانون اساسی (اول میزان ۱۳۴۳ ش/ ۲۳ سپتمبر ۱۹۶۴)، رشتیا این آوازه را بگوش دکتور محمدیوسف رسانید که: «گویا سردار (داود) گفته است که بروز لویه جرگه شخصاً حضور یافته، انفکاک خود را از عضویت خاندان سلطنت اعلان خواهد کرد و افواه دیگران آمادگی هواخواهان سردار برای مانع شدن انعقاد لویه جرگه ولو استعمال قوه باشد، خیرمیداد.» داکتر یوسف این موضوع را با شاه در میان گذاشت. پادشاه خواهان اطلاعات بیشتر از رشتیا گردید. وبعد از استماع سخنان رشتیا گفت: «گمان میکنم منبع این افواه خود سردار نیست!» و پرسید که چه تدابیری را میتوان اتخا نکرد؟ رشتیا جواب داد: «اگر

چند نفر قابل اعتماد با هدایت صریح برای مراقبت دروازه (منزل سردار داودخان) گماشته شوند، هیچکسی نخواهد توانست بدون داشتن کارت عضویت در محوطه داخل شود... اعلیحضرت با تبسم معنی داری پرسیدند: کسی که در مقابل سردار قد علم کند کی خواهد بود؟

رشتیا میگوید: «بدون تردد گفتم خودم.»؟؟

بقول داکتر کاظم، «با این کار در حقیقت رشتیا بر علاوه امور وزارت مالیه، وزارت مطبوعات، امریت لویه جرگه، عضویت در کمیته تسوید قانون اساسی که باید در ردیف سائر اعضا از مسوده دفاع میکرد و به سوالات نمایندگان پاسخ میداد، وظایف مربوط به وزارت داخله، مصئونیت ملی، وزارت دفاع را در راه تأمین امنیت لویه جرگه بعهده گرفت و نفر خاص خود را مامور مراقبت خانه سردار ساخت که [معلوم نبود] آیا او یگانه کسی بود که باید به همه وظایف رسیدگی میکرد و آیا در حکومت داکتر محمدیوسف شخصی دیگر قابل اعتماد سراغ نمیشد و یا اینکه اشتیاق به اجرای این همه امور عواملی دیگری داشت؟» [۴]

سپس داکتر کاظم تبصره میکند که: «جریان طوری چرخید که به حکم ماده ۲۴ این حق از محمد داودخان که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطور قطعی سلب گردید و حتی اگر انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، از این حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی که در حدود ۴۰ سال به نحوی در بالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن بود، او را به حکم ماده ۲۴ قانون اساسی از این حق محروم و بیک «پلنگ زخمی» تبدیل کردند که سخت در برابر نظام و کسانای که چنین وضع را براه انداخته بودند،

عقدۀ مند ساخت وحتی روابط عادی خود را با پادشاه و خانواده درحالت تعلیق قرار داد.» [۵]

داکتر کاظم در یک مقالهٔ دیگر خود (داودخان وارو) از قول جنرال زکریا ابوی نکاتی را اظهار میکند که نشان میدهد شخص شاه عامل مخالفتها در داخل خانوادهٔ سلطنتی بوده و با رشد روز افزون داماد خود سردار عبدالولی در اردو، ویی توجهی به نظریات و پیشنهادات داودخان، زمینه را برای کنار رفتن داودخان از قدرت فراهم کرده بود. جنرال ابوی میگوید: «داؤد خان سوء نیت و نظر منفی دربارهٔ شاه نداشت و این وفا و دوستی تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحهٔ سیاسی و ضربهٔ کشنده مقابل این سردار لجوج استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [داؤد خان] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت، مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داؤد خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داؤد خان سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نموده و آهسته آهسته قدرت میداد.» [۶]

### از کتاب داکتر حسن شرق:

یکی از آگاهان سیاسی امور افغانستان در ۶۰ سال اخیر داکتر حسن شرق است. او که مدت ده سال بحیث مدیر قلم مخصوص داودخان خدمت کرده و بیش از پانزده سال دیگر بحیث همراز و همکار نزدیک او بوده است، بدون تردید تمام اعضای کابینه داودخان و از جمله آقای رشتیا را منحیث وزیر در کابینهٔ داودخان و بعد از آن بخوبی می شناسد، و آنچه را او در بارهٔ رشتیا میگوید و مینویسد، قابل توجه زیاد است. نامبرده در کتاب خود (تاسیس و تخریب

اولین جمهوری افغانستان) در باره آقای رشتیا نکات جالبی را بیان میکند که برای من بسیار تازگی دارد و می بایست آقای داکتر کاظم و آقای نصیرمهرین و آقای ولی آریا که خاطرات مرحوم رشتیا را مورد تحلیل و ارزیابی خویش قرار داده اند، از توجه خود بدور نداشته باشند.

داکتر شرق مینویسد: «به [با] رفتن محمداود از صحنه سیاسی به گفته بعضی ها روش کهنه دوباره از سر گرفته میشود، چنانکه یکی از شخصیت های مقرب دربار که پیش از ربع قرن وزیر و سفیر و در تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ ش، مشاور نزدیک شاه بودند [رشتیا] در خاطرات سیاسی خویش تقرر میوندوال واستعفای داکتر محمدیوسف را نتیجه ملاقات سفیر امریکا با شاه تعبیر کرده اند. (تاکید برجملات از من است.س) تفسیری به این صراحت و خموشی جانبداران شاه جمع گذشته وزیر، شک و تردید هایی را به صحت بودن موضوع به میان می کشد، زیرا جناب وزیر که در جنگ عمومی دوم به جرم همکاری با سفارت انگلیس در کابل مغضوب و محکوم شده بودند به یمن توجه سفارت موصوف، نه تنها جرمش نادیده گرفته میشود بلکه مقام وزارت سالها زیرنعلین او بازی میکرد و هم وزیر موصوف مدعی آنست که در ترتیب و رهنمائی سفیر امریکا به ملاقات شاه شخصاً سهیم بوده است." [۷]

این اشارت داکتر شرق که آقای رشتیا را، در جریان جنگ جهانی دوم جهانی در خدمت سرویس اطلاعات خارجی انگلیس نشان میدهد، برای من تازگی دارد و تعجب میکنم که چگونه آقای نصیرمهرین و آقای ولی آریا از تذکر آن در مقالات خویش دریغ کرده اند؟ ممکن است، این اشارت آقای داکتر حسن شرق از نظر ایشان بدور مانده باشد. علاوه بر داکتر شرق در مورد توظیف



میوندوال به جای داکتر یوسف، بعد از دیدار سفیر امریکا باشاه افغانستان، اظهار شک و تردید میکند که با نظریات و تحلیل آقای نصیرمهرین و ولی آریا، همسوئی دارد.

### از مقاله ولی آریا:

آقای ولی آریا، از صاحب نظران و تحلیلگران خوب افغان مقیم امریکا اند که در این اواخر از ایشان چند نوشته جالب و با محتوا در پورتال افغان جرمن آنلاین خوانده ایم. نامبرده ضمن مقاله مبسوطی که زیر عنوان «در دادگاه مردم» نوشته و در سایت کابل ناتِه به نشر رسانده، تحت عنوان فرعی (میوندوال و دو شاهد حرفوی) پیشینه دشمنی آن دو برادر را با میوندوال ذکر میکند، ولی علت اساسی مخالفت آنها را با شهید میوندوال بدست نمیدهد. آریا میگوید، در دوره حکومت انتقالی داکتر محمدیوسف، آن دو برادر مانع سهمگیری میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی گردیدند و وقتی که میوندوال در مورد اصول مشروطیت دلایل خود را در نامه ای مفصل نوشته و به کمیسیون تسوید قانون اساسی ارسال کرد، بر اثر مخالفت های فرهنگ و رشتیا، به آن نظریات توجهی صورت نپذیرفته و اصلاً در کمیسیون مطرح نگردیده است. اما بیان این جریان، اصل علت اختلاف آن دو برادر با میوندوال را روشن نمیکند و دانسته نمیشود که این اختلافات از کجا منشاء گرفته است؟ آیا دانش و آگاهی های مرحوم میوندوال نسبت به آن دو برادر بیشتر بوده است و آنها بیم داشته اند که اگر میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی سهم بگیرد، کریدت اصل های قانون اساسی به میوندوال خواهد رسید و آن دو برادر از آن محروم خواهند شد؟ یا اینکه با حضور میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی، آن دو

برادر نظریات و نیات خود را مخصوصاً در مورد داودخان نخواهند توانست به کرسی بشنанд، زیرا که میوندوال، در زمان صدارت داودخان از اشخاص مورد اعتماد سردار نعیم خان بوده و سالهای متمادی به حیث سفیر کبیر افغانستان در امریکا و وظیفه اجرا کرده بود و داودخان نیز به او حسن نظر داشت.

در زیر فشرده ماجرا را از قلم آقای ولی آریا دنبال میکنیم:

### «میوندوال و دو شاهد حرفوی :

«... علت عمده خصومت این دو برادر با شهید میوندوال که بسیار عمیق و ریشه ای بود تا مدتها در نزد اندیوالان حزب مترقی دموکرات، دانسته نبود تا آنکه حوادث و حالات و اسنادی مشاهده گردید که ما را به کنه این خصومت راه نمود.

در مورد صدیق فرهنگ، نفاضت او با میوندوال وقتی مشهود شد، که این دو برادر در دوره انتقالی صدارت دوکتور محمد یوسف، عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی تعیین شدند، و با تمام امکان تلاش کردند تا از عضویت میوندوال در این کمیسیون جلوگیری کنند و بعد از آنکه میوندوال نقطه نظر های خود را پیرامون تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک به کمیسیون فرستاد، باز هم این دو برادر بودند که آنرا از اجندای بحث بیرون کشیدند.

تظاهرات سوم عقرب که در حقیقت چیزی جز جولان آرمان های متراکم و تاریخی جوانان و ملت افغانستان نبود، که می خواستند بعد از یک دهه ظلمانی قبل از دوره انتقالی، یکبار دیگر شمع کم فروغ یک دموکراسی اعطا شده، ولو از بالا را ببینند. که بر این مبنی جوانان می خواستند جلسات رای اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف را در پارلمان استماع کنند، اما از آنجائیکه یکعده از وکلا اظهار داشتند که به عده ای از وزرا اعتماد ندارند و سید قاسم

رشتیا را صریحاً نام بردند که یک فرد بد نام است و تا زمانیکه او در لست کابینه است، آنها به حکومت رأی اعتماد نخواهند داد و حتی عده ای ابراز کردند که یگانه وزیر قابل اعتماد آنها میوندوال است ( که همین حس اعتماد و کلا نسبت به میوندوال سبب شد که بعد از حوادث خونین سوم عقرب، سلطنت او را منحصیث کسی که می توانست در آن مرحله حساس و نا آرام سیاسی از پارلمان بگذرد و بر اوضاع مسلط گردد، تشخیص کند ) که در اثر اقدامی مبنی بر سری ساختن جلسات رای اعتماد و بیرون کشیدن سامعین از پارلمان، تظاهراتی متشکل از تمام اقشار و محصلین و متعلمین کابل براه افتاد. تا آنجا که مشهود است بر اثر امر جنرال عبدالولی پسر عم پادشاه، بر مظاهره کنندگان آتش باری صورت گرفت که سه نفر شهید شد و ده ها نفر مجروح گشتند، و چندین نفر روانه زندان شدند. فضای کشور را اضطراب عمیقی فرا گرفت، سلطنت به جای آنکه مسبب این جنایت را تحقیق و مجازات کند، دوکتور محمد یوسف را مجبور به استعفی نمود، و محمد هاشم میوندوال را به تشکیل کابینه مأمور ساخت... تا از یکطرف دوکتور یوسف را در بدل خطای پسر عم خودش قربانی کند و از جانب دیگر با کشاندن حکومت دوکتور یوسف به استعفی، وانمود کند که وقعی به ناراضیان حوادث سوم عقرب گذاشته است تا آنها را با یک دستاورد، راضی و خاموش سازد، و بالاخره فرزند دیگری از ملت را سپر خویش گرداند و چون بحران را فرونشاند او را نیز چون دستمالی بدور اندازد ( مراجعه شود به نوشته شهید میوندوال در مورد محاکمه اشیا) .... بعد از استعفای دوکتور محمد یوسف، این دو برادر که سنگ هموائی با حکومت او را کاذبانه به سینه می زدند، به جای آنکه با داود و پرچم که به زعم آنها مسبب سقوط

دوکتور یوسف بودند به مخالفت برخیزند، علیه شهید میوندوال در عقب خنجر کشیدند که درحقیقت هیچ گونه همنوائی با دوکتور یوسف نبود بلکه خصومتی بود با میوندوال، که این دو برادر به آن تعهد داشتند.

بعداً به حربۀ دیگر متوسل شدند و میوندوال را مخالف قانون اساسی خواندند، که شهید میوندوال با نوشتن « مشروطیت » و « راه تطبیق قانون اساسی » روشن ساخت که واجد چنان درک عمیقی از مشروطیت و قانون اساسی است که فرهنگ در تاریخ عقده گشای خویش زمانیکه مکارانه میخواهد تلقین کند که گویا میوندوال حتی در زمان سلطنت آرزوی تغییر سیاسی با فشار را در کشور داشت و با او مشوره کرد، صدیق فرهنگ چون دروغ گوئی که حافظه ندارد، آنچه را میوندوال ۲۰ سال قبل، خود مطرح کرده بود (مراجعه شود به مشروطیت اثر میوندوال سال ۱۹۶۹ شماره ۶۳ جریده مساوات)، صدیق فرهنگ همان محتوی را به میوندوال درس میدهد و او را نصیحت به اقدامات دموکراتیک می کند.

نشریۀ بنام رامپارتس ادعا کرده است که سازمان استخبارات مرکزی امریکا متعلمین افغانی را استخدام میکند و گفته است افرادی استخدام شده تا سویه کابینه هم می باشند ( که تا سویه کابینه می تواند از رئیس مستقل قبایل وقت تا کلیه وزرا را در بگیرد، نه تنها رئیس کابینه را)، و دفعتاً درکنار آن شایع ساخته شد که این سویه کابینه، هدفش میوندوال است و این شایعه چنان دامن زده شد که حتی پارلمان از میوندوال خواست در زمینه توضیح بدهد،... اما باید پرسید که چگونه نوشته یک اخبار کوچک محلی در امریکا چنین زود به افغانستان رسید و چه کسانی آنرا تعبیر و تفسیر کردند و چه هدفی را می خواستند القا کنند.

باید گفت که بعداً شهید میوندوال دریافت که از بودجه احتیاطی غیر قابل دسترس حکومت ها در وزارت دفاع ، به امر جنرال عبدالولی چند هزار دالر به حساب این روزنامه انتقال یافته بود و تعداد کثیری از شماره های آنرا وارد کرده بودند، مگر از آنجائیکه خاک خشک به دیوار شهید میوندوال نمی چسبید، باید این جعلیات را به گونه ای تقویت می کردند، همان بود که صدیق فرهنگ با ارتباطات مغشوش و دو پهلوئی بین المللی که داشت، شخصاً خبرنگار بی بی سی لندن را دعوت و به او راپور داد که چنین نشراتی در امریکا صورت گرفته و در کابل افواه است که این گفتار شامل محمد هاشم میوندوال صدر اعظم نیز می باشد و بی بی سی لندن با همان نقشی سیاسی که در جهان بازی می کند و بر همه آگاهان اشکار است، گفت در کابل چنین افواهاتی وجود دارد. که برای صدیق فرهنگ و سایر جعل کاران مقتدر، کافی بود، چه حکمرانان افغانستان که این تاکتیک های ماکیاولی [را] به خوبی از بر داشتند، شروع کردند به آنکه بی بی سی نیز چنین گفت، که هر مبتدی مسایل سیاسی میداند که اگر بی بی سی چنان موسسه حق گو و با وجدان نشراتی است آیا یکروز به جهانیان از اقدامات لارنس و یا ملای گماشته در پل چرخی [پل خستی؟] و یا توطئه های ضد شاه امان الله و طرح نصب نادرشاه بر سلطنت افغانستان و بالاخره عناصری که دیروز در رژیم های گماشته رهبران گمراه شوروی گلو پاره می کردند و امروز همه از سخن گویان بی بی سی لندن هستند، و افواهات نه بلکه حقایق مستند بر ضد شان وجود دارد یک کلمه گفته است؟.

اما وظایف فرهنگ در تنزیل یک شخصیت پاک و استوار ملی بازهم پایان نیافت، اینبار ارتباطات شرقی خود را به خدمت

گرفت و خبرنگار نشریه لینک (Link) را که ارگان نشراتی یکی از گروه های کامیونست هند بود، به کابل دعوت کرد و شخصاً به او عین راپور بی بی سی لندن را سپرد، که آن نشریه باز نوشت که چنین افواهایی در کابل وجود دارد، که هیچ کدام قول موثقی را ذکر نتوانستند و همه، زیر عنوان افواهاات کابل بر این آتش فر هنگ و شرکاً، بر ضد میوندوال هیزم تر و ناسوز انداختند که به جایی نرسید و امروز همه ملت افغانستان، همه این افراد دو چهره چپ و راست و شرق غرب را شناخته اند.

اما کجاست که صدیق فرهنگ بر ضد میوندوال از پا بنشیند، زیرا این تنها یک خصومت شخصی نبود بلکه وظیفه ای بود که عناصر مجهول الهویه سیاسی در خصومت با بزرگ مردان استوار مردم دوست و ضد استعمار به عهده دارند، این عناصر ضد ملی، در هر آتش ملی، چون مگسی اند، تا آنرا آلوده کنند ( که این بحثی دیگرست جداگانه و مفصل ) و وظیفه دارند دور هر خوانی چهار زانو بزنند و عده مردم را با استمالت ها و خوش آمد گوئی ها بفریبند و برای خویشان جای پائی برای اهداف مشخص باز کنند و بعد با انتقادات و نیشخند بر همان دوستان دیروزی از پا افتاده اش، برای خویش نام و نشانی یا گریز گاهی کمائی کنند (که مثال آنر در بالا دیدیم).

بلی بازهم صدیق فرهنگ از پا نه نشست و بسیار ناجوانمردانه، خنجری را از عقب بر میوندال که دیگر جام شهادت نوشیده است، حواله می کند زیرا او نیز چون ازهر و همدستانش انتظار کشید تا میوندوال کشته ستم و اسبتداد و استعمار گردد، تا او بر وثیقه این جنایت ملی، مهر شهادت کاذب خویش را بگذارد و دست خونین جنایت کاران و ستم گران و استعمار را به دامن خویش

پاک کند، که در تاریخ «افغانستان در پنج قرن اخیر» که جز یک تاریخ عقده گشا چیزی دیگری نیست با مکر معلوم حتی بزرگ مرد سیاسی شرق سید جمال الدین را یک عنصر مجهول خطاب می کند، (مراجعه شود به تاریخ عقده گشای فرهنگ) و چون هیچ کس دیگری را شاهد کاذب خویش نمی یابد، لذا خود داستانی جعل می کند که، در زمانی که این مبارز مکار دیروزی، سفیر سلطنت در یوگوسلاویا بود، «میونوال از وی تقاضای ملاقات خصوصی کرد و در ضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نا بسامانی ها، شخص ظاهر شاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت، سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد، من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد، وی گفت جمهوری، من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام در این راه اگر کامیاب هم شود به دیکتاتوری نظامی منجر خواه شد، بنابراین، صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را در ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند، نمی دانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم.»

.... اما بیائید ببینیم که فرهنگ کیست و چه می نویسد: صدیق فرهنگ سفیر کبیر رژیم سلطنت، خسر بره صدر اعظم برحال و محبوب سلطنت، و از طرف دیگر خسر خانمی از خاندان سلطنت است.

در بالا ما به هموطنان روابط خصمانه فرهنگ را با میونوال به ایجاز برشمردیم، حال هموطنان شما خود قضاوت کنید که آیا

انسانی با پخته گی و درایت و قوت حافظه چون میوندوال، از صدیق فرهنگ، وقت ملاقات می خواهد و با تمام سوابق ناگوار و دشمنی های بی پرده و سیاهکاری های آشکار فرهنگ برضد وی، نزد این مبارز کرائی دیروز و وابسته تمام عیار سلطنت همان روز، و مشاور سیاسی استعمار فردا می رود، و او را به اقدام بر ضد سلطنت دعوت می کند.

اگر میوندوال چنین تصمیمی را خلاف کلیه اصولی که بدان معتقد بود میداشت به جای آنکه با یک دشمن چند پهلو و بیکاره و دوره گرد سیاسی چون فرهنگ مطرح کند بهتر بود با جنرال عبدالولی که دشمن یک پهلو و یک فرد مقتدر نظامی و آرزو مند قدرت بود، مطرح می کرد، که خطرش همان بود ولی امکان موفقیتش بیشتر....

« خصومت مشترک دیگر این برادر مشکوک با شهید میوندوال نیز ریشه ای و عمیق بود اما این خصومت زمانی آفتابی شد که شهید میوندوال بعد از بیانیه پروگرام کار و عقاید اصلاحات در جشن استقلال افغانستان، تشکیل حزب مترقی دموکرات را اعلان کرد و بعداً با نوشیدن یک شربت در کمپ صدارت، از دست یک فرد شناخته شده، دفعتاً به التصاق روده ها مبتلا می شود که چندین بار تحت عمل جراحی قرار می گیرد، و از آنجائیکه مرد دلیر و با حوصله و متین بود، با وجود آنکه منبع این توطئه را میدانست، زبان نگشود تا آنکه چند سال بعد که تحریکات رشتیا با استخدام نویسنده های کرائی بر ضد وی شدت گرفت و باز مرحوم آریا در جواب آنها تحت عنوان «چه گفتند و چه نوشتند» سلسله مقالات طولانی ای در جریده مساوات در رد این یاوه گوئی ها نوشت، روزی شهید میوندوال در حضور کسانی که اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را



نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم [سردار رحیم شیون- خسر بُره رشتیا] مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که « زدیم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است » و بعد شهید میوندوال افزود، کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.

و چون آن توطئه به مرگ میوندوال نه انجامید، باز هم این برادر برابر و هم شیوه فرهنگ با وجود تمام سیاه کاری های دستوری د رچندین نشریه کرائی در زمان حیات میوندوال به هر کسی بر ضد وی دست می انداخت، و یکی از بزرگترین نقاره چیان اتهام روابط میوندوال با غرب بود، که بعداً جعل نامه ای را بعد از شهادت میوندوال سرهم کرد، و شاهکار زندگی ناپاکش را در این جعل نامه تحت عنوان «خاطرات سیاسی» بیرون کشید تا وظیفه نهائی خویش را در مقلوب سازی حوادث سیاسی در افغانستان و مغشوش سازی چهره های امتحان داده ملی، با داستان سازی های وقیح خود ستایانه به پایان ببرد، کسیکه فساد کرکتر و ارتشاً های نفرت انگیزش، اشعار ورد زبان ملت چه، که حتی مکتبی بچه های آن زمان بود که « دزد پوسته دیروز، رئیس مستقل امروز، وزیر کابینه فردا، سید قاسم رشتیا ». [۸]

### از مقاله آقای نصیرمهرین:

آقای نصیرمهرین در سایت آریائی، در سلسله مقالات نقد و بررسی خود زیرنام «سوم عقرب» را باردگر بنگریم» (بخش هشتم) تحت عنوان «چرا دکتور محمدیوسف مجبور به استعفا شد» بر این بخش از خاطرات سید قاسم رشتیا و تذکرات برادرش آقای فرهنگ مکتب نموده است. بزعم آقای مهرین، سید قاسم رشتیا در خاطرت

سیاسی خود سناریویی را جعل کرده تا نشان بدهد که میوندوال، یک عنصر وابسته به امریکا بوده و با کمک مستقیم سفیر آن کشور به جای دکتور محمدیوسف، به مقام صدرات افغانستان رسیده است و گویا حادثه سوم عقرب و تظاهرات محصلین پوهنتون کابل هیچ تاثیری در برطرفی دکتور محمدیوسف و ارتقای میوندوال بحیث صدراعظم جدید کشور نداشته است.

فراز های مختصری از تحلیل و نقد آقای نصیرمهرین را در مورد رشتیا و فرهنگ در زیر از نظرمیگذرانیم: «فرهنگ میدانست که شخص تصمیم گیرنده شاه بود نه یوسف خان. قانون اساسی هم از شاه بود نه از یوسف خان!

.... یکی از برداشت های تعجب برانگیز فرهنگ در زمینه لزوم دید استعفای صدراعظم، تذکر عامل " شوق " شاه برای آوردن شخص جدید در صحنه است. گویا شاه گذاشت که دکتور یوسف رأی اعتماد بگیرد، بعد شوق صدراعظم دیگری درسش زد، و آن شوق " دخیل در تصمیم شاه " (فرهنگ/ ص ۵۰۵) شد. شوق تعیین محمد هاشم میوندوال. بهتر بود که فرهنگ می نوشت که شاه پس از رسیدن به این نتیجه که دکتور محمد یوسف باید مستعفی شود، وظیفه داشت که شخص دیگری را برای پست صدارت معرفی کند. آن تصمیم را نیز گرفت.»

مهرین ادامه میدهد: «در این تصمیم عامل شوق را دخیل نمی بینیم. خواستگاه سیاسی آنرا برای سلطنت مبنی بر دور نمودن یوسف خان می بینیم. پیشتر از آن شاه دست تایید بر سر یوسف خان نهاده بود. افزون بر اینکه او را بار دیگر صدراعظم تعیین نمود و مامور تشکیل کابینه کرد، این جملات ستایش آمیز را نیز شاه دوهفته پیش از اینکه استعفای محمدیوسف را قبول کند، در باره او

گفته بود: " ما مشاهده می کنیم که دولت به خدمات بیشتر و بزرگ شما احتیاج دارد. ما با اعتماد کامل جلالتمآب شما را به حیث صدراعظم افغانستان مؤظف می سازیم. (کشکی ص ۴۹)

سید قاسم رشتیا، استعفای یوسف خان را متأثر از لزوم دید مقامات امریکایی به منظور نشان دادن محمدهاشم میوندوال به چوکی صدارت رسم می کند. [تاکید بر کلمات و جملات یا رنگه کردن آنها، از ناقل این سطور است]

### طرحی که رشتیا ریخته است:

سفیر امریکا روز ۲۳ میزان در یک دعوت دیپلماتیک، از رشتیا پیرامون جریانات روز، ترکیب حکومت آینده و موقعیت خود رشتیا سوال نموده است. و در آخر هم آرزوی خویش را برای " باریابی به حضور اعلیحضرت " مطرح کرده. [در] ۲۶ میزان (۱۸ اکتبر) سفیر امریکا، دیدار خصوصی با شاه می کند که ۲۰ دقیقه را دربر گرفته است. بعد از دیدار شاه به وزیر دربار علی احمد خان می گوید که به میوندوال خبر بدهد که نزد او بیاید. میوندوال در خانه است. در دعوت همان روز که از طرف شهزاده احمدشاه در هوتل کابل برپا شده بود، به علت مریضی شرکت ننموده است. میوندوال به ارگ فراخوانده می شود و با شاه ملاقات می کند. نتیجه رشتیا این است که میوندوال به بهانه بیماری در خانه نشسته بود. یعنی منتظر بوده است که سفیر امریکا با پادشاه ملاقات کند، بعد او را بخواهد. رشتیا این موضوع را نیز می افزاید که: " در ظرف ۲۴ ساعت) تا ۲۷ میزان ۱۹ اکتبر) خبر خواسته شدن میوندوال در تمام شهر پخش گردید و هر کس روی آن تبصره می کرد. . ." ( رشتیا، خاطرات ص ۲۷۵/۲۷۶)

### آن چه از نظر نگارنده سخنان رشتیا را تردید میکند، اینست:

سفیر امریکا با بهره مندی از آن همه امکانات تشبث آمیز، نمی توانست در بی اطلاعی به سر ببرد و از تعیین مجدد دکتور محمد یوسف خان ( ۲۲ میزان ) آگاه نباشد؟ ۲۲ میزان شاه محمد یوسف را به تشکیل کابینه مؤظف نموده بود.

۱- اگر صدراعظم کشور را سفیر امریکا تعیین می نمود، چرا مدتی پیش که زمان صدارت یوسف خان به پایان نزدیک می شد، موضوع را با شاه در میان نه نهاد؟ درحالی که سفیر امریکا آن هم به حیث سفیر کبیر، مانند چند تن دیگر، سال چندین بار شاه را ملاقات می نمود.

۲- پرسش دیگر این است که چرا سفیر امریکا وقتی را برای باریابی تعیین نموده بود که میوندوال درخانه منتظر بماند. به " بهانه مریضی"، آیا وقت کم بود؟

۳- وقتی محمد ظاهرخان پیشنهاد سفیر امریکا را مطابق سناریوی رشتیا پذیرفت، که باید میوندوال صدراعظم شود، پس چرا آن همه آمادگی های قانونی و رسمی برای رفتن صدراعظم سرپرست ( دکتور محمد یوسف ) به شورا دیده شد؟

۴- آیا شاه پس از دیدار با سفیر امریکا، دوکتور محمد یوسف را آگاهانه، سرگردان نموده و به استهزا کشیده است ؟ رشتیا با وجود طرح چنان سناریو، دچار تناقض گویی و عملکرد های دیگر هم است که مرور آنها، استعفای یوسف خان به استشارة سفیر امریکا را نمی پذیرد [تردید میکند]. البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.

پاره یی از تناقضات او را که به محکومیت اش می انجامدببینیم :

مدعی است که از ۲۳ میزان به بعد، طرح امریکایی و صدراعظم شدن میوندوال را درک کرده است !! اما رشتیا در عمل چه کرده است.

- با وجود آن " درک " خویش ، درآغاز پذیرفته است که وزیر مالیه و معاون صدراعظم در کابینه یوسف خان باشد. جای پرسش این است که با تمام آگاهی و درک این موضوع که میوندوال صدراعظم می شود، و تا تاریخ ۲۷ میزان به گفته خود رشتیا مردم هم از موضوع خبر شده بودند؟!، چرا وظایف صدراعظم مؤظف به تشکیل کابینه؛ و نیازمند دریافت رأی اعتماد، تعطیل نشد؟ چرا صدراعظم و کابینه موضوع را با شاه در میان نگذاشتند؟

- رشتیا تا ۳۰ میزان پیرامون همه امور با یوسف خان مشوره میکند و گزارش اطلاعات خود را می دهد. یوسف خان ۳۰ میزان به شورا می رود، رأی اعتماد شخص خود را می گیرد. (رشتیا ص ۲۷۷ / ۲۷۹ ) اگر انتخاب میوندوال به درخواست سفیر امریکا، پذیرفته شده بود؛ و سناریو درست بود،\_ چرا رشتیا به عنوان یکی از مشاورین مهم، درسرگردانی و استهزای رفیق خویش ( یوسف خان) همکاری نمود؟ طبق سناریوی مجعول، اعضای کابینه دوم یوسف خان را هم او و فرهنگ نوشتند. درحالی که می دانست، تحمل او در کابینه معذور است، می گوید : " (داکتر محمد یوسف) با احساسات زیاد مرا درآغوش گرفته گفت، دماغ من از جریانات امروز خسته شده، تو لیست کابینه را همان طوری که خودت مناسب می دانی به فکر خود ترتیب نموده تا فردا که روزجمعه است، برایم بیاور تا باهم یکجا روی آن غور نمائیم . . . من و فرهنگ با در نظر

گرفتن کرسی هایی که باید نفرآن تبدیل شود، اشخاص مناسب را برای هر پست در نظر گرفته به اتفاق همدیگر لیستی را ترتیب دادیم . . . برای وزارت پلان خود فرهنگ را . . . ( آن لیست ) فردا که روز جمعه بود، از نظر شاه گزارش یافته بود، نام فرهنگ از وزارت پلان به وزارت معادن و صنایع . . . و از همه مهمترین که نام میوندوال عوض نام پوهندوی حمیدالله به وزارت مطبوعات داخل گردیده بود. . . فرهنگ از شرط خود ( نبودن میوندوال در کابینه ) صرف نظر نکرد . . . " (رشتیا ص ۲۸۳)

### در اینجا تناقضات فرهنگ و رشتیا را نیز می بینیم :

رشتیا : فرهنگ نظریه موافقت خودش وزارت پلان را پذیرفت. ( ص ۲۸۳ خاطرات ) اما، شاه نام او را به وزارت صنایع و معادن نوشته بود. فرهنگ نظر به موجودیت میوندوال در کابینه از پذیرش آن منصرف شد.

فرهنگ : " صدراعظم مؤظف به مؤلف این کتاب (فرهنگ، مؤلف کتاب افغانستان در ۵ قرن اخیر) پیشنهاد کرد تا وظیفه وزارت معادن و صنایع را به عهده بگیرد، اما من به دلیل علاقمندی به کار در قوه مقننه معذرت خواستم (فرهنگ/۵۰۳)

وقتی همه این ادعاها، شرح تلاشها و تناقضات را می نگریم، داستان دستورسفرات امریکا مبنی بر تعیین میوندوال پذیرفته نمی شود. بلکه نشاندهنده آن است که رشتیا کوشش نموده است که محمد هاشم میوندوال را وابسته به امریکا تصویر کند. و با این کار خویش از دنبال نمودن صادقانه موضوع ۳ عقرب، تردید ادعای بیماری صدراعظم، دریافت عامل اصلی استعفای یوسف خان و نیازها و خاطرخواهی خانواده گی مقام سلطنت طفره می رود. به دیگر سخن، با سناریوی مجعول خویش، از آغاز دست جور، درگردن

آویخته است. چارچوبی برای مسأله وضع کرده که بسیار جعل آمیز است." [۹]

آقای ولی آریا نیز به تردید ادعای آقای رشتیا در مورد انتخاب میوندوال بجای دکتور یوسف میگوید که: «...- بالاخره از آنجائیکه این داستان جعلی مبنی بر تقاضای سفیر امریکا در گرفتن وعده ملاقات از شاه به ارتباط تقرر میوندوال شمه حقیقت نداشت و از جمله همه کسان تنها ظاهر شاه حیات بود، قاسم رشتیا به خاطر آنکه جعلش به گونه ای بر ملا نشود، بعد از تقاضای سفیر امریکا از وی، نمی گوید که او زمینه این ملاقات را فراهم ساخت، بلکه آنرا به علی محمد وزیر دربار که آنهم دیگر حیات نداشت رجعت می دهد.

بنابراین هم ما و هم ملت مطلع افغانستان متیقن هستند که هرگاه قاسم رشتیا شاهد چنین داستانی می بود، زمانیکه کلیه امکانات منحن فورماسیونری شرق و غرب خود را و تمام نویسندگان کرائی و جراید متعلقه آنها را برضد میوندوال به خدمت گرفته بود و میوندوال هم در قید حیات بود، در ارائه این اکاذیب یک لحظه دریغ نمی کرد، چنانچه وقتی مرحوم آریا سایر اکاذیب رشتیا و فرهنگ را در «چه گفتند و چه نوشتند» بی پرده کرد چنان رشتیا و برادرش فرهنگ بی چاره و رنگ باخته شدند که افراد خانواده مرحوم آریا را برای عذر نزد او فرستادند تا از ادامه نشرات خود داری کند، اما زمانیکه مطمئن گشتند که نه شهید میوندوال و نه مرحوم آریا حیات دارند، این دو برادر چند پهلو، تعهدی را که در برابر اجرتی، از هر سوئی که داشتند باید ادا می کردند، که این جعل نامه را مشترکاً سر هم کرده اند. در حالیکه تقرر میوندوال دو علت اساسی داشت. یکی، بعد از آنکه دوکتور یوسف کابینه خود را به پارلمان ارائه کرد با اعتراض شدید عده کثیری از وکلاً مواجه شد که همه وجود قاسم

رشتیا را منحت یک فرد نایک و راشی و دست باز می شناختند و ادعا کردند که تا زمانیکه او در لست کابینه است به دوکتور یوسف رای نخواهند داد، و در همین جریان بازهم وکلای ادعا کردند که یگانه فرد مورد اعتماد در این لست میوندوال است.

علت دوم که میوندوال را به صحنه آورد، حادثه [حادثه] سوم عقرب بود، که حکومت به بحران شدید و اعتراضات خیابانی مواجه شد و نتوانست بصورت منطقی بر آن مسلط شود که منجر به حوادث خونین شد و از طرفی سلطنت که میخواست این بحران را بگونه ای خاموش سازد، با وجودیکه مشهور بود که جنرال عبدالولی آمر گلوله باری بر مردم است، اما سلطنت خواست آنرا با تغییر کابینه خاموش کند، و میوندوال را که از خوشبینی پارلمان در موردش مطلع بود و هم سلطنت می خواست، این غوغای سیاسی فرو بنشیند و هم حکومت جدید بدون اعتراض از پارلمان بگذرد، میوندوال را به صحنه آورد، ولی چنان دستهایش را بست که روزیکه میوندوال استعفی کرد، خود را خادم اعلیحضرت نامید، نه صدراعظم کشور و خادم مردم، که بعداً در تظاهرات علنی ای گفت که: در افغانستان، شما اگر تمام مراحل قدرت را طی کنید و حتی صدراعظم کشور هم شوید، صلاحیتی بیشتر از یک قاب چی نخواهید داشت. هرگاه میوندوال چنان پشتوانه بیرونی مقتدری که رشتیا و صمد از هر شیدانه به او وصل می کنند، میداشت، کسی با او چون قاب چی معامله نمی کرد و نمی توانست بکند. ...» [۱۰]

### نتیجه:

با توجه به نظریات داکتر کاظم، میتوان به این نتیجه دست یافت که عدم توجه شاه به پیشنهادات داو خان مبنی بر آوردن یک تحول



سیاسی از طریق قانون اساسی (شاهی مشروطه) و سازماندهی یک حزب ملی، سبب تنفر او از نظام سلطنت شد، زیرا شاه خودش میخواست در فعالیت های سیاسی آینده کشور نقش بازی کند. علاوه بر سردار عبدالولی دامادشاه نیز سر مخالفت با داودخان می جنباند و برای تردید نظریات او موانع ایجاد میکرد و شاه را زیر تاثیر نظریات خود قرار داده بود، بنابراین داودخان با درک این وضعیت، مجبور به استعفا از عهده صدارت گردید.

دلیل دیگری که داودخان را به دشمن درجه یک سلطنت تبدیل نمود، گنجاندن ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۹۶۴ بود که گویا به ابتکار آقایان رشتیا و فرهنگ وسید شمس الدین مجروح در قانون اساسی جدید درج شده بود و برطبق آن داود خان از فعالیت های سیاسی در کشور محروم و ممنوع شده بود.

چیزی دیگری که در این فرازها، باید بدان توجه کرد، اشارت داکتر شوق است که میگوید: آقای رشتیا در دوران جنگ عمومی دوم جهانی، در خدمت سرویس های اطلاعاتی انگلیس قرار داشته و حکومت این راز را کشف کرده و او را مورد مواخذه قرار داده است، اما انگلیسها دوباره او را از دست غضب صدراعظم وقت نجات داده و محبوب و همراز ظاهرشاه میسازد، این شگرد و برخورد شاه نسبت به رشتیا، این ضرب المثل را در خاطر زنده میکند که میگویند: « مری داری، مریا بخور!» رشتیا با زیرکی نه تنها دل شاه را بدست می آورد، که توجه سردار نعیم خان را نیز نسبت به خود جلب میکند، و از این طریق به داودخان نزدیک میشود تا جایی که در کابینه داودخان رو بروی یا شانه بشانه ملک خان می نشیند و به او افاده میدهد که اکنون دیگر از دست هیئت های تفتیش او در ریاست کوپراتیف ها، نجات یافته و مثل او در کابینه داودخان جای

گرفته است. اما این مرد هوشیار، بنابر خاصیت مخصوص خودش، همینکه داودخان رفت و بجایش دکتور یوسف خان نصب شد، فوراً در صف مخالفین داودخان، یعنی سردار ولی وشاه قرار گرفت و سرانجام همه کاره حکومت انتقالی و رئیس تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ گردید که در آن ماده ای را گنجانید تا داودخان را از حق هرگونه فعالیت سیاسی در آینده کشور محروم نماید. ونزد دکتور محمدیوسف نیز تا آنجا کسب اهمیت نمود که ترتیب لیست کابینه دوم او را نیز کسب و برای خود دو پست مهم ریزرف نمود: یکی معاونیت صدارت، و دیگری وزارت مالیه را، مگر وکلای شوری از موجودیت نام رشتیا، در لیست کابینه، تالار شوری را ترک گفتند و فریاد زدند که تا رشتیا در لیست کابینه یوسف خان باشد، به او رأی اعتماد نخواهند داد.

مظاهره سوم عقرب که با گلوله باری سردار ولی قومندان قوای مرکز مواجه شد، سبب گردید تا برای ارضای خاطر محصلین و متضررین سوم عقرب، میوندوال بجای دکتوریوسف بحیث صدراعظم منصوب شود، و آن همه خواب های طلائی سیدقاسم رشتیا و برادرش با سیدشمس الدین مجروح به کابوس هولناکی مبدل گردد و هرسه تن بشمول داکتور یوسف به حیث سفیر افغانستان از کشور خارج ساخته شوند.

آقای «رشتیا» که مورد توجه و مشورت و نوازش فوق العاده ظاهرشاه قرار داشت، با استعفای داکتر محمدیوسف پس از گرفتن رأی اعتماد از شورا، و رویکار آمدن محمدهاشم میوندوال، خود را ناکام و ورشکسته یافت، و با یاران دیگر خود از کشور خارج گردید، دیگر از نظر ظاهرشاه نیز به دور افتاد و منزوی شد.

از تحلیل آقای ولی آریا استنباط میشود که سردار ولی نسبت به میوندوال حُسن نظر نداشته است و گویا پس از آنکه میوندوال بجای داکتر یوسف خان، به کرسی صدارت تکیه میزند، نشر مقاله ای در یکی از نشریات امریکائی بنام رامپاتس، انگشت اتهام بسوی کابینه میوندوال دراز میکند، و این مقاله بزودی در حلقات سیاسی افغانستان مطرح میگردد. بیاد دارم که آن مقاله از قلم یک محصل افغانی بنام هوتکی، در مظاهرات محصلین پوهنتون کابل مطرح و تشریح میگردد و موجی از احساسات محصلان راعلیه میوندوال دامن میزد. آقای ولی مدعی است که به تشویق آقای فرهنگ، سردار ولی مبلغی پول از دارائی خاص وزارت دفاع افغانستان، به حساب مجله مذکور حواله کرده و چند صد شماره آن به افغانستان وارد و به اشخاص و مراجع مورد نظرتوزیع شده بود. این تذکر ما را به علت اصلی خصومت این دو برادر با میوندوال مرحوم، رهنمائی میکند و میتوان گفت که مخالفت سردار ولی با داودخان و نعیم خان، و خوش بینی آن دو با میوندوال، سبب شده بود تا خوش آمدگوییان متملق سردار ولی نیز با میوندوال، بنای دشمنی را بگذارند و حرکات و سکنات آن شخصیت دانشمند را بدلخواه خود تعبیر و به گوش اولیای قدرت برسانند.

در بالا از قول ولی آریا نقل شد که رشتیا با دادن زهر به میوندوال میخواست به حیاتش خاتمه دهد، ولی خدا نخواست بود تا رشتیا در این نیتش موفق گردد، آریا در مورد خصومت رشتیا با میوندوال میگوید: «... روزی شهید میوندوال در حضور کسانیکه اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم [سردار رحیم شیون- خسر بُره رشتیا] مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که « زدیم روده هایش را

سیاه کردیم اما هنوز زنده است» و بعد شهید میوندوال افزود، کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.

«[۱۱]

و آقای مهرین نیز در تحلیل خود در مورد رشتیا میگوید: «رشتیا کوشش نموده است که محمد هاشم میوند وال را وابسته به امریکا تصویر کند. و با این کار خویش از دنبال نمودن صادقانه موضوع ۳ عقرب، تردید ادعای بیماری صدراعظم، دریافت عامل اصلی استعفای یوسف خان و نیازها و خاطرخواهی خانواده گی مقام سلطنت طفره می رود... البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.»

خلاصه کودتای ۲۶ سرطان برهبری داودخان، طومار نظام ۴۰ ساله سلطنت را در کمتر از ۲۴ ساعت درهم پیچید. داودخان در نخستین بیانیه صبح ۲۶ سرطان که برقراری نظام جمهوری را در افغانستان به مردم مژده داد، از بعضی همکاران سابقه خود بنام **رفقای "ضعیف النفس"** یاد کرد اما نامی از آنها نبرد. چندروز بعد آقای رشتیا، بمنظور عفو تقصیرات و دست بوسی رهبر در صف ملاقات کنندگان ایستاده شد، اما رهبر دیگر به او وقعی نگذاشت و از ملاقاتش امتناع ورزید ولی ضرری نیز به وی نرساند.

تا اینکه نوبت به کوتاچیان ثوری رسید، در اولین ماه های کودتای ثور در ۱۹۷۸ رشتیا برای خوشنودی نورمحمدتره کی، برضد خاندان ظاهرشاه، با نام مستعار "سیدال یوسفزی" به نوشتن یک سلسله مقالات زیر عنوان «نادرچگونه بقدرت رسید؟» دست زد که در روزنامه های انیس به نشر میرسید. این سلسله مقالات در سال های پس از سقوط رژیم کودتای ثور از سوی مرکز نشراتی میوند

درپشاور به چاپ رسید که مورد استفاده نویسندگان و محققان کشور منجمله داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" نیز قرار گرفته است. [۱۲]

گذشت زمان (تاریخ)، محکی خوبی است که ماهیت و ذات شخصیتها را به مردم نشان میدهد تا از آن عبرت بگیرند، و بیاموزند که نباید به انسانهای متملق و بی خاصیت و ابن الوقت اعتماد کرد و سرنوشت بخشی از جامعه را بدست آنها سپرد. زیرا اشخاص ضعیف النفس و ابن الوقت، خصلتاً پای بند ارزش های خلاق و اجتماعی نیستند و فردا همینکه کسی دیگری روی کار آمد و برایش مقامی و منصبی تفویض کرد، در خدمتش قرار می گیرند و مذمت شما را میگویند و از خدا و خلق خدا هم شرم و حیا نمیکنند. از همین روی به چنین کسانی میگویند: آغا نان به نرخ روز میخورد!

حال که با شخصیت و ماهیت آقای سید قاسم رشتیا و برادرش فرهنگ بیش از پیش معرفت حاصل گردید، میتوان گفت که آندو برادر هرگز با شهید میوندوال و شهید داودخان قابل مقایسه نیستند. هرگز نمیتوان با سفسطه بافی و گزافه گوئی از آنها شخصیت های محبوب سیاسی ساخت. متأسفانه من یک زمان فکر میکردم که آقای فرهنگ بخاطر عضویت خود در جنبش مشروطیت سوم در گروه «وطن» تحت رهبری میرغلام محمدغبار، از لحاظ تقوای سیاسی بر برادر خود رشتیا برتری دارد، اما با مطالعه مجدد مقالات آقای داکتر سید عبدالله کاظم و آقای ولی آریا و نصیرمهرین، باورم را نسبت به او از دست دادم. کسانی که خود را وابسته به این دو برادر میدانند، همانگونه که روزی شیر و قیماق و کباب و شراب متعلق به وزارت و سفارت این اشخاص را میخورده اند، اکنون باید تحمل انتقاد بر اعمال نا جائز و ناروای شان را هم داشته باشند و بیخود به

این شاخ و آن شاخ نپرند و واویلا سر ندهند که گویا این سخنان توهین به بازماندگان این اشخاص است و نمی باید چنین وچنان گفته میشود.

در افغانستان تمام شاهان و امیران و سران قومی و تنظیمی که از آنها امروز با الفاظ شدید انتقاد میشود، همه از خود بازماندگان و وابستگی دارند، اگر قرار بر این باشد که انتقاد از اعمال اشخاص قدرتمند گذشته، به بازماندگان شان برمیخورد و نباید از آنها انتقاد کرد، در اینصورت تاریخ بی مفهوم میشود و می باید مضمون تاریخ را از نصاب تعلیمی شاگردان حذف کرد که چنین چیزی برای جامعه قابل قبول نیست. تاریخ درس عبرت گرفتن از گذشتگان است، تاریخ اعمال خوب و بد انسان های مطرح را که در گذشته نقشی (چه مثبت و چه منفی) بازی کرده و رفته اند، به نسل های آینده انتقال میدهد. با همین منطق من هم، دیدگاه شخصیت های آگاه افغان را برگزیده در این نوشته به نسل های بعد انتقال میدهم، و قضاوت آنرا برای خواننده میگذارم.

## پایان

### مآخذ این مقاله:

- [۱]- داکترسید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۲]- داکترسید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۳]- داکترسید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۴]- داکترسید عبدالله کاظم، همان مقاله، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

[۵] -داکترسید عبدالله کاظم، همان مقاله ،بخش آخر، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵

[۶]-داکتر کاظم، مقاله داودخان وار دو (بخش سوم)، افغان جرمن آنلاین، ۲۰۱۵

[۷]-دکتور محمدحسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، چاپ پشاور، تاریخ چاپ معلوم نشد، صفحات ۶۶-۶۷

[۸]-کابل ناتنه، شماره مسلسل ۱۷۱، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:

[http://www.kabulnath.de/Salae\\_Hashtoum/Shoumare\\_171/wali-20%aaria.html](http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_171/wali-20%aaria.html)

[۹]-رک: نصیرمهرین، سوم عقرب را دگر باره بنگیریم، قسمت ۷، آیا دکتور یوسف بعلت بیماری استعفا داد؟، سایت آریائی، لینک

<http://www.ariaye.com/dari/siasi/mehrin.html>

[۱۰]-کابل ناتنه، شماره مسلسل ۱۷۱، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی/ اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:

[http://www.kabulnath.de/Salae\\_Hashtoum/Shoumare\\_171/wali-20%aaria.html](http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_171/wali-20%aaria.html)

[۱۱] - ولی اریاء، در دادگاه مردم، کابل ناننه، شماره مسلسل ۱۷۱

[۱۲]- داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، منابع فارسی در آخر کتاب

## گفتار دوازدهم

## مکثی بر "وآن گلوله باران بامداد بهار" از داکتر سیاه سنگ در باره قتل داود خان



بدون مجامله باید گفت که داکتر صبورالله سیاه سنگ مؤلف "وآن گلوله باران بامداد بهار" اگر از بزرگترین نویسندگان معاصر منطقه نباشد، بی تردید از بزرگترین نویسندگان و محققان کشور در سه دهه اخیر است. آنچه راجب داکتر سیاه سنگ، در مورد قتل وحشیانه داودخان و خانواده اش به بررسی نشست، در میان نوشته

### و آن گلوله باران بامداد بهار

های سیاسی- تاریخی و تحقیقی تاریخ نگاران و تحلیل گران کشور ما در سه دهه اخیر بی نظیر است.

حوصله، انرژی و فرصتی که جناب داکتر سیاه سنگ روی حادثه قتل رئیس جمهور داودخان و خانواده اش در کتاب "وآن گلوله باران بامداد بهار" گذاشته، چنان عظیم و با دقت و وسواس علمی همراه است که همه ابعاد مسئله را، هم بُعد تاریخی، هم بعد روان شناسی، هم بعد سیاسی، هم بعد گفتاری و شنیداری را بخاطر مستند



سازی و رعایت بی طرفی کامل، بگونه بی در نظرگرفته که از توان هیچ مؤرخ مسلکی ای هم پوره نیست.

جایگاه و ارزش کار سیاه سنگ را فقط آنانی میدانند که در این عرصه از جان مایه گذاشته باشند و صاحب نظروصاحب تجربه و سوابقی باشند، نه آنانی که اکثر اوقات خود را به توطئه و تخریب فرزندان صدیق این وطن گذرانده باشند. تحقیق در زمینه تاریخ و حوادث تاریخی، مستلزم داشتن صلاحیت علمی، طاقت و حوصله فراخ و دقت کامل در اسناد و مدارک تاریخی غرض کشف حقیقت است. کسانی که برای آب کردن مغز و نیروی فکری خود وقت و انرژی لازم نداشته باشند، از عهده یک کار تحقیقی بی عیب و قابل قبول عاجز خواهند بود. با پناه بردن به آغوش میخانه ها یا لانه های توطئه نمیتوان ارزش بزرگ تحقیقات تاریخی را درک نمود.

در مورد روش کار آقای سیاه سنگ، شخصاً بدین باورم که او تجارب دانشمندان و محققان غرب را در عرصه تحقیقات تاریخی و مسایل جنائی، بیشتر مد نظر گرفته و از این رهگذر کار او در مقایسه با کار تاریخ نگاران کلاسیک افغان بسیار فرق دارد و آن را میتوان یک کار ابتکاری و درخور توجه در عرصه پژوهش های تاریخی به حساب آورد.

همه خوانندگان سرگذشت دردآور، ولی مشحون از شهامت و دلیری و از جان گذشتگی داودخان در برابر بمبارانهای کودتاچیان دقیقه شماری میکردند که چه وقت دوهفته پوره میگردد تا باز «سایت کابل ناتھ» را بازکنند و بقیه گزارش مقاومت و مرگ مردانه یک دولت مرد با شهامت افغان را زیر عنوان " و آن گلوله باران بامداد بهار" از قلم توانای داکتر سیاه سنگ بخوانند.

" و آن گلوله باران بامداد بهار " عنوان بسیار جذاب و پرکششی است، که بر خواننده تاثیر سیکولوژیک و روان شناسانه میگذارد. به سخن دیگر، عنوان در نظر اول این ذهنیت را در خواننده خلق میکند که این یک رومان جنائی است، ولی وقتی خواننده برای خواندنش توقف میکند و چند سطری از متن را میخواند، می بیند که با یک واقعیت تکاندهنده تاریخی روبرو است. چون اکثر رخداد های سیاسی و تاریخی کشور، در سه دهه اخیر بصورت روایات سطحی و غیر مستند ارائه شده اند، تاثیر کمتری بر خواننده میگذارند مگر چنین روایتی وقتی با قلم رسا و روان یک نویسنده توانا و محبوب مردم بیان شده باشد، طبیعتاً بیش از هر نوشته غیر مستند دلچسپ تر است و خواننده را و امیدارد تا آنرا تا آخر حادثه دنبال کند.

جناب داکتر سیاه سنگ، فاجعه قتل وحشیانه داودخان و خاندان او را با چنان رسائی و مهارتی به بیان و بررسی گرفته است که روح و روان خواننده را کاملاً تسخیر میکند تا آنجاکه برای خواندن بقیه سرگذشت غم انگیز و درعین حال شرافتمندانه داودخان، احساس بی حوصله گی میکند. به این دیباچه کوتاه از قلم سیاه سنگ توجه کنید که با چه بیطرفی و صداقتی بیان شده است:

### **"یک دست بیصداست!"**

این فشرده که هرگز نمیتواند به درست یا نادرست بودن کارنامه سیاسی محمد داود (نخستین رییس جمهور افغانستان) و بیگناه یا گنهگار بودنش بپردازد، میخواهد دستچینی از آگاهیهای دسترس در پیرامون چگونگی کشته شدن او و خانواده اش باشد.

کوشیده خواهد شد برای روشن شدن برخی آوازه های فزاینده که اینجا و آنجا شنیده یا خوانده میشوند، دستکم با

چهار تن از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و خیال محمد کتوازی) و نیز با جنرال امام الدین گفت و شنودهایی دامنه دار تلفونی راه اندازی شود. همچنان نیاز است به کمک هر آنکه بخواهد در بهبود این نوشته یاری رساند. سیاه سنگ ، ۲۸ اپریل ۲۰۰۸ شماره های تلفون: ۵۴۳۸۹۵۰ (۳۰۶) ۱ و ۱ "hajarulaswad@yahoo.com" (۳۰۶) ۵۰۲۰۸۸۲

اما این پژوهش تنها به روایات و حکایات بلندپایگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان چون: کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق ، محدود نمانده، بلکه طیف وسیعی از ناظران و شاهدان عینی کودتای ۷ ثور، آگاهی ها و چشم دید های و باورهای خود را در اختیار نویسنده قرار داده اند که مطالعه و دقت در این پژوهش را خیلی دلچسپ ساخته است.

### اهمیت کار سیاه سنگ :

اهمیت کار سیاه سنگ ، از اهمیت شخصیتی منشاء میگرد که محور بحث و پژوهش آقای سیاه سنگ را تشکیل میدهد. داوود خان، از جمله آن شخصیت های ملی است که دوویژه گی او را از سایر شخصیت های سیاسی کشور بعد از کودتای ثورتا امروز متمایز میسازد:

۱- وطن پرستی داوودخان، و تبارز غرور ملی وی در برابر زورگویی و دیکتته تکبرآمیز رهبران اتحادشوری سابق در آخرین سفرش به مسکو.

۲- شهامت و تسلیم ناپذیری داوودخان به دشمن. داوودخان تا لحظه مرگ خود، هر گز در فکر تسلیمی به کودتاچیان که پیوسته

ارگ ریاست جمهوری را بمباردمان میکردند وحتی دوسه تن از فرزنداناش را به قتل رسانده بودند، نیفتاد و مرگ را برزنده ماندن و تسلیمی و اسارت در دست خوردضابطان و نوکران بیگانه ترجیح داد.

بنابرهمین ویژه گیهای زندگانی داودخان است که "وآن گلوله باران بامدادبهار" کمی بعد از نشر نخستین بخش های آن در سایت های کابل ناتھ و فردا، با استقبال صمیمانه اکثریت افغانها روبروگردید و تمام کسانی که از چگونگی قضیه قتل داودخان اطلاعی داشتند، اعم از موافقین و مخالفین از طریق پیامهای برقی و تلفون و نوشته های مستقل آمادگی خود را برای تکمیل هرچه بیشتر این موضوع با داکتر سیاه سنگ اعلام کردند. قابل یادآوری است که یکی از نویسندگان خوب افغان (آقای رحمت آریا) با خواندن "آن گلوله باران بامداد بهاران" به ترجمه اش به زبان پشتو پرداخت که از آن بیعد بطور مسلسل در سایت بینوا به نشر میرسد. همچنان یک هموطن دیگر ما بنام غوث جانباز با دستیارش خانم ژولیا میتینکووا مقیم مسکونیز به ترجمه این تحقیق گران سنگ بزبان روسی دست یازیده اند که همگی این اقدامات، اهمیت کار سیاه سنگ را متبازر میسازد.

ناگفته نماند که همزمان با این استقبال گرم و صمیمانه این هموطنان، تحقیقات سیاه سنگ در موردقتل داودخان، بردل و چشم برخی از عناصر تنگ نظر و کوته بین انتی افغان، چون خارمغیلان خلید و کسانی برضد سیاه سنگ درسایتهای خاوران و سرنوشت و کابل پرس و تاجیک میدیا و آزادی و غیره قلم فرسائی کردند و خواستند کار وی را کم اهمیت جلوه بدهند، اما برعکس این عمل آنها، سبب استقامت و ژرف نگری بیشتر داکتر سیاه سنگ گردید و سرانجام

وی توانست حقیقت قتل داودخان و خانواده او را به شایسته ترین وجهی در طی ۲۷ بخش مستند بسر رساند که اینک در پورتال افغان-جرمن آنلاین نیز در اختیار شما خواننده عزیز قرار داده شده است.

### انگیزه سیاه سنگ در این کار:

تاجاییکه برای صاحب این قلم معلوم است، نه سیاه سنگ و نه پدرونه پدرکلانش، هیچکدام در هنگام اقتدار داود خان- نه در وقت صدارتش و نه در زمان جمهوریتش- باوی همکار و همکاسه نبوده اند. گذشته از این، سیاه سنگ هیچگونه پیوند قومی و نژادی و خویشاوندی با پریزدنت داود خان ندارد. سیاه سنگ حتی با پسران و دختران داودخان و دیگر همبستگانش نیز دوست و رفیق و یا همصنفی نبوده است. پس انگیزه سیاه سنگ در نوشته "و آن گلوله باران بامدان بهار" چی بوده میتواند؟

به باور این قلم، گزارش دلچسپ مصاحبه داکتر جنبش با زهره نعیم در مورد قتل داودخان و خاندانش و نشر آن در بخش پشتوی بی بی سی و سپس انتشار آن در سایت افغان-جرمن آن لاین و ترجمه آن بزبان دری بقلم اینجانب و نشر مجدد آن در سایت افغان-جرمن در ۱۸ اپریل ۲۰۰۸، چنان تاثیری بر خوانندگان این مصاحبه و از جمله بر داکتر صبورالله سیاه سنگ داشت، که وی بلادرنگ برای من تلفون کشید و کاپی آن مقاله را از من خواست و افزود: در صدد آنم تا برای کشف حقیقت قتل داودخان، تمام اسناد و شواهد و مدارک کتبی و شفاهی و روایتی آن فاجعه را گردآوری کنم، و آنرا به شیوه بهتری بخوانندگان عرضه کنم.

و پس از اكمال "آن گلوله باران بامدادبهار" اخیراً سیاه سنگ در گفتگویی با آقای عبیدی، گرداننده سایت آسمائی این جملات را به

آن دیباچه زیبای خود افزوده است: " بسیاری از کتابهای تاریخ هنوز در یک پاراگراف میگویند: "افسری به نام امام الدین به محمد داوود چنین و چنان گفت. او با تفنگچه اش امام الدین را زخمی ساخت و سپس خودش و خانواده اش کشته شدند." آنچه بیشتر کنجکاویم را برمی انگیزد این بود: "جنرال امام الدین که در اروپا زندگی میکند، در این مورد چه میگوید؟ چرا رسانه های بزرگی مانند بی بی سی، صدای امریکا، رادیو آزادی، صدای آلمان، رادیو فرانسه و تاریخنویسان از محمد صدیق فرهنگ تا دکتور ظاهر طنین و همچنان خاطره نگاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان به جای راه اندازی گفتگوهای مستقیم با جنرال امام الدین از نقل قولهای دست دوم و دست سوم کار میگیرند؟ بار بار از خود پرسیده ام: بیست و چهار ساعت پسین، مخصوصاً یک ساعت پایان زندگی محمد داوود و خانواده اش چگونه سپری شده باشد؟ به همین منظور، نخست پرداختم به گردآوری اسناد گوناگون، سپس تماس گرفتم با دست اندرکاران تقریباً همه جریانهای سیاسی که به شکلی از اشکال از آن رویداد آگاهی داشتند... شیوه نگارش کنونی نشان دادن است. خواننده امروز باید بیشتر از نویسنده بداند تا بتواند سپیدیهای میان دوسطر را هم بخواند. اگر نمیداند، گناه هدر دادن وقتش به گردن خودش است."

با این طرز دید وبا این نوع پرداخت، سیاه سنگ، آن پروژه را بگونه تحسین برانگیزی بسرسانده است که از لحاظ پرداخت خود اگر بی نظیر نباشد از لحاظ تاریخی وراز ورمز سیاسی بسیار پر اهمیت است. وبا اینکار خود وی ، دل دوستان خود و مرحوم داود خان شهید را شادمان و دل دشمنان خود و آن شهید مرحوم را ناشاد

ساخت. جا دارد از این بابت برایش تبریک گفت و آرزوی موفقیت های بیشتر نمود.

### کشف جسد داودخان، نتیجه کار سیاه سنگ:

نکته دیگری که می‌خواهم بدان اشاره کنم، اینست که بر اثر تحقیقات جامع آقای سیاه سنگ و پیگیری های وطن پرستانه آقای داکتر داؤدجنبش بالاخره مقامات بلندپایه و رئیس جمهورکرزی در فکر کشف جسد پریزدنت داودخان ودوباره بخاک سپاری درخورشان آن شخصیت وطنخواه افتادند و بدین منظور کمیسیونی بشمول برخی از اعقاب خانواده آن مرحوم ایجاد گردید. کمیسیون مذکور با جلب همکاری هموطنان و صاحب منصبان آگاه از قضیه، بخصوص با کمک جنرال پاچامیرخوستی که خود در به خاک سپاری داودخان و خانواده او در شب هشتم ثور ۱۳۵۷ سهمیه بوده، بالاخره موفق گردید محل دفن دسته جمعی خاندان داودخان را در جوار زندان پلچرخی کشف و پس از تحقیقات لازمه روی استخوانهای اجساد و کشف قرآن جیبی در بغلجیب داودخان، موفق به تشخیص جسد داودخان و سایر اعضای خانواده او گردید و سرانجام به تاریخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۹، طی یک مراسم رسمی با حضورداشت حامدکرزی رئیس جمهور و اعضای خانواده داودخان و کابینه و هیئت کورد دپلوماتیک کشورهای متحابه مقیم کابل و اعضای شورای ملی و سران قومی و دوستان آن مرحومی، جنازه های داودخان و برادرش سردار محمدنعیم خان بعد از ۲۱ فیرتوپ برسم احترام، از ارگ ریاست جمهوری برداشته شد و توسط هلیکوپتر به دارلامان در جوار تپه تاج بیگ انتقال داده شد و با هفده تن دیگر از اعضای خاندانش با احترام خاصی در بالای یک تپه بخاک سپرده شدند و تپه

هم بنام داودخان مسمی گردید.



تپه شهدای خاندان داوود خان در نزدیک تپه تاج بیک



مراسم خاک سپاری داودخان در تپه داودخان نزدیک تپه تاج بیک دارلامان



### حقیقت تا آخر پنهان نمی ماند:

بالاخره حقیقت دوباره بجایش قرارگرفت و سعی و تلاش رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبران تنظیمهای جهادی، بخصوص رهبران جمعیت اسلامی و شورای نظار در کتمان نمودن نام و نشان داودخان بجایی نرسید. اجساد داؤودخان ویرادرش سردار محمدنعیم خان با چنان احترام و شکوهی تشیع و تدفین گردید که نظیر آن از هیچ یک از رهبران سیاسی دیگر دیده نشده است.

پس از بخاک سپاری اجساد آن مرحومین مراسم یاد بود و فاتحه رسمی داودخان در کابل و تمام نمایندگی های سیاسی افغانستان در خارج برگزارگردید و ضمن گرد هم آئیها در اروپا و امریکا از سوی افغانها، از کارکردهای داودخان در هر دو مرحله (دوران صدارت و نیز دوران جمهوریتش) مورد ارزیابی و قدر شناسی قرارگرفت که اکثر این سخنرانیها از طریق تلویزیون آریانا افغانستان از امریکا پخش گردید.

قابل یادآوری است که قبل از بخاک سپاری جنازه های داودخان و خاندانش، در تاریخ ۲۲ فبروری ۲۰۰۹، با ابتکار داکتر داودجنبش و آقای عبدالولی باز پسر حاجی باز محمد، ناظر داودخان و بستگان داؤود خان همایشی در لندن تدویر یافت که تعدادی از همکاران و هواداران داودخان بشمول سفیر داودخان در پاکستان در این همایش سخنرانی نمودند.

### سفیر داودخان چه گفت؟

داکتر شیرزوی سفیر افغانستان در عهد داودخان در پاکستان، در

سخنرانی خود به مناسبت یاد بود شهادت داودخان در لندن در ۲۶ فبروری ۲۰۰۹ به نکات جالبی اشاره کرد که بسیار دلچسپ بود. شیرزوی ضمن بیان شخصیت داودخان از مسافرت باشآن و بلوچار وی در سال ۱۹۷۷ به پاکستان یادآوری نمود و از احترام و پذیرائی فوق العاده ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان به داودخان سخن گفت و علاوه نمود که هنگام برگشت داودخان به افغانستان در میدان هوایی، ذوالفقار علی بوتو در حضور وزراء خود داودخان را پدر خواند و اظهار کرد: هر فیصله ای که برای رفع اختلافات میان دو کشور پدرم (داودخان) بکنند من آنها قبول میکنیم و من متیقنم که او هرگز راضی نخواهد شد که پسرش در برابر ملت خود شرمنده شود.

شیرزوی افزود که طیاره افغانستان کمی دیرتر به میدان هوایی اسلام آباد مواصلت نمود و صدراعظم پاکستان به داودخان پیشنهاد نمود که تا رسیدن طیاره کمی در هوای آزاد قدم بزنیم. داودخان پذیرفت و هر دو رهبر بقدم زدن پرداختند. شیرزوی علاوه نمود که صدراعظم پاکستان به داودخان گفت: من میخواهم برای نشان دادن حسن نیت حکومت پاکستان، فراریان افغانی در پاکستان را که دست به تخریب و اخلال امنیت افغانستان میزنند از قبیل: ربانی و گلبدین و احمدشاه مسعود و چند تای دیگر را به شما تسلیم کنم تا بکابل برده آنها را زندانی نمایند، ولی داودخان با کمال جوانمردی بجواب ذوالفقار علی بوتو گفت: که آنها فرزندان افغانستان اند، و من نمیخواهم ضرری به آنها برسد. بدینسان داودخان از خون دشمنان جنایتکار ملت افغانستان درگذشت. اما متأسفانه که از دست فرزندان نا اهل دیگروطن خود، خود و کشورش نابود گردید.

### داکتر شرق از بزل و بخشش داودخان سخن میزند:

ذکر این بخش از خصوصیت زندگی داودخان برای من تازه و بسیار جالب است و بجز آقای قاسم باز که در مقالات خود به این صفات نیک داودخان اشاره کرده، از زبان شخص دیگر نزدیک به داودخان تا حال گفته نشده است و من فکر میکنم برای بسیاری دیگران هم دلچسپ خواهد بود.

داکتر شرق مینویسد: «محمد داود شخص متمول، و منسوب به یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد. اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسه خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش (خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود. چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهر آرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل و به سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در سال ۱۳۳۱ش به سره میاشت بخشید. متعاقباً در ساحه... جریب شفاخانه دوصد بستری در املاک شخصی شان (باغ شهر آرا) از فروش قسمت دیگری از املاکش در آهنگران آباد (شفاخانه هاشم خان) و

سپس آنرا جهت استفادهٔ مریضان نادار به وزارت صحت عامه واگذار شد (سال ۱۳۵۳ ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانهٔ دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پنجاه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا در آن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیهٔ طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند. متباقی زمین های خویش را در شهر آرا جهت اعمار کتابخانهٔ عامه در سال ۱۳۵۴ ش ذریعهٔ یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. همچنان از پنجد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن (دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار [درسال] (۱۳۴۶ ش) قبالةٔ شرعی داده بود. خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب) در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ ش به دولت واگذار شدند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانهٔ نشیمن وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قوماندهٔ سقوط سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگهٔ افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود (دلو ۱۳۵۵ ش)، جادهٔ خانهٔ مذکور را به نام جادهٔ "۲۶ سرطان" (روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد. به آن سبب بایستی خانهٔ مذکور با جلب رضایت ورثهٔ محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند.

به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان از سال ۱۳۵۲ ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجالت و سرافکنندگی می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.» (داکتر حسن شرق، کودتای پنج سرخ یا سیاه، قسمت ۱۱ کتاب)

### دکتور عبدالرحیم نوین، در خاطرات خود میگوید:

آقای سیاه سنگ در بخش بیست و ششم (و آن گلوله باران بامدادبهار) از کتاب خاطرات دکتور عبدالرحیم نوین از قول سرورزنا، نکات ذیل را بازتاب میدهد: "در لحظاتی که غرش جتهای جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر [محمد داود] و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرایی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند فجایع غیرقابل تصور به وقوع می پیوندد و نجات از آن ناممکن خواهد بود.

سردار مرحوم باعصبانیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیرمسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان بلکه در مقابل جهاتیان جنایتکار مینمایاند، از سوی دیگر، از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیت های بزرگ سیاسی می سازد."

وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من نیز نظر به ضرورت، از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تلفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته میشد که عصبانی بود. او می‌گفت: "در این لحظه از سردار امرگرفتن مشکل و حتا از ناممکنات است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیث امر ثبت کن. همینکه بیایم برایت تحریری سند میدهم." بعد از مکث مختصر، نمودارم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم." و گوشی را با عصبانیت گذاشت. بعد گفت: "همه وطنفروش، جنایتکار و خاین شده اند." ....

سپس با سردار نعیم در باره این بدبختی و علت‌هایش صحبت می‌کردیم. وزیر داخله با عجله از سردار محمد نعیم خان پرسید: در مورد پیشنهاد سفیر فرانسه چه تصمیم اتخاذ فرمودید؟ سفیر فرانسه پیشنهاد کرده بود که اگر به سفارت پناه ببرند، محفوظ خواهند ماند. سردار نعیم گفت: "برادرم [محمد داوود] این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت شرم است به حیث سرباز برای نجات از مرگ، در وطن خود به سفارت خارجی پناه ببرم. مرگ را هزار بار ترجیح میدهم. اما رفتن دیگران به شمول اعضای خانواده را قبول کرد و دستور داد آنجا بروند. خانمش نیز رفتن به سفارت را نپذیرفت و گفت در زندگی و مرگ شوهرم شریک می‌باشم. در نتیجه همه تصمیم به ماندن در ارگ را گرفتند."

چنین بود شخصیت و شهامت داودخان و خانم و دختران و پسرانش که مرگ را درخانه خود و درکنار همدیگر قبول کردند، ولی ننگ فرار و پناه جستن به سفارت یک کشور خارجی را نپذیرفتند.

سیاه سنگ در بخش بیستم "و آن گلوله باران بامداد بهار" از زبان عبدالرحیم شادان صاحب منصب حزبی در گارد جمهوری حکایت میکند که "حوالی ساعت چهار صبح هشتم ثور [۲۸ اپریل ۱۹۷۸] سردار محمد داوود، صاحبجان، سید جان و عبدالحق علومی را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین هدایت داد: "نمیخواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر از این تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم، زیرا در تمام وظیفه داری در پستهای وزارت دفاع، صدارت و ریاست جمهوری مصدر خدمات صادقانه به مردم و وطن شده ام. هیچگاه به افغانستان و مردم افغانستان خیانت نکرده ام. اگر مسئولیت یا جرمی داشته باشم، مرا در دادگاه مردم افغانستان محاکمه کنند."

این هم اعتراف یک عضو حزب دموکراتیک خلق که بر استقامت و شجاعت داودخان شهادت میدهد.

### نتیجه :

داوودخان شخصیتی وطن دوست بود که تعصب قومی و مذهبی نمی شناخت و آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. توجه خاص داوودخان به عصری ساختن اردوی ملی افغانستان و تعیین نام ها و رتبه ها و درجات و القاب مختلف صاحب منصبان اردو از کارهای مهمی است که صاحب منصبان تحصیل کرده اردوی افغانستان بهتر از هرکسی دیگر آن را درک میکنند.

هر خشتی که در گوشه یی از کشور می گذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها، اعمار

بندهای آب، مراکز صحتی و شفاخانه ها، پوهنتونها و پولی تخنیکها، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار، و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و بند کوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلبهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزار شریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری در کشور، از جمله های کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است، که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجود کاستیها و بی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هر وقت شب میتواندست به تنهایی با پشتاره ای از پول از کابل تا مزار شریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه باخود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشور است.



متأسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

جای دارد که لقب "قهرمان ملی" یا "قهرمان جهاد" به داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان و نخستین شهید جهاد داده شود، نه به آنانی که در دوران جهاد و یا قبل از جهاد در خدمت منافع بیگانه قرار گرفته و تا روز مرگ خود در خدمت سازمانهای استخباراتی پاکستان، امریکا، روسیه، ایران، هند، انگلیس و فرانسه و غیره قرار داشت، و اکنون از خیرات همان خدمات جاسوسی به عنوان قهرمان ملی؟ برشانه های ملت نجیب و پر حوصله افغان تحمیل شده و پیوسته از پول بیت المال، برای او تبلیغ میشود. و اما شهید داؤود خان، این قهرمان تسلیم ناپذیر، به تبلیغات هیچ کسی احتیاج ندارد. افغانان وطن پرست می بایستی در باره این قهرمان جهاد وطن نام و لقب درخور شخصیت و شهامت و استقامت او جستجو کنند و پیشنهاد نمایند. و من لقب «قهرمان ملی» را به شهید داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان ضمن یک محفل پرشکوه از صدمین سال تولد وی پیشنهاد مینمایم. صدمین سال تولد داؤودخان برابر است با ۱۸ جولای ۲۰۰۹ میلادی پایان ۴ / ۵ / ۲۰۰۹

## مقاله سیزدهم

سردار محمد داؤد، دولتمرد و انسان  
 نویسنده: گیورگی پتروویچ یژوف  
 مترجم: غوث جانباز

## پیشگفتار:

## خبرچاپ

وانتشارترجمه روسی  
 کتاب "وآن گلوله باران  
 بامداد بهار"، پژوهش  
 آقای داکترسیاه  
 سنگ، و ترجمه آن از قلم  
 مترجم چیردست افغان  
 آقای غوث جانباز،  
 خبرمسرت باری بود که



در پورتال افغان-جرمن آنلاین، بازتاب یافت و از این طریق دل  
 دوستداران کتاب و فرهنگ را شادمان ساخت. بدین مناسبت من این  
 پیروزی را اول به آقای داکتر صبورالله سیاه سنگ، و سپس به آقای  
 جانباز، تبریک میگویم.

چاپ متن در کتاب "وآن گلوله باران بامداد بهار" باسبک  
 گیرای نگارش و تحقیق آقای سیاه سنگ، تقریباً چند هفته قبل در کابل

از سوی مرکزانتشارات دانش پایان پذیرفت و یک تبصره جامع بر آن، از سوی رازق مامون، صورت گرفت که در واقع آب سردی بود بر سر تمام بدگویان و بدخواهان داکتر سیاه سنگ، که کار وی را در زمینه حقیقت قتل داؤودخان و خانواده اش در مدت یک سال قبل مورد تبصره های تنک مایه قرار داده بودند.

اینک با مسرت مطلع میشویم که نه تنها متن دری این کتاب با استقبال گسترده اهل بصیرت در داخل و خارج افغانستان روبرو شده، و بر اثر همین استقبال مردم، ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده محبوب افغان (رحمت آریا) تکمیل گردیده و عنقریب از چاپ بیرون خواهد شد، بلکه ترجمه روسی این کتاب در زمان کمتر از یک ماه بعد از طبع متن دری آن، در مسکو نیز به همت نویسنده قوی دست افغان (غوٹ جانباز) از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان دریافت حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت. من باور دارم که یاد داشتها و تذکرات مختلف در این کتاب، چون شلاقی بر پهلوی آن عده از رجال و شخصیتهای سیاسی و نظامی شوروی خواهد خورد که نقشی در ایجاد و یا آغاز این تراژیدی داشته اند، و ممکن است برخی را وادار بنماید تا قلم بردارند و گوشه های دیگر این حقایق را برملا کنند.

هموطنان ما می دانند که، قتل سنگدلانه داؤودخان و خانواده اش، در بامداد بهار ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاچیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت ها و بدبختی ها و خونریزی های پایان ناپذیر در سه دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داؤودخان به عنوان یک الترینتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به

تجاوزشوروی و بالنتیجه بخون ریزی های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستورحامیان تنظیمها به ویرانه موحشی مبدل نمیگردید و خون ۶۵ هزارانسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهررا رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داؤودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت ، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داؤودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه داروندان وهستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومند ترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد و تمام وسایل وتجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگرطیارات حمل ونقل نظامی وده ها هزاروسایل زرهی وموتوریزه وغیره را با ذخایر راکت های دوربرد سکا و ولونا و دیگرتجهزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبرجمعیت اسلامی ویا رهبرشورای نظار به کشورهای پاکستان وتاجیکستان وغیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پیامد، از میان رفتن داؤودخان،تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه درمدت سی سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنائی، اقتصادی وآبیاری وبهداشتی وصحی ومخابراتی ومواصلاتی و تعلیمی وخدماتی و غیره وغیره بوسیله اجنت ها وجواسیس پاکستان درلباس رهبران و قوماندانان جهادی درافغانستان از میان رفته واز میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشورنازل کرد و بر اثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک ائتلاف ضد تروریسم بر افغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از ۸ سال بدینسویمب های چند هزار کیلویی میریزند و از این کشورلابراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. درحالی که اگر داودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

جاذبه شخصیت مرحوم داودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داود جنبش با زهره نعیم، خانم برادر داودخان که خود شاهد عینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷ بود، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی این حقیقت بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی پرزیدنت داودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی نظیر تاریخی را به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را (چه موافق، چه مخالف) ابراز کنند. داکتر سیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان اثرش حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم از هر قبیل بر او وارد کرده بودند، نیز با سپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی بر این سعه صدر!

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داوودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، بیش از آقای سیاه سنگ، داوودخان را می شناسند و خوبتر میتوانند در مورد شخصیت او و آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان انجنیر کریم عطائی، داکتر حسن شرق و عبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داوودخان در مواقع مختلف از کارکردهای وطن پرستانه داوودخان در هر دو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، خالصانه و صادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنهاست که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داودخان ندارند، بسیار کمک میکند. اما چیزیکه برای من، بسیار پراهمیت است، نظریات یک متخصص روسی، بنام "گیورگی پتروویچ یژوف"، مشاور امور پلان و اقتصاد در وزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داودخان است که اینک پس از سی سال بعد از قتل داوودخان قلم برگرفته و از شخصیت و برنامه های انکشافی او برای توسعه افغانستان سخن میگوید.

اهمیت مقاله ای که این متخصص روسی در مورد داوودخان زیر عنوان "سردار محمد داوود، دولتمرد و انسان" نگاشته و توسط آقای غوث جانباز ترجمه شده و در پورتال افغان-جرمن به نشر رسیده، برای من، از اهمیت کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار" کمتر نیست. "و آن گلوله باران بامدادبهار" اگر در جستجوی کشف چگونگی قتل داوودخان از سوی یک افغان است، این مقاله حکایتگر آرزوها و امیال داوودخان برای سربلندی و خوشبختی افغانستان از قلم فرد غیرافغان است.

گیورگی پتروویچ یژوف، درجایی از مقاله اش چنین نوشته میکند: "از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود، یکی از

بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرز العمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است. در باره کوایف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند.... تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد." (برگرفته از متن مقاله)

بر مبنای شهادت صادقانه این متخصص روسی، برنامه ها و پلانهایی که توسط داوودخان برای انکشاف و ترقی افغانستان طرح و قسماً به منصفه اجرا درآمد و با مرگ او بقیه نا اجرا ماند، انسان را با روحیه ملی و وطن خواهی این شخصیت بزرگ آشنا میسازد و با مطالعه این افکار و ایده های او برای وطن ما است که به مرگ او افسوس میخوریم و قتل او را ضایعه جبران ناپذیر برای ملت خود می شماریم. روانش شادو یادش گرامی باد!

### متن مقاله :

محمد داوود به تاریخ ۱۸ جولای ۱۹۰۹ در شهر کابل چشم به جهان گشود. پدر او یعنی سردار محمد عزیز خان برادر اندر شاه سابق افغانستان - نادر خان بود. آنها اولادهٔ یکی از پسران پاینده محمد خان که بیشتر به "سرداران پشاور" شهرت دارند، می باشند.

محمد داوود تحصیلات ابتدائیه را در یکی از لیسه های قدیمی افغانستان - حبیبیه به اتمام رسانید. لیسه حبیبیه در سال ۱۹۰۳ از طرف امیر حبیب الله خان تاسیس گردید. از آغاز سال ۱۹۲۱ محمد داوود تحصیلاتش را در پاریس ادامه داد. پدر او سردار محمد عزیز خان در آنزمان در فرانسه سرگروپ محصلین افغان بود و نادر که در آن وقت لقب عادی "خان" را دارا بود، به حیث سفیر افغانستان در آن کشور ایفای وظیفه می کرد. محمد داوود الی ختم حکمروایی حبیب الله کلکانی در پاریس باقی ماند. کلکانی در دسمبر ۱۹۲۸ حکومت شاه امان الله خان را سقوط داده و به تاریخ ۱۹ جنوری ۱۹۲۹ خود را پادشاه افغانستان اعلام نمود. حکمروایی او الی دوم نوامبر ۱۹۲۹ دوام کرد و بعداً از طرف نادرخان - شاه جدید افغانستان گرفتار و به اعدام محکوم گردید.

محمد داوود در اکتوبر ۱۹۳۰ به وطن برگشت و به کار در وزارت امور خارجه آغاز نمود. مدت کار او در این وزارت طولانی نبود و فقط یکسال را دربرگرفت.

در سال ۱۹۳۱ کورس یکسالهٔ مکتب حربی پیاده را در کابل به پایان رسانید و در ۱۹۳۲ به رتبهٔ فرقه مشری رسید و به صفت قوماندان گارنیزون مشرقی تعیین گردید. يك سال بعد او به حیث



والی مشرقی مقرر شد. ولایت مشرقی در آنزمان از اهمیت فوق العاده‌یی برخوردار بود زیرا با هند برتانوی (بعداً پاکستان) سرحد داشت. در مناطق مذکور عمدتاً پشتونها حیات بسر می‌برند که قسمتی از سرزمین های آبابی ایشان را بریتانوی ها غصب نموده بودند. در سال ۱۹۳۵ محمد داوود به حیث نایب الحکومه ولایت کندهار و همزمان به صفت قوماندان قطعات اردوی افغان مستقر در ولایات کندهار و فراه تعیین گردید. در ۱۹۳۸ موصوف مجدداً به ولایت مشرقی اعزام و وظیفه والی و قوماندانی قوای مستقر در آنجا را به عهده گرفت.

یکسال بعد محمد داوود به صفت قوماندان قول اردوی قوای مرکز و همزمان امیر همه مکاتب حربی تعیین شد. در آن زمان محمد داوود، برادرش محمد نعیم و عده‌یی از افغانهای با نفوذ در ساحه سیاست بین المللی، طرفدار خط و مشی آلمانها بودند. سیاست خارجی افغانستان در آستانه جنگ دوم جهانی متمایل به راه و روش جرمن ها بود. علت تمائلات متذکره بیشتر از پیروزی های اردوی جرمن در مراحل اول در جبهات جنگ اروپا منته می گرفت.

آلمان که برای جنگ با هند برتانوی آمادگی می گرفت، قرار بود نقش مهمی را در این زمینه به افغانستان مدنظر بگیرد. آلمانها می خواستند تا افغانستان مرکز تجمع و آماده گی قوای نظامی آنها برای حمله بر هند برتانوی مبدل گردد. در این راستا آلمانها کار های آتی را انجام دادند:

- میدانهای هوایی را در کندهار و هرات اعمار نمودند؛
- سرک کندهار را بسوی جنوب الی سرحدات هندوستان بازسازی نمودند؛

- محصلین نظامی افغان را در قلمرو خویش به آموزش گرفتند؛

- و بالاخره انواع مختلف تسلیحات را به افغانستان می فرستادند.

برعلاوه دولت آلمان قرضه هایی با تخفیف را در اختیار افغانستان قرار داد تا بتواند ابزار، ملحات و پرزه جات را برای فابریکه های نساجی و ستیشن های برق خریداری نماید. طیاره های لوفتانزا پروزا های منظم برلین - کابل داشتند. د افغانستان بانک، نماینده گی خویش را در آلمان افتتاح کرد. در حدود ۳۰۰ متخصص آلمانی در افغانستان در ساحات مختلف اقتصادی، اداره دولتی، انکشاف مخابرات، بانک مرکزی کشور، آموزش پولیس و غیره کار می نمودند. آلمانها به افغانها در حصه اعمار سرکها و پل ها کمک می کردند. معلمین آلمانی در لیسه ها و کالج های هنرهای زیبا و زراعت مصروف تدریس بودند. بسیاری از افغانها عقیده داشتند که کمک های آلمان عمدتاً به خاطر ترقی و مدرن سازی اقتصاد کشور شان به راه افتاده اند و به اهداف سیاسی و نظامی حکومت فاشیستی آلمان توجهی نداشتند. افغانها امیدوار بودند که در صورت پیروزی جرمنها در جنگ، آلمان به افغانستان در حصه برگشتاندن زمینهای اشغالی از طرف برتانوی ها، کمک خواهند کرد. زمین های از دست رفته افغانها در برگیرنده مناطق بلوچستان، سند با بندر کراچی، کشمیر و پنجاب غربی بودند. در صورت واپسی زمینهای یاد شده، افغانستان چانس آنرا بدست می آورد تا دولت قبلی خویش را در سرحدات امپراتوری درانی ها دوباره احیا نماید.

افغانها، برتانوی ها را به مثابه دوستان خویش نمی پنداشتند. از طرف دیگر افغانها در استقرار مناسبات خویش با اتحاد شوروی

نیز محتاط بودند و از دقت کار می گرفتند. احتیاط کاری افغانها در قسمت شوروی ها مخصوصاً بعد از اپریل ۱۹۲۹ شدت یافت. زمانی که واحد های نظامی قشون سرخ تحت فرماندهی پریماکوف سرحد افغان - شوروی را به قصد مواصلت به کابل عبور کرده و به کمک افغانهای طرفدار شاه مخلوع افغانستان - امان الله خان داخل قلمرو افغانستان شده و در ولایت عمده شمالی این کشور - مزارشریف و در چند نقطه دیگر جابجا گردیدند. اما به مجردی که شاه امان الله رسماً از مبارزه برای کسب مجدد تخت افغانستان دست کشید، اتحاد شوروی قشون خویش را دوباره به وطن برگشتاند. مبارزه علیه بچه سقاو را در کشور، طرفداران شاه مخلوع ادامه دادند.

طوری که گفتم، جرمنها در این حال برای یک حمله وسیع هند برتانوی آماده گی می گرفتند. بخاطر هدف نامبرده جرمنها در بهار ۱۹۴۱ اردوی "واکنش سریع" را که در ترکیب آن ۱۷ فرقه قرار داشت، ایجاد نمودند. نام شفری این اردو را "افغانستان" گذاشتند. اردوی مذکور قرار بود در هماهنگی با اقوام به پا برخاسته پشتون به عملیات نظامی علیه هند بریتانوی بپردازند.

نظریات سیاسی افغانها در مورد جرمنها زمانی شروع به تحول نمود که قوتهای متحدین قلمرو کشور همسایه افغانستان - ایران را به اشغال خویش در آوردند. در نوامبر ۱۹۴۱ لویه جرگه فرا خوانده شد. در جرگه مذکور، افغانستان بی طرفی خویش را تأیید کرد و همچنان موافقت کرد که از کشور خویش شبکه های استخباراتی جرمنی را اخراج نماید. حین تصمیم گیری در مورد مسائل فوق الذکر، محمد داوود و وزیر دفاع کشور شاه محمود

(کاکای شاه افغانستان) مخالفت خویش را با سیاست جدید ابراز داشتند.

پیروزی متحدین و مخصوصاً پیشروی های موفقانه قوای اتحاد شوروی در جبهات جنگ دوم جهانی، افغانها را واداشت تا در مورد سیاست خارجی کشور خویش تجدید نظر نمایند. محمد داوود صرف بعد از نبرد حماسه آفرین "ستالینگراد"، به سفارت شوروی آمد و پیروزی شوروی ها را برایشان تبریک گفت.

در اپریل ۱۹۴۶ محمد داوود به حیث وزیر دفاع افغانستان مقرر گردید. اما به علت اختلافاتی که با شاه محمود - صدراعظم کشور پیدا کرد به زودی از این پست کناره رفت. او به صفت سفیر افغانستان به فرانسه (همزمان سفیر غیر مقیم در سویس و بلجیم) فرستاده شد. وظیفه سفارت را از سال ۱۹۴۸ الی ۱۹۴۹ به دوش داشت. بعد از عودت به وطن به صفت وزیر داخله و رئیس امور اقوام به کار آغاز نمود. وزارت امور داخله و ریاست امور اقوام در آنزمان از مقام های نهایت با اهمیت محسوب می شدند. محمد داوود در ارتباط مستقیم با پشتونهای دو طرف "خط دیورند" قرار داشت. اقتصاد افغانستان از بابت جنگ دوم جهانی کاملاً متلاشی شده بود، تجارت خارجی کاهش یافته بود، درآمد های دولت تکافوی مصارف آنرا نمی کرد. در ساحة زارعت که اساس اقتصاد این کشور را تشکیل می داد، طرز استفاده و بهره برداری از زمین در سطح ابتدائی قرار داشت و روابط نیمه فیودالی میان خانها و دهاقین حکمفرما بود. وضعیت مذکور، ضرورت به راه اندازی اصلاحات بنیادی داشت. در این حال محمد داوود همان شخصی بود که لزومیت تحولات اقتصادی و اجتماعی را در کشور احساس کرد و همه ابتکارات را در این عرصه به دست خویش گرفت.

تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد. بر علاوه هر پروژه مصارف بی حد می خواست. پروژه ها آنقدر قیمت بها بودند که بعضی از آنها ناممکن به نظر می رسیدند. یک مشکل باعث پیدایش دو مشکل تازه می شد و به همین منوال ادامه پیدا می کرد و به این دلیل کار بعضی از پروژه های شروع شده، متوقف می گردید. کاکاهای محمد داوود که طی ۲۰ سال مقام های صدارت را به عهده داشتند، عادت داشتند اداره دولت را کمافی السابق ادامه دهند. اما افکار تازه در جامعه افغان رو به پیدایش بودند و به سرعت نضج می گرفتند. هم نظران و روشنفکران در حلقات مختلف متحد می شدند. افکار جاری در این حلقات اغلباً در مغایرت با طرز العمل و سیاست دولت قرار داشتند. در سال ۱۹۴۷ جنبش "وینس زلمیان" - جوانان بیدار - قد علم کرد. جنبش مذکور خواهان تعمیم اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در جامعه گردید. قدرتمندان تلاش می ورزیدند تا با افکار جدید در جامعه مبارزه نمایند و جلو ترویج آنرا بگیرند. بسیاری از اعضای جوانان بیدار دستگیر گردیدند اما برخورد منفی حکومت باعث از دید تشنج در جامعه می شد.

علت آنکه سلطنت در سال ۱۹۵۳ محمد داوود را منحیث صدراعظم مقرر کرد در آن بود که سلطنت میخواست خط مشی سیاسی موجوده را تغییر دهد و اصلاحات را در جامعه وارد نماید. محمد داوود همزمان با صدراعظمی کرسی وزارت دفاع را نیز بدست آورد و برادر او محمد نعیم به حیث معاون دوم صدراعظم در امور سیاست خارجی و وزیر امور خارجه تقرر یافت. صدراعظم جدید سیاست "اقتصاد پلان شده و رهبری شده" را روی دست

گرفت. وزارت پلان ایجاد گردید. قابل تذکر است که امور وزارت پلان کشور را نیز شخص صدراعظم - محمد داوود به پیش می برد. اداره وزارت پلان به محمد داوود زمینه آنرا مساعد مینمود تا فعالیت سائر وزارت خانه ها و ادارات را مستقیماً تحت کنترل داشته باشد و فعالیت آنها را هماهنگ نماید. اولین پلان پنجساله (سپتمبر ۱۹۵۶ - سپتمبر ۱۹۶۱) طرح ریزی و روی دست گرفته شد. اگر چه در پلان مذکور حین اجرا و تطبیق آن تغییراتی قابل ملاحظه بی وارد گردید، ولی روی همرفته پلان مذکور در جهت طرح خط مشی انکشاف کشور و تربیه کادرهای مجرب تطبیق گردید.

با قرار گرفتن محمد داوود در سال ۱۹۵۳ در رأس حکومت، صفحه تازه بی در راه اعمار و ترقی کشور باز گردید. ساختار تشکیلاتی حکومت تغییر یافت. پلان های انکشاف اقتصادی کشور طرح ریزی شدند، استفاده از کمک های خارجی در سرمایه گذاری ها، دعوت از متخصصین و مشاورین خارجی برای همکاری در آبادانی پروژه های حیاتی و استحکام اردو آغاز یافت. در روان محمد داوود پایه های اساسی ترانسپورت معاصر، انرژی، صنعت کیمیایی ذوب آهن و استفاده از آهن گذاشته شدند. پلان طویل المدت اصلاحات ارضی طرح ریزی گردید. ده ها هزار افغان حرفه های گوناگون بدست آوردند و هزاران افغان جهت تحصیل به خارج از کشور اعزام گردیدند.

در سال ۱۹۵۸ به ابتکار صدر اعظم محمد داوود فیصله صورت گرفت تا به خانها اجازه داده شود تا در خیابانها با صورت های باز نمایان شوند. در ملاقات سران کشور های جنبش عدم

انسلاک که در سپتمبر ۱۹۶۱ در شهر بیلگراډ دائر گردیده بود، محمد داوود به حیث نماینده افغانستان اشتراک کرد.

از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرزالعمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است.

در باره کویف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند.

زمانی که امریکایی ها به رهبری افغانستان پیشنهاد کردند که حاضر اند بطور بلا عوض شاهراه کابل - کندهار را با شاخه از کندهار الی سپین بولدک (شهرک سرحدی افغان که در سرحد با پاکستان و در جوار خط راه آهن آن کشور قرار دارد) بطور اسفالت شده اعمار نمایند، و همچنان وعده دادند که می خواهند یک میدان هوایی مدرن را در شهر کندهار آباد کنند. افغانها بلادرنگ به آنها جواب مثبت دادند، میدان هوایی کندهار با خط که طول آن به ۳۶۰۰ متر و عرض آن به ۶۰ متر می رسید، آباد گردید.

...چند سال بعد، زمانی که محمد داوود رئیس جمهور افغانستان بود، واقعه ای مشابه رخ داد. محمد داوود اینبار قصد داشت با رهبری اتحاد شوروی هم‌آهنگی های همکاری های اقتصادی افغان - شوروی را برای پلان نوبتی انکشافی افغانستان مورد مذاکره قرار دهد (اینبار پلان برای هفت سال مدنظر گرفته شده بود). در زمره همه پروژه هایی که در پلان مدنظر گرفته شده بود، پروژه یی بود بخاطر سروی و طرح ریزی ستیشن پمپ آب بالای دریای آمو و اعمار کانال آب به طول ۱۳۰ کیلومتر برای آبیاری زمین ها در شمال افغانستان. ویژه گی و نزاکت این پروژه در آن بود که جمهوریت های جنوبی ما که زمین های خویش را ذریعه آبهای دریای آمو آبیاری می کردند، با طرح و تطبیق پروژه مذکور مخالفت می کردند. آنها نمی خواستند تا افغانها زمین های شان را از آب دریای آمو آبیاری نمایند. جمهوریت های آسیای میانه استدلال می کردند که در این صورت آب در دریای آمو کاهش خواهد یافت و مسئله تولید پخته را در جمهوریت های آسیای میانه مورد تهدید قرار خواهد داد.

چون ما نمی خواستیم و نمی توانستیم به خواهش افغانها جواب رد بدهیم، در سطح عالی فیصله صورت گرفت تا در الفاظ با افغانها موافقت شود ولی در عمل اقدامات عملی و قاطع صورت نگیرد. برای اهداف مذکور در حدود ۳ الی ۴ ملیون روبل تخصیص داده شد. بعد از هم‌آهنگ سازی جزئیات این پروژه و سائر توافقات الحاقی، محمد داوود رئیس جمهور افغانستان ضمن ملاقاتی که با رهبر اتحاد شوروی ل.ای. بریژنیف داشت، به او گفت که بهتر خواهد بود تا جانب شوروی نه تنها سروی و طرح ریزی پروژه مذکور را به عهده بگیرد بلکه آنها اعمار نیز نماید! منشی عمومی



حزب کمونیست شوروی با شنیدن حرفهای رئیس جمهور داوود، پینسل سرخ رنگ خویش را برداشت و با دست خویش در متن موافقت نامه علاوه کرد: "و اعمار می نماید." وقتی که ادارات موظف موافقت نامه را برای اجرا و تطبیق مندرجات آن به دست آوردند، متن آن همه آنها را عمیقاً متحیر ساخته بود. ولی آیا می شد با فیصله و احکام منشی عمومی مخالفت کرد؟! باید علاوه کنم که پروژه های متذکره در هر صورت جامعه عمل نپوشیدند و علت آن دگرگونی اوضاع سیاسی در داخل افغانستان بود.

محمد داوود یک وطن پرست و ملی گرا بود. در زمان حاکمیت او مسئله جدایی پشتونها و الحاق دوباره افغانها و سرزمین های شان که قسماً در هند برتانوی و بعداً در قلمرو پاکستان به سر می بردند، نهایت شدت کسب کرد. مسئله تقسیم افغانها به دو بخش او را تا آخر زنده گانی آرام نمی گذاشت. او هیچگاهی خط جدایی و تقسیم افغانها را که به نام "دیورند" شهرت دارد، به رسمیت نمی شناخت. محمد داوود از کوشش های پشتونهای آن سوی "خط دیورند" به خاطر ایجاد یک دولت مستقل حمایت و استقبال می کرد. طی سالهای ۶۰ سده بیست وی حتی تلاش کرد تا عکس العمل شوروی ها را در صورت شروع جنگ با پاکستان پیشبینی نماید. محمد داوود امیدوار بود که اتحاد شوروی در صورت وقوع جنگ از کشورش حمایت خواهد کرد.

طی سالهای ۶۱ و ۶۲ مناسبات سیاسی میان افغانستان و پاکستان به اوج تشنج خویش رسیدند. پاکستان سرحد خویش را برای ترانزیت اموال و کالاهای افغانستان بست، صدها هزار کوچی که طی زمستانها برای تغذیه مواشی شان به آنسوی "خط دیورند" میرفتند، از این امکان محروم شدند. در عین حال موارد نقض

مقررات عبور سرحد از هر دو طرف نیز به وقوع می پیوستند. بعضی از این موارد حتی خنده آور می نمودند. در قلمرو پاکستان در مناطق پشتونها روابط پشتونها با حکومت به وخامت گرائید. پشتونها به انفجار پل ها و تخریب لاین های مخابرات متوسل شدند. اردوی پاکستان در وهله اول ذریعه طیاره ها، نامه های تبلیغاتی را بالای مناطق پشتونها پرتاب نمودند. چون طرزالعمل مذکور نتیجه نداد، طیارات شروع به بمباری این مناطق کردند. روزنامه ها و سائر اطلاعات دسته جمعی افغانستان مملو از اطلاعات در باره برخوردهای وحشیانه حلقات نظامی پاکستان علیه افغانهای بی سلاح بودند. در کابل مارشها و مظاهره های حمایت از افغانهای آنسوی "خط دیورند" راه اندازی می شد. این زمانی بود که اردوی افغانستان عملاً همه تخنیک و تجهیزات نظامی را برای اردوی خویش از اتحاد شوروی بدست می آورد. قطعات افغان در همان سالها راکت های دافع هوا را جدیداً بدست آورده بودند. جالب اینست که عده یی از افغانها در ولایت جلال آباد با همین راکتها به قصد انتقام گیری از نظامیان پاکستان به آنسوی "خط دیورند" رفتند و در حدود ۹۰ کیلومتر در آنجا پیشروی نموده و با راکت های خویش بالای بم افگن های نوع بی - ۵۲ اردوی پاکستان فیر نموده آنرا ماهرانه سقوط دادند. افغانهای مذکور قهرمانانه به وطن برگشتند و از ایشان استقبال شاهانه صورت گرفت. عملیات مذکور آنقدر باعث خرسندی و افتخار افغانها قرار گرفت که آنها را تحریک به ادامه آن نمود. افغانها دو طیاره جنگی نوع میگ را به قصد بمباری شهر راولپندی پاکستان فرستادند. در این حال طیاره های جنگی پاکستان به مقابل طیارات افغان به پرواز در آمده و پیلوتهای افغان را مجبور به فرود آمدن کردند. زمانی که طیاره های افغان به امر پاکستانی ها باید در

یکی از میدان های هوایی آن کشور فرود می آمدند، یکی از پیلوتان افغان فداکارانه ابتکار عمل را بدست خویش گرفت و از پیلوتهای پاکستان تقاضا نمود تا از آنها فاصله گرفته به پیش بروند و راه فرود را نشان بدهند. وقتی که پاکستانی ها از طیاره های افغان فاصله گرفتند، پیلوتهای افغان لحظه را غنیمت شمرده طیاره های خویش را ماهرانه به عقب برگردانیدند. تا جایی که من بخاطر دارم، حداقل یکی از پیلوتهای افغان موفقانه به قلمرو خویش برگشته بود. در کابل از مهارت و شجاعت پیلوتهای افغان بار دیگر استقبال سراسری صورت گرفت و جشن ها برپا گردید. پاکستانی ها از حرکات افغانها به خشم آمده بودند. آنها تصمیم گرفتند به نظامیان افغان درس بالمثل بدهند. پاکستانی ها غرض بمباری شهر کندهار یک بم افکن را به آنجا فرستادند. در اطراف شهر کندهار در آن زمان میدان های هوایی نظامی وجود نداشت. میدانهای نظامی افغانستان در آن زمان در بگرام در حوالی کابل و شیندد موقعیت داشتند. از بخت بد پیلوت پاکستانی، در همان روز پیلوتهای ما (شوروی ها) وظیفه داشتند تا دو فروند طیاره نوع میگ را از کابل به شیندد انتقال بدهند. پیلوتهای مذکور که برای سپری نمودن شب در میدان هوایی ملکی باقی مانده بودند، با شنیدن زنگ خطر حمله هوایی بدون تاملی به هوا باند شده و طیاره متخلف پاکستانی را مجبور به فرود آمدن نمودند. من به خاطر دارم که مقامات پاکستان رسماً می خواستند تا حداقل طیاره را به آنها مسترد نمایند...

می خواهم اندکی تغییراتی که در سیاست بین المللی افغانستان رخ دادند و موضعگیری محمد داوود را در قبال آنها در اینجا بازگو کنم:

طوری که در بالا یاد آور گردیدم، افغانستان الی اواخر سالهای ۳۰ سده گذشته تمایلات بیشتری به آلمان داشت و عمدتاً از سیاست جرمنها طرفداری می کرد. ولی نبردها در جبهات جنگ دوم جهانی و پیروزی های روز افزون متحدین، دولت مردان افغان را واداشتند تا طرز العمل سیاسی خویش را در عرصه جهانی تغییر دهند.

البته محمد داوود از استقرار روابط و همکاری ها با اتحاد شوروی اهداف خود را دنبال می کرد. او آرزو داشت تا از اتحاد شوروی کمک های هر چه بیشتر را در همه ساحات حیات افغانستان بدست آورد. قبل از همه او می خواست به وسیله اتحاد شوروی تسلیحات اردوی کشورش را تجدید ببخشد و کادرهای مختلف ملکی را در آن کشور آموزش و آماده نماید. صدراعظم افغانستان رقابت های دو ابر قدرت آن وقت جهان را که هر کدام آنها می خواستند افغانستان را در حیطه ی نفوذ و تاثیر خود داشته باشند، بخوبی می دانست و کوشش به خرچ می داد تا از این فرصت هر چه بیشتر به نفع میهنش استفاده کند. بعد از اعلام سیاست عدم انسلاک و بی طرفی مثبت، افغانستان امکان آنرا پیدا کرد تا از هر دو طرف کمک بخواهد. در عین حال محمد داوود زمانی که به ریاست جمهوری دست یافت، روابط حسنه با اتحاد شوروی را هر چه بیشتر تاکید می نمود. می خواهم چند مثالی در این زمینه ارائه نمایم:

- اولین هیئت خارجی را که رئیس جمهور جدید پذیرفت، هیئتی بود از مسکو که بنده نیز افتخار عضویت در آنرا داشتم. رئیس جمهور چهار ساعت پی در پی درباره احتیاجات افغانستان و چگونگی انکشاف روابط اقتصادی دو کشور با ما صحبت نمود. دو موضوع عمده طی این صحبت توجه مرا جلب نمودند: اول آنکه

ایالات متحده آمریکا در شرایط کنونی به افغانستان کمک نخواهد کرد و افغانها همه امیدشان به طرف اتحاد شوروی معطوف گردیده بود و دوم اینکه مردم افغانستان بعد از سقوط نظام شاهی از حکومت جدید انتظار آنرا داشتند تا وضع زنده گی آنها بهبود یابد....

محمد داوود اصلاحات معینی را در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور وارد نمود که برخی از آنها قرار ذیل اند: عده ای از دهاقین زمین های زراعتی را از دولت بدست آوردند، اصلاحات ارضی که محدودیت های تصاحب زمین را در قبال داشت براه انداخته شدند. ازدیاد قیم متوقف گردید و قیمت های ضروریات اولیه ثابت ساخته شد. قانون جدید کار طرح ریزی گردید، هفته کاری ۴۵ ساعت قید گردید و مقدار معاشات برای اضافه کاریها مد نظر گرفته شد. اندازه حداقل معاش دوبرابر اعلام گردید، برای متعلمین که در کارخانه جات و فابریکه ها کار می کردند نیز معاش تادیه می گردید، معیاد رخصتی ها افزایش یافت، اندازه تادیات تقاعدی و اجتماعی بالا رفتند.

در دوران حکومت محمد داوود قانون سرمایه گذاری های خصوصی تصویب و نافذ گردید. بر اساس مواد قانون متذکره سهم سرمایه خارجی نباید از ۴۹ در صد افزایش می کرد. همه بانکهای خصوصی ملی (دولتی) گردیدند. عده از کمپنی های بزرگ به جرم قاچاق و تخلف از قوانین متهم گردیده و به این دلیل ملی گردیدند. بانک (اعتبار های صنعتی) شروع به اعطای وام به تجار ملی که شرکت های صنعتی می ساختند نمود. بعد از انفاذ قانون جدید گمرکات، قاچاق اموال بصورت قابل ملاحظه بی کاهش یافت، و درآمد های بودجه دولت از این بابت تقریباً دو برابر بالا رفت. حکومت محمد داوود مساعی زیادی در حصه آموزش و آماده گی

کادرها مذبذول می داشت. همه مکاتب موجود در کشور منجمله مدارس که در جنب مساجد فعالیت داشتند، ملی اعلان گردیدند. هکذا برنامه مبارزه علیه بیسوادی در میان اهالی روی دست گرفته شد، کمیت مکاتب ابتدایی، متوسطه و موسسات تعلیمی مسلکی و تخنیکی افزایش یافتند. البته می توان گفت که روند اصلاحات متذکره ممکن بطنی بوده باشد، ولی باید بخاطر داشت که علل و فکتورهای متعددی بودند که مانع تسریع آنها می شدند از قبیل: کمبود پولی و وسایل، ممانعت ها و عکس العمل های روحانیون، متنفذین محلی و غیره.

### تذکراتی درباره نسب خانواده گی محمد داوود:

۱- تیمورشاه پسر احمد شاه درانی، پاینده محمد خان را که از خانواده محمد زایی بر میخاست، به حیث سرکرده خانواده بارکزیایی ها تعیین کرد.

۲- یکی از پسران پاینده محمد خان - سلطان محمد طلایی به حیث والی پشاور و کوهات تعیین گردید. (مناطق مذکور که حالا در آنسوی خط دیورند قرار دارند، قبلا جز لاینفک امپراطوری درانی ها بودند.)

۳- شمار اولاده سلطان محمد طلایی بیشتر از ۳۰ نفر بود. بعضی از پسران سلطان محمد طلایی در راس خانواده های بزرگ و نامدار پشتونها از قبیل خانواده ذکریا، یونسی، اعتمادی و یحیی قرار گرفتند.

۴- بازمانده گان یحیی خان جمعیتی ترتیب دادند که به یحیی خیل مشهور است.

۵- نواسه یحیی خان - نادرشاه، در سال ۱۹۲۹ بر تخت شاهی افغانستان جلوس کرد. نادرشاه با ماه پرور دختر عم خویش ازدواج کرد.

۶- ظاهر شاه (پسر نادرخان) آخرین شاه افغانستان با حمیرا برادر زاده مادر خویش ازدواج کرد.

۷- پسران کاکای ظاهر شاه محمد داوود و محمد نعیم با زینب و زهره که خواهران ظاهرشاه اند ازدواج کردند.

۸- کاکاهای ظاهر شاه - محمد هاشم و شاه محمود از سال ۱۹۲۹ الی ۱۹۵۱ به صفت صدراعظم های افغانستان ایفای وظیفه می کردند. خواهر نادرشاه محبوبه با امیر حبیب الله که از سال ۱۹۰۱ الی ۱۹۱۹ شاه افغانستان بود، ازدواج کرده بود.

شهر "کراسنادر" - مسکو (فدراسیون روسیه)

۲۰۰۹, ۰۷, ۱۶

پایان

## مقاله چهاردهم

## صدارت داودخان و مسئله پشتونستان

پشتونستان یعنی کدام مناطق؟

مجموع مناطق قبایلی آن سوی خط دیورند، از دیره جات تا وزیرستان و پشاور، سوات، تیراه، دیر، بونیر، بنو، خیبر، کوهات، باجور، چترال، گومل، بولان، وانه، دور، ملکنند و کورم و غیره سرزمین های اند که در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده شوم گندمک و سپس بر اثر توطئه ها و فشارهای سیاسی و نظامی انگلیس بر امیر عبدالرحمن خان، توسط معاهده دیورند در سال ۱۸۹۳ از پیکر افغانستان جدا و به هند برتانوی تعلق گرفت. و در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و بطور خاص بعد از ایجاد پاکستان در ۱۹۴۷، این مناطق به عنوان «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

امیر عبدالرحمن خان، در تاج التواریخ و نیز در نامه های خود عنوانی و یسرای هندوستان مناطق قبایلی وزیرستان و بلند خیل و گرم و افریدی و باجور و سوات و بونیر و دیر و چپلاس و چترال تا دره کافرستان (نورستان) را بنام "یاغیستان" یاد کرده است. یعنی که آن مناطق سکونتگاه مردمان یاغی و سرکشی میباشد که حاضر به اطاعت از هیچ حکومتی نیستند.



در این مناطق قبایل سلحشور و جنگجو و شجاعی بود و باش دارند که به آزادی و خود مختاری خود سخت علاقمند اند و به هیچ صورتی حاضر نمیگردند از قدرت های بیگانه اطاعت کنند. اینان به علت وجود کوه های صعب العبور و قلت زمین های زراعتی اغلب از پرداخت مالیات و خراج به دولت های افغانستان سرباز میزدند و خود از کاروانهای تجارتهای ایکه از هند از طریق پشاور و خیبر به کابل و یا برعکس رفت و آمد میکردند، باج میگرفتند و با همین باج گرفتن ها امرار حیات میکردند. امیر عبدالرحمن خان در مکاتبات خود با حکومت هند برتانوی این مناطق را " یاغیستان " نامیده و ادعا میکرد که آنها از نظر دین و تبار و زبان و قومیت به افغانستان تعلق دارند، اگرچه از دولت افغانستان اطاعت چندانی ندارند و دولت افغانستان هم از وجود آنها کدام منفعتی بدست نمی آورد.

اما هدف انگلیس از تحت سیطره در آوردن مناطق قبایلی مذکور، ایجاد دومین کمر بند حفاظتی هند برتانوی در مقابل روسیه تزاری بود. کمر بند اولی بین متصرفات روسیه و هند برتانوی کشور افغانستان بود که در صورت حمله روسیه به قصد تسخیر هند برتانوی میتواند دشمن متجاوز را تا مدتهای زیادی زمین گیر کند و برای انگلیس فرصت فراهم آورد تا برای مقابله با روسیه شرایط بهتر و دست بالاتری داشته باشد.

### مسئله پشتونستان از عهد امانی تا داودخان

امیر حبیب الله خان پسر و جانشین امیر عبدالرحمن خان در ۱۲ مارچ ۱۹۰۵ م با سر «لویس دین» معاهده «دیورند» را قرار ذیل تأیید و به رسمیت شناخت: «اعلیحضرت پادشاه (امیر حبیب الله) بدین وسیله توافق می نماید که در امور مهم اساسی و فرعی مندرج

معاهده (دیورند) در ارتباط به امور داخلی و خارجی و سایر تفاهماتی که اعلیحضرت پدر مرحوم با حکومت اعلی بریتانیا منعقد نموده مطابق آن عمل کرد، من هم مطابق همان موافقتنامه و معاهده (دیورند) عمل نموده‌ام و عمل می‌نمایم و عمل خواهم کرد و من در هیچ معاهده و پیمانی آن‌ها را نقض نمی‌نمایم.<sup>۲۹</sup>»

در معاهده صلح راولپنڈی (۸ اگست ۱۹۱۹ م = ۱۲۹۸ شمسی)، به ریاست والی علی احمد خان با سر «هملتن گرانٹ» که مبنای استقلال سیاسی افغانستان گردید، در ماده پنجم آن آمده است: «دولت افغانستان، سرحد بین هندوستان و افغانستان را همان طوری که امیر مرحوم (حبیب‌الله خان) قبول نموده بودند، قبول می‌نماید و نیز متعهد می‌شوند که قسمت تجدید نشده سرحد مغرب خیبر، در جایی که حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان (جنگ سوم) واقع شده به زودی تحدید شود...»<sup>۳۰</sup>»

در معاهده ۱۴ ماده ای که مرحوم محمود طرزی، وزیر خارجه افغانستان با سر «هنری دابس» به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در کابل امضا نمود، در ماده اول آن تمامی حقوق و استقلال داخلی و خارجی یکدیگر را تصدیق نموده، در ماده دوم این معاهده قید شده است: «دولتین عاقدین بالمقابل، سرحد هند و افغانستان را به طوری که در ماده پنجم عهدنامه راولپنڈی (۸ اگست ۱۹۱۹ = ۱۱ ذیقعدہ ۱۳۳۷ هجری) انعقاد یافته است، قبول کرده بود و قبول می‌نماید و نیز حدی را که بطرف مغرب خیبر کمیسیون دولت بهیه برتانیه در ماه اگست و سپتمبر ۱۹۱۹ بموجب ماده مذکور مقرر کرده بود و در

<sup>۲۹</sup> - غبار، ج ۱، ص ۲۲۸

<sup>۳۰</sup> - غبار، ج ۱، ص ۲۲۸

نقشه‌ای که باین عهدنامه ملحق می‌باشد به خط زنجیره سیاه نشان داده شده است، قبول می‌نماید...<sup>۳۱</sup>»

بدین سان برای نخستین بار پادشاه مستقل افغانستان، نیز خط دیورند را منحیث سرحد رسمی میان هند برتانوی و افغانستان به رسمیت شناخت.

شاه امان الله خان و محمودطرزی وزیر خارجه افغانستان نیز از جمله شخصیت‌های وطن‌پرست ملی بودند که هرگز نمی‌توانستند جدایی قسمتی از خاک‌های افغانستان را در آن سوی خط دیورند تحمل کنند، اما در برابر رسمیت شناختن استقلال کامل افغانستان از جانب انگلیس، بناچار معاهده کابل را در ۱۹۲۱ با انگلیس‌ها امضاء کردند و تن به قبول خط تحمیلی دیورند دادند. اما شاه امان‌الله، آشکارا حمایت و پشتیبانی خود را از قبایل سرحدی آن سوی خط دیورند و آزادی خواهان هند ابراز می‌داشت و همین امر سبب جنبش هجرت آزادی خواهان هند به افغانستان گردید و مورد استقبال گرم شاه امان‌الله و مردم افغانستان واقع شدند. این پیشامد که سبب تقویت اعتبار امان‌الله‌خان در نزد هندوان هندوستان گردیده بود باعث برانگیختن تفتین انگلیس بر ضد او شد.

انگلیس‌ها که به روحيات ملی و خصوصیات قومی و معتقدات مذهبی افغانها بخوبی آشنایی داشتند، با کار برد سلاح تبلیغ و تفتین بر ضد شاه امان‌الله، بزودی ذهنیت مردم را در تبنانی با روحانیون وابسته بخود علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورش‌هایی در ننگرهار و در منطقه شمالی برهبری دزدی معروف به بچه سقاو( که از نعمت سواد هم بی‌بهره بود) عرصه را چنان بر شاه ترقی خواه

افغان تنگ ساختند که مجبور شد از آن همه پلان های اصلاحی و مترقی برای وطنش چشم ببوشد و راهی دیار بیگانگان گردد. این حادثه قبل از همه قوت تفتین انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده دل افغان آشکار می سازد. بدین سان دیده می شود که شاه امان الله نیز قربانی داعیه الحاق مجدد سرزمین های قبایل آن سوی خط دیورند یا به اصطلاح بعدی پشتونستان شد. پس از سقوط شاه امان الله و روی کار آمدن نادرشاه، انگلیس ها از ناحیه داعیه قبایل سرحدی خاطر جمعی حاصل کردند. محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان در این زمینه ساکت بود و در داخل کشور مصروف بستن و کشتن و بزدان انداختن افرادی بود که به هوا داری شاه امان الله سر بلند میکردند.

### صدارات شاه محمود خان و داعیه پشتونستان :

غبار میگوید: در جرگه بزرگ «بنو» (در ۲۱ جون ۱۹۴۷م) که هنوز دولت پاکستان تشکیل نگردیده بود اما تجزیه هند به دو کشور در اوایل جون ۱۹۴۷ م اعلام گردیده بود، نمایندگان تمام پشتونستان آزاد و محکوم و بلوچستان و احزاب بزرگ از قبیل : خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون در آن شرکت و فیصله نمودند که «پشتونها نه هند می خواهند نه پاکستان، بلکه می خواهند در این کشور یک حکومت آزادپشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود. سپس خان عبدالغفار خان در رأس هیأتی نزد ادمیرال مونت بتن، وایسرای هند بدلهی رفت و خواست پشتونها را در مورد آزادی پشتونستان ارائه کرد، اما وایسرا آنرا نپذیرفت.<sup>۳۲</sup>

<sup>۳۲</sup> - غبار، ج ۲، چاپ ۱۹۹۹، ص ۲۳۴-۲۳۵، مقایسه شود با میرعنایت الله سادات، "نظری بر موافقتنامه دیورند" افغان جرمن آنلاین جنوری ۲۰۱۱

رهبران پشتونها و بلوچها بمقابل محدود ساختن حق انتخاب سرنوشت شان پیوسته اعتراض کردند ولی اعتراض آنها ناشنیده ماند.

انگلیسها بمنظور پنهان کاری فیصله های همین جرگه بودکه با عجله دست بیک ریفراندوم جعلی زدند و در یک جا کتاب مذهبی «گنگ» برای هندوها و در جای دیگر قرآن مجید را برای مسلمانان گذاشت که طبعاً پشتونها به استثنای خان عبدالغفارخان برای پیوستن به پاکستان رأی دادند. انتخاب بین هند و پاکستان برای مردم پشتون که همه مسلمانان سنی مذهب استند، انتخاب بین کفر و اسلام بود و طبعاً پشتونها به نفع اسلام و پاکستان رأی دادند.

حکومت شاه محمودخان قبلاً در یاد داشت مورخ ۱۳ جون همان سال (۱۹۴۷/۱۳۲۶) موضوع سرنوشت قبایل پشتون واقع در آن سوی خط دیورند را بحکومت بریتانیا از طریق سفارت آن در کابل مطرح ساخت. مگر بریتانیا مطابق طرح از قبل آماده شده خود عمل میکرد و برایش تقاضای افغانستان چندان اهمیتی نداشت، زیرا همزمان باپیشنهاد تجزیه هند، قانون آزادی هند از پارلمان بریتانیا گزارش یافته و مقرر شده بود که وضعیت شمال مغرب توسط یک همه پرسی مبنی بر یکجا شدن شان به یکی از دوکشور پاکستان یا هند معین شود و قدرت سیاسی در نیمقاره در ۱۵ اگست همان سال به دو دولت جدید انتقال یابد. بنابراین موضوع بررسی ادعای افغانستان برای مقامات برتانیه بی اهمیت جلوه کرد. متعاقباً در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ نماینده افغانستان در ملل متحد با شرکت و شمولیت پاکستان در آن سازمان مخالفت خودش را ابراز نمود و از آن تاریخ به بعد مناسبات دو کشور با بی اعتمادی و بدبینی نسبت بیک دیگر همراه شد.

سید قاسم رشتنیا، یکی از رجل دولتی، ضمن مصاحبه‌ی بی در این مورد می‌گوید: «من در سال ۱۹۴۷ وکیل ریاست مستقل مطبوعات بودم، سالی که موضوع سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان زیر بحث بود. حکومت افغانستان به سویه عالی مجالسی ترتیب داد و موضوع را زیر بحث گرفت. بالاخره چنین فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید، و سیاست دنیا هم اجازه نمی‌داد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آنصورت نقشه دنیا تغییر می‌خورد. افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» (Selfdetermination) بخواهد.

چون در این وقت هند و پاکستان بحیث کشورهای مستقل بوجود می‌آمدند، به مردم سرحد گفته شد که الحاق خود را به هند و یا پاکستان اعلان نمایند. الحاق با هند غیرممکن بود. در نتیجه مردمان سرحد جبراً به پاکستان مدغم شدند. در عین حال لازم بود به این معضله نامی داده شود، مطبوعات هند در نشرات خود قضیه را به نام قضیه افغانستان یاد میکردند که این نام برای ما خیلی گران تمام میشد. من پیشنهاد نمودم که بجای آن ما باید آن را «پشتونستان» بنامیم. بعد از منظوری، وقتاً که نشرات افغانی هم خود و هم اخباری که از طریق آژانس باختر به آژانس هندوستان و هندوستان تایمز مخابره می‌نمودند، نام پشتونستان را انعکاس دادند، رفته رفته این نام در مطبوعات جهان عام شد. شروع پخش نام پشتونستان سال ۱۹۴۷ بود که دوران صدارت شاه محمود خان بود.»<sup>۳۳</sup>

به عقیده صاحب نظران، در قرن بیستم، پشتونستان برای ناسیونالیست های پشتون پاکستان و افغانستان معنای های متفاوتی داشت که از یک کشور مستقل گرفته تا بحیث یک ایالت خود مختار در ترکیب دولت پاکستان و تا یک بخش ضمیمه افغانستان پنداشته می شد. مسئله پشتونستان برای شوروی سابق و هندوستان در چندین دهه گذشته ابزاری در خدمت اهداف خود شان به حساب می آمد. شوروی ها می خواستند پاکستان را از طریق افغانستان زیر فشار قرار بدهند. هندوستان می خواست منابع نظامی پاکستان را با ایجاد ترس از مرز های بی ثبات غربی از توجه به مسئله کشمیر منحرف سازد. داعیه پشتونستان برای ناسیونالیست پشتون در عرصه داخلی افغانستان نیز در خدمت اهداف سیاسی شان بهترین وسیله شده بود. در قرن بیستم حکمرانان افغانستان از داعیه پشتونستان جهت جلب حمایت قوم پشتون برای تقویت حکومت خویش سود می بردند.<sup>۳۴</sup>

در سال ۱۹۴۸ خان عبدالغفار خان از طرف حکومت پاکستان برای شش سال زندانی گردید. مردم قبایل دراگست ۱۹۴۸ در چهارسده جرگه بزرگی دایر نمودند که هزاران نفر در آن اشتراک ورزیده بودند جرگه بخاطر رهائی خان عبدالغفار خان دایر شده بود، ولی اشتراک کنندگان جرگه از سوی نیروهای پاکستان گلوله باران شدند و خانه های مردم قبایل نیز بمباردمان گردید.

حمله بیرحمانه نیروهای پاکستانی بر جرگه بزرگ چهارسده در سال ۱۹۴۸ در جراید افغانستان تقبیح و با آب و تاب خاصی عنوان شد. در نتیجه شاه محمودخان صدراعظم را واداشت تا در

<sup>۳۴</sup> - رابرت رویین، مقاله شکست بن بست در مناسبات افغانستان و پاکستان، سایت آسمانی

نوروز ۱۳۲۸ (مارچ ۱۹۴۹) در محضر شهریان جلال‌آباد نطقی ایراد نماید. صدراعظم در آن نطق از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا به حقوق پشتون‌های سرحدی گردن نهد. با الهام از سخنرانی شاه محمودخان در بعضی از ولایات کشور چون قندهار و کابل و جلال‌آباد تظاهراتی علیه پاکستان براه افتاد و تحریکاتی در دو سوی سرحد نیز صورت گرفت. بدنبال بحرانی شدن اوضاع، طیارات پاکستانی در جون سال ۱۹۴۹ مطابق جوزای ۱۳۲۸، بر مناطق قبایل سرحدی و جنوبی کشور شدیداً بمباران کردند که تلفات بسیاری در قریهٔ مُغلگی برجای گذاشت. حکومت افغانستان در رابطه با آن به حکومت پاکستان شدیداً پروتست داد و از آن به بعد جنگ سرد تبلیغاتی بین افغانستان و پاکستان گسترش یافت.

یکی از رهبران دلیر قبایل وزیرستان شمالی "فقیرایی" بود که در گرویک ضمن بیابیه ای اظهار داشت که پاکستان مخلوق سیاست‌های انگلیس و محمد علی جناح دست‌نشانده (ایجنت) بریتانیا است. وی خط مشی دولت پاکستان را ریاکارانه خواند و سوگند یاد کرد که برای ایجاد یک پشتونستان آزاد به مبارزه خود دوام خواهد داد. وی در همان سال ۱۹۴۸، پرچم پشتونستان مستقل را بر فراز وزیرستان شمالی و درهٔ تیرا برافراشت و تا مدت بیست ماه این پرچم را برافراشته نگهداشت اما سرانجام بر اثر بمباردهای حکومت پاکستان این پرچم فرود آورده شد ولی فقیر اپی دستگیر یا کشته نشد و تا آن روز در این راه مبارزه نمود که بر سر این ارمان جان داد (۱۹۶۱م).

غبار مینویسد: ...شورای ملی دوره هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای «خط مردهٔ دیورند» را اعلام و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال بغرض امداد در مبارزه آزادی خواهانه



مردم «پشتونستان» دفتر اعانه در کابل باز گردید و مجالس متعددی به همین مقصد در شهر های کشور چون گردیز و قندهار و غیره تشکیل شد، و تصاویب آمادگی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغانهای ماورای دیورند تا سواحل سند بعمل آمد.<sup>۳۵</sup>

بقول فرهنگ، در ۲۶ جولای ۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ شورای ملی افغانستان که تعدادی از اعضای حزب ویش زلمیان در انتخابات دوره هفتم به شورای ملی راه یافته بودند با دیگر روشنفکران شامل در شورا که برای آزادی قبایل پشتون سخت پافشاری می کردند، فیصله ای صادر کرد و معاهده خط دیورند را ملغی قلمداد نمود. متعاقباً شورا، روزی را بنام «روز پشتونستان» بتاریخ ۹ سنبله ۱۳۳۱ مطابق ۲۶ اگست ۱۹۵۱ به تصویب رسانید و قرار بر آن شد تا هر سال از این روز تجلیل به عمل آید.<sup>۳۶</sup>

وظندوستان افغان در هرکجایی که بودند، احساسات پشتونستان خواهی را تبارز میدادند. مبتنی بر همین روحیه، لیاقت علی خان (صدراعظم آنوقت پاکستان) حین ایراد بیانیة خصمانه اش علیه افغانستان توسط سیداکبر پسر بیرک خان جدران در ملای عام مورد فیر تفنگچه قرار گرفت و کشته شد.

### داودخان و مسئله پشتونستان:

داودخان با پیش کشیدن «داعیه پشتونستان» و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مسئله ملی و حیاتی مردم افغانستان، میخواست گامی بلندتر از شاه امان الله خان بر دارد و نامی نامی تر از

<sup>۳۵</sup> - غبار، در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴

<sup>۳۶</sup> - فرهنگ؛ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲

گذشته‌گان از خود در تاریخ بگذارد. درحالی که نیل به چنین هدفی بدون زر و زور و پویائی خود مردم آن سامان نا ممکن است، و عامل بیرونی فقط می‌تواند چرخ پروسه را سریع‌تر یا کندتر بحرکت در آورد.

داودخان در فضای بالنسبه مساعد تنفس دموکراسی عهد حکومت شاه محمودخان دست به اقدامات نیمه سری بر ضد شاه محمودخان زد و «حزب آزادی خواهان پشتونستان» را ایجاد کرد و نیز افراد معینی را در حزب «ویش زلمیان» به حرکت انداخت تا با وارد کردن فشار بر شاه محمودخان، زمینه را برای تسریع مساله پشتونستان فراهم سازد.

شاه محمودخان که از کشمکش‌های درون کابینه و همچنان شورای ملی و نیز از فعالیت‌های غیر مطلوب کلوب ملی بستوه آمده بود، دوباره از دموکراسی روی برتافت و به قطع نشرات آزاد و زندانی ساختن روشنفکران و اصلاح طلبان پرداخت و بدین‌گونه، محبوبیتی را که در سالهای اول حکومتش در میان مردم بدست آورده بود، بتدریج از دست داد و تشویش و نا آرامی‌هایی را نیز برای شاه فراهم کرد. معهذاً شاه محمودخان هنوز تصمیم نداشت از قدرت کنار برود و جایش را برای داودخان خالی نماید.

داد و فریادی که بخاطر آزادی پشتونستان در کابل و قندهار و جلال‌آباد براه می‌افتاد از یکسو و تحریکات محمد داؤد بر ضد عمش سرانجام شاه را بر آن داشت تا شاه محمودخان را از کار حکومت سبکدوش و بجایش سردار محمد داود را نصب نماید. درست یکروز پس از مصاحبه شاه محمودخان، که در آن گفته بود:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک  
باور مکن که دست ز دامن بدارمت

شام روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۳ (سنبله ۱۳۳۲) خبر استعفایش از رادیو پخش شد و زمام امور حکومت به حریف قدیمی اش داودخان سپرده شد.

در کتاب «اسرار دیپلوماسی» نوشته "گیورگی یژوف، پ کرپینکو" (ترجمه غوث جابناز) در فصل چهارم آن، از موسس یا مؤلد «پشتونستان» یاد شده و در توضیح سوالی که: چراسردار محمد داودخان از حکومت شاه محمودخان انتقاد میکرد؟ آمده است که «میتوان تأکید کرد که مسأله "پشتونستان" دو مؤلد داشته است: افغانستان و اتحاد شوروی. در این میان از کار کُشتگی سیاسی طراحان شوروی در این موضوع باید تمجید صورت بگیرد.

مناسبات افغانها با امریکائیا در اواسط سالهای ۵۰ بطور قابل ملاحظه به خرابی گرائید. به قول "لویی دیوپری" قبل از آنکه خانواده شاهی فیصله تقرر محمد داوود را به حیث صدراعظم افغانستان بعمل بیاورد، موصوف به حیث قوماندان قوای مرکز اردوی افغانستان ایفای وظیفه میکرد.



### داودخان قوماندان قوای مرکز

محمد داوود در چهار مورد مرتبط با یک دیگر از حکومت شاه محمود خان انتقاد می نمود، و این مسأله باعث افزایش محبوبیت وی در جامعه گردیده و موجب آن شد که بالاخره به حیث صدراعظم کشور به قدرت برسد؛ این چهار مورد عبارت بود:

- عدم تطبیق پروژه آبیاری وادی "هلمند - ارغنداب" که توسط امریکائیه‌ها، ولی به پول افغانستان پیش برده میشد؛
- تمایل هرچه آشکار سیاست خارجی حکومت شاه محمود خان به طرف غرب، برخلاف مؤقف عنعنوی "بی طرفی" افغانستان. محمد داوود به آن باور بود که سیاست مستقل افغانستان در مناسبات با امریکا مثمرتر و نتیجه بخش تر خواهد بود؛
- موضعگیری نهایت "نرمی" حکومت شاه محمود خان در مسأله "پشتونستان" (در مناسبات با پاکستان در گُل)؛
- روند نهایت بطنی اصلاحات در عرصه های اقتصادی و اجتماعی کشور.

محمد داوود پس از به قدرت رسیدن، مدیریت پروژه "وادی هلمند" را به شدت تکان داد. مسوولین پروژه مذکور سرتاپا در فساد و حیف و میل بیت المال غرق بودند. در عین حال، فعالیت پروژه نیز نهایت غیر مثمر بود. برخی از مأمورین پروژه "وادی هلمند"، پس از برطرفی از کار اعتراف میکردند که آنها وادار به غارت از بیت المال میشدند و متخصصین فنی امریکائی با آنها شریک بودند. در حقیقت پروژه "وادی هلمند" و مخصوصاً اداره آن یک نوع "امریکای کوچکی" بود که در قلمرو افغانستان عرض وجود نموده بود.

یکی از مؤلفین این اثر "گیورگی یژوف" طی سالهای ۱۹۶۰ سده بیستم، در افغانستان به حیث مشاور امور اقتصادی کار میکرد. "یژوف" بنابر هدایت وزیر امور خارجه آنوقت افغانستان محمد نعیم در ترکیب هیأتی افغان - شوروی در سال ۱۹۶۰ به حوزه مورد بحث اعزام و تحقیقات آتی را انجام داده بود:

۱. ارزیابی کلی مجمعه ای [مجتمع] ساختار های آب رسانی در وادی های "هلمند - ارغنداب". به دنبال ارزیابی ها، هیأت مذکور توصیه های را بخاطر رفع کاستی ها در طرح ساختارها و اعمار مجدد مجمعه [مجتمع] به مقامات زیربط افغانی ارایه نمود.

۲. ارزیابی امکان اعمار بند آب در حصص تحتانی [پایانی یا سفلی رودخانه] دریای هلمند برای تجمع [ذخیره] آبهای سیلاب و انتقال تنظیم یافته آن به کشور ایران.

کارمندان افغان تبار پروژه "وادی هلمند" معاشات به مراتب بلند را نسبت به سایر مأمورین در وزارت خانه های افغانستان بدست میاوردند، سگرت های قیمتی امریکائی دود میکردند و حتی در برخی موارد خود را امریکائی جلوه میدادند.

در جامعه افغانی در گل، در زمان مورد بحث یک نوع حساسیت در برابر ایالات متحده امریکا در حال جان گرفتن بود. طرز زندگی فیشنی صدها متخصص امریکایی نسبت به افغانها، گستاخی آنها در برخورد با اهالی بومی حساسیت ها را در برابر شان هرچه بیشتر برمیانگیخت. امریکائیه با افغانها غالباً متکبرانه برخورد میکردند، تو گویی افغانها برای آنها انسانهایی درجه دوم بودند. عدم شناخت امریکائیه از عنعنات محلی، مناسبات آنها را با مردم محل هر بیشتر زننده و گستاخانه میساخت.

طبیعتاً، موضعگیری و اقدامات محمد داوود و اذهان عامه ضد امریکایی در جامعه افغانی بالای امریکا تأثیر ناگوار مینمود و سد راه بذل کمک ها به افغانستان میگردد.

قابل ذکر است که تعداد افغانستان شناسان در امریکا در دوره مورد بحث [دوره صدارت داودخان] نهایتاً قلیل بوده و انجام مأموریت در

اینگونه کشورها کاملاً ناگوار و طاقت فرسا خوانده میشود. نویسندگان : گ. یژوف و پ. کرپینکو»<sup>۳۷</sup>

داودخان پس از تقرر، قضیه پشتونستان را در سرخط فصل سیاست حکومت خود قرار داد و بعد از آن، با حرارت و شدت تمام آنرا دنبال نمود، طوری که سیاست داخلی و خارجی افغانستان برای حل همین مساله وقف شده بود و هرگونه ایراد یا اعتراض نسبت به آن حرکت ضد ملی محسوب می شد.

داودخان صدراعظم افغانستان (۱۹۵۳-۱۹۶۳) که حل مسئله پشتونستان و انکشاف اقتصادی کشور را به شاه و مردم افغانستان وعده داده بود، ابتدا جهت بدست آوردن کمک به امریکا رجوع کرد، اما امریکا که در ماه دسمبر ۱۹۵۳ کمک نظامی خود را به پاکستان اعلان کرده بود و به دوستی پاکستان اهمیت بیشتر قایل بود، حاضر نشد به حکومت افغانستان، تا زمانیکه با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان اختلاف داشته باشد، کمک نماید.

در سال ۱۹۵۴، نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به کابل آمد و با اینکه از او بگرمی پذیرائی گردید و داودخان نیازمندی های اقتصادی و نظامی خود را برای او شرح داد، مگر نیکسون قانع نشد و در گزارش خود خواسته های افغانستان را تائید نکرد و صرف کمک اقتصادی امریکا به امداد تکنیکی و مالی برای پروژه وادی هلمند محدود و منحصر ماند. بر عکس دولت جدید شوروی از آغاز کار با حکومت افغانستان گرم گرفت.

۳۷- اسرار دیپلوماسی «نوشته " گیورگی یژوف " (ترجمه غوث جانباز) (از فیسبوک غوث

از جانب دیگر حکومت پاکستان از آغاز سال ۱۳۳۴ مطابق مارچ ۱۹۵۵ تمام مناطق قبایل را جزء تشکیلات جدید اداری خود ساخت و آنرا بنام «یونت غربی» اعلان نمود. محمد داود نسبت به این طرح پاکستان عکس العمل شدید نشان داد و در یک بیانیه رادیویی که شام حمل ۱۳۳۴ ش مطابق مارچ ۱۹۵۵ ایراد نمود، شدیداً بر پاکستان اعتراض کرد و اقدام آنرا غصب حقوق پشتونها خواند. در اثر این موضع‌گیری روابط بین پاکستان و افغانستان بیش از حد تیره شد و کار به سفربری و احضارات عسکری و حمله به سفارت خانه ها و قونسلگری‌های همدیگر کشید، که همه این جریانات به تیره شدن روابط دو کشور منجر گردید.

### رجوع به شوروی برای تقویت اردوی ملی:

در آوانی که نکسون معاون رئیس جمهوری امریکا از افغانستان بازدید نمود، در اتحاد شوروی تغییرات مهمی رونما گردیده بود. بدین معنی که با روی کار آمدن خروشچف در رهبری شوروی در مناسبات بین‌المللی این کشور نیز تحول چشمگیری وارد شد. خروشچف که از نگاه خصلت خود با رهبر سلفش استالین تفاوت زیاد داشت، بجای انزوا و دوری از کشورهای خارجی، در مرحله نخست با کشورهای جهان سوم از در دوستی و گسترش مناسبات پیش‌آمد و سعی کرد تا با ادعای همزیستی مسالمت‌آمیز آنها را مطمئن ساخته و از طریق فراهم آوری کمکهای اقتصادی و نظامی در بین آنان نفوذ کند.

اندکی پس از انعقاد لویه جرگه، خروشچف رهبر حزب کمونیست شوروی به اتفاق بولگانین رئیس آن دولت در ۱۵ دسامبر

۱۹۵۵ مطابق ۲۳ قوس ۱۳۳۴ به کابل آمد و در پایان مذاکرات با زمامداران افغانستان از ۱۶ تا ۱۸ دسمبر همان سال کمک‌های همه‌جانبه کشورش را وعده داد. آن بخش از این کمک‌ها که ماهیت اقتصادی داشت به شکل اعتبار یکصد میلیون دالری برای کارهای انکشافی چون: رشد زراعت، تاسیس کارخانه جنگلک، ساختمان میدان هوایی کابل و دستگاه تولید برق نغلو در همان وقت اعلان شد و همراه با آن رهبران شوروی حمایت خود را از افغانستان و هند بر سر مسئله پشتونستان و کشمیر ابراز داشتند. اما کمک‌های نظامی آن دولت که در سالهای بعدی بیش از همه بر سرنوشت افغانستان تأثیر انداخت، پس از مدتی اعلان گردید ولی حدود و مقدار آن معلوم نشد.

۳۸

مگر آنچه مسلم است این است که از آن تاریخ به بعد افغانستان بطور کلی به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته شد و همراه با آن سیل مشاورین نظامی شوروی به کشور سرازیر گردید. علاوه بر تربیت نظامی صدها محصل افغانی در آموزشگاه‌های شوروی به منظور فراگیری تکنیک‌های حربی و کاربرد سلاح‌های شوروی و حضور مشاورین روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، بکلی نیروهای مسلح افغانی، اردو و قوای هوایی، را تغییر شکل داد. این تغییر شکل و نوسازی اردو که شوروی در آن نقش مرکزی داشت، در یک جامعه عقب‌مانده مانند افغانستان، می‌توانست نقش تعیین کننده در سرنوشت دولت داشته باشد. افزون بر آن شوروی از همان آغاز رخنه نظامی در افغانستان، تنها به تحویل دادن جنگ افزارهای باقیمانده از جنگ

۳۸ فرهنگ، جلد ۲، ص ۶۸۲-۶۸۱، چاپ عرفان مشهد، مقایسه شود با مقدمه یی بر کودتای ثور، از این قلم، فصل سوم



جهانی دوم که هنوز متروک و غیرقابل استفاده نبود، اکتفا نکرد، بلکه به «شوروی ساختن» اذهان و افکار قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه نیز پرداخت.

### پشتونستان، داعیه ایکه سرداودخان را خورد

متاسفانه داعیه پشتونستان، همچنانکه افغانستان را بدام روس‌ها انداخت، عاقبت سرداود و خانواده اش را هم خورد، بدون آنکه پشتونستانی تشکیل شود. زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی خود مردمان آن سوی خط دیورند نقش سازنده دارد و عامل خارجی فقط میتواند پروسه را تندتر یا کندتر کند.

متاسفانه رهبران و سران قبایل پشتون مقیم پاکستان در زیر تاثیر مکتب خدعه و نیرنگ یکصد و پنجاه ساله سلطه انگلیس، سالها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و پول گرفتند و ثروت و سرمایه اندوختند و هم در عین حال از حکومت پاکستان و هند نیز امتیاز بدست می‌آوردند و داد و فریاد اقوامی را که در پشت سر خود داشتند، خاموش کرده، پی کار خود میرفتند، اینست که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان انگیز بخاطر ایجاد نا آرامی‌ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل، در طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست آوردی نداشته است، بلکه برعکس، این داعیه زمینه بهره برداری‌های سیاسی دهلی و مسکو را مساعدتر ساخت. و چنانکه اشاره شد داعیه پشتونستان، ابتدا سرداودخان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکتباری در چهاردهه اخیر بر کشور ما وارد ساخته که آنرا در سراسیابی زوال و تجزیه و چند پارچه گی قرار داده است و

اگر ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا جلو این تجزیه را نگیرد، رهبران تنظیمی در تحقق این نیت تلاش دارند.

موضع گیری گروه فشار برپاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی براه‌های ترانزیتی پاکستان و بی‌علاقه گی رهبران مردم قبایل به استقلال شان، بی‌تردید برای افغانستان یک تلاش پرهزینه بوده و نتیجه آن جز خراب شدن مناسبات همسایگی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است. عناصر عظمت طلب باید متوجه میشدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب مانده تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی‌شود داعیه ارضی را تحقق بخشید. اگر آن همه پول هنگفت که برای تحریکات آزادی خواهی به سران قبایل توزیع میشد، در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال‌های آبیاری و زراعت و تاسیس کارخانه های تولیدی بکار میرفت، یقیناً برای میلیونها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می‌شد و مجبور به عرضه تقریباً رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی‌شدند.

زاماداران افغانستان باید درک میکردند که دو قرن استعمار انگلیس بر نیمقاره هند به مردم آنسوی خط دیورند آنقدر شعور سیاسی داده است، که هر فرد عادی آن منافع خود را بهتر از زمامداران ما درک می‌کنند و به همین دلیل است که لیبران احزاب و پارتهای آنسوی خط دیورند توانستند بیش از سی سال زمامداران افغانستان را فریب بدهند و پولهایی را که با گردن پتی از کشور های متحابه برای عمران پروژه های زیربنائی بدست می‌آوردیم، به جیب آنها خالی کنیم، بدون آنکه کوچکترین گامی در جهت منافع ملی ما برداشته باشند. صدمات و خسارات ناشی از دشمنی پاکستان به

مال التجاره تجار افغانی در بنادر آنکشور از آغاز تاکنون شاید به صدها میلیارد دالر برسد و حکومت افغانستان می باید جلو این خسارات را به پیکر اقتصاد ملی هرچه زودتر با کمک جامعه جهانی بگیرد. بدینسان دیده میشود که زعمای پشتونستان نمیخواستند با افغانستان مدغم گردند و سرانجام هم معلوم شد که تمام آن لیدران و رهبران پارتهای اقوام صوبه سرحد مطابق قانون اساسی ۱۹۷۳ همبستگی ملی خود را با پاکستان اعلام داشتند و مثل عناصر پاکستانی در انتخابات سال ۱۹۷۳ آن کشور شرکت کردند و خود را در سرنوشت پاکستان سهیم و ذینفع پنداشتند، نه اینکه افغانستان را به عنوان کشور مدعی حق تعیین سرنوشت خود در نظر داشته باشند.

### نتیجه:

با اسناد تاریخوارنشان دادیم که بیش از یکصد و پنجاه سال است که زمامداران افغانستان بخاطر آزادی پشاور (قلب پشتونستان) تمام امکانات خود را بکار بستند تا چنین داعیه ای را تحقق بخشند، ولی همگی سر خود را در این راه از دست دادند تا آنجایی که در دهه اخیر موجودیت افغانستان بخطر افتاده و هنوز این خطر برطرف نشده است. ما اگر مردهستیم و اگر واقعاً وطن پرست هستیم، باید تلاش بکنیم که آنچه بنام افغانستان باقی مانده است، آنرا از خطر نابودی و تجزیه نجات بدهیم، نه اینکه با دست خالی و شکم گرسنه درحالی که وحدت ملی ما بیش از هر وقت دیگر خدشه دار شده و اثری از یک حکومت ملی در کشور سراغ نمی شود، ادعای ارضی بکنیم.

پایان

## مقاله پانزدهم

# بازخوانی مشی داودخان در مورد پشتونستان بروایت داکتر کاظم و تصحیح یک غلط فهمی!



دانشمند افغان داکتر سید عبدالله کاظم ضمن مقالتي ممتع (مکئی بر معضله پشتونستان داؤد خان و روابط با پاکستان) با نشر سه سند مهم: یکی، متن بیانیه داودخان در لویه جرگه ۱۳۳۴، دومی فیصله آن لویه جرگه در مورد حق تعیین سرنوشت مردم

پشتونستان، وسومی ارسال نامه ای در حمایت از آزادی خواهان بلوچستان پاکستان، عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد، خدمتی بزرگی انجام داده اند که من تا نشر این مقاله، آن اسناد را در هیچیک از تاریخ های معتبر کشور نخوانده بودم.

متأسفانه بعلت عدم موجودیت متن بیانیه داودخان در لویه جرگه ۱۳۳۴ و فیصله لویه جرگه، بسیاری ها مثل من به اشتباه رفته اند. بخصوص شعار: «**دایپنتونستان زمونگ!**» (یعنی این پشتونستان از ماست)، هر شب طوری درگوش ما تلقین مینمود که پبنتونستان از ماست [بوده] که پاکستان برآن غلبه یافته است و می باید برای دوباره بدست آوردن آن حکومت را تحت فشار گذاشت!

### پیام و پیامد «دایپنتونستان زمونر!»

بنابر تحقیقات داکتر کاظم، داستان این شعار از اینجا آغاز میشود که: « روز نهم سنبله ۱۳۲۷ (مطابق ۳۰ اگست ۱۹۴۸) اولین جرگه عمومی و مهم قبایل مومند، صافی آزاد، چارسنگ، شموزائی، افریدی، اورکزائی، شینوار، لوارگی، شلمان، وزیر، مسعود (میسود) در "چهار سده" دائر گردید و آنها معاهده مهم اتحاد ملی و تشکیل پشتونستان را اعلام نمودند. در این جلسه میرزا علی خان مشهور به فقیر ایبی به حیث رئیس انتخاب شد که مشی خود را طی سه ماده چنین بیان کرد:

« ۱ - از حکومت پاکستان مطالبه میکنیم که تمامیت و استقلال پشتونستان خاک هفت ملیون افغان را از راه صلاح و امن اعتراف کند و از امروز تمام مامورین و ایجننت های ملکی و لشکری خود را امر کند به صورت فوری از تمام نقاط پشتونستان

بیرون روند. اگر چنین نکنند، مسئولیت عواقب وخیمی که در اثر این لجاجت حکومت پاکستان واقع شدنی است، هم نزد خدا و هم نزد مؤسسه ملل متحد بدوش حکومت پاکستان خواهد بود.

۲ - چون وسایل نشراتی ما ناقص است از دولت برادر خود افغانستان که همواره با پشتونستان همدردی صمیمی دارند، خواهشمندیم اطلاعات و پروگرام ما را مربوط به پشتونستان درج‌راید و رادیوی افغانستان نشر کنند.

[به این اساس پروگرام "دا پشتونستان زمونږ" از طریق رادیو کابل بعداً رادیو افغانستان به نشرات آغاز کرد. بعضی‌ها فکر میکنند که شعار "دا پشتونستان زمونږ" ادعای افغانستان را معنی میدهد، درحالی‌که چنین نبود بلکه آواز و ندای مردم پشتونستان را بیان میکرد. کاظم]

۳ - از مؤسسه ملل متحد و مراکز عدالت پسند دنیا خواهشمندیم پشتونستان را بحیث یک مملکت آزاد و یک عضو حساس خود بشناسد و حکومت پاکستان را مجبور سازند تا به تمامیت و آزادی خاک پشتونستان اعتراف کند.<sup>۳۹</sup>

داکتر صاحب کاظم ادامه میدهند: «به استقبال از این اعلامیه و متعاقب بمبارد منطقه "مُغلگی" در پکتیا که بوسیله طیارات پاکستانی صورت گرفت، در اوایل سرطان ۱۳۲۸ در شهر جلال آباد جرگه بزرگی با شرکت تعدادی از نمایندگان دولت، مردم پشتونستان و مردم افغانستان دائر شد و اما آنها در شعارهای خود با فراتر گذاشتند و اعلام کردند که «خط مرده دیورند» را قبول ندارند.

<sup>۳۹</sup> - برای شرح مزید در این باره دیده شود: "آیا پشتونستان هنوز هم یک داعیه است؟"، از داکتر مهدی که نخست در نشریه "همبستگی" و بعد در نشریه "میزان" سال پنجم شماره ۶۸، مورخ ۲۰ حوت ۱۳۷۹ ش مطابق ۱۱ مارچ ۲۰۰۱، چاپ دهلی چاپ شده است. داکتر کاظم

به تاسی از این اعلامیه، شورای ملی (دوره هفتم) بتاريخ ۱۰ سرطان ۱۳۲۸ (مطابق ۳۰ جون ۱۹۴۹) مهر تائید بر این ادعا گذاشت و معاهده دیورند را فاقد اعتبار دانست. این همان فیصله است که بعدها در اذهان عامه و حتی بسیاری از سیاسیون و دولتمردان افغان تا امروز در ارتباط برسمیت نشناختن خط دیورند مورد استناد قرار میگیرد، درحالیکه این داعیه درلویه جرگه ۱۳۳۴ که مشخص بر موضوع پشتونستان دائر گردیده بود، مطرح نشد و شامل تصویب و فیصله نامه آن نگردید و فقط در فیصله نامه شورای ملی مورخ ۲۳ میزان همان سال ضمناً تذکر یافت.<sup>۴۰</sup>

### **تدویرلویه جرگه ۱۳۳۴ برمساله پشتونستان:**

زعمای افغانستان از امیردوست محمدخان تا امیر شیرعلی خان و ازغازی امان الله خان تا سردار داودخان، همگی به آرزوی الحاق مجدد (پشتونستان) به افغانستان سرهای خود را دراین راه از دست داده اند. مشکلات امنیتی و سیاسی و اقتصادی در چهاردهه اخیر نیز زیر سر داعیه پشتونستان با پاکستان نهفته است. باید کوشید تا مردم خود را با واقعیت مساله آگاه کنیم و از طریق حمایت از قیام مردم پشتونستان برای تعیین سرنوشت شان، مصیبت های وارده از جانب پاکستان دفع کرد.

داودخان، مجبور شد برای تعقیب سیاست حمایت از مسئله پشتونستان لویه جرگه را در کابل دعوت نماید و مساله پشتونستان را

<sup>۴۰</sup> - دراین مورد بعضی ها از جمله محمد اکرام اندیشمند مؤلف کتاب "ما و پاکستان" به این نظر اند که تصویب همچو موضوع از طرف شورای ملی خارج از صلاحیت آن شورا بوده و در هیچ یک از ۳۷ ماده (از ماده ۴۰ تا ماده ۶۶) مربوط به وظایف و صلاحیت های شورای ملی مندرج قانون اساسی سال ۱۳۰۹ که تا سال ۱۳۴۳ نافذ بود، الغای معاهدات دولت های گذشته افغانستان با دول و ممالک خارج تذکار نیافته است. (ما و پاکستان، چاپ دوم، کابل، ۲۰۰۹، صفحه ۱۷۲ تا ۱۷۵)

باضرورت تقویت اردو و خریداری اسلحه از خارج به آن پیشنهاد کند.

لویه جرگه طی مباحثات خود در روزهای ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۵ پیشنهادهای حکومت را درباره مسئله پشتونستان و بدست آوردن سلاح و مهمات حربی از هر کشوری که میسر شود تصویب نمود.

حکومت افغانستان بادرک توانائی های نظامی طرف مقابل و مقایسه آن با امکانات و ظرفیت های نظامی و اقتصادی خویش و شرایط و اوضاع بین المللی مسئله « ادعای ارضی » را کنار گذاشت و در عوض سیاست حمایت از حق تعیین سرنوشت مردمان آنسوی خط را در برخورد با پاکستان سیاست ملی خود مشخص نمود. اما برای دفاع تمامیت ارضی کشور مجبور بود اردوی ملی را از هر طریق ممکن تقویت کند. بنابراین دو موضوع مهم را صاف و شفاف با لویه جرگه در میان گذاشت. لویه جرگه ۱۳۳۴، بعد از غور و بحث، به حکومت اجازه و صلاحیت داد تا اول از حق تعیین سرنوشت مردمان آنسوی خط دیورند که با مردم افغانستان مشترکات زبانی و تاریخی و جغرافیایی و دینی دارند، حمایت نماید. و ثانیاً اردوی افغانستان را از هر طریق ممکن با سلاح و تخنیک معاصر مجهز و تقویت کند.

در چنین شرایط و اوضاعی بود که افغانستان خود را ناچار دید، به اتحاد شوروی رجوع کند و به خریداری سلاح های مدرن و اعزام محصلان نظامی برای آموزش کدرهای نظامی در اتحاد شوروی اقدام کند. با خریداری سلاحهای ساخت شوروی، حضور استادان و مشاوران نظامی اتحاد شوروی به کشور نیز لازمی مینمود، زیرا محصلان جوانی که برای آموزش شیوه بکارگیری این سلاح ها به اتحاد شوروی اعزام شده بودند، پنج شش سال زمان بکار داشتند که کدر های تربیت شده در اتحاد شوروی به وطن



برگردند و سمت های استادی این سلاح های جدید را بدست خود بگیرند.

بعضی از اشخاص صاحب غرض و مبتلا به مرض از دست دادن منافع شخصی، حرف های مفتی میزنند و حکومت افغانستان را ملامت میکنند که چرا در فلان تاریخ و فلان زمان سرزمین های آنسوی خط دیورند را دوباره متصرف نشد؟ این اشخاص هنوز در خواب های خرگوشی فتوحات سلطان محمود غزنوی ویا فتوحات احمدشاه درانی فرو رفته اند! در روزگاری که جهان بدو قطب نظامی شرق و غرب تقسیم شده بود، امکان چنین فتوحاتی برای افغانستان فقیرنیمه مجهز با سلاح های کهنه باقیمانده از جنگ اول و دوم و سوم افغان و انگلیس، برای افغانستان محاط بخشکه و محتاج براه ترانزیت پاکستان، کار آسانی نبود و بعد از این هم تا زمانی که از لحاظ نظامی و اقتصادی و علمی در حد بالاتر از پاکستان نرسد، ممکن نیست.

به نظر من، سیاستی که داودخان در رابطه با پشتونستان مطرح، و تائید یا تردید آنرا به لویه جرگه واگذار کرده بود، در چارچوب امکانات و توانایی های نظامی و اقتصادی کشور یک سیاست معقول بود. و بمنظور تقویت جنبش آزادی طلبی مردم آنسوی خط برهبری احزاب سیاسی قبایل پشتون و بلوچ، حامی بزرگ بشمار می آمد. انتظار می رفت که خود قبایل آنسوی خط دیورند نیز از خود حرکتی نشان بدهند تا جهانیان بدانند که آیا آنها میخواهند صاحب کشور مستقلی بنام پشتونستان باشند یا میخواهند با کشور مادر ملحق گردند و یا پاکستان را بر هردوی دیگر ترجیح میدهند؟

افغانستان نه در آن وقت توان مقابله نظامی با پاکستان را بخاطر الحاق اراضی پشتونستان داشت و نه در حال حاضر دارد، مگر اینکه اول خود مردم پشتونستان، برای رهائی و استقلال خود

از زیرسلطه پاکستان دست به قیام بزنند و بعد افغانستان درمجامع بین المللی از حق تعیین سرنوشت شان حتی الامکانات حمایت کند.

### بیانیه محمد داود صدراعظم درلویه جرگه ۱۳۳۴

« این بیانیه بطور مکمل بعد از نشر بار اول در همان سال در هیچ جای دیگر به نشر نرسیده و از آن به بعد دیگران فقط با نشر دو پراگراف اخیر آن اکتفا کرده اند و شاید دلیل آنهم عدم دسترسی به متن مکمل بوده باشد. اینک بعد از گذشت ۶۳ سال میخواهم آنرا به حیث یک سند مهم تاریخی خدمت علاقمندان تقدیم دارم. دکترکاظم

#### بسم الله الرحمن الرحيم

#### شاغلی محترم رئیس لویه جرگه و نمایندگان محترم مردم!

زمانیکه حس گردید نیم قاره هند آزاد شدنی است، از همان وقت حکومت افغانستان در مذاکرات خود توجه و دقت اولیای امور حکومت برطانیه را در تعیین سرنوشت برادران پشتونستانی خود پیش از پیش جلب و هنگامیکه مذاکرات وفد برطانیه با زعمای هند آغاز میگردد، حکومت افغانستان موضوع سرنوشت این مردم را باز بحکومت برطانوی یادآوری نمود و در وقتیکه حکومت انگلستان تصمیم خود را برای بیرون شدن از هند اعلان کرد، وزارت خارجه افغانستان توسط یادداشت هائیکه بوزارت خارجه انگلستان در لندن و ادراه امور خارجه حکومت موقتی هند در دهلی سپرد، موضوع حقوق مردم پشتونستان را بسمع هر دو حکومت رسانید.

محمد داود صدراعظم افغانستان حین ایراد بیانیه در لویه جرگه ۱۳۳۴ ش منعقد قصر "ستور" شهر کابل متأسفانه پس از خارج شدن انگلیس ها از هند نه تنها در تعیین سرنوشت آنها اعتنائی بعمل نیامد، بلکه برخلاف میل و آرزوی مردم دو شرط غیرطبیعی

بالای شان تحمیل گردید که ایشان یا بکشور هندوستان و یا با پاکستان ملحق شوند. حالانکه ملت پشتونستان بیکی از آنها ملحق شدن را آرزو نداشت و برای خود مختاریت و آزادی میخواست. از آنجا که حق و عدالت متأسفانه در دنیای کنونی کمتر دیده میشود، طبعاً باین آرزو و حقوق حقه آنها موقع داده نشد و بصورت تصنعی در مقابل دو سؤال الحاق به هند یا با پاکستان از آنها رایگیری بعمل آمد.

مردم پشتونستان مطالبه نمودند که برای آنها یک سؤال دیگر هم که عبارت از انتخاب کشور آزاد خود شان باشد، گنجانیده شود، ولی این مطالبه آنها نیز پذیرفته نشد. ایشان با ریفرا ندیم تجویز شده مقاطعه خود را اعلان نمودند. درین وقت در تحت اداره حاکم انگلیس قوای اردوی مسلح آمپیر هند برطانوی و پولیس اشغالی آنها این ریفرا ندیم قطعی و یا به اصطلاح خود شان آزاد و عادلانه بعمل آمد و نتیجه آنرا هم که طبعاً پیش از پیش معلوم بود، درحالیکه قسمت اعظم مردم پشتونستان از شمول به آن انکار ورزیدند، [انگلیسها نتیجه را] با فیصدی بسیار ضعیفی بنفع خلف خود یعنی پاکستان اعلان کردند و باین ترتیب وانمود ساختند که سرنوشت یک قسمت پشتونستان یعنی صوبه سرحد به پاکستان مربوط شد.

در همان وقت حکومت افغانستان اعلان کرد که این فیصله را قطعاً برسمیت نمی شناسد. راجع به قسمت دیگر آن که عبارت از علاقه های قبائلی یعنی پشتونستان آزاد باشد، نیز حکومت برطانیه و حکومت پاکستان اعلان نمودند که با آنها قرارداد های سابقه را معتبر خواهند شمرد. اعتبار آن قراردادها چیز نیست که امروز بچشم نتیجه عملی آنرا در پشتونستان آزاد مشاهده میکنیم.

حکومت افغانستان جدائی علاقه های پشتونستان و الحاق جبری صوبه سرحد را برخلاف آرزوی مردم پشتون هم برای ملت پشتون و هم از نظر صلح و سلامت این گوشه جهان مضر و وخیم دانسته عواقب ناگوار آنرا [متواتر] بتوجه اولیای امور پاکستان میرسانید.

در وقتیکه مرحوم محمدعلی جناح گورنرجنرال فقید پاکستان نوابزاده سعیدالله را به حیث نماینده خصوصی خود بکابل فرستاد، حکومت افغانستان تشویش خود را نسبت به عدم فیصله سرنوشت مردم پشتونستان به نامبرده اظهار و علاوه نمود که پیشنهادات او برای امضای معاهده مؤدت در صورتیکه سرنوشت مردم پشتونستان معین نشود، عملی شناخته نمیشود. نماینده موصوف عدم صلاحیت خود رادر باره مذاکرات مربوط به سرنوشت مردم پشتون وانمود کرد.

حکومت برای این مطلب نماینده مخصوصیکه عبارت از شاغلی دکتور نجیب الله خان باشد، به کراچی فرستاد. در مذاکرتیکه اولیای امور پاکستان با نامبرده نمودند، خلاصه آن نشر شده است. آنها حل این مسئله را برای آینده وعده داده و مشکلات موجوده خود را بحیث یک کشور نو تأسیس از قبیل مسئله پناه گزینان و امثال آن عذر های آوردند.

چون حکومت افغانستان حل قضیه پشتونستان را متمادیا از راه مذاکره و مفاهمه دوستانه تصمیم داشت، بنابراین یک شخصیت بارز خود را به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده به پاکستان اعزام نمود تا این موضوع را در طی مذاکرات معموله دیپلوماسی با اولیای امور پاکستان مطرح نماید.

حکومت پاکستان به والاحضرت مارشال شاه ولیخان نیز از فیصلهٔ موضوع وعده‌هایی میدادند؛ تا اینکه مرحوم محمد علی جناح قائد اعظم پاکستان که مرد مدبر و کار آگاهی بود، وفات یافت و وعده‌های او را نیز زمامداران پاکستان فراموش کردند، تاجائیکه گورنر جنرال جدید پاکستان [خواجه ناظم الدین] علاقه‌های قبائل آزاد را نیز جزء پاکستان اعلان کرد.

حکومت افغانستان اعتراض شدید خود را نسبت باین خلاف ورزی به اطلاع حکومت پاکستان رسانید و بیانیهٔ گورنر جنرال را دربارهٔ علاقه‌های قبائلی تردید نمود و بصورت پروتست سفیر کبیر خود را بکابل احضار داشت.

تا اینوقت مردم پشتونستان وعده‌های حکومت پاکستان و اقدامات حکومت افغانستان را انتظار میبردند و چون دیدند که انتظار سودی ندارد، به تشکیلات ملی خود پرداختند، در علاقه‌های آزاد پشتونستان شورای‌های ملی و ایالتی تشکیل گردید. این شوراها بین هم ارتباط قایم نمودند و حکومت مؤقتی تشکیل دادند و به نشر جراید و تشکیلات ملی آغاز نمودند. در پشتونستان محکوم نیز آزادی خواهان و حزب خدائی خدمتگار که قبلاً ارتباط خود را با احزاب سابق هند قطع نموده بودند، به مطالبهٔ ملی خود آغاز نمودند، حزب انجمن وطن بلوچستان نیز با آزادی خواهان صوبه سرحد اشتراک هدف و مطالبهٔ خود را اعلان کرد.

حکومت پاکستان در مقابل این نهضت به اقدامات عنیف و شدید پرداخت؛ اولاً در مقابل افغانستان به تولید مشکلات ترانزیتی و اقتصادی و پروپاگندهای مطبوعاتی آغاز نمود [از طریق نشر برنامه معروف مهرخان]، آزادیخواهان پشتونستان محکوم را در محابس افگند، مؤسسات ملی، جراید ملی و زعمای ملی آنها را از بین برد،

درمقابل حرکات آزادی خواهانه پشتونستان آزاد به بمباری و تجاوز مسلحانه پرداخت، حتی دامنه این بمباری ها تاخاک افغانستان نیز رسید، چنانچه از واقعه " مغلگی " نمایندگان محترم اطلاع دارند.

حکومت پاکستان از بدگویی و اقدامات علیه حکومت افغانستان نیز خودداری نورزید و بعضی ازمطرودین ملی [مقصد احتمالا از پوهاند عبدالحی حبیبی است که در آنوقت از کشور فرار و به پاکستان پناهنده شده بود] را در سرحدات مملکت بصورت آله پروپاگند بر علیه افغانستان استعمال نمود که نتیجه نه بخشید.

این کشیدگی اوضاع را حکومت افغانستان آرزو نداشت و چون عواقب آن ناگوار بود، وخامت آنرا بهاطلاع دول متحابه و دوست هردو کشور میرساند، شخصیت های افغانی هنگام مسافرت به خارج و یامؤسسه ملل متحد هم به اولیای امور پاکستان و هم دول متحابه نتایج ناگوار این وقایع را خاطر نشان میساختند.

دراینوقت حکومت امریکا به هردو حکومت پیشنهاد دوستانه نمود که به تبادلۀ سفرا و توقف نشرات مخالفانه و اعمال نفوذ برای آرامی در سرحد و مذاکره در باره آن توصیه می نمود. حکومت افغانستان این پیشنهاد را با جزئی تعدیل قبول ولی پاکستان آن را رد کرد.

هنگامیکه پاکستان اگریمان سفیر کبیر کنونی خود را مطالبه نمود، حکومت افغانستان توأم با حسن نیت آمادگی خود را برای آمدن مذکور اظهار کرد. نامبرده بیک سلسله مذاکراتی آغاز نمود که بالاخره در آن هیچگونه اطمینان درباره فیصله سرنوشت مردم پشتونستان دیده نشد و چون حکومت پاکستان برای مذاکره درین مسئله حاضر نمی شد، حکومت افغانستان از فرستادن سفیر کبیر به

کراچی خودداری می نمود، چونکه این اقدام را بیضرورت [بی لزوم] می دانست.

هنگامیکه "فلیپ جیسی" سفیرکبیرسیار حکومت امریکا برای یک مسافرت مؤقتی بکابل آمد و نیز هنگامیکه "جارج مکی" معین امور شرق در وزارت خارجه امریکا مسافرتی به افغانستان نمود، حکومت افغانستان گذارشات [گزارشات] موضوع را برای شان کاملاً حالی گردانید.

هنگامیکه والاحضرت مرحوم سردار محمدهاشم خان برای معالجه بخارج عزیمت مینمودند، دو مرتبه ازطرف حکومت مامور گردیدند که در کراچی با اولیای امور پاکستان مذاکراتی بنمایند.

همچنان والاحضرت سپه سالار غازی سردار شاه محمود خان حین مسافرت شان بخارج در هر جائیکه رسیدند و با اشخاص مهمی که برخوردند، از اظهار این حقیقت خودداری نفرمودند و توجه شانرا در حل مسالمت کارانه این قضیه مهم جلب نمودند.

هنگامیکه شاغلی وزیر خارجه امریکا به مسافرات آسیائی خود آغاز نمود، ازطرف افغانستان سفیرکبیر اعلیحضرت در دهلی مامور گردید که عواقب این اوضاع را به اطلاع او برساند.

پس از آنکه عم محترم من والاحضرت سپه سالارغازی سردار شاه محمود خان از عهده صدارت استعفا دادند و بنده متصدی امور حکومت گردیدم، کوشش نمودم که مساعی ممکنه از راه دیپلوماسی بعمل آورده شود. چنانچه با اعزام یکفتر شارژدافیر به کراچی اقدام نمودم و منتظر بودم که وعده های حکومت پاکستان برای آغاز مذاکره صورت عمل بگیرد. هنگامیکه آقای ریچارد نکسن معاون ریاست جمهوری امریکا بکابل آمد، با او هم نقطه نظر و حسن نیت حکومت افغانستان را واضح ساختم، ولی متعاقب آن

واقعاتی بعمل آمد که حل مسئله پشتونستان را هنوز مشکل تر ساخت.

حکومت امریکا و عده کمک نظامی را رسماً به پاکستان امضا کرد. این اقدام از یک طرف موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زد و از طرف دیگر حکومت پاکستان را به مقابل مردم بیدفاع پشتونستان جدی تر ساخت و هکذا اندیشه تهدید پاکستان را برای افغانستان قویتر گردانید. در همان وقت حکومت افغانستان این اندیشه خود را به اطلاع حکومت امریکا رسانید. وزیر امور خارجه [افغانستان] حین مراجعت خود از مسافرت امریکا در اثر دعوت حکومت پاکستان از کراچی دیدن کرد و در موعد توقف خود با اولیای امور پاکستان و مخصوصاً صدراعظم سابق آن مملکت مذاکراتی بعمل آورد و طرفین به مفاهمه رسیدند که مشکلات خود را با تعیین هیئت های مسئول تحت بحث قرار دهند. متأسفانه این مفاهمه بنابر ابا ورزیدن حکومت پاکستان از عملی ساختن آن عقیم ماند.

همچنان وزیر امور خارجه در مسافرت فوق و مسافرت مابعد خود در امریکا اندیشه های حکومت افغانستان را در این مورد به اطلاع ذوات مسئول دولت امریکا رسانیده است. حکومت پاکستان با استفاده از اوضاع برای ادغام قطعی و نهائی علاقه های پشتونستان کمر بست و پلان "یک یونت"<sup>۴۱</sup>] را بوجود آورد و عکس العمل این

<sup>۴۱</sup> - در سال ۱۹۵۴ حکومت افغانستان سعی کرد تا در موضوع پشتونستان با پاکستان به موافقه برسد و حکومت پاکستان هم در اول بی میل نبود، زیرا آنها درگیر یک موضوع بزرگتر یعنی معضله کشمیر با هند بودند. اما اوضاع داخلی پاکستان طوری بود که آزادی عمل شانرا محدود می ساخت، چون پاکستان در هنگام تأسیس به دو قسمت غربی و شرق منقسم شده بود که از هم در فاصله بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر قرار



اقدام در مردم افغانستان بسیار شدید بود. چنانچه واقعه "پرچمها" بمیان آمد. علی الرغم اظهار حسن نیت حکومت افغانستان برای حل این حادثه حکومت پاکستان سیاست عنودانه را پیش گرفت و نه تنها یک تهدید رسمی به افغانستان سپرد، بلکه بیشتر از پنج ماه طبیعی ترین حق این ملت را که حق تجارت و کسب معیشت است، تلف نمود و راه ترانزیت طبیعی دولت افغانستان را بکلی مسدود ساخت.

باوجود آنکه حکومت افغانستان قضیه "پرچمها"<sup>۴۲</sup> را باحسن نیت خاتمه داد، ولی حکومت پاکستان با اعلان عملی نمودن پلان

داشتند. قسمت بیشتر نفوس پاکستان در بنگال [بنگله دیش امروزی] درپاکستان شرقی زندگی میکردند که همه شان را بنگالیان تشکیل میداند، درحالیکه پاکستان غربی دارای نفوس کمتر و متشکل از اقوام سندی، پنجابی، بلوچ و پشتون بودند و به ولایات صوبه سرحد، بلوچستان، سند و پنجاب تقسیم شده بودند و اما حکومت مقیم در پاکستان غربی درنظر داشت تا قدرت بیشتر در آنجا در دست داشته باشند و لذا این موضوع مشکلات را بین پاکستان غربی و شرقی بار آورده بود. زعمای پاکستان تصمیم گرفتند تا هر چهار قسمت پاکستان غربی را به زیر نام یک واحد اداری یعنی یک "یونت" در آورند تا تعادل نسبی را بین شرقی و غربی تا حدی حفظ کنند. این تغییر که در آغاز ۱۹۵۵ اعلام شد، در واقع حق تعیین سرنوشت پشتون ها را که افغانستان از آن حمایت میکرد، بکلی نادیده گرفت و پشتون ها را مدغم در یونت واحد پاکستان غربی ساخت. اینکار موجب بروز کشیدگی های جدی بین افغانستان و پاکستان گردید.

<sup>۴۲</sup> - مقصد از حادثه "پرچمها" همانا جریانی است که متعاقب اعلام تشکیل یک "یونت" در پاکستان غربی مظاهره بزرگی در کابل براه افتاد [البته به رهنمایی غیرمستقیم حکومت] که در نوع خود قبلاً در افغانستان نظیر نداشت. امرشده بود که متعلمین صنوف متوسطه و بالاتر لیسه های کابل را نیز به مظاهره سهیم سازند. اینجانب در آن سال درصنف هفتم لیسه حبیبیه قرار داشتم و مظاهره از شروع جاده میوند آغاز گردید و تا وقتی به مسجد پل خشتی رسید، آنقدر جمع و جوش مردم زیاد شد که راه های مسدود گردیدند. بهرحال تعداد کثیری در برابر سفارت پاکستان که درمقابل وزارت خارجه قرار داشت، بیشتر تجمع کرده و معلوم نشد که چگونه چند جوان از دیوار سفارت بالا رفته و پس از شکستادن شیشه های سفارت بیرق (پرچم) پاکستان را فرود آورده و توهین کردند که در آن زمان یک عمل بس جدی تلقی می شد و اینکار در

یک یونت که در آن شمول جبری پشتونستان نیز داخل بود، دوباره هرگونه امکان بهبود علایق را بین مملکتین مختل ساخت. من برای جلوگیری از عواقب وخیم این امر ملاقات مستقیم را از صدراعظم پاکستان خواهش کردم و چون نامبرده موضوع پشتونستان را مستثنی گردانید، این کوشش هم نتیجه نداد.

از آنجا که قضیه پشتونستان مربوط تعیین سرنوشت برادران پشتون ماست و در آن احساسات هر فرد ملت افغانستان دخیل است، بر علاوه حالات عادی حکومت ضروری دانست نمایندگان بیشتر ملت رابه واسطه لویه جرگه نیز از حقایق آگاه [سازد] تا در این مورد تصمیم خود را صادر کنند. پس موضوع را حکومت بحضور اعلیحضرت معظم همایونی معروض داشته و احضار این جرگه بزرگ را استدعا نمود.

از گذارشات فوق، وکلای محترم لویه جرگه فهمیده خواهند بود که درین مدت طولانی و مخصوصا در این ظرف هشت سال اخیر [از ایجاد پاکستان در ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۵ تدویر لویه جرگه] از طرف حکومت افغانستان اقداماتی بعمل آمده و تاحد ممکن کوشش شده از راه مفاهمه دوستانه اهمیت موضوع را به زمامداران مسئول پاکستان حالی سازند و برای حل مسالمت جویانه آن به فیصله برسند. متأسفانه که تمام مساعی حکومت مختلف افغانستان بجای نرسید، بلکه نتیجه آخرین آن ادغام جبری مردم پشتونستان در یونت غربی

---

قنسلگریهای پاکستان در جلال آباد و قندهار نیز صورت گرفت. سپس عین عمل را پاکستانی ها به حیث رویه بالمثل در سفارت افغانی و قونسلگر های آن در پاکستان انجام دادند و به بیرق افغانستان توهین نمودند که در اثر آن روابط بین دو کشور منقطع شد و عواقب بعدی آن به شمول بستن راه ترانزیت و غیره برای افغانستان درد آور بود. (داکتر کاظم)

پاکستان گردید و به این صورت آخرین امید ملیون ها برادر پشتونستانی ما به یأس مبدل گردید.

با این اقدام خود زمامداران پاکستان ثابت ساختند که تصمیم گرفته اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را خدای ناخوسته برای همیشه از بین برده و علاقه های آن را برخلاف میل آن مردم جزء لایتجزای پاکستان بسازند.

از طرف دیگر با کمکهای نظامی و اقتصادی که به پاکستان بعمل آمده و می آید، بکلی موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زده و خطرات مدهشی را برای امروز و آینده افغانستان تولید کرده است، چنانچه همین تقویة نظامی به پاکستان موقع داده است تا از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پایمال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارند.

بنده به حیث صدراعظم و خدمتگار قوم وظیفه وجدانی و ملی خود را ایفا کرده نخواهم بود، اگر حقایق و خطراتی را که نظر به توضیحات فوق افغانستان در آینده به آن مواجه شدنی است، پیش از پیش به اطلاع نمایندگان محترم ملت افغانستان رسانیده نمی باشم [نرسانم].

با توضیحات فوق بهتر است خدمت وکلای محترم ملت با کمال وضاحت روشن سازم که درین موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض وجود میکند:

۱- آیا حکومت افغانستان صدای تظلم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط حمایه حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لبیک بگوید و حقوق مشروع و مسلم شانرا حمایه کند، یا نه؟

۲- چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی که با پاکستان کرده شده و میشود، در این منطقه کاملاً بهمخورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویة دفاعی مملکت اقدام نماید، یا خیر؟

درخاتمه باید گفت: تصمیماتی که وکلای محترم لویه جرگه درین موقع تاریخی گرفتنی هستند، تأثیرمهم و بزرگی درحالت و سرنوشت آینده ملت دارد و من از خدای بزرگ و توانای خود تمنا دارم تصمیم نمایندگان ملت آن چیزی باشد که در آن خیر و سعادت، شرافت و ناموس ملت افغان تأمین و محافظه شده باشد.

پاینده باد افغانستان

زنده باد شاه ما»<sup>۴۳</sup>

## متن تصویب و فیصله لویه جرگه سال ۱۳۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

به توفیق خدای دانا و توانا و به دعای طول عمر المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و به سعادت و بخت یاری افغانستان، لویه جرگه یعنی مجلس بزرگ ملی که به پیشنهاد شاغلی سردار محمد داؤد صدراعظم و اراده سنیة اعلیحضرت معظم همایونی المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه در مرکز مملکت اجتماع نمود.

بتاریخ ۲۲ عقرب ۱۳۳۴ ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر در تالار قصر استور به تلاوت قرآن کریم و نطق شاهانه که رئیس مجلس بزرگ ملی می باشند، افتتاح گردید و به سببیکه ذات ملوکانه

<sup>۴۳</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، مقاله (مکتبی بر معضله پشتونستان داود خان و روابط با پاکستان)

قسمت دوم، افغان جرمن آنلاین فیبروری ۲۰۱۷

در تمام جلسات لویه جرگه حضور بهم‌رسانیده نمی توانستند، به شاغلی محمد نوروز رئیس دوره نهم شورای ملی امر فرمودند که مجلس را به انتخاب یکنفر نائب رئیس دعوت نماید.

هنگامیکه اعلیحضرت معظم همایونی از سالون اجتماع لویه جرگه تشریف فرما گردیدند، حسب الامر او الامر معظم مجلس به انتخاب نائب رئیس دعوت شد و در نتیجه شاغلی محمد گل مهمند وکیل نرنگ و بادیل ولایت مشرقی به نیابت ریاست مجلس لویه جرگه منتخب گردید.

سپس به اجازه شاغلی نائب رئیس شاغلی صدراعظم بیانات مفصل خود را در موضوع حقوق مردم پشتونستان بحضور مجلس قرائت نمود و خاطر نشان ساخت که حکومت افغانستان در مدت هشت سال سعی و کوشش نمود تا از راه مفاهمه دوستانه اهمیت موضوع را به زمامداران پاکستان حالی سازد و برای حل مسألت جویانه آن به فیصله برسد. متأسفانه که تماماً مساعی حکومت افغانستان بجائی نرسید، بلکه آخرین نتیجه آن ادغام جبری خاک پشتونستان در یونت غربی پاکستان گردید.

با این اقدام خود زمامدارن پاکستان ثابت ساختند که تصمیم [اتخاذ] نموده اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را برای همیش از بین برده و علاقه های آن را برخلاف میل آن مردم جزء پاکستان بسازند. از طرف دیگر با کمکهای نظامی و اقتصادی که به پاکستان از طرف بعضی ممالک بزرگ بعمل آمده و می آید، بکلی موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زده و خطرات مدهشی را برای امروز و آینده افغانستان تولید کرده است، چنانچه همین تقویة نظامی به پاکستان موقع داده است تا

از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پایمال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارند. شاعلی صدراعظم بعد از دادن توضیحات مفصل اظهار نمود که بنده به حیث خدمتگار قوم وظیفه وجدانی و ملی خود میدانم: حقایق و خطراتی را که افغانستان به آن مواجه شدنی است، به اطلاع نمایندگان محترم ملت برسانم و با کمال وضاحت روشن بسازم که درین موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض وجود میکند:

۱ آیا حکومت افغانستان صدای نظم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط حمایت حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لیبیک بگوید و حقوق مشروع و مسلم شانرا حمایه کند، یا نه؟

۲ چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی که با پاکستان کرده شده و میشود، دراین منطقه کاملاً بهم خورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویة دفاعی مملکت اقدام نماید، یا خیر؟

بعد از شنیدن بیانات شاعلی صدراعظم اعضای لویه جرگه با اجازه شاعلی نائب رئیس به مذاکرات و اظهار نظر پرداختند و از روز اول انعقاد مجلس تا روز سوم که ۲۴ عقرب است، سه روز متوالی با حضور ۲۷۱ نفر وکلاء ملت در اطراف پیشنهاد حکومت بحث و مذاقه بعمل آمد و بعضی از نمایندگان ملت از نزد شاعلی صدراعظم سؤالاتی نمودند و جوابات قناعت بخش گرفتند.

بتاریخ ۲۶ عقرب لویه جرگه باز تحت ریاست نائب رئیس انعقاد یافت و بعد از مذاکرات و بیانات و پرسشات وکلا و توضیحات شاعلی صدراعظم و سائر اعضاء حکومت کمسیونی ازطرف لویه جرگه تعیین گردید تا فیصله آخری لویه جرگه را

تسويد و به مجلس عمومي حاضر دارند و به تاريخ ۲۷ عقرب مجلس لويه جرگه مکرراً طبق معمول تشکيل جلسه داد و به اتفاق آراء باین نتیجه رسید:

۱ - حمايت حق تعيين سرنوشت مردم پشتونستان که برادران همکيش و همزاد ما هستند، بنا بر درخواست عامه توده مردم پشتونستان وظيفه ملت و حکومت افغانستان است بناءً عليهذا لويه جرگه بحکومت توصيه ميکند که مطابق ايجابات اوامر شرعي و اشتراک تاريخ و عرق و کلتور از درخواست عامه مردم پشتونستان برای حق تعيين سرنوشت آنها حمايت نمايند.

۲ - نظر به سياست موجوده حکومت پاکستان مخصوصاً بهم خوردن توازن قوا درين منطقه که در اثر گرفتن کهمک [کمک] های نظامی از ممالک بزرگ از طرف پاکستان بوجود آمده، اضرار اراده سوء و اقدامات خطرناک پاکستان به افغانستان نیز متوجه گرديده است، پس در چنین موقع پرخطر وظيفه حکومت است مملکت را نظر بفریضه حفاظت استقلال و تماميت ملی تقويه کند.

بناءً عليه لويه جرگه بملاحظه ايجابات و ضرورت وقت حکومت را توصيه ميکند تا بهر گونه طرق و وسايل که ممکن باشد و بهر قسميکه بصورت شرافتمندانه که میسر شود، مملکت را بغرض دفاع مجهز و تقويه نمايد.

۳ - لويه جرگه به نمايندگی از ملت افغانستان اعلام میدارد که بهیچ وجه صورت علاقه های پشتونستان را برخلاف ميل و آرزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و درين مورد تصويب نمبر ۷۲ تاريخی ۲۳ میزان ۱۳۳۴ مجلسین شورای ملی و اعيان را تائيد و تصديق مينمايد.

درخاتمه لویه جرگه به پشتیبانی هرسه مقصد فوق آمادگی ملت را بحکومت وعده و اطمینان میدهد. ومن الله التوفیق و علیه التکلان. (پایان متن تصویب و فیصله لویه جرگه سال ۱۳۳۴)

داکتر کاظم علاوه میکند که: به ملاحظه محتوای فقره شماره ۳ "تصویب و فیصله لویه جرگه" که در فوق ذکر شد، موضوع به یک تصویب دیگر تحت شماره ۷۲ تاریخی ۲۳ میزان ۱۳۳۴ مجلسین شورای ملی و اعیان رویت داده شده است که خوشبختانه بازهم این سند را در آرشیف خود پیدا کردم، آنهم درکتاب "آئینه شورا" تألیف محمد محسن صابر هروی (در دو جلد) که درسال ۱۳۸۶ بوسیله ریاست اطلاعات عامه ولسی جرگه در کابل چاپ شده است. جلد اول کتاب که حاوی رویدادهای مختصر شورای ملی از دوره اول تا دوره نهم (از ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۶) را دربرمیگیرد، به استناد سالنامه ۱۳۳۴ درتصویب مورد نظرچنین آمده است (عین متن مندرج صفحه ۲۶۰ تا ۲۶۲ کتاب مذکور):

**اجمال جلسه فوق العاده مجلسین شورای ملی و اعیان در مورد مسئله پشتونستان بتاريخ روز دوشنبه ۲۳ میزان ۱۳۳۴**  
درحالیکه وکلای شورای ملی و اعیان با روسای مجلسین محمد نوروز خان رئیس شورا و فضل احمد خان مجددی رئیس اعیان حضور داشتند، درآثر اعلامیه یک شب قبل از دارالانشای شورای ملی در قصر سلامخانه جلسه فوق العاده تشکیل دادند.

بساعت ۱۱ قبل ازظهر شاغلی سردار محمد داؤد صدراعظم با هیأت کابینه به اجازه مجلسین داخل مجلس گردیده به اجازه شاغلی رئیس شورای ملی قضایای تاریخی پشتونستان را با تمام اجراءات دیپلوماسی و سیاست حکومت افغانستان که اخیراً در راه تأمین حقوق مردم پشتونستان و تعیین سرنوشت آنها طبق آرای عام خود



پشتونستانی ها اتخاذ نموده بود، با اقدامات غیرقانونی تجاوز کارانه حکومت پاکستان مخصوصاً اقدامات اخیر آن که خاک پشتونستان را بدون مراجعه به آرای عامه و رضایت مردم پشتونستان در یونت غربی پاکستان مدغم کرده است، به مجلس مفصلاً گزارش و نظریه مجلسین را نسبت به خط مشی و تعقیب سیاست آینده افغانستان در مسئله پشتونستان خواستار شد که بعد از استماع راپور شاغلی صدراعظم مجلس به اتفاق آراء چنین تصویب کرد:

### **فیصله مجلسین مختلط شورای ملی و اعیان در مورد**

#### **مسئله پشتونستان مورخ ۲۳ میزان ۱۳۳۴**

۱ اقداماتی که حکومت افغانستان تا امروز در مسئله پشتونستان به عمل آورده کاملاً موافق بروی تصویبی است که قبلاً به تاریخ ۱۰ سرطان ۱۳۲۸ از طرف شورای ملی افغانستان اعلان گردیده و به آرزو و آمال ملت توافق کامل دارد.

۲ امروز حکومت پاکستان خلاف عدالت بشری و مغایر منشور ملل متحد به حقوق میلیون ها مردم پشتونستان دست تخطی دراز کرده و بدون مراجعت به آرای عامه سرنوشت اهالی پشتونستان را جبراً با یونت پاکستان غربی مربوط میگرداند، تجاوز سریع دانسته، تقبیح میکند و یک بار دیگر اعلام میکند که ملت افغانستان به هیچ صورت خاک پشتونستان را بدون رأی آزاد خود اهالی آنجا جزء خاک پاکستان نشناخته و نمی شناسد.

۳ ارتباط ملت افغانستان با مردم پشتونستان از نقطه نظر دین، تاریخ، کلتور، نژاد یک رشته قوی و ناگسستنی بوده و هیچ قدرتی به یاری خداوند این میلان طبیعی و علایق لاینقطع را از بین

برده نمی تواند، اینست که پشتیبانی خود را از حقوق حقه آنها یکبار دیگر تأیید می کند.

لهذا مجلسین شورای ملی و اعیان به نمایندگی از تمنیات عموم طبقات ملت افغانستان سیاست حکومت شاعلی سردار محمد داود صدراعظم افغانستان را در مورد پشتونستان با اعتماد کامل تأیید و پشتیبانی خود را نسبت به هر اقدام که برای رسیدن به این هدف ملی از طرف حکومت مقتضی دیده شود، اظهار میدارند. <sup>۴۴</sup>»

با مطالعه متن بیانیه داودخان در لویه جرگه و فیصله لویه جرگه ۱۳۳۴، دانسته میشود که سیاست حکومت افغانستان در مقابل پاکستان، سیاست ادعای ارضی نبوده بلکه براساس برآورد ومحاسبه برهم خوردن توازن قوا بسود پاکستان که حمایت نظامی امریکا را با شامل شدن در پکت نظامی سیتو کسب کرده بود، در محدوده امکانات مقدور طوری مطرح شده بود که به پشتونهای آنسوی خط دیورند وعده حمایت از حق خود ارادیت وتعیین سرنوشت شان را توسط خود شان انعکاس میداد!

مسلم است که داودخان به عنوان صدراعظم کشور مجبور ومکلف بود تا مشی را که لویه جرگه افغانستان در ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵ برایش مجاز کرده بود، یعنی دفاع از «حق تعیین سرنوشت» مردم پشتونستان، در همان چوکات با پاکستان برخورد نماید. فیصله لویه جرگه ۱۳۳۴ بعد از فیصله شوری ملی ۱۳۲۸(که معاهده خط دیورند را ملغاً قرار داده بود و ادعای ارضی را مطرح کرده بود) تدویر یافته بود و چنانکه دیده میشود لویه جرگه ۱۳۳۴ش فیصله شورای ملی سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ را در رابطه با اجراءات حکومت تا

<sup>۴۴</sup> - داکتر سیدعبدالله کاظم، مقاله (مکتبی بر معضله پشتونستان داود خان و روابط با پاکستان)

آن زمان تأیید کرده ولی الحاق ارضی را تأیید نکرده است. زیرا لویه جرگه با در نظر داشت وضعیت سیاسی و اقتصادی و نظامی افغانستان، و تجارب بدست آمده از برخورد با پاکستان در طول سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۴، درک میکرد که افغانستان نمیتواند جغرافیای منطقه را تغییر بدهد و ادعای الحاق سرزمین های از دست رفته را مطرح کند. آنهای که ادعای ارضی دارند و شعارهای (از آمو تا اتک) سر میدهند، جز ابراز احساسات خشک و بیهوده راه حل عملی پیشنهاد کرده نمیتوانند و یا شاید گماشته شده باشند تا افغانستان را که بشدت آسیب پذیر شده است متحمل جنگ و تجزیه نمایند.

ادعای مالکیت بر پشتونستان، بی احترامی به ارادهٔ مردمان آنسوی خط دیورند است، و علاوتاً شبیه ادعای مالکیت الماس کوه نور در تاج ملکه انگلیس است. الماس کوه نور هم برای مدت ۹۰ سال زیب تاج پادشاهان افغانستان بود ولی بعدها رنجیت سینگ زعیم پنجاب، آنرا از شاه فراری افغان، شاه شجاع، بزور یا به خدعه گرفت و سپس از رنجیت سینگ بدست انگلیسها افتاد و امروز بر تارک تاج ملکه انگلیس می درخشد، اما زور افغانستان برای باز ستانی آن از ابر قدرت انگلیس، نمیرسد.

از داکتر صاحب کاظم امتنان مینمایم که بانشر مقاله ممتع تحقیقی-تاریخی و تحلیلی خود، مرا و امثال مرا از یک غلط فهمی تاریخی-سیاسی نجات دادند و بنابر آگاهی تازه بجا و لازم میدانم تا از انتقاد های خود به آدرس مشی داودخان در باره پشتونستان، از روح آن مرد بزرگ تاریخ و شهید وطن داودخان معذرت بخواهم و یاد شان و تلاش شان را در حمایت از حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان گرامی بخواهم.

داکتر کاظم می گوید با وجود همچو مصوبه و اعلام الغای معاهده دیورند از طرف شورای ملی، باز هم دولت افغانستان نخواست تا موضوع را به حیث یک ادعای ارضی و به عبارت دیگر بطلان خط دیورند پیش ببرد، بلکه دولت در مطرح ساختن حق تعیین سرنوشت و خود مختاری قبایل آزاد یعنی آنهائیکه بین خط دیورند و "سرحد اداری" مسکون بودند، تلاش میکرد. اما حکومت پاکستان از اوضاع استفاده کرده به سرعت جرگه بزرگ "چهار سده" را درهم کوبید و رهبران سیاسی را به زندان افکند و تمام فشار خود را برای حذف هویت پشتونستان محکوم یعنی "شرق سرحد اداری" وارد نمود و پشتونهای وفادار به پاکستان را به مقامهای بالا تا ریاست جمهوری ارتقا داد (مارشال ایوب و غلام اسحق خان را تا ریاست جمهوری، حمیدگل و نصیرالله بابر را تا ریاست آی اس آی، گوهر ایوب، آصف احمد علی و سرتاج عزیز را تا وزارت خارجه و تعداد دیگر را به مقامهای بلند نظامی رسانید) و نیز از شجاعت ذاتی پشتونها در جنگ علیه هند استفاده فراوان کرد، چنانکه بخشی از کشمیر را که اکنون در تصرف پاکستان است، با قوای داوطلب پشتون ضمیمه خاک خود ساخت. مردم بلوچ از اینکه حکومت افغانستان تأکید خود را بیشتر به حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان معطوف کرده بود و از حقوق بلوچ ها کمتر یادآوری میکرد، گلایه داشتند، بخصوص زمانیکه قیام بلوچ ها کسب شدت و مارشال ایوب خان آنها را با بیرحمی سرکوب نمود، این گلایه ها بیشتر شد. همان بود که حکومت افغانستان سردار محمد نعیم وزیر خارجه را در ماه جنوری ۱۹۶۰ به پاکستان اعزام کرد، اما بجای اینکه چنین مذاکرات به نتیجه برسد، برعکس مارشال ایوب رئیس جمهور پاکستان که به پشتو صحبت میکرد با ابراز این مطلب که

گویا اردوی پاکستان این قدرت را دارد که در ظرف چند ساعت کابل را اشغال کند، فضای مذاکره را به بن بست کشانید. «<sup>۴۰</sup>

### پاکستان و خنثی سازی داعیه پشتونستان :

پاکستان از همان آغاز ایجادش که خود را با دشمنی افغانستان برسر مسئله پشتونستان مواجه دید، در راستای خنثی کردن داعیه پشتونستان و ناسیونالیزم پشتون، دست به تاسیس و توسعه مدارس مذهبی در میان قبایل سرحدی زد و به ترویج ایدیولوژی بنیادگرائی پرداخت تا ذهن آنها را از هرگونه داعیه حق تعیین سرنوشت خویش منحرف سازد و فقط با پافشاری بر اسلام و اسلامیت به پاکستان هویت بدهند، و از مبارزه برضد استبداد و بی عدالتی های اجتماعی و سیاسی غافل بمانند.

پاکستان برای انحراف ذهنیت ناسیونالیزم قبایل پشتون روی مدرسه های مذهبی سرمایه گذاری کرد و برای مدرسین این مدرسه ها که وظیفه تبلیغ اسلام و جهاد را به پیش می بردند، معاشات بلند منظور کرد. روحانیون و ملا امامان که دیدند متاع دینی و ملائی شان از طرف دولت خریداری و حمایت میشود، در سرتاسر مناطق قبایلی و بلوچستان در مساجد و خطبه های دینی در پنج وقت نماز، و خارج از اوقات نماز، بجز از اسلام و جهاد با کفار، بحث و سخنی دیگری شنیده و گفته نمیشد. پابندی مردم به اجرای مناسک دینی چنان زیر کنترل ملا امامان مساجد و مولوی های مدرسه های مذهبی قرار داده شد که هرگاه یکی از نمازگزاران اهل قریه یک وقت به نماز جماعت حاضر نمیشد، مورد سوال و بازخواست ملا

<sup>۴۰</sup> - داکتر کاظم، همان مقاله، بخش سوم (محمد اکرام اندیشمند: "ما و پاکستان"، ... صفحه ۲۴۳، برگرفته از کتاب: "تاریخ روابط خارجی پاکستان" صفحه ۹۹)

امام قرار میگرفت و اگر عذرش نزد ملا امام موجه نمی بود، حتی به جزاهای سختی نیز محکوم میگردید.

بنابراین روحانیون، برای اولین بار در میان قبایل سرحدی پاکستان از موقف ممتاز و ویژه ای برخوردار شدند و چون این مقام و امتیازات را از اثر تبلیغ و ترویج اسلام سیاسی با حمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان بدست آورده بودند، آنها بقای این وضع را میخواستند و تحصیل در مکاتب عصری را نوعی بی دینی و کفر تلقی میکردند.

اهداف آی اس ای از ایجاد مدارس مذهبی در مناطق قبایلی و بلوچستان در کنار تربیت جهادگران برای جنگ با هندوستان برسر کشمیر، خنثی کردن احساسات ناسیونالیستی پشتونها نیز می باشد. تابدین وسیله مردم قبایل را مشبوع از اندیشه های بنیادگرایی بار آورده از تعلیمات و آموزش های مدرن و عصری به دور نگهدارد. زیرا در اینصورت فرزندان قبایل پشتون و بلوچ با دسترسی به علوم عصری، مجهز با دانش و علوم معاصر بار می آمدند و آنگاه احساسات ملی گرایانه پیدا میکردند و توجه خود را به احقاق حقوق ملت پشتون و بلوچ، معطوف و برای خود حقوق و امتیازات بیشتری از حکومت پاکستان تقاضا میکردند. مثلاً تقاضای ایجاد یک ایالت خود مختار به نام پشتونخوا را با تاسیس پوهنتون هایی در مناطق قبایلی مینمودند و تقاضای آموزش به زبان مادری خود ( پشتو ) را، یکجا با ایجاد نهادهای مطبوعاتی و نشر روزنامه ها و رادیوها و تلویزیونهای به زبان پشتو را میکردند و در تمام عرصه های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همان حقوقی را از دولت مطالبه میکردند که برای مردم لاهور و پنجاب و اسلام آباد پاکستان داده شده است.

پاکستان پیوسته میکوشد داعیه ملی پشتونخوا را به داعیه بنیادگرایی مذهبی تبدیل کند تا از طرف جامعه جهانی حمایت نشود و به

همین منظور در طول بیست سی سال اخیر به حمایت از گروه های مذهبی در افغانستان پرداخت تا گروه های ملی گرای پشتونخوا را به حاشیه براند و از طریق حمایت از گروه هایی چون طالبان از کابوس جدایی طلبی پشتونها نجات یابد و افغانستان را خانه امن برای خود بسازد. پاکستان هرگز مائل نیست پشتونهای آنطرف سرحد از قالب عنعنات قبایلی بیرون شوند و به سیستم دولت مداری و نحوه تأمین ارتباط با جهان خارج آشنائی پیداکنند. بنا براین پاکستان هرگز راضی نیست تا پشتونهای ساکن افغانستان دارای قوت و نظامی باشند که در آینده الگویی برای پشتونهای ساکن ایجنسی های آنطرف خط دیورند گردند؟

اکنون هرکس بخوبی میداند که بنیادگرایی اسلامی در مناطق قبایلی آنقدر رشد و نمو یافته است که امروز از ۸۰ تا ۹۰٪ مردم قبایل پیرو شش حزب بنیادگرای اسلامی (جمعیت علمای اسلامی - فضل الرحمن)، جمعیت علمای اسلام (سمیع الحق)، جماعت اسلامی (قاضی حسین احمد)، جمعیت اهل حدیث، حزب اسلامی و حزب تنظیم اسلامی) یعنی دنبال احزاب (متحدہ مجلس عمل) روانند. در میان این احزاب ششگانه، دو حزب (جمعیت العلماء اسلامی، و جماعت اسلامی) دارای نفوذ بسیار زیاد اند. در وزیرستان شمالی و جنوبی نفوذ مولوی فضل الرحمن و در ایجنسی های مهمند و خیبر نفوذ قاضی حسین احمد بسیار زیاد می باشد. مگر در پهلوی این رهبران در وزیرستان جنوبی نفوذ مولوی بیت الله محسود (بعد از مرگش نفوذ برادرش حکیم الله محسود) و در ایجنسی باجوړ و سوات نفوذ مولانا فضل الله قابل یاد آوری است. این چهار رهبر افراطی پشتون هستند و با یک صدای شان تمام پشتونهای منطقه سر میدهند.

ایکاش در وجود این احزاب پشتون تبار، ذره پی از احساس ملیگرایی و اتحاد پشتونها برای احقاق حقوق از دست رفته شان وجود میداشت تا حال که سلاح گرفته و با حکومت مرکزی دست و

پنجه نرم میکنند و برای تحقق شریعت اسلامی در پاکستان می رزمند، به جای آن برای ایجاد پشتونستان و یا برای خود مختاری سیاسی خود و ایجاد تاسیسات زیربنائی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خود می رزمیدند و لا اقل تدریس به فرزندان خود را بزبان مادری شان از حکومت پاکستان تقاضا میکردند.

### داعیه پشتونستان در دوره جمهوری:

«صبح روز ۲۶ سرطان پس از موفقیت کودتا، محمد داؤد به رادیو افغانستان رفت و اولین بیانیه خود را بطور زنده ایراد کرد. او ضمن مطالب دیگر در مورد سیاست خارجه رژیم جدید به نکات عمده آن اشاره کرد و اما در مورد روابط با پاکستان چنین گفت: «ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشاونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده ایم. سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.»

واضح است که این تذکر مختصر برای حکومت پاکستان که به مجرد اطلاع از موفقیت کودتا بیان همچو موقف را از طرف محمد داؤد انتظارداشت، از همان روزهای اول موجب شد تا خاموشانه در صدد آن گردد که به هرنحوی ممکن دربرابر رژیم جدید در افغانستان و جلوگیری از استحکام آن دست بکار شود. در روز اول سنبله ۱۳۵۲ محمد داؤد در بیانیه مبسوط خود "خطاب به مردم" بار دیگر در زمینه چنین گفت: «در مورد مناسبات ما با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم.



دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خون سردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد. ما عقیده داریم که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدواریم سر انجام به این امر توفیق خواهیم یافت.»

رژیم جدید جمهوری پس از گذشت کمتر از یک ماه از ایراد بیانیه فوق بتاريخ ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ دو ابلاغیه را به پشتو و دری از طریق رادیو و جراید دولتی با متن ذیل به نشر سپرد:

### «ابلاغیه اول:

از مدتی به اینطرف حکومت پاکستان غیر عادلانه و یکجانبه ادعا میکند که افغانستان در امور داخلی پاکستان مداخله میکند. حالانکه دسیسه در افغانستان کشف میگردد که نظر به دلایل قوی تحریکات پاکستان در آن دخیل است. بحیث حکومت یک مملکت صلح دوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد، جداً خواهش میکند تا حکومت پاکستان بار دوم به این گونه اعمالیکه منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بالاخره صلح جهانی میگردد، اقدام ننماید.»

### «ابلاغیه دوم:

از چندی باینطرف دسته ارتجاعیون به ضد نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه میدادند. دوستان انقلاب با تمام برده باری و حوصله متوجه اوضاع این خائنین بودند. خوشبختانه و موفقانه اوشان را با تمام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان وقتیکه نا از حامیان ارتجاع نام برده میشود، چهره های این اشخاص

در مقابل چشم های شان نمودار میگردد. اما برای اینکه خوبتر از حقیقت واقف گردند، اینها عبارت اند از: محمد هاشم میوندوال، خان محمد والی اسبق ننگرهار، دگرجنرال متقاعد عبدالرزاق با یکتعداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه گذشته به امر حکومت گرفتار شدند.» (برگرفته از روزنامه جمهوریت، سال اول، شماره ۴۱، مورخ شنبه ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ ش)

از این تاریخ به بعد بار دیگر مناسبات افغانستان با پاکستان روبه تیره شدن گذاشت و محمد داود بار دیگر لحن جدی تر در برابر مظالم حکومت پاکستان بر مردم بلوچ و پشتون اتخاذ کرد و از اینکه حکومت بوتو علیه جنبش های جدائی طلب بلوچ با حملات بیرحمانه و زندانی ساختن سران بلوچ و پشتون به شدت اقدام میکرد و رژیم جمهوری افغانستان صدای اعتراض خود را علیه آن به حیث یک سیاست عنعنوی بلند میداشت، روابط به سرعت رو به خرابی گذاشت که در اثر آن محمد داود بتاريخ ۱۶ سنبله ۱۳۵۳ یعنی یک سال بعد از کودتا نامه به دکتور کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد نوشت و توجه آن مؤسسه در عملیات بیرحمانه حکومت پاکستان بر مردم بلوچ تقاضا نمود. بوتو بالمقابل نامه جوابیه شدید لحن خود را به سرمنشی ملل متحد ارسال کرد که در آن افغانستان را به مداخله در امور آن کشور متهم ساخته بود. محمد داود رئیس دولت افغانستان نامه مفصل دومی را بتاريخ ۶ قوس همان سال به کورت والدهایم نوشت که محتوای ذیل را در بر داشت:

نامه دوم محمد داود رئیس دولت و صدراعظم افغانستان  
عنوانی سرمنشی ملل متحد در دفاع از حقوق مردم بلوچ  
«جلالتماآبا!»

من توسط نامه مورخه ۷ سپتمبر ۱۹۷۴ خود عنوانی جلالتمآب شما توجه کشورهای عضو ملل متحد را به حالت اضطرار آور صلح و امنیت را در منطقه ای که افغانستان به آن تعلق دارد، سخت به خطر انداخته است، جلب نمودم. نامه مذکور طوریکه تقاضا گردیده بود، طی سند رسمی پ ۲۴، مورخ ۲۵ سپتمبر ۱۹۷۴ از طرف دارالانشای ملل متحد به کشورهای عضو آن سازمان توزیع شد.

افغانستان به حیث یکی از کشورهای عضو ملل متحد وظیفه خود دانست تا جلالتمآب شما و توسط شما کشورهای عضو ملل متحد و تمام جامعه بین المللی را ازین تهدید به صلح و امنیت مستحضر گرداند. افغانستان عقیده دارد که تمام دول عضو مکلف اند که سازمان ملل متحد را از همه حالات مطلع سازند و از وقوع حوادثیکه منجر به اخلال صلح میگردد، جلوگیری نمایند.

اندیشه افغانستان که طی نامه فوق الذکر به اطلاع رسانیده شده، نسبت به عواقبی وخیمی مییابد که شاید در نتیجه سیاست حکومت پاکستان علیه آزادیخواهان بلوچ بروز نماید. این نگرانی بعد از استعمال سیستماتیک قوه، بشمول بمباردمان هوایی از طرف پاکستان بمقابل آزادیخواهان بلوچ که علیه پامال گردیدن تقاضاهای مشروع سیاسی و آرزو های حقه خویش به مقاومت خود دوام میدهند، اظهار گردید.

بعد از آنکه پاکستان قوه نظامی را استعمال کرد و مرتکب عمل مردم کشی و امحای دسته جمعی هزاران نفر بشمول اطفال، زنان و سالخوردگان گردید، آزادیخواهان بلوچ به مواضع غیرمسکون در کوه ها پناه بردند، تا از آنجا برای بدست آوردن حقوق حقه خویش مجادله نمایند. این وضع از طرف احزاب مخالف

پاکستان و رهبران سیاسی بلوچ به توجه موسسات بین المللی مانند کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، دارالانشای کنفرانس اسلامی، موسسه بین المللی صلیب سرخ و هلال احمر و موسسه بخشش [عفو] عمومی بین المللی (امنستی انتر نیشنل) رسانیده شد که توسط وسایط نشراتی و اطلاعاتی بین المللی، با وجود سانسور شدیدی که از طرف حکومت پاکستان وضع شده بود، جهان از آن آگاه گردیدند. درین وقت بود که صدراعظم پاکستان اولین اولتیماتوم خود را برای آزادیخواهان بلوچ صادر کرده و اعلام داشت که: هرگاه ایشان الی ۱۵ اکتوبر ۱۹۷۴ تسلیم نگردند، علیه ایشان عملیات شدید و وسیع نظامی اتخاذ خواهد گردید. در اثر این بود که حکومت افغانستان که از عواقب وخیم سیاست تهدید و استعمال مزید قوه آگاه است، مجبور شد این تخلف آشکار را از اصول منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های قوق بشر به توجه جلالتمآب شما و کشورهای عضو ملل متحد برساند.

حکومت پاکستان توسط نامه مورخه اول اکتوبر ۱۹۷۴ خویش که از طرف صدراعظم پاکستان عنوانی جلالتمآب شما صادر گردیده، نظریات خود را اظهار کرده است. حکومت افغانستان بار دیگر وظیفه خود میداند تا نظر خود را در مورد وضع موجود تقدیم نماید.

حکومت پاکستان پیشنهاد مبنی بر تحقیقات بین المللی را برای دریافت حقایق، مداخله در امور داخلی اکستان قلمداد نموده است. اگر طلب تحقیقات بین المللی به منظور جستجوی حقایق بحیث مداخله در مور داخلی یک کشور محسوب گردد، پس این امر برابر به تسلیم بلا شرط به سیاست بعضی حکومتی خواهد بود که حقوق بشر را نقض مینمایند. درخواست تحقیق حقایق توسط جامعه بین

المللی در آغاز از طرف آزادیخواهان بلوچ و رهبران سیاسی آنها صورت گرفته است که این تقاضا از شتیبانی کامل حکومت افغانستان برخوردار میباشد. لذا مضحک است طوریکه در نامه پاکستان ظهار گردیده که حمایت مردم بلوچ از طرف حکومت افغانستان یک طرح علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی پاکستان میباشد.

در مکتوب شاغلی بوتو ادعا گردیده که حکومت افغانستان بالای قسمت های بزرگ خاک پاکستان دعوی ارضی پیش نموده است. این طور اعلام هرگز و به هیچ سویه توسط حکومت افغانستان صورت نگرفته و توسط هیچ منبعی ثابت شده نمیتواند.

حکومت پاکستان افغانستان را متهم بر این می سازد که: بصورت سیستماتیک عملیات خرابکاری و دهشت افگنی را در داخل پاکستان ترتیب، مساعد و تشویق مینماید. این البته حقیقت دارد که زادیخواهان توسط همه وسایلی که بدسترس شان است با حکومت پاکستان جنگیده اند، ولی این حقیقت ندارد که حکومت افغانستان در آن کدام سهمی داشته است. اگر اجازه داده شود که مجادله آزادیخواهان بلوچ بحیث دهشت افگنی تعبیر گردد، پس همچنان گفته شده میتواند که همه آزادیخواهان در نقاط مختلف جهان دهشت افگان میباشند. به همین منوال درست نیست که به رهبران سیاسی یک داعیه ملی، روسای فیودال خطاب گردند. تنها تحقیقات بین المللی به منظور دریافت حقایق میتواند حقیقت را واضح سازد. تقاضا از جامعه بین المللی برای اینکه حقایق بمیان آید، به هیچ وجه یک طرز العمل فیودالی محسوب شده نمیتواند. رهبری مردم بلوچ بدست منورین و جوانان بلوچ میباشد.

طی نامه خود حکومت پاکستان تذکر میدهد که حقوق و آزادیهای سیاسی همه مردمان پاکستان توسط قانون اساسی که بصورت دموکراتیک ترتیب و از جانب نمایندگان که از طرف همه ایالات پاکستان ستقیما انتخاب شده اند، به اتفاق آراء تصویب گردیده، تضمین شده است و بلوچستان دارای یک حکومت منتخب از مردم نمایندگی میکند، میباشد و مردمان آنجا مانند مردم دیگر ایالات از تمام حقوق اساسی که قانون اساسی آنرا تضمین نموده، برخوردار اند. ولی در اینجا یک حقیقت غیرقابل نکار را باید متذکر شد و آن اینست که نمایندگان منتخب بلوچ ها و پشتون ها بصورت غیرقانونی برطرف گردیدند و اکثریت آنها فعلاً در زندان بسر می برند.

درنامه پاکستان به افغانستان بحیث یک (دولت قرون وسطی) اشاره شده که: «در آنجا امحای جسمانی مخالفین سیاسی یک قاعده است، نه یک استثناء. درسال گذشته یک تعداد افغانهای برجسته به این سرنوشت مبتلا گردیدند و بسیاری ازین ها در سیاه چال ها بدون محاکمه در درد و رنج بسر میبرند.» این گفتار تحریف فاحش حقایق است. من یقین دارم که جلالتمآب شما آگاه هستید که بعد از انقلاب جمهوریت در افغانستان کوشش های به تحریک پاکستان برای از بین بردن رژیم مترقی جمهوریت بعمل آمد که خائنین گرفتار و مجازات گردیدند، ولی مجازات بدون محاکمه صورت نگرفته است. افغانستان در مقابل مداخله پاکستان در امور داخلی کشور همیشه از صبر و تحمل کار گرفته ست. مداخلات پاکستان در امور داخلی افغانستان توسط اسنادی که در دست حکومت افغانستان موجود است، به اثبات رسانیده شده میتواند.

صدراعظم پاکستان افغانستان رایک (دولت قرون وسطی) خوانده است. این حقیقتنا مضحک میباشد. من فکر میکنم هیچ

کشوری در آسیا بهتر از خود پاکستان واجد شرایط خوبتر برای همچو لقبی نباشد، جائیکه حکومت به صورت سیستماتیک حقوق بشر و آزادی های فردی مردم را پامال کرده، جائیکه موسسات دموکراتیک تنها به نام موجود اند و جائیکه بیرحمی عسکر و پولیس یک حقیقت وحشتناک حیات روزمره گردیده است. جنگ نابود کننده که فعلاً بمقابل مردم بی دفاع بلوچ جریان دارد، گواه کافی رویه اهانت آمیز حکومت پاکستان در برابر کرامت بشری و حقوق اساسی مردم بوده و صورت واضح ثابت میسازد که اقدامات آن حکومت به هیچ وجه اعمال یک حکومت عصری و موکراتیک محسوب شده نمیتواند.

در پیام صدراعظم پاکستان عنوانی جلالتمآب شما همچنان تذکر رفته که: «یکصدوپنجاه هزارتن افغانی درسال گذشته به پاکستان پناه برده اند.» این تحریف حقایق است، حقیقت موضوع اینست که این اتباع افغانی کوچیهای افغان هستند که هرسال هنگام فرا رسیدن موسم سرما به وادیهای گرم سواحل رود سند مهاجرت مینمایند. ایشان این رسم و عنعنه را از زمانیکه این مناطق جزء افغانستان بود، تعقیب کرده اند. هنگامیکه بادهای گرم تابستان شروع به وزیدن میکند، این کوچیها به سطوح مرتفع برمیکردند. طرز زندگی کوچیها کاملاً به زمامداران پاکستان معلوم است، طوریکه به اسلاف ان و مقامات برتانوی در دهه های گذشته معلوم بود. لهذا حکومت پاکستان بخوبی میداند که اگر محدودیت های ازطرف مقامات مربوطه پاکستان وضع نمی شد و مزاحمت های ازطرف شان برای آن مردم تولید نمیکردید، تعداد کوچیها بصورت عادی خیلی بیشتر از آنچه در مکتوب صدراعظم اکستان نشان داده شده است، می بود.

گرچه حکومت پاکستان اخیراً کتاب سفیدی نشر کرده و در آن ادعا نموده است که اوضاع بلوچستان آرام شده و مردمی که علیه حکومت پاکستان مبارزه میکردند، تسلیم گردیده اند. میخواهم دو انکشاف مده ای که این ادعای کتاب سفید را کاملاً رد میکند، به توجه شما برسانم: اولاً حکومت پاکستان موعد قبلی اولتیماتوم را که ۱۵ اکتوبر تعیین کرده بود، برای دوماه تمدید کرده است که تمدید این موعد به خوبی نشان میدهد که تهدید توسیع عملیات نظامی و بمباردمان هوایی هیچ گونه تغییری را در مقاومت آزادیخواهان برای حصول حقوق حقه شان وارد ننموده و حکومت پاکستان که در داخل یعاد آن اولتیماتوم موفق به پیشبرد مرام خود شده نتوانست، مجبور گردید برای نیل به اهداف نظامی خود در بلوچستان موعد جدیدی را برای اولتیماتوم خود تعیین کند. ثانیاً به تعداد ۳۴۴ نفر مردم بلوچ شامل زنان و اطفال در این هفته های اخیر به خاک افغانستان پناه آورده اند. رجوع این مردم به فغانستان شدت و وسعت ظلم و تشدد حکومت پاکستان مخصوصاً قوای نظامی آنکشور را بر مردم بلوچ که مجبور ساخته شده اند، مزارع و خانمان خویش را ترک بگویند، نشان میدهد.

ازیکطرف حکومت پاکستان عفو عمومی را برای مجاهدین بلوچ اعلان کرده و با توزیع کتاب سفید خویش اوضاع را در بلوچستان بکلی عادی وانمود میکند و ازطرف دیگر میعاد اولتیماتوم خود را برای دو ماه تمدید مینماید. این تضاد واضح در ابلاغیه های حکومت پاکستان، این امر را تائید میکند که برخلاف ادعای پاکستان در مقاومت مجاهدین بلوچ علیه نظامیان پاکستان هیچگونه تقلیلی رخ نداده است. تمدید اولتیماتوم و مهاجرت پناه گزینان بلوچ به افغانستان کاملاً درست بودن ادعای افغانستان را در این مورد ثابت ساخته و



اندیشه افغانستان را درباره دوام جنگ بین مردم بلوچ و حکومت پاکستان تصدیق مینماید. همچنین بصورت آشکار این حقیقت را تأیید مینماید که تطبیق سیاست خشن و بیرحمانه، مردم کشی و امحای دست جمعی آن حکومت علیه مردم بیگناه بلوچ منجر به آشفتگی روز فزون اوضاع گردیده، حقوق بشری و سیاسی مردم بلوچ را پامال و خطری را برای صلح و امنیت در منطقه ما به وجود آورده است. این واقعات نشان میدهد که افغانستان باید وضعیت وخیم را در بلوچستان به اطلاع شما و از طریق شما به کشورهای عضو ملل متحد و جامعه بین المللی میرسانید و نمی گذاشت پرده ضخیم پروپاگند و پاکستان، حقایق را از انظار بیوشاند. بناءً مندرجات نامه گذشته مورخ ۷ سپتمبر خود را بار یگر تأیید مینمایم و امیدوارم که حکومت پاکستان از استعمال قوه علیه آزادیخواهان بلوچ که توسط اولتیماتوم تهدید گردیده اند، خودداری نماید. امیدوارم جلالتمآب شما احترامات فایقه مرا بپذیرید. «محمد داود»<sup>۴۶</sup>

<sup>۴۶</sup> داکتر کاظم، مکئی برمعضله پشتونستان داود خان و (قسمت چهارم، فبروری ۲۰۱۷)

## مقاله شانزدهم

## ضرورت بازنگری داودخان بر مناسبات سیاسی پاکسورهای ایران و پاکستان (نوشته شده در ۸/۴/۲۰۱۸)

داکتر کاظم درباره داودخان و معضله پشتونستان مینویسد: «در مبحث "چرخش بزرگ" به دلایلی اشاره شد که محمد داؤد را ناگزیر ساخته بود تا گذشته های پر از تنش را با همسایگان به عقب گذارد و در راه برقراری روابط دوستانه و نزدیک با دو کشور همسایه - ایران و بخصوص پاکستان بکوشد و در همین راستا روابط افغانستان را با امریکا و عربستان سعودی نزدیک سازد. سفر بوتو به کابل آغاز یک دوره جدید در مناسبات افغانستان و پاکستان بود و سفر هنری کیسنجر به کابل و نحوه مذاکرات چنان خود مانی و دوستانه بود که در تاریخ روابط دو کشور کمتر نظیر داشت. دلیل این چرخش بر علاوه ضرورت به کمک های اقتصادی برای تطبیق پلان هفت ساله اقتصادی کشور، بیشتر مبتنی بر نگرانی جدی محمد داؤد از فعالیت های تخریبی گروپهای چپ و راست افراطی بود. محمد داؤد میخواست با نزدیکی به پاکستان و عربستان سعودی نظام جمهوری را از آسیب جناح راست افراطی در امان سازد و اما فعالیت های جناح چپ - "خلق و پرچم" که در داخل کشور نفوذ کرده و به هدایت مراجع شوروی و بوسیله سفارت آن کشور در حال بسیج شدن بود، او را مزیدا نگران آینده ساخته بود. به همین دلیل موصوف به این فکر افتاد تا از وابستگی اقتصادی - سیاسی دیرینه

کشور با شوروی به تدریج فاصله گیرد و موقف نظام جمهوری را به حیث یک کشور غیرمنسلک در بین دو قطب جنگ سرد ثابت و استوار نگهدارد. باید اذعان داشت که این چرخش بزرگ کار ساده نبود که رشته های قدیمی را به یک بارگی پنبه سازد، بلکه ایجاب میکرد تا با تائی و دقت زیاد در این راه قدم گذاشته شود. کلید حل این مشکل در گام نخست همانا باز کردن گره با پاکستان بود که محمد داؤد باید در مورد ادعا های قبلی خود در رابطه ، به حقوق مردم پشتون و بلوچ تغییری وارد کند و با پاکستان در این زمینه به نحوی به تفاهم برسد طوری که به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد".<sup>۴۷</sup>

دانشمند و تحلیلگر دیگر افغان آقای احمد فواد ارسلا، در یک مقاله در جواب آنهای که مساله پشتونستان را نتیجه پشتونخواهی افراطی داودخان میدانند، مینویسد: « باید در نظر داشت که موضع یک دولت و یک زعیم سیاسی چیز دیگری است و خواهش و آرزوهای قلبی و حتی بلند پروازی چیز دیگری است، و واقعیت های عینی و سیاست چیزی دیگری است. هر دولت خواهش محکم شدن قوتش و بیشتر شدن نفوذ را دارد و خواهد داشت و از هر راه وسیله ممکن در پیشبرد اهداف خود نظر به توانایی ها و شرایط موجود ملی و بین المللی خواهد کوشید.»<sup>۴۸</sup>

در وطن پرستی داودخان و تلاش او برای الحاق سرزمین های آنسوی خط دیورند به افغانستان هیچ جای شک و تردید نیست، اما وقتی شرایط و امکانات کشور خود را با توانایی های نظامی پاکستان و حمایت های که از جانب امریکا و انگلیس به آن کشور میشد،

<sup>۴۷</sup> - داکتر کاظم، مکئی برمعضله پشتونستان. داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت هفتم و

آخر)، افغان جرمن آنلاین، مارچ ۲۰۱۷

<sup>۴۸</sup> - احمد فواد ارسلا، آرشیف مقالات، افغان جرمن آنلاین، ۱۹/۲/۲۰۱۷

مقایسه میکرد، درمی یافت که هیچ امکانی برای برد در یک رویارویی نظامی ندارد، بنابراین مجبور شد تا داعیه پشتونستان خواهی را با «حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان» تعویض کند و مردم آنسوی خط را برای آزادی و استقلال شان تشویق و ترغیب نماید.

جستجوی یک راه حل عادلانه میتواند احترام به اراده و خواست باشندگان آنسوی خط دیورند نیز باشد. بدین معنا که هر گاه آنها خواسته باشند برای آزادی خویش از قید تسلط پنجابی ها و یا وحدت با افغانستان؛ مبارزه نمایند، درچنین صورتی دفاع از آنها را وظیفه خویش شمرده و از جان مایه گذاریم. و هرگاه آنها خواسته باشند ، بخشی از پاکستان باشند ، به اراده آنها احترام قایل شویم که در دنیای امروز بدون خواست مردم ، هیچ امری شانس پیروزی ندارد. چنانکه در دومین نامه داودخان در زمان جمهوریت، عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد دیده میشود، پاکستان چه از راه سازماندهی کودتاها علیه رژیم جمهوری افغانستان و چه از راه عملیات تخریبی بوسیله عناصر فروخته شده، در صدد بود تا ضربات تباه کننده و پیهم بر رژیم جمهوری در افغانستان وارد نماید. پاکستان در آن زمان، به مخالفان داودخان که همه بنیادگرا و وابسته به ایدئولوژی اخوان المسلمین مصر بودند، توسط مریبان نظامی استخباراتی خود آموزش می داد. پاکستان می خواست که داودخان، در مورد معضله دیورند، کوتاه بیاید.

نصیرالله بابر وزیرداخله صوبه سرحد پاکستان در مصاحبه خود از چگونگی قرارگرفتن عناصر وطن فروش افغانی از قبیل حبیب الرحمن و گلبدین وبرهان الدین واحمدشاه مسعود در خدمت

پاکستان و آمادگی شان برای تخریب کاری در افغانستان مطابق دستور استخبارات نظامی پاکستان (ISI) نکات جالبی حکایت میکند.

نصیرالله بابر در مصاحبه خود شرح میدهد که دو ماه بعد از اعلان جمهوریت در افغانستان، اولین کسی که نزد من آمد انجنیر حبیب الرحمن بود، او اوضاع کابل و داودخان را برای من شرح داد. ما داودخان را می شناختیم که برای پاکستان یک خطر شمرده میشد، من موضوع را به بوتو صاحب (صدر اعظم پاکستان) بیان کردم و بعد به تریننگ آنها پرداختیم. نصیرالله بابر میگوید که ما به داود به حد کافی خساره رسانیدیم و توسط گلاب ننگر هاری علیه داود خان یک کتاب نیز نوشته بودیم که عنوانش بود «سردار دیوانه - لیونی سردار» مصاحبه بابر در سال ۱۳۹۰ خورشیدی در بخش مسایل ساسی سایت آریائی قابل دسترسی است.<sup>۴۹</sup>

ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم پاکستان که در مساله پشتونستان با داودخان درگیر بود، مقدم این رهبران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند. جماعت اسلامی پاکستان بر رهبری مولانامودودی، پناه جویان وابسته به جمعیت اسلامی را نیز مورد حمایت خود قرار داد و بالاخره این جمعیت در اول اسد ۱۳۵۴ مطابق ۲۲ جولای ۱۹۷۵ بر طبق دستور و نقشه ISI شورش را در پنجشیر بر ضد دولت براه انداختند [۵۰] که البته بسرعت از جانب نیروهای امنیتی دولت سرکوب و شورشیان متفرق و دوباره به پاکستان فرار کردند. در پایان این حادثه عدهی باز هم دستگیر و بزدان افتادند و برخی برأت حاصل کردند.

<sup>۴۹</sup> - لینک مصاحبه <http://www.ariaye.com/dari/siasi2/eftekar11.html>

<sup>۵۰</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ عرفان ایران، جلد ۲، ص ۸۱۲-۸۱۳

تحلیل‌گر افغان آقای "نجات" مینویسد: «ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان که پس از جدائی بنگلادش در سال ۱۹۷۱ بقدرت رسید به بهانه حفظ بقیه پاکستان از تجزیه و نابودی، هرانتقاد و هر صدای آزادی خواهی را در ایالات صوبه سرحد و سرحد شمالغربی با سرکوب و زندان دنبال کرد و بنابراین لشکرکشی به مناطق سرحدی پشتون و بلوچ و هجوم به حریم زندگی سیاسیون بلوچ و پشتون و تاراج هستی شان، تمام رهبران نیشنل عوامی پا رتی و بلوچ ها را روانه زندان نمود و تنها در منطقه مری بلوچستان در نتیجه حملات هوایی و بمباردمان و سرکوب خونین ۸۰۰ تن به قتل رسیدند. در باجور هم برای دولت رفت و آمد آزاد دشوار گردید.

در مناطق مختلف مقامات دولتی مورد هجوم قرار گرفتند و حوادثی بی شمار در هر دو ایالت رخ داد. در وزیرستان (پشتونستان ازاد) هم جرگه ها در مکین رزمک و گرویک برگزار گردید رهبران و بزرگان پشتونستان در جرگه ها، تجاوز و دست درازی های حکومت را با شدت انتقاد کردند و بر ضرورت اتحاد قبایل و پشتون ها اذغان داشتند. دولت پاکستان راه ساده متهم کردن دولت افغانستان در قبال شورش های دوصوبه را در پیش گرفت و نطق وزارت خارجه پاکستان با نقل از بوتو اعلان داشت که افغانستان در بلوچستان و پشتونستان ادعای مالکیت دارد و اردوگاه خدماتی را برای شورشیان بنا کرده است، ولی دولت افغانستان این ادعای ها را میان تهی خواند و اعلام داشت که دولت افغانستان خواستار حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت برادران پشتون و بلوچ بوده و حل آنرا از طریق صلح امیز و گفتگو میدانند.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - عبدالله نجات، پیرامون مسئله خط دیورند، افغان-جرمن آنلاین

در سال ۱۹۷۴ کنفرانس کشورهای اسلامی در شهر لاهور پاکستان دایر گردید، عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی نو منحیث نماینده جمهوری افغانستان در آن اشتراک ورزید. نامبرده در کنفرانس موضوع پشتونستان و الغای خط دیورند و شورش بلوچها و برهم خوردن امنیت منطقه را مطرح نمود، اما از طرف نمایندگان کشورهای اسلامی با خاموشی استماع گردید. [به گفته فرهنگ، به پژواک گوشزد شد که از اجندای کنفرانس خارج صحبت نکند و معمرالقذافی رئیس دولت لیبی در نیمه شب به داودخان زنگ زده، از وی خواهش کرده بود که خودش به پاکستان آمده در کنفرانس شرکت کند. <sup>۵۲</sup>] داودخان درک نمود که پافشاری بر معضله خط دیورند و پناه دادن به ناراضیان بلوچ در افغانستان، سبب شده تا پاکستان نیز برضد جمهوری نوپای او استفاده کند و ناراضیان اسلامگرای افغانی را زیر چتر پرورش **isi** قرار بدهد، و از این طریق فشار متقابل را بر او وارد نماید، چنانکه در روز روشن **علی احمد خرم** وزیر پلان را توسط گماشته گان حزب اسلامی حکمتیار ترور کردند و نیز عملیات خرابکارانه را در پنجشیر و لغمان و پکتیا و بدخشان توسط گروه های اخوانی افغان براه اندازد. این تخریبکاری همراه با کشف شبکه های مختلف کودتاها (<sup>۵۳</sup>) که از سوی سازمان استخبارات پاکستان تریننگ و طرح و اعمال میشد، [و حتی تخریب پایه های برق در شب های جشن استقلال در سال ۱۹۷۵ توسط دار و دسته های گلبدین - ربانی]، داودخان را وادار

<sup>۵۲</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ عرفان، ج ۲، ص ۸۲۵

<sup>۵۳</sup> - داکتر حسن شرق در سال ۲۰۱۷، کتابی بنام (کودتای پنجم، سرخ یا سیاه...؟) نوشته که در افغان جرمین آنلاین نیز به نشر رسیده است، منظور نویسنده از کودتای پنجم - سرخ یا سیاه، کودتای ثور است، و از عنوان کتاب معلوم میشود که چهار کودتای دیگر قبل از کودتای ثور، از طرف ISI پاکستان برضد رژیم جمهوری سازمان دهی شده بود ولی خنثی گردیده بود.

ساخت تا بر سیاست خارجی اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد.

سردار نعیم خان برادر داودخان، ضرورت اصلاح سیاستی را که داودخان در پیش گرفته بود، به او خاطر نشان ساخت و تعدیل آن را گوشزد نمود. داودخان نیز مشوره برادر را منطقی یافت و تصمیم گرفت در سیاست خارجی خود تجدید نظر نماید.

### سیاست جدید داودخان نسبت به ایران:

به نظر میرسد که در ایجاد حسن همکاری و دوستی میان ایران و افغانستان نقش سردار محمد نعیمخان برادر داودخان و مساعی زلمی محمودغازی سفیر افغانستان در تهران بسیار موثر بوده اند. محمد نعیم خان باراول در ماه ثور ۱۳۵۳ به عنوان نماینده فوق العاده رئیس جمهور افغانستان به تهران مسافرت کرده و با شاه ایران و سایر مقامات آن کشور ملاقات و مذاکراتی انجام داده بود. در ماه سنبله همین سال، آقای خلعت بری وزیر امور خارجه ایران مسافرتی به کابل انجام داد و ضمن این مسافرت با رئیس جمهور افغانستان و نعیمخان ملاقات و مذاکراتی بعمل آورد و تصمیم حکومتش را در مورد کمک به افغانستان ابراز کرد.

در آغاز سال ۱۳۵۴ = ۲۱ مارچ ۱۹۷۵ داودخان به عربستان سعودی سفر کرد تا با شاه آن کشور ملک فیصل مذاکره و مفاهمه نماید و کمک‌های بیشتر آن کشور را جلب کند اما چون ملک فیصل توسط برادرزاده خود به قتل رسید، بنابراین داودخان بجای مذاکره در مراسم جنازه او شرکت ورزید و پس از ادای حج عمره، متوجه ایران شد. داود در تهران با تشریفات و پذیرایی بی‌سابقه‌یی مقابل شد



و مذاکرات مفصلی با شاه ایران و صدر اعظم آن کشور انجام داد  
(۲۶ آپریل ۱۹۷۵ = ۶ ثور ۱۳۵۴)

داودخان ضمن مذاکراتش با شاه ایران کمک آن کشور را برای برنامه های انکشافی آینده کشور تقاضا کرد، بالمقابل دولت ایران با یک طرح کمک اقتصادی ده ساله و یک کمک مالی عاجل ۳۰۰ میلیون دالری به پلان انکشافی هفت ساله افغانستان، به داود پیشنهاد کرد، که کمک ایران را جانشین کمک شوروی بسازد. همچنان ایران حاضر شد برای افغانستان تسهیلات بندری را در بندرعباس فراهم کند تا این کشور ناچار نباشد به راههای ترانزیتی شوروی بستگی داشته باشد. و بالاخره شاه ایران سعی به عمل آورد تا در حل اختلافات افغانستان با پاکستان نقش میانجی را بازی کند. [۵۴]

### روابط با پاکستان:

داودخان پس از سفر ایران، در جبهه پاکستان سیاست ملایم تری در پیش گرفت، درحالی که شوروی همیشه یک جنگ پنهانی بین دو کشور را ترجیح میداد تا دست کابل همواره بسوی مسکو دراز باشد و مسأله پشتونستان وسیله فشاری باشد بر پاکستان تا از نزدیکی با پکن و واشنگتن خودداری ورزد.

به نظر میرسد که در ایجاد فضای تفاهم میان رهبران افغانستان و پاکستان شاه ایران نقش پر اهمیتی بازی کرده باشد، زیرا پس از سفر داودخان به تهران، شاه ایران به اسلام آباد رفت و با صدر

<sup>۵۴</sup>- غبار، در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۲۴۱، مقایسه شود با فرهنگ، ج ۲، ص ۸۲۸

اعظم آن کشور ذوالفقار علی‌بوتو مذاکراتی بعمل آورد که طبعاً عادی ساختن روابط با افغانستان تم اصلی مذاکرات آنان بوده است.

در زمستان همان سال، زلزله در افغانستان خساراتی بیبار آورد. این واقعه بهانه‌ی بدست داد تا بوتو کمک آن کشور را به مصیبت رسیدگان زلزله در افغانستان پیشنهاد کند. داود از این پیشنهاد پاکستان حسن استقبال نمود و از صدر اعظم پاکستان دعوت کرد تا رسماً به کابل مسافر نماید.<sup>۵۵</sup>

ظاهر طنین، در کتابش بنام "افغانستان در قرن بیستم" از قول داکتر رحیم شیرزوی که در سال ۱۹۷۵ سفير دولت افغانستان در پاکستان بوده مینویسد: شیرزوی اولین پیام حسن نیت داودخان را به ذوالفقار علی‌بوتو صدر اعظم پاکستان رسانید: "داودخان گفت باید به بوتو گفته شود که ما یک پاکستان و افغانستان قوی می‌خواهیم. برای اینکه احساس مادر این است که اصل سرحد هندوستان از پاکستان عبور کرده تا هندوکش است. وقتی که من پیام را به بوتو رساندم، بوتو باورش نمی‌آمد که داودخان چطور یک پاکستان و افغانستان متحد و قوی می‌خواهد."<sup>۵۶</sup>

طنین می‌افزاید: مناسبات افغانستان و پاکستان در مسیر نوی قرار می‌گرفت. پایان تنش آغاز شده بود. در اواسط سال ۱۹۷۶ رهبران پاکستان و افغانستان به کشور های یک دیگر مسافرت کرده و سعی کردند تا اختلافات شان را از جمله در رابطه با مسئله پشتونستان کنار بگذارند. دکتور رحیم شیرزوی می‌گوید: "بوتو در پنجم جون ۱۹۷۶ به کابل مسافرت کرد و در این مذاکرات از سر تا

<sup>۵۵</sup> - سیستمی، مقدمه‌ی بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، چاپ ۱۹۹۶، سوند، فصل اول

آخر بر موضوع پشتونستان گپ میزدند، لکن یک کلمه هم نگفتند که طرف مقابل [خود] را تحریک کنند. به تعقیب آن [بوتو] داودخان را دعوت میکند و داودخان دوماه بعد به پاکستان می‌رود. یک دعوت فوق العاده ای بود که هیچ زعیم دولت را تا این حد پذیرائی نکرده بودند. در مذاکراتی که طی پانزده ساعت در چهار روز صورت گرفت، بوتو به داود خان گفت: من تو را پدر می‌خوانم و قضیه پشتونستان را به هر ترتیبی که تو خواهی من می‌خواهم که همان طور باشد، لیکن فکر باید بکنید که يك پسر را نزد ملتش خجالت ندهید.<sup>۵۶</sup>»

داکتر کاظم در باره سفر محمد داود به پاکستان مینویسد: «بوتو صدراعظم پاکستان حین سفر خود به کابل [۷ جون ۱۹۷۶] از محمد داؤد دعوت رسمی بعمل آورد تا به آن کشور از تاریخ ۲۴ تا ۲۰ سفر نماید و با قبول این دعوت محمد داؤد تصمیم گرفت در راه برگشت از کولمبو از پاکستان دیدن کند. در حالیکه کابل حین سفر بوتو چندان مراسم پر شوکت و شأن برای صدراعظم پاکستان تدارک ندیده بود، اما پاکستان از محمد داؤد برای اقامت چهار روزه در اسلام آباد، لاهور و مری استقبال شایان کرد و در میدان هوایی راولپندی رئیس جمهور "فضل الهی چودری" و نیز بوتو صدراعظم پاکستان از مهمان و هیئت معیتی او پذیرائی نمودند. پاکستانی‌ها در باغ معروف "شالیمار" لاهور دعوتی ترتیب دادند که در آن هزاران تن از مردم آنجا به استقبال رئیس دولت افغانستان آمده بودند. محمد داؤد در این فرصت خطاب به مردم آنجا گفت: «افغانها شما را برادران خود می‌شمارند... این برادری صرف برادری دنیایی نیست

<sup>۵۶</sup> - ظاهر ظنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۸۷

که از همسایگی پدید آمده باشد یا پدیده زمان آنرا به وجود آورده باشد، بلکه این برادری ریشه در روحانیت دارد که از برادری اسلامی و تعالیم پاک اسلامی الهام میگیرد... حکومت افغانستان و من خود آرزو دارم که مشکل سیاسی ما رفع گردد و ارتباط ما براساس برادری و دوستی و حسن نیت استوار باشد... حکومت افغانستان و پاکستان برای حل این اختلافات تلاش مینمایند... بخاطر رفع این اختلافات ما بجز از طرق صلح آمیز و مذاکرات رو در رو راهی دیگر نداریم... من یقین دارم که در این راه مهربانی خداوند همراه ما است... تمام اختلافات در یک یا چند مجلس حل نمیشوند، مگر حسن نیت و جدیت در هر گفتگو این امید را بار می آورد که ما یک گام به سوی هدف خویش نزدیک شویم.» (غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، صفحه ۱۸۱-۱۸۰) <sup>۵۷</sup>

آقای داکتر کاظم از قول صمد غوث علاوه میکند که: «بوتو حین مذاکرات در مورد رهائی سران پشتون و بلوچ از زندان مشکلات موجود حکومت خود را در قبال معضله "جنرالها" تشریح کرد و علاوه نمود که نظر محکمه میتواند بر نظر جنرالها فوقیت داشته و هرگاه موضوع رهبران زندانی به محکمه رویت داده شود، کار رهائی آنها ساده تر پیش میرود. محمد داؤد به بوتو گفت: «این کار خود شما است، مگر من بر آنچه که تأکید دارم، یک موافقه قابل قبول است و ختم حالات موجود که [دوام آن] به سود هیچ طرف نیست. عدم اعتماد پشتونها و بلوچ ها بر حکومت پاکستان یک چیز خیالی نیست. برای حکومت ضرور است که به سوی کسب اعتبار گام بردارد... حکومت شما به عنوان نشان دادن حسن نیت، رهبران

۵۷ - داکتر کاظم، مکشی بر معضله پشتونستان، داودخان و پاکستان، قسمت هفتم، افغان جرمن آنلاین،

پشتون و بلوچ را موقع بدهند تا با آنها بصورت آزاد و برابر مذاکره نمایند. «بوتو در جواب ابراز امیدواری کرد که: «این مشکلات جانبی است و با امنیت در بلوچستان تا حد زیادی حل میگردد» و علاوه نمود که: برای من روزی، روز خوشحالیست که از یک صلح روشن و بی ابهام با آنها افغانستان را آگاه سازم.»؛ محمد داؤد در برابر او گفت: «افغانستان به همه گروه های نیدخل خیرخواه است، پشتونها و بلوچ ها که بخواهند صلح کنند، افغانستان بصورت آشکار آنرا می پذیرد، یا اگر آنها بخواهند، او در یک اعلان سه جانبه میتواند اشتراک کند.» (مأخذ بالا، صفحه ۱۸۲ - ۱۸۱) <sup>۸</sup>

«موضوع مهم در مذاکرات هیئت ها همانا مطرح ساختن خط دیورند به حیث سرحد بین المللی بود که هیئت پاکستانی میخواست آنرا در اجندای مذاکرات قرار دهد، ولی هیئت افغانی با این دلیل که همچو موضوع مهم و بزرگ را نمیتوان در همچو مجلس کوچک زیر بحث گرفت، از صحبت پیرامون آن طفره رفت. در ختم سفر وقتی اعلامیه مشترک نشر شد، در آن هر دو طرف بدان اصولی تأکید کردند که قبلاً در اعلامیه کابل نشر شده بود و وعده دادند که برای رسیدن به یک راه حل مذاکرات خویش را مطابق روحیه کابل ادامه بدهند. صمد غوث در کتابش می نویسد: «در مراجعت به کابل من از «محمد داؤد سؤال کردم که بوتو چه فکری داشت؟ او بدون تأمل جواب داد: "در این شکی نیست که بوتو یک سیاستمدار و بسیار شخص زیرک است، مگر من نمیدانم که به او چقدر میشود باور کرد.» (مأخذ بالا... صفحه ۱۸۷)

۸. دکتر کاظم، مکنی بر معضله پشتونستان، داودخان و پاکستان، قسمت هفتم، افغان جرمن آنلاین، مارچ

داکتر کاظم در مقاله اش متذکر میشود: «با آنکه این سفر دست آورد مهم نداشت، اما روابط میان دو کشور را باز هم، با آنکه این سفر طوریکه پیشبینی می شد بهتر ساخت و به تجارت ترانزیت سهولت مزید فراهم گردید، چنانکه به ورود گندم از هند از طریق پاکستان اجازه داده شد و خدمات هوایی که از سال ۱۹۴۷ بین دو کشور متوقف شده بود، دوباره آغاز گردید.» (همانجا)

داکتر حق شناس یاد آور میشود که بتاريخ ۲۹ اگست ۱۹۷۶ رئیس جمهور افغانستان بنابعد عوت مقامات پاکستانی به آن کشور سفر کرد. پاکستانیان مقدم رئیس جمهور افغانستان را باشان و شوکت فراوان استقبال کردند و داودخان از پذیرایی گرم و بی سابقه احساسات نیک مردم پاکستان نسبت بخود تشکر نمود. و در اجتماع بزرگی از شهریان لاهور گفت: آرزومندی ما را برقراری روابط برادرانه می باشد که بطور جاودان و بر پایه حسن نیت استوار بماند. در اینجا بود که سند دکتورای افتخاری از جانب دانشگاه کراچی پاکستان برای داود پیشکش گردید. مقامات پاکستانی برای جلب رضائیت داود از هر امکانی استفاده می کردند. در پایان مذاکرات طرفین تصمیم شان را ادامه سیاست تنش زدایی با عبارت «تقویه روحیه کابل» ثبت نمودند.<sup>۵۹</sup>

در پنجم جون ۱۹۷۷ بوتو برای بار دوم بکابل سفر کرد و موضوع را دنبال نمود. رهبران هر دو کشور در این وقت میخواستند تا اختلافات شان را از طریق مذاکره و تفاهم حل کنند. اما این کار را به رعایت سیاست داخلی میخواستند گام بگام و بتدریج اجرا نمایند.

<sup>۵۹</sup> - داکتر حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۴۳۷

فرهنگ از قول صمد غوث معین سیاسی وزارت خارجه مینویسد که ، فرمول کلی حل مساله این بود که پاکستان رهبران حزب عوامی ملی را از زندان آزاد نموده، حقوق فدرال ولایات سرحد شمال غربی و بلوچستان را تصدیق نمایند و در مقابل حکومت افغانستان پایان یافتن ادعایش را درباره پشتونستان از طریق لویه جرگه اعلان کند و خط دیورند را برسمیت بشناسد. ۶۰

گفتگو ها بین سران دو کشور حتی بعد از بوتو با جنرال ضیاءالحق که در ماه جولای ۱۹۷۷ از طریق یک کودتای نظامی جانشین بوتو شده بود نیز ادامه یافت و باری جنرال ضیاء در اکتوبر ۱۹۷۷ مسافرتی به این منظور به کابل نمود و خواهان حل عاجلتر قضایای مورد اختلاف با رئیس جمهور افغانستان شد.

سیاست تفاهم با پاکستان و حل اختلافات با آن کشور مورد حمایت رهبران پشتون درپاکستان نیز قرار گرفته بود. عبدالولی خان یکی از رهبران برجسته پشتون ملاقاتش را باجنرال ضیاء الحق رهبرنظامی پاکستان درسال ۱۹۷۷ چنین به یاد می آورد: " من در زندان بودم و آقای ضیاء الحق مرا از زندان خواست و به بیمارستان راولپندی انتقال داد. در آنجا او با من در مورد مساله افغانستان مفصلاً صحبت کرد. من برای وی گفتم که حل مساله افغانستان آسان است. هر فیصله ایکه در مورد افغانستان می کنید، همین وقت آن است. زیرا سردار داودخان شخصی است که در نبود او فردا افغانستان با خانه جنگی و تباهی بزرگ رو به رو خواهد شد. من به ضیاء الحق گفتم که بروید و مستقیم با وی حرف بزنید او گفت: من میترسم که اگر بروم سردار داود درباره سرزمین پاکستان ادعایی را

مطرح نکند. من گفتم که سردار داود هیچ نوع ادعایی بر خاک پاکستان ندارد. بعداً ژنرال ضیاء الحق به کابل رفت و من دوباره به زندان رفتم. ووقتی که ضیاء الحق از کابل برگشت، برایم گفت که سردار داود در ضیافت رسمی اعلان کرد که بر خاک پاکستان هیچگونه ادعایی ندارد. این فیصله ای بود که میان دوکشور صورت گرفت.<sup>۶۱</sup>

داکتر کاظم از قول صمدغوث که یگانه شخص حاضر در مذاکرات ضیاء الحق با داودخان در کابل بود، مینویسد: «پس از اظهارات هردو جانب در باره اهمیت روابط نیک بین دو کشور و تجارب تلخ گذشته، جنرال ضیاء دور کردن موانع را از راه صلح عاجل افغانستان و پاکستان وعده داد وگفت: «این نکته بسیار ضروری است که هردو کشور مسلمان و همسایه برای زندگی برادرانه تلاش کنند. دشمنی فعلی میان افغانستان و پاکستان هر دو کشور را به خطرات زیادی مواجه کرده است.» هردو زعیم موافقه کردند تا در آغاز سال آینده مذاکرات خویش را در پاکستان ادامه دهند. به تاسی از این توافق رئیس جمهور محمداود پس از سفرهای رسمی به چند کشور بتاريخ پنجم مارچ ۱۹۷۸ از دهلی به راولپندی رفت و بین هردو زعیم مذاکرات بطور خصوصی صورت گرفت. جنرال ضیاء از انکشاف اوضاع در پاکستان معلومات مفصل ارائه کرد و محمداود از اینکه رهبران پشتون و بلوچ از زندان رها شده اند، ابراز امتنان نمود وگفت که: «آینده پشتونها و بلوچها بصورت مکمل در دست خود آنهاست، دراین ارتباط افغانستان به فیصله آنها موافق خواهد بود.» و بدن آنکه از کشوری نام ببرد

<sup>۶۱</sup> ظاهرظنین، همان منبع، ص ۱۸۸



و بدون تردید منظورش شوروی بود، علاوه کرد: «چنان کشورهای وجود دارند که از ارتباط نیک میان افغانستان و پاکستان خوش نیستند و از نظر نظامی در این منطقه نوار خطرناک چپ است که میتواند استحکام هر دو کشور را صدمه بزند.» (داکتر کاظم، همان مقاله، بخش ۷، بحواله صمدغوث، ۱۸۸-۱۹۱)

یکی از مقالات مهم و مفصل داکتر کاظم معضله پشتونستان و داودخان و مناسبات با پاکستان است که در هفت قسمت در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسانده است. وی در بخش هفتم که نتایج نوشته را نمایان میسازد، مینویسد:

«وقتی محمد داؤد به صدارت رسید، یکی از اهداف مهم او کشانیدن افغانستان بسوی تحول و ترقی بود و او به این نظر بود که با موجودیت یک حکومت ضعیف و دچار بحران سیاسی و در عین زمان با ناتوانی اقتصادی که افغانستان گرفتار آن بود، هرگز قادر نخواهد بود این آرمان بزرگ و این هدف مهم و اساسی را تحقق بخشد، بخصوص که حکومت جدید التشکیل پاکستان قدم بقدم در تخریب نظام افغانستان به شیوه های مختلف دست بکار بوده است. حکومت افغانستان تا آنوقت از نظر نظامی در وضع بسیار ابتر قرار داشت که حتی برای فرو نشانیدن بعضی نا آرامی های سرحدی ناشی از تحریکات پاکستان فاقد توان لازم بود. لذا محمد داؤد مجبور بود برای تحقق تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور که هدف اساسی و مهم او محسوب می شد، نخست به تقویه بنیه نظامی کشور در عمل فراهم سازد. او از تجربه تلخ دوره امانی آموخته بود که چگونه عدم توجه لازم به تقویه بنیه نظامی سرنوشت کشور را بدست عقبگرایان سپرد و تحول را سرنگون کرد. در تشنید روابط

افغانستان با شوروی وقت در آن سالها که مناسبات بین افغانستان و پاکستان حسنه نبود و شوروی میخواست در پاکستان که شامل پیمان نظامی با امریکا بود، با حمایت از ناراضیان پشتون و بلوچ نا آرامی و درد سر ایجاد کند. افغانستان با استفاده از وضع ناشی از جنگ سرد بین دو قطب قدرت شرق و غرب، منافع خود را از یکطرف در وارد کردن فشار بر پاکستان می دید و ازطرف دیگر با این وسیله تلاش میکرد تا از طریق نزدیکی با شوروی بر تقویت بنیه نظامی خود که تا آنوقت در سطح بسیار ابتدائی قرار داشت، بیفزاید و در عین زمان با دسترسی به کمک های اقتصادی هدف کلی خود را جهت اعمار زیربناهای اقتصادی بخصوص در ساحه سرکسازی، انرژی برق و اعمار بند و انهار و انکشاف معارف بپردازد. نتیجه این سیاست همانا تحول بزرگی بود که افغانستان را از وضع قرون وسطائی به سمت دگرگونی های جدید در ساحات مختلف طی دوره ده ساله صدارت محمد داود خان کشانید که یک واقعیت غیرقابل انکار است.

در ملاقات رسمی میان رهبران افغانستان و پاکستان در اسلام آباد در ماه مارچ ۱۹۷۸، هر دو زعیم به نوعی سازش در مورد دست یافتند و داود خان تاحدی برای ترک داعیه پشتونستان آزاد در برابر اعطای خود مختاری داخلی اقلیت های قومی پاکستان تحت شرایط قانون اساسی پاکستان نرمش نشان داد و طی کنفرانس مطبوعاتی اظهار نمود که همه جوانب روابط دو کشور را بحث کردیم و به مرور زمان همه چیز درجایش قرار خواهد گرفت.

بدینسان بر اثر رفت و آمدها و تماس های مکرر و مستقیم زعمای این دو کشور نزدیک بود، صلح و دوستی جانشین دشمنی و

کدورت گردد ولی متأسفانه که مخالفت پنهانی شوروی نگذاشت عمر داود آنقدر در رهبری افغانستان دوام کند که شاهد پیروزی حل مسایل مرزی میان دو کشور همجوار گردد.

### روایتی از سفیر داودخان آقای شیرزوی:

داکتر شیرزوی سفیر افغانستان در عهد جمهوری داودخان در پاکستان، در سخنرانی خود به مناسبت یاد بود شهادت داودخان در لندن در ۲۶ فبروری ۲۰۰۹ ضمن بیان شخصیت داودخان از مسافرت با شأن و با وقار وی در سال ۱۹۷۷ به پاکستان یادآوری نمود و از احترام و پذیرائی فوق العاده ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان به داودخان سخن گفت و علاوه نمود که هنگام برگشت داودخان به افغانستان در میدان هوائی، ذوالفقار علی بوتو در حضور وزراء خود داودخان را پدر خواند و اظهار کرد: هرفیصله ایکه برای رفع اختلافات میان دوکشور پدرم (داودخان) بکنند من آنرا قبول میکنیم و من متیقم که او هرگز راضی نخواهد شد که پسرش در برابرملت خود شرمنده شود. شیرزوی افزود که طیاره افغانستان کمی دیرتر به میدان هوائی اسلام آباد مواصلت نمود و صدراعظم پاکستان به داودخان پیشنهاد نمود که تا رسیدن طیاره کمی در هوای آزاد قدم بزنیم. داودخان پذیرفت و هر دو رهبر بقدم زدن پرداختند. شیرزوی بیان نمود که صدراعظم پاکستان به داودخان گفت: من میخواهم برای نشان دادن حسن نیت حکومت پاکستان، فراریان افغانی در پاکستان را که دست به تخریب و اخلال امنیت افغانستان میزنند از قبیل: ربانی و گلبدین و احمدشاه مسعود و چند تای دیگر را به شما تسلیم کنم تا بکابل برده آنها را زندانی نمائید، ولی داودخان

باکمال جوانمردی بجواب ذوالفقار علی بوتو گفت : «که آنها فرزندان افغانستان اند، ومن نمیخواهم ضرری به آنها برسد.»<sup>۶۲</sup>

بدینسان داودخان از خون دشمنان خود وملت افغانستان درگذشت، که ای کاش درنمیگذشت، تا امروز ملت افغانستان و کشور شان از دست این جنایتکاران تاریخ ، تباه و دربردر و خاک بسر نمی شدند. داودخان درحق این ایجنت های بیگانه ،از جوانمردی و بزرگواری کارگرفت، اما آنها لایق چنین گذشت بزرگی نبودند و تاریخ به مردم ثابت ساخت که آنها نوکران حلقه بگوش سازمان استخبارات نظامی پاکستان(آی اس آی) اند و بدستور آن سازمان مخوف افغانستان را بریاد میکنند، چنانکه کردند وهنوز هم دست بردار از ویرانی کشور نیستند.

**طنین در ارتباط به سفر داودخان به پاکستان مینویسد:** نزدیکی داودخان با پاکستان وپه ویژه تحکیم روابط با ایران، شوروی را نگران ساخت . به گفته ولادی میریاسوف، کارشناس مسایل افغانستان در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی سابق، مقامات شوروی با این سوال روبرو شدند که داود به کدام سمت میرود؟ "زمانی که داود در صدد جست وجوی راه دیگری برآمد وخواست از اتحادشوروی فاصله بگیرد، در آن زمان این حرکت او ما را نگران ساخت. به خاطر دارم که الکساندرپوزانوف سفیر شوروی در کابل با عده دیگری از دیپلماتها ناراحت بودند. مخصوصاً زمانی که داود به کشورهای عربی سفر کرد وقراردادهایی را با ایران در سال ۱۹۷۵ عقد نمود، این نگرانی را بیشتر ساخت . باید گفت که بعضی از دیپلماتهای ما به این اقدامات

<sup>۶۲</sup> -رک:مقاله ( وآن گلوله باران بامداد بهاری،تحقیقی از داکترسیاه سنگ برداودخان)

دپلوماتیک و درست داود توجه زیادی نشان ندادند. آنها نخواستند تا فوراً داود را متهم به نزدیکی با غرب و ایران و دوری با اتحادشوروی بکنند. اما تا جایی که من میدانم عده ای دیگر از دپلماتها تشویش داشتند که داود به کدام سمت می‌رود. ولی من میدانم که او به راهی رفت که نه ما میخواستیم و نه امریکا. البته شواهد زیادی موجود است که سازمانهای امنیتی شوروی مخصوصاً کی جی بی، در باره اقدامات بعدی داود نگران بودند.<sup>۶۳</sup>

ولی شوروی بیکار نه نشست و به پیروان خط فکری خود (حزب دموکراتیک خلق) دستور داد تا بساط داودخان را جمع کنند. حزب مذکور از طریق یک کودتای نظامی رژیم داود خان را سقوط داد و خود برجای آن تکیه زد و به تحقق نقشه های شوروی در افغانستان پرداخت، مگر این نقشه بجای آوردن خوشبختی برای مردم، کشور و مردم افغانستان را با بدبختی تاریخی روبرو کرد.

### تجاوزات پاکستان برافغانستان بعد از داودخان :

در ۴۰ سال اخیر افغانستان سخت ترین و مرگبارترین ضربات اقتصادی و عمرانی و فرهنگی را بخاطر عدم برسمیت شناختن خط دیورند از سوی پاکستان دیده و معلوم نیست تا چقدرهای دیگر را هم ببیند. صدها مکتب و مدرسه در مناطق قبایلی برای تولید و صدور افراد انتحاری و داعشی به داخل افغانستان و هند فعال است. و پیوسته لشکرهای جهادی را زیرنام طالب و داعش و مجاهد و انتحاری به افغانستان و کشورهای منطقه صادر میکند!

تشویش داودخان از ناحیه پاکستان کاملاً بجا بود، که با تقویت و تجهیز اردوی ملی توانسته بود پاکستان را در آنسوی خط دیورند

توقف دهد، اما کودتای ۷ ثور و بدنبال آن تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان یک چانس و یک فرصت طلایی برای پاکستان فراهم کرد تا از این موقعیت برای رسیدن به اهداف استراتژیک خود سود ببرد.

پاکستان از یک طرف با پذیرفتن مهاجرین افغان، و جذب چند انسان منفعت جو و ضعیف النفس در سازمان استخبارات نظامی آنکشور (ISI) به عنوان رهبران گروه های جهادی، زمینه نفوذ و مداخلات خود را در آینده افغانستان فراهم کرد، و از سوی دیگر با گرفتن کمک های اقتصادی و حمایت های همه جانبه امریکا و کشورهای عربی و شیخهای خلیج، راه رشد اقتصادی و نظامی خود را هموار نمود. دستیابی پاکستان به سلاح هسته ای که با اغماض امریکا میسر گردید، نتیجه حمایت آن کشور از جهاد افغانستان است. در همین دوره استراتژیست های پاکستان، دید گاه خود را به افغانستان عوض کردند و سیاست عمق استراتژیک را نسبت به افغانستان بکار بستند. پس از پیروزی مجاهدین بر حکومت کابل و سپس تربیت و تجهیز و گسیل گروه طالبان به افغانستان و راندن مجاهدین از تمام جبهات جنگ بر مبنای همان سیاست استوار بود. در پانزده شانزده سال اخیر، نه حکومت افغانستان توانست مناسبات خود را با پاکستان بر مبنای احترام متقابل تنظیم کند. نه جامعه جهانی توانست پاکستان را و او دارد تا در راستای مبارزه با تروریسم صادقانه عمل نماید و سیاست خود را نسبت به افغانستان عوض کند.

پاکستان در دوران حضور نیروهای بین المللی، افغانستان را در تنگنای بسیار خطرناکی قرار داده است: تنگنای جنگ با طالبان، تنگنای جنگ با داعش، تنگنای جنگ با تروریستان اجیراز سوی استخبارات منطقه، تنگنای جنگ با فساد و ارتشای مقامات دولتی، تنگنای فقر و بیکاری مردم جنگ زده و فرار جوانان تحصیل کرده

وبیکار، تنگنای خواسته های ناروای سران جمعیت اسلامی و سران شورای نظار، تنگنای مسدود کردن مرزهای پاکستان بروی صف های طولانی خانواده های مهاجر و مریض افغان که در پشت دروازه های تورخم و سپین بولدک چمن ایستاده اند، تنگنای عدم ترانزیت مال التجاره تجار افغانی و ضایع شدن اموال تجارتي و بالا رفتن هر روزه دیمرج (ته جانی) اموال تجارتي در بندر کراچی و شکایت و داد و فریاد مالکان آن.

از سال ۲۰۱۱ به اینطرف هزاران راکت و مرمی توپ توسط نظامیان پاکستانی به مناطق ولسوالی های گوشته، لعلپور ولایت ننگرهار و ولسوالی سرکانو و دانگام ولایت کنړو نورستان اصابت کرده است که علاوه بر تلفات جانی و مالی موجب آواره شدن هزاران خانواده در این مدت شده است.

پاکستان با توپخانه سنگین خود مردم افغانستان را در حواشی سرحدات شرقی آماج حملات راکتی خود قرار داده و بندریج بداخل افغانستان پیش آمده است تا علاوه بر پشت پا زدن به خط دیورند، از آب رودخانه کنړ و معادن روی زمین وزیرزمین کشور نیز سهم بیشتری داشته باشد.

رسانه های داخلی از پیشروی نیروهای نظامی پاکستان تا ۴۵ کیلومتر به داخل خاک افغانستان خبر میدهند، درحالی که تا وقتی داودخان زنده بود، دل شیر اگر در دل نیروهای پاکستانی میگذاشتی، جرئت نمیکردند تا یک قدم بسوی خاک ما جلو بگذارند.

در هفته سوم فبروی ۲۰۱۷ بعد از حادثه زیارت شهباز قلندر در سند، اردوی آن کشور توپخانه سنگین خود را در مناطق سرحدی افغانستان مستقر کرده و نظامیان پاکستان علناً خاک و مردم افغانستان را هدف توپخانه و سلاح های ثقیله خود قرار داده که علاوه بر تلفات جانی مردم را مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نموده است.

محمود صیقل، سفیر و نماینده دائمی افغانستان در سازمان ملل، دیروز ۱۰ مارس در جلسه شورای امنیت سازمان ملل درباره وضعیت افغانستان گفت که موارد نقض شامل سه مورد نقض حریم هوایی، شلیک بیشتر از ۱۳۷۵ توپ از خاک پاکستان به افغانستان که منجر به کشته شدن ده‌ها نفر و بیجا شدن ۴۵۰ خانوار در زمستان سرد در ولایات شرقی افغانستان شده‌است.

او افزوده که کابل تاکنون ۲۵ یادداشت اعتراضی به حکومت پاکستان تسلیم کرده و در هفته‌های گذشته سه بار سفیر آن کشور در کابل را احضار کرده است. فهرستی از ۸۶ "تروریست" شناخته شده و ۳۲ مرکز آموزشی طالبان، به شمول مراکز شبکه حقانی، را به حکومت آن کشور سپرده و خواستار بستن فوری این مراکز شده است. (bbc/بخش افغانستان، ۲۰۱۷/۳/۱۱)



## مقاله هفدهم

### یگانه راه نجات از تهدید و تجاوز پاکستان

ماه اپریل ۲۰۱۷، خونین ترین ماه برای اردو و مردم افغانستان بود. در این ماه دو حمله تروریستی سازمان یافته از سوی استخبارات نظامی پاکستان بر دو محل بشدت نگهداری شده نیروهای امنیتی افغان، صورت گرفت که تلفات جانی فراوانی را به همراه داشت. بررسی های ابتدائی کارمندان امور امنیتی افغانستان نشان داد که نقشه های حملات برشفاخانه چهارصد بستر و قول اردوی شاهین بلخ، توسط استخبارات نظامی پاکستان (ISI) در کویتۀ پاکستان طراحی شده بودند.

زلمی خلیل زاد (سابق سفیر آمریکا در افغانستان و عراق) پس از حمله تروریستی گروه داعش برشفاخانه ۴۰۰ بستر شهید داودخان، در مصاحبه تلویزیونی در واشنگتن گفت: **«مادر تمامی مشکلات افغانستان موضوع لانه های تروریسم است که در پاکستان موقعیت دارد»**. (فیسبوک/آریانا نیوز)

او تصریح کرد که دولت پاکستان باید تحت فشار شدید قرار گیرد تا دست از حمایت گروه های تروریستی و مخالفان مسلح دولت افغانستان بردارد. وی تاکید کرد که آمریکا نمی تواند افغانستان را به حال خودش رها کند زیرا داعش پس از شکست در عراق و سوریه

حالا برای استقرار در افغانستان تلاش می‌کند. خلیل‌زاد اظهار داشت که ژنرال «مک مستر» مشاور امنیت ملی آمریکا در دیدار از افغانستان، پاکستان و هند نباید وجود پناهگاه‌های امن تروریست‌ها در پاکستان را به عنوان امری طبیعی قبول کند و این موضوع را با صراحت به دولت اسلام‌آباد برساند.

تروریستان داعشی آی. اس. آی در شفاخانه چهارصد بستر مدت ۶-۷ ساعت مشغول آدم‌کشی و ترور مریضان و داکتران و وابستگان مریضان و عمله و کارکنان طبی بودند. گفته میشود در این حمله بیش از ۲۰۰ تن مریض و مریضدار و نرس و طبیب را به مسلسل بستند و دهلیزها و اتاقهای مریضان و تشناب های شفاخانه را با خون مریضان و مریضداران و پرسونل شفاخانه شستند و بعد خودتروریست‌ها نابود شدند. بدینسان مأمون ترین محل مریضان اردوی افغانستان به محل نا امن و نا مطمئنی مبدل گردید.

هنوز تحقیقات در مورد پیدا کردن سرخ این فاجعه اکمال نیافته بود که دومین حمله مرگبار از سوی گروه دهشت افکن طالبان بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین بلخ انجام گرفت. روز جمعه، اول‌ماه ثور (۲۱ ماه می) حوالی ساعت یک بعداز ظهر، گروهی از طالبان سوار بر دو موترپیکپ مسلح با ماشیندار بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین بلخ، حمله کردند و در داخل مسجد و داخل سالون طعام خوری بیش از ۱۵۰ سرباز را کشتند و ۷۰ سرباز دیگر را مجروح کردند.

رئیس جمهور اشرف غنی شخصا از مجروحین این حادثه در مزار شریف عیادت نمود و روز یکشنبه را روز عزای عمومی

اعلام کرد. حمله به قول اردوی ۲۰۹ در بلخ یکی از مرگبارترین جنایات تروریستی بود که بر نیروهای اردوی ملی افغانستان وارد شد.

این حمله تروریستی که موج گسترده‌ای از انتقادهای را علیه مقام‌های امنیتی کشور به دنبال داشت، وسبب استعفای وزیر دفاع ملی ولوی درستیز شد، نیز از سوی سازمان استخبارات نظامی پاکستان طرح و بر اردوی افغانستان عملی گردید. هدف اصلی این حملات زیر فشار قرارداد دولت افغانستان برای مذاکره با پاکستان در مورد خط دیورند و آبهای رودخانه‌های کنر و کابل و دادن امتیازت به پاکستان است.

**به نظرم هدف پاکستان از تشدید حملات راکتی و حملات جنایت بار انتحاری در افغانستان شروط زیر است:**

۱- برسمیت شناختن «خط دیورند» ،

۲- حذف نقش هند از افغانستان،

۳- تسلط بر رودخانه‌های کنر و کابل و بالاخره،

۴- داشتن نقش کلیدی در مسایل سیاسی- اقتصادی افغانستان

**سیاست انگلیسی پاکستان در مورد افغانستان:**

سیاست کنونی پاکستان در قبال افغانستان، در واقع همان سیاست تهدید و پیشروی انگلیسها در قرن ۱۹ است که بر زعمای افغانستان تحمیل میگردید تا بالاخره توانستند بخشی از قلمرو

افغانستان را توسط معاهدات گندمک و دیورند از پیکر کشور جدا و به هند برتانوی یکجا نمایند.

یکی دو مثال تاریخی از فشارها و توطئه های انگلیس را نقل میکنم: امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ میگوید: «در سال ۱۸۹۰ من در بلخ و مصروف ساختن قلعه نظامی ده دادی بودم که اطلاع یافتم، ویسرای هند لاردر لاندون مصروف جابجایی عساکر هند در مناطق سرحدی می باشد و میخواهد راه آهن هندوستان را به قندهار وصل نماید. وحتی بعضی ها میگفتند که وی در نظر دارد قندهار و کابل را دوباره اشغال نماید. این اخبار سبب تشویش من گردید و من پس از تنظیم امور ترکستان در تابستان ۱۸۹۰ به کابل مراجعت کردم. و سردار نورمحمد خان نایب الحکومه قندهار را که مانع کشیدن خط آهن در داخل مملکت من نشده بود و در پاره آن اطلاعی هم بمن نداده بود معزول نموده به کابل احضار کردم. امیر می افزاید که حکومت هند علاوه بر فراهم کردن نگرانی برای من، توپها و اسلحه ایکه از هند خریداری نموده بودم نیز مانع ورود آن به افغانستان شدند. حکومت هندوستان در موقع بسیارنازکی، یعنی هنگامی که هزاره جات به شورش برخاسته بود و این شورش هر روز دامنه دارتر میگردد و خوف شورش عمومی در مملکت باعث پریشانی من شده بود، درچنین موقعی کمکی که از هندوستان بمن رسید، اولتیماتومی بود به این مضمون که: «دولت هندوستان نمیتواند به جهت وعده های مبهم و نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس به کابل، انتظار بکشد، لهذا لاردر رابرتس سپهسالار هندوستان با لشکرزیدی [ده هزار نفری] جهت محافظت او به کابل فرستاده میشود.» (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۰۱)

امیر می افزاید: « پذیرفتن ده هزار نفر سرباز که باید آنها را مثل مهمان خود پذیرائی نمایم، کار خیلی صعبی بود، چون می بایستی صد هزار نفر سرباز را جهت پذیرائی آنها حاضر نمایم. لهذا

چون دیدم که دولت هندوستان در صدد فراهم آوردن اشکالات می باشد، بدون آنکه احدی از مامورین دولت من غیر از منشی های مخصوص از اراده من مطلع شوند، مراسله ای به عنوان لاردر سالزبری، صدراعظم دولت بریتانیای عظمی نوشته به توسط یک نفر دوست خود به انگلستان فرستادم. «( تاج التواریخ، ج ۲، همان صفحه)

غبارنیز به همین ارتباط میگوید که، انگلیسها برای تضعیف مردم و دولت افغانستان از هیچ دسیسه و توطئهئی دریغ نمی ورزیدند تا مقاومت در برابر انگلیسها معدوم گردد، به همین سبب بود که حکومت هند برتانوی از یک طرف پشاور و کاکرستان و تیرا را آشیانه فساد برای تولید اغتشاش برای افغانستان ساخته بود و گماشته گان خود (سردار نورمحمدخان پسر سردار ولی محمدخان لاتی، سردار پیرمحمدخان برادر زاده لاتی، سردار بازمحمدخان نواسه سردار محمد شریف خان، سردار محمدحسن خان نواسه وزیر فتح خان، و سعدوی کروخیل و غیره) را با پول و اسلحه و اشتهارات و وقتاً فوقتاً در داخل حدود شرقی افغانستان میفرستاد تا با تحریک و تولید شورش دولت مرکزی را مشغول و ضعیف نگهدارند. چنانکه سردار نورمحمدخان سالها شورش شینواریها را به مقابل امیر رهبری میکرد. از طرف دیگر انگلیسها فیوالهای گریزنده از مرکز را در داخل افغانستان تحریک به اغتشاش میکردند. بالاخره انگلیسها سردار محمدایوب خان را از حکومت ایران محبوس خواستند و در

لاهور مقیم ساختند و امیر عبدالرحمن خان را تحت تهدید همیشه گی قرار دادند. (افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۸۲)

با وارد کردن چنین فشارها و تهدیدهایی بود که انگلیس مقاصد خود را بر امیر عبدالرحمن خان برای امضای معاهده دیورند تحمیل کرد. آیا زعمای موجود افغانستان، با وجود حضور ابر قدرت امریکا، هم پیمان استراتژیک خود، توانائی مقاومت بیشتر را در برابر فشارهای تجاوزگرانه پاکستان خواهد داشت؟

روزنامه تاند منتشره کابل، در مقاله ای که در تاریخ ۲۰۱۵/۴/۴ انتشار داد که از قول اسفندیار ولی میگوید: «مشرف راخه و غوبنٹل چې پر کرزي ديورند ومنم» که د عوامي نشنل گوند مشر اسفندیار ولي خان وايي چې مشرف د خپلي واکمنۍ په مهال ورته ويلي و چې که افغانستان غواړي په ارام واوسي نو ديورند دې په رسمیت وپېژني.

بناغلي اسفندیار ولي ډيوې راديو ته وويل: «مشرف راخه و غوبنٹل چې کرزي ته ووايم چې د ډيورند کرښه ومنه د ترهگری او ناامنی ټولي مسلي به ختمې شي.»

اسفندیار ولي خان وايي چې ده مشرف ته په خواب کې وويل «که چېرته ته په کشمیر کې کنټرول کرښه «لائن اف کنټرول» د نړيوالې رسمي کرښې په توگه ومني نو کيدای شي افغانستان هم د ډيورند کرښې منلو ته غاړه کښېږدي. کله چې پروېز مشرف دغه خبره واوریده، نو په تونده لهجه يې وويل «زما قام خو دا خبره نه مني». اسفندیار ولي خان وايي چې مشرف ته يې په خواب کې وويل

“چې ستا قوم د کشمیر کرښه نه مني نو د حامد کرزي قوم به ولي د ډيورنډ کرښه ومني” د عوامي نیشنل گوند مشر زیاته کړه چې د ډيورنډ کرښه د پښتنو په سینه راکښل شوې ده چې هېچا ته د منلو وړ نه ده او قانوني اعتبار نه لري.» (تاند ورځ پاته، مورخ ۲۰۱۵/۴/۴)

پاکستان هم اکنون در یک جنگ اعلام نشده، از چندین سال به اینسو ولایات شرقی کشور را به راکت و آتش توپخانه ثقیل خود بسته است و هم با اعزام تروریستان طالبی و داعشی هر روز از مردم و اردوی افغانستان قربانی میگیرد، وبدون شبهه در بحرانی ساختن وضعیت سیاسی و امنیتی و اقتصادی کشور از طریق مسدود کردن دروازه های تورخم و سپین بولدک و هم بوسیله نوکران خود در سطوح مختلف دولت نقش بسیار مخربی را بازی میکند.

درچهل سال اخیر پاکستان ضربات مرگبار و خسارات جانی و مالی و عمرانی و فرهنگی جبران ناپذیر بر افغانستان وارد نموده است. پروژه جهاد افغانها درمقابل شورویها بیشتر به نفع پاکستان و تخریب کامل افغانستان تمام گردید. پروژه طالبان نیز از برنامه های تخریبی پاکستان برضد استقرار صلح و ثبات و سوق دادن فرزندان افغانستان بسوی افراطیت و جنگ افغان علیه افغان میباشد.

پس از سقوط طالبان بوسیله (B۵۲) امریکا و رویکار آمدن مجدد مجاهدین اتحادشمال، پاکستان تا مدتی طالبان را درپهلوی محافظت از رهبر القاعده در لانه های امن خود نگهداشت و همینکه امریکا دهن جوال دالر را موقتاً بروی پاکستان بست، آنها را علیه نیروهای ناتو و امریکا و افغان بکار انداخت تا آنکه این دو روئی

پاکستان با شکار بن لادن در ایبیت آباد نزدیک اسلام آباد افشاء شد. پس از آن (۲۰۱۱) حملات راکتی پاکستان برخاک افغانستان همراه با اعمار پوسته های سرحدی آغاز شد تا افغانستان را برای تشخیص و تثبیت خط دیورند فرا خوانده باشد. اما دولت کرزی ناتوان تر از آن بود که به مصاف پاکستان اتومی برخیزد. در دوران حکومت (وحدت ملی) اشرف غنی، با آنکه به نفس خویش تا قرارگاه راحیل شریف (لوی درستیز پاکستان) در اسلام آباد رفت، ولی حملات پاکستان برخاک افغانستان همچنان ادامه یافت و توقف نکرد. این حملات و تجاوزات در سال ۲۰۱۷ بر ولایات شرقی کشور شدت یافته و سبب نگرانی جدی مردم ما وساکنین ولایات شرقی هم سرحد با پاکستان شده است.



### لطیف پدram در حال مصافحه با گیلانی صدراعظم پاکستان

درچنین وضعیتی که جسم وطن از ضربات وارده دشمن زخمی است و به مرهم ضرورت دارد، لطیف پدram عضوولسی



جرگه افغانستان با استفاده از موقف پارلمانی خود مجلسی تدویر داد و اعلام نمود که حزب او موسوم به «کنگره ملی؟» موضوع خط دیورند را برسمیت می شناسد. این سخنرانی لطیف پدram مثل نمک بر زخم ملت اثر کرد و احساسات مردم افغانستان واز جمله پشتونها را بشدت جریحه دار و علیه خود برانگیخت.

پدram با استفاده از جنگ خانمانسوز تحمیلی و حملات سازمان یافته شبکه های تروریستی طالبان و داعش بر نقاط مختلف کشور، میخواهد دل پاکستان و دیگر دشمنان افغانستان را خوشحال کند و زمینه را برای یک جنگ داخلی در همدستی با احمدضیا مسعود و عبدالرشید دوستم مساعد سازد.

خوشبختانه هنوز عناصر ملی در وطن وجود دارند چنانکه درولسی جرگه اشخاص زیادی سخنان پدram را خلاف روحیات ملی و معیارهای حاکمیت ملی وتمامیت ارضی کشور ارزیابی کردند و یکی از وکلا با صراحت ابراز کرد که وی را بجرم این موقفش سنگسار خواهد نمود. این موضع گیرها چنان ترسی در دل لطیف پدram انداخت که توسط رسانه های وابسته آوازه انداخت که استخبارات هند در همکاری امنیت ملی در صدد ترور وی اند؟؟؟؟ حرفی که فقط مصرف داخلی داشت.

لطیف پدram هنوز برای دفاع از موضعگیری خود با این یا آن تلویزیون مصروف تبلیغات بود که حامیان خارجی اش حمله دیگری برقول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ اجرا کردند تا هم موضعگیری پدram را در قبال خط دیورند تقویت کرده باشند و هم توجه رسانه ها

و مردم را بجای انزجار از لطیف پدram، بسوی یک فاجعه تروریستی تازه برگردانند.

وطن فروشانی از گونه لطیف پدram در میان پشتونها هم یافت میشوند چون ظاهر قدیر، همایون همایون و حضرت علی جمع سقوی ها که حتی با کلمه افغان در تذکره ها مخالفت میورزند و فرمان تقنینی رئیس جمهور را رد میکنند و کلمه پوهنتون را عبور از خط سرخ میدانند.

### یگانه راه نجات:

یگانه راه نجات کشور از تهدیدات پاکستان پیدا کردن دوستان قدرتمند چون امریکا و هند و قرار گرفتن در کنار شان از طریق عقد قراردادهای استراتژیک با این کشورها است. بنابر گزارش های رسیده خوشبختانه حکومت افغانستان اولین گام را در این راستا برداشته و رفتن حامدکرزی به دهلی برای امضای یک قرارداد استراتژیک گام مهمی بود.

حامد کرزی، با سفر به دهلی نو شام چهارم اکتوبر ۲۰۱۱ اولین قرارداد همکاری استراتژیک را با صدراعظم هند، امضا کرد. همکاری استراتژیک هند و افغانستان در برگیرنده مسایل اقتصادی، سیاسی و امنیتی است. در بخش امنیتی گفتگوهای بر موضوع آموزش نیروهای امنیتی افغانستان توسط هند انجام شد. همچنین قرار است گفتگوهای امنیتی در سطح مشاورین امنیت ملی تداوم یابد.

موضوع دیگر کمک مالی هند به افغانستان است. هند برای

بازسازی افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴ میلادی وعده پرداخت ۲

میلیارد دالر را نیز نموده است. همچنان هند از سال ۲۰۰۱ تا کنون مبلغ ۲ میلیارد دالر به بازسازی افغانستان داده و خود را به یکی از مهمترین بازیگران در عرصه افغانستان تبدیل کرده است. هند بند سلما را با صرف ۳۰۰ میلیون دالر تکمیل نمود و به مردم هرات برای بهره برداری سپرد.

هند به اعمار بند (باغ دره) در کاپیسا و بند دوم "سروبی" در کابل ابراز آمادگی کرده است. بند (باغ دره) روی دریا های پنجشیر و غور بند اعمار می شود و گفته می شود، ظرفیت تولید سه صد میگوات انرژی برق را خواهد داشت. تخمین زده می شود که بند دوم سروبی حدود صد میگوات انرژی برق تولید خواهد کرد. (منبع : رادیو آزادی ۲۰۱۸/۱۹/۴)

بنابراین موضع هند در مورد همکاری استراتژیک با افغانستان کاملاً مثبت است، زیرا از این طریق دهلی نو به یک بازیگر فعال در عرصه افغانستان تبدیل می شود. افغانستان با گسترش همکاری های امنیتی خود با هند، به یک فرصت برای دهلی نو تبدیل میشود. بنابراین افزایش همکاری های امنیتی هند و افغانستان از طریق آموزش نیروهای نظامی افغان سبب رفع دغدغه امنیتی هند و افغانستان می گردد. صدراعظم هند در اظهارات خود اعلام کرد که 'اگر دولت افغانستان تعهدات بیشتری را در عرصه امنیتی بپذیرد هند آماده است تا همکاری های خود را با این کشور گسترش دهد'.

دوستی و همکاری امنیتی و اقتصادی هند با افغانستان میتواند پاکستان را در برآوردن پالیسی عمق استراتژیک آن ناکام و نا امید سازد، زیرا اسلام آباد به نوعی خود را در محاصره اتحاد هند و

افغانستان خواهد دید. امریکا نسبت به توافق استراتژیک هند-افغانستان خوشبین و آنرا تأیید کرده است زیرا نمی خواهد پس از خروج از افغانستان، اسلام آباد یا چین جای این کشور را پر کنند. هند حضور امریکا را در افغانستان اولاً عامل امنیت افغانستان و سپس به مثابه امنیت در هند می داند. دوم آنکه حضور نیروهای امریکایی، نفوذ عوامل پاکستانی را بر ضد هند در افغانستان کاهش می دهد. سوم آنکه هند دیگر لازم نمی داند تا هزینه های زیادی برای افغانستان صرف کند.

امضای قرارداد امنیتی با امریکا یکی از ضرورت های حیاتی برای تامین ثبات و امنیت در افغانستان شمرده میشود. دولت افغانستان می باید با توجه به خطر از سوی همسایگان و بخصوص پاکستان این ضرورت را درک کند و هرچه زودتر به امضاء آن مبادرت ورزد. بدون تردید امضاء این پیمان شرایطی را برای افغانستان فراهم خواهد کرد که با استفاده از مواد آن می تواند در برابر دست اندازیها و دسایس پاکستان و سایر همسایگان حسود دور و نزدیک این کشور با امکانات بیشتری مقابله کند و آرامش روانی مردم را تامین نماید. لهذا منافع مردم افغانستان ایجاب می نماید که دولت افغانستان زمینه امضاء این پیمان را با امریکا هرچه زودتر فراهم کند. البته کرزی برای باج خواهی از امریکا با آنکه لویه جرگه ای را تدویر نمود و موضوع امضای قرارداد امنیتی را با امریکا در آن مطرح ساخت ولی برخلاف تصور کرزی و حامیان او لویه جرگه با درک وضعیت اقتصادی و امنیتی و نظامی کشور به دولت توصیه نمود تا آنرا با جانب امریکا امضا نماید. اما کرزی

بنابره‌دایات دشمنان پنهان و آشکار افغانستان آنرا شبیه قرارداد گندمک و دیورند با انگلیس وانمودکرد و از امضای آن خود داری نمود.

با انکارکرزی از امضای قرارداد امنیتی با امریکا، ۶ میلیاردالر کمک به مردم افغانستان قطع گردید و گویا نان پخته از گلوی مردم فقیر و گرسنه افغانستان گرفته شد. مگر اشرف غنی پس گرفتن قدرت به حیث رئیس جمهور اولین کاری که انجام داد امضای قرارداد امنیتی با امریکا بود که در نتیجه آن امریکا دوباره کمک هایش را به اردوی ملی افغانستان آغاز نمود.

این قرارداد دست کشورهای دشمن را از تقسیم افغانستان کوتاه نمود و امروز دیده میشود که کشورهای همسایه افغانستان و دشمن صلح و آرامش افغانستان، طالبان را مورد حمایت مالی و نظامی خود قرار داده برضد اردوی ملی افغانستان و نیروهای خارجی برای ایجاد نا امنی و عملیات انتحاری به داخل افغانستان بسیج مینمایند تا با وارد کردن تلفات به نیروهای امریکایی، امریکا را به خروج از افغانستان وادارند. درحالی که مثل روز روشن است که همینکه نیروهای امریکا از کشور خارج گردند به تحریک و تشویق کشورهای همسایه وضع امنیتی بدتر از دهه ۹۰ قرن گذشته خواهد شد و بار دیگر جنگ های داخلی آغاز خواهد یافت و راه ها و شاهراه های کشورنا امن و پاتک سالاری و تصرف پول و مال و تجاوز برناموس مسافران آغاز میگردد و سراسر کشور دچار جنگ داخلی بسیار وخیم تر از امروز خواهد گردید. ختم [۱]

[۱]- شاغلی اجمل ستانکزی پخپل مقاله کې « تريخ حقيقت » داسی ليکي: "په قطر کې د امريکا د خانگرو ځواکونو لوی مرکز دی. په بحرين کې د آسيا په کچه د امريکا د بحري ځواک يو لوی مرکز دی. له امريکا بهر عربي امارات يوازینی هيواد دی چې امريکايي ايف ۲۲ رادار کې نه بشکاريډونکي جنګي الوتکي پکې بیس لري.

ترکيه يوازینی هيواد دی چې امريکا پکې بیس لري او خپله اتومي سلاح يې پکې ځای په ځای کړی. د دې تر څنګ په کويټ، سعودي، پاکستان (په خانگري توګه استخباراتي شبکې)، جاپان، جنوبي کوريا، جرمني، ايتاليا او يو شمير نور هيوادونه امريکايي بیسونه لري او امريکا له دغو هيوادو د خپلو دښمنانو په ضد عمليات کوي.

زه نه پوهیږم چې مونږ ورپسې ولی ټوپک راخيستی؟ ولی ترينه لکه نورو ګټه نه اخلو او خان په پښو نه دروو؟ يو شمير بيا وايي چې امريکا مونږ سره صادق نه ده. ته چيرته له امريکا سره صادق يې؟ هغه چې د امريکا ډيره مرسته خوري هماغه ورپسې ډير مرده باد وايي. پاکستان له څه د پاسه ۵۰ کلو راهيسې له امريکايي عسکرو سره ارتباطات لري. تر اوسه يو پاکستاني عسکر هم پخپل امريکايي همکار ټوپک نه دی را اړولی خو افغانانو څو څو ځل دا کار کړی او له يو عادي عسکر نه نيولی تر جنرال ه پورې مو ورته همداسې په نامردی وژلي. پاکستان ان هغه د سي ابي اي غړي چې په ډک بازار کې يې د ای ایس ای غړي وويشتل او يا يې پاکستانيان مړه کړل حتا د خپلي محکمې د فيصلې په ضد په الوتکه کې کينول او امريکا ته يې وليږل. ولی؟ ځکه پاکستان پوهیږي چې د امريکا په دښمني کې يوازې تاوان ليدلی شي خو په دوستي کې يې تل ګټه کوي. نو مونږ ولی دومره ساده شو؟

ځيني وايي چې امريکا ځکه صادق نه ده چې نه غواړي تاليبان له مينځه يوسي. د دوی په وينا که امريکا وغواړي نو په يوه هفته کې تاليبان له مينځه وړای شي. هو که امريکا وغواړي او يو دوه لکه پوځ راولي او په افغانستان کې د تاليب په ضد په هر ځای کې عمليات شروع کړي نو بالکل يې په يوه هفته کې له مينځه وړای شي. خو په کوم قيمت؟ لږ تر لږه زرګونه

امریکایی عسکر او لسگونه زره بیگناه افغانان به په دغسي حالت کی ووژل شي. چی نه امریکا د خپلو عسکرو دومره مرگ ژوبلی ته تیاره ده او نه افغانان دومره مری زغملای شي. دا اوس چی په غطي کی هم لس کسه ووژني له عامي نه تر دولتي مشرانو پورې، پرته لدی چی تحقیق وکړي، ټول د مرده باد چیغی وهي. نو دغومره مری به بیا بڼه برداشت کړي. ولا خپله خو ټوپکونه راواخلي او د تالیب تر څنگ ودریږي. همدارنگه یو بل شی چی ډیری افغانان یی په اړه فکر نه کوي دا دی چی افغانستان امریکا ته دومره اهمیت نلري. امریکا یو ابرقدرت دی ځکه نو تر افغانستانه امریکا ته ۹۹ نور شیان ډیر مهم دي. په نړیواله کچه پاکستان اوس هم تر افغانستانه ډیر مهم دی. مونږ باید پدی خبره سر خلاص کړو چی نړی د افغانستان شاوخوا نه راڅرخي. برعکس نړی ته مونږ هم لکه سومالیه او سوډان غوندې یو شاته پاتی هیواد یو. بل عادي امریکایان نور نه غواري چی د افغانستان په جنگ کی دي یی عسکر ووژل شي او غواري چی عسکر یی بیرته له دغه خایه راشي. که د امریکا تیري ټاکنی د جمهوري خواهانو په خای دموکراتانو گتلي وای ډیر امکان یی درلود چی په افغانستان کی یی خپل حضور نور هم کم کړی وای.

بل آیا پوهیږئ چی د نړی ټول پرمختللي هیوادونه د امریکا په مستقیمه مرسته مخکی تللي. د پرون برعکس چی یو هیواد به هر څه یوازی خائنه غوښتل د نن ابرقدرتونه غواري هر خای کی قوي همکاران او د گټو شریکان ولري تر څو د دښمن په مقابل کی نه یوازی نظامي قوت ولري بلکی سیاسي قوت هم ولري. ځکه نو امریکا پخپلو همکارانو ډیر مصرفونه وکړل او دوی یی په پښو ودرول او د دوی په مرسته یی ناتو جوړه کړه. نن امریکا د ناتو په وجه هم ډیره قوي ده .

نو مونږ څه بلاوهلي یو چی په دا ۱۷ کالو کی مو د امریکا په مرسته حتا خان هم په پښو ونشو درولای؟ دا باید ومنو چی مونږ هم نه د دوستي خلک یو نه د دښمنی. بس گنګس مخلوق یو. که د غرو یو شغال مو د گاونډیانو په خوله امریکایانو ته یرغلگر ووايي لکه رانده چرگان ټول یرغلگر او اشغال چیغی وهو پرته لدی چی خپل فکر وکړو چی څه کی مو گټه او څه کی مو تاوان دی. سره لدی چی ټول دولت مو چلوي، امنیتي خواکونو ته مو معاشات او وسایل ورکوي خو بیا هم زمونږ یو شمیر خلک د نورو له ټاپو نه د ډار په وجه امریکا مرده باد وایي. دا د امریکا مرده باد شعار اوس یو عادت یا موډ گرخیډلی چی هر څوک یی تالیب ته د خان سپین ښودلو لپاره وایي.

افسوس راشي چې كله طالب له خپلو پنجابي او عرب ملگرو سره د نظامي عسكرو په مخ كې دولت ته د امريكا اجير او افغانستان ته اشغال وايي. خو دې نظامي افسر كې دومره ترخه نه وي چې ورته ووايي ماته مې ملي گټې مهمې دي كه اسرايلو كې هم وي راولم يې چې هيواد مې په پښو ودرېږي. تا ته دې عربو او پنجابيانو پرته له افغانستان وړانوي او افغان وژني څه گټه رسولي چې تا كلك څنگ ته كينولي؟

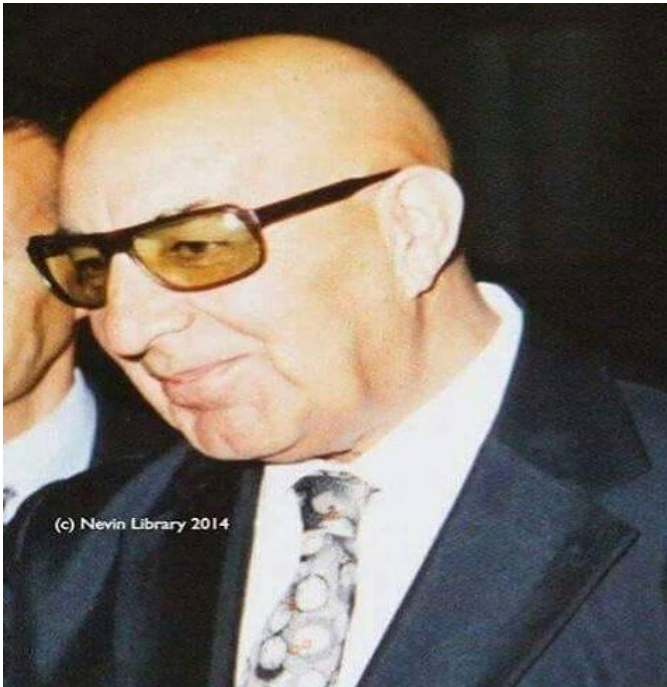
نن خو ډير احساساتيان او خيني ماشومان چې كورنۍ جگړې او ټالبيې وحشي حكومت يې نه دي ليدلای وايي چې امريكا دې ووخي خو كه امريكا ووته بيا به لكه د نويمې لسيزې داسې تباهي راشي چې د نن ورځ مرگونه به ورته هيڅ هم نه وي. بيا به وايي چې هغه د ورځ لس او شل دې مړه كيدای خو چې داسې حالت نه وای. يوازې د كابل تورخم په لاره به لس پاتكه وي چې په هر پاتك كې به درنه مال، بنايسته هلکان او عزت بنكته كوي. لكه هغه وخت به چې ځينو مسافرو به چيغې كړې چې سور شوروي دې وای خو دا حالت دې نه وای بيا به خيني په امريكا پسې همدا چيغې وكړي. ته نه له جاپانيانو ډير هوښيار يې، نه له جرمنانو ډير غيرتي يې، نه له عربو ډير غرور لري او نه له ايټالويانو بڼه تاريخ لري. هغوی چې د خپلو گټو لپاره امريكايي عسكرو ته ځای وركړی نو ته هم ترينه گټه واخله. امريكايانو ته تر دوی زيات مونږ ضرورت لرو چې يو شاته پاتي، غريب، كورنيو جگړو خپلی او بې تعليمه هيواد يو. په تاكيد يې وایم چې مونږ تر هغو بهرنيو ځواكونو ته ضرورت لرو تر څو چې پخپلو پښو دريدلي نه يو. اوس دا مونږ پورې ده چې په يو څو كلو كې په پښو درېږو كه لسيزې لسيزې نور هم همداسې د نورو په اوږو بار يو.

په ياد لری چې د بهرنيانو د وتو شعار له اسلام آباد او تهرانه وركول كيږي. كه دا خلك مو خواخوږي وي نو سمه ده خو كه دبښمنان مو وي بيا يې ورسره دا شعار مه بدرگه كوي. ځكه كه امريكا په اوسني حالت كې ووته پاكستان او ايران ته به ميدان بيا خالي شي.» (دعوت ميديا ۲۲/۶/۲۰۱۸)



مقاله هجدهم

## داودخان ، دولتمرد قاطع و با وقار



شهید محمد داودخان، مؤسس جمهوریت درافغانستان

فدای همت مردی که تن به ننگ نداد  
بروز جنگ گریبان خود به چنگ نداد

## جهان شرافت آن مرد را کند تصدیق که جان بداد به دشمن سلاح جنگ نداد

مقالات محققانه و روشنگرانه استاد داکتر سید عبدالله کاظم و بخصوص تحقیق جالب ایشان در تشریح اوضاع خونبار کابل در روز های ۴-۸ ثور ۱۳۵۷ و نتیجه گری عالمانه وی از رخداد های غم انگیز این روزها منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین، بدون تردید برای بسیاری از علاقمندان تاریخ کشور خواندنی و آموزنده اند و میتواند بحیث ماخذ قابل اعتمادی برای محققان جوان کشور مورد استفاده قرار گیرد. امیدوارم روزی برسد تا از این تحقیقات همه جانبه و پرثمر شان، استادان تاریخ کشور و شاگردان و محصلان پوهنتونهای افغانستان بهره ببرند و جزئی از نصاب تعلیمی کشور قرار بگیرد.

همچنان اخلاقاً خود را مکلف میدانم تا از دیپلومات سابقه دار و کهن سال کشور جناب جمیلی صاحب اظهار سپاس نمایم. موضعگیری عدالت پسندانه این دو دانشمند وطن، در دفاع از حیثیت و شخصیت بزرگ ملی و تاریخی وطن شهید داودخان، بدون تردید ناشی از تربیت ذاتی و حق شناسی ایشان میگردد، و خوشا بحال کسانی که بعد از مرگ خود دوستان و ارادتمندانی حق بین و حق گویی چون ایشان داشته باشد.

من میدانم که اینها از لحاظ تباری و اتنیکی، هیچ پیوندی با

شهید داودخان ندارند و آنچه که در تردید شایعات دشمنان داودخان مینگارند، بیان آن حقایقی میباشد که بچشم خود از آن مرد بزرگ و خدمتگار ملت افغان دیده اند.

درمیان کارمندان عالی رتبه دولتی در عهد سلطنت ظاهرشاه و جمهوریت داودخان، مرحوم عبدالرحمن پژواک قسمت بیشتر عمر ماموریت خود را در کرسیهای بلند دیپلماتیک به عنوان سفیر کبیر و نماینده فوق العاده ظاهرشاه و یا دولت جمهوری افغانستان سپری کرده بود. و چون شخصیت دانشمند، پاک نفس و صاحب مناعت نفس بود، همیشه مورد احترام و قدر دانی بزرگان دین و دولت (ظاهرشاه و سردار داودخان) قرار داشت. تا آنجا که من از لابلای خاطرات و اشعار او، و نوشته های همکاران او فهمیده ام،



او هرگز زبان به توصیف و مدح مقام های قدرتمند تر از خود، از قبیل ظاهرشاه یا کاکای شاه و صدراعظمها، نکشوده و کلامی نگفته که از آن بوی تملق و خوش خدمتی استشمام شود.

**عبدالرحمن پژواک، سفیر کبیر و نماینده فوق العاده**

**خود در خاطراتش مینویسد:**

«بزرگترین مایه ناز و خوشی من آنست که هیچ تن تواناتر از من به یاد ندارد که نزد او چاپلوسی کرده و یا دروغ گفته باشم. (ص ۲۱۶ خاطرات یک مهاجر افغان)

در پنج دهه اخیر درمیان سیاستمداران و دولت مردانی که برخی از آنها تا مقام صدارات هم بالا رفتند، من کسی را سراغ ندارم که در برابر صدراعظمان افغانستان بی پروا تر و شجاعانه

تراز پژواک سخن زده باشد و از نظر و دیدگاه خود در مجالس رسمی دفاع کرده باشد. به مقاله داکتر هاشمیان در باره پژواک رجوع شود.

او با آنکه بارها با ظاهرشاه ملاقات کرده بود و بنا بدعوت شاه برای تفریح به بیرون از شهر رفته بود، اما بخشش شاه را نپذیرفت. درحالیکه از خود کدام پول و سرمایه ای نداشت تا یک خانه رهایشی در کابل داشته باشد. داودخان از این مشکل پژواک مطلع شد و میخواست آنرا رفع کند، وی را نزد خود خواست و بعد از تعارفات رسمی، کلید یک منزل رهایشی را به پژواک تعارف نمود، ولی پژواک آن بخشش رئیس جمهور داودخان را نپذیرفت و بعد از تشکر به رئیس جمهور گفت: از سوی من پذیرفته بدانید ولی من خود را بحیث یکی از هزاران کارمند بیخانه این وطن می شمارم و از پذیرفتن چنین خانه ای معذرت می خواهم. داودخان هم از آن جواب پژواک ناراحت نشد بلکه حسن نظر و اعتمادش بر پژواک بیشتر از پیش گردید.

هدف من از بیان این نکات در باره پژواک، اینست تا بزرگی و عظمت و علو همت پژواک را نشان داده باشم. آن بزرگمرد وطن، بخاطر بدست آوردن مقام و جاه و جلال شخصی، نمیخواست به هیچ قدرت بالاتر از خود سر فرود آورد و غرور خود و مناعتش را زیر پا نماید. او از قماش و تبار سیاستمداران چاپلوس و شاعران متملق روزگار خود، نبود!

**حال ببینید که همین مرد بزرگ در مورد داودخان چی میگوید؟ او مینویسد: « قبل از اینکه من به شهید داود خان ارتباط داشته باشم که چگونه شخصیت است، از زبان مردم شنیده بودم که وی عصبی مزاج، خودخواه و خود رأی است. روزی برای اجرای کاری با ایشان ملاقات نمودم. هنگام ملاقات و صحبت های کاری او را برخلاف تصورات قبلی خود یافتم؛ یعنی آدم خیلی مؤدب،**

باحوصله و آگاه از اوضاع و احوال کشور و یک صحبت کننده با منطق و انعطاف پذیر در استدلال های منطقی بودند. برایم گفتند که ازین دیدار با شما و صحبت های علمی و منطقی شما ممنونم، اگر در کنفرانس های بین المللی در وقت ترجمه در بیابیه های من نواقص می بینید، خیلی خوش میشوم با جرأت آنرا اصلاح و برایم خاطر نشان سازید. ازین به بعد میتوانید بدون کار رسمی مرا ببینید که باهم ملاقات داشته باشیم. او همچنان مرا به حیث نماینده مخصوص خویش در کنفرانس های معتبر بین المللی می فرستادند. باید صادقانه اعتراف نمایم که درعمرم چنین شخصیت ملی ومهربان به مردم را بعد از وزیراکبرخان در تاریخ سراغ ندارم.» (داکتر کاظم، رویدادهای مهم کابل از چهارم تا هشتم ثور، قسمت دوازدهم، بحواله رساله "دوران طلایی پنج ساله جمهوریت"، به اهتمام عبدالله نوابی، کابل، ۲۰۱۵، صفحه ۳)

آیا کسی را که یک سیاستمدار آگاه وشجاعی چون مرحوم عبدالرحمن پژواک تایید وبرحق توصیف کرده باشد، شخصی پیدا خواهد شد که بگوید: پژواک بزرگ، آن سخنان را درحق داودخان، مبالغه کرده وگزاره گفته است؟ من فکر میکنم که تا هنوز درمیان سیاستمداران ونویسندگان افغانستان چنین کسی پیدا نشده است که شانه بشانه پژواک بزند، وبگوید او متملق ومداهنه گو بوده است؟ اگر کسی بخواهد سخنان او را رد کند، می باید به اندازه خود پژواک بزرگ باشد، دانش وتجربه، شهرت وخرد سیاسی وادبی واحتماعی داشته باشد.

بنابر آنچه گفته آمدم، با قبول این سخن که هیچ انسانی خالی از سهو و اشتباه نیست، وشهید داودخان هم از این قاعده مستثنی بوده نمیتوانست، اما چیزی که هرگز از اشتباهات داودخان شمرده نمی شود، پاک نفسی وافغانستان دوستی و خدمات صادقانه او برای انکشاف وتوسعه کشور است. هیچ انسان باوجدانی نمیتواند

منکرپاک نفسی و وطن دوستی و صداقت داودخان نسبت به وطن باشد. هیچ آدم سالمی نمیتواند منکر شجاعت و پایداری خارق العاده داودخان در برابر بمباردمان کودتاجیان در شب ۷ ثور و عزم راسخش مبنی بر تسلیم نشدن بدشمن باشد. بنابراین اتهامات و پرچسپ های میان تهی آدم های که به نحوی از انحاء منافع شخصی و یا فامیلی و یا گروهی خود را با روی کارآمدن دوباره داود خان در صحنه قدرت از دست داده اند، نه میتواند ذره ای از عظمت و بزرگی و محبوبیت آن مرد دلیر و شخصیت شجاع ملی بکاهد.

این را همه میدانند که داودخان بجزاعتلای وطن و نجات مردم از فقر و بیسوادی و نادانی و بیماری و همگام شدن با تمدن معاصر آرزوی دیگری نداشت، همان آرزوی که غازی امان الله خان آن را در دل می پرورانید و به برآوردن آن موفق نشد. داودخان مثل امان الله خان تفریح و استراحت را نمی شناخت. هر دو آنها روزانه از ۱۶ تا ۱۸ ساعت کار میکردند، بدون آنکه معاشی از دولت بگیرند. آرمانها داود خان برای اعتلا و ترقی کشور شبیه آرمانهای غازی امان الله خان بود و طرز حکومتش شبیه حکومت کمال اتاترک بود. در دوره جمهورییت داودخان میخواست افغانستان به حیث یک کشور غیر منسلک و غیر وابسته به اتحاد شوروی بزندگی و حرکت و تحول خود ادامه دهد، مگر متاسفانه که با توطئه های همسایه ها بخصوص ابرقدرت شوروی روبرو شد و در کودتای خونین هفتم ثور ۱۳۵۷ بعد از یک مقاومت حماسه آفرین، خودش با ۱۷ تن از اعضای خانواده اش قربانی خواسته های نا روای شوروی و ایادی آن گردید و به شهادت رسیدند.

آقای انجینر کریم عطایی یکی از همکاران نزدیک داودخان، بنابر شناخت دیرینه ای که از داودخان داشت، میگوید:»

شهید داودخان، آنقدر به افغانستان و افغانیت عقیده داشت که تصور نمی کرد یک افغان گاهی هم منافع ملی خود را زیر پا گذاشته، در خدمت بیگانه قرار گیرد و به وطنفروشی تن دهد. شاید همین حسن نیت او بود که به قیمت جان خودش، اولاد و خانواده شان تمام شد. مردان بزرگ مافوق بشر نیستند و چون بشر از اشتباه عاری بوده نمی توانند، لذا توقع بی جاست اگر بگویم محمد داود مرحوم باید مرتکب اشتباه نمی گردید. «(داکتر کاظم، رویدادهای مهم کابل از ۴-۸ ثور، بخش دوازدهم)

من در جواب نوشته های پراز افتراء و تهمت داودملکیار در اینجا چیز نمی نویسم و خواننده را به جواب محکم آقای داکتر عزیز شمس یکی از هموطنان تاجیک تبار سمگان که در عهد جمهوریت داودخان محصل پوهنتون کابل بوده، و بعد کار را در رادیو تلویزیون افغانستان شروع و ادامه داده است، حواله میدهم که در پایان این مقاله خواهد آمد، و اما در مورد نوشته های توهین آمیز داود مومند نسبت به داودخان که آقای قاسم باز ۱۴ مورد آنرا بر شمرده است، فقط به دو نکته اشاره میکنم: یکی آنکه آقای مومند کودتا را «عمل بزدلانه» خوانده است. و دیگری آنکه با بی باکی تکرار میکند که: **مگر کودتا میراث مادرزاد سردار داود بود که دیگران حق نداشته باشند به آن دست بزنند؟**

در مورد سخن توهین آمیز داود مومند، آقای جمیلی شخصیت و دیپلومات سابقه دار و حق شناس افغان بجواب آقای مومند، مقاله مفصلی نوشته اند، که من در آن مورد نمی پیچم. اما درباره تعریف جدید آقای مومند و هدف آن که میگوید «**کودتا یک عمل بزدلانه است**»، اندکی مکث میکنم. هدف پنهان آقای مومند از این گفته اینست تا بگوید که داودخان آدم بزدلی بود که از راه کودتا خود را بقدرت رسانید. حال آنکه برخلاف نظر آقای مومند، کودتا «**یک عمل**

**جسورانه و متهورانه است همراه با خشونت و خونریزی**» که در شرایط هرج و مرج سیاسی، کوتاه ترین راه رسیدن به قدرت پنداشته میشود. از همین لحاظ است که عوام الناس ما کودتا را «**یا تخت یا تاپوت**» تعبیر و تعریف میکنند. همین عبارت ساده بیانگر آنست که هرکسی که کودتا میکند، با سرخود بازی میکند، زیرا در صورت ناکامی، عاملین کودتا در محاکم نظامی به جرم «خیانت ملی» اعدام میشوند و همانا بجای تخت، در تاپوت قرار خواهند گرفت.

در مصاحبه ای که با داکتر حسن شرق در مورد کودتای ۲۶ سرطان صورت گرفته و در یوتیوب قابل دسترسی میباشد، داودخان قبل از آغاز کودتا شخصاً به خانه داکتر حسن شرق رفته بود و از او اکیداً خواهش کرده بود که در صورت ناکامی کودتا، قبل از اینکه عساکر دولتی غرض گرفتاری برخانه او پورش ببرند، بهتر است داکتر شرق او را با تفنگچه از بین ببرد تا وابستگانش صدمه نبینند. اما کودتای ۲۶ سرطان طوری طرح شده و تطبیق گردید که خون هیچ افغانی از نظامی تا ملکی توسط کودتا چیان بر زمین نریخت. بنابراین میتوان گفت که داودخان به خطر اقدامی که میخواست انجام دهد، پی می برد و بهای آنرا که جاننش بود، برسر آن گذاشته بود.

انتقاد کردن از داودخان شاید برای تسکین اعصاب مخالفانش [از جمله داودملکیار و داود مومند] کار آسانی باشد، اما میخواهم بپرسم که آدم باید چقدر مرد باشد که وقتی می بیند فرزندان و جگرگوشه هایش از خورد تا کلان و از پیرتا جوان، از برادرتا خواهر، از همسر تا نواسه هایش با فیرمرمی های کودتا چیان هریک در خون خویش می تپند و درد را فریاد میکشند و دشمن در یک قدمی ایستاده باشد که اگر تسلیم شوی، از مرگ نجات خواهی یافت، ولی مرد تسلیم نمیگردد؟



باید اعتراف نمود که هیچ کسی از مخالفان داودخان، در آن لحظات پراضطراب که آتش و خون از پنج سمت گلخانه ارگ فوران میکرد، چنین محشری را تحمل کرده نمیتوانست و خود را تسلیم میکردند، اما داودخان تحمل کرد و قلبش سکتہ ننمود، و تا لحظه مرگ بر سرپاهایش ایستاده ماند؛ زیرا او تصمیم گرفته بود که مرگ مردانه را بر ننگ تسلیم شدن به دشمن ترجیح باید داد.

داکتر صاحب کاظم این بخش از مقاله خود را «ننگ تاریخ» عنوان داده و قلمش حماسه آفریده است. خواندن این بخش قلب انسان را به لرزه می آورد و اشک را در چشمان آدمی جاری میسازد. سپس نویسنده عکس های از کشته شدگان و زخمیهای زنده مانده خانواده رئیس جمهور را یک به یک نام می برد که لست مطولی را تشکیل داده است.



**تعدادی از فامیل خانواده داودخان که در روز ۸ کودتای ثور کشته شدند**



تعدادی از اعضای فامیل داوود خان که در کودتای ۷ ثور کشته شدند

**(برگرفته از، بخش دهم مقاله داکتر کاظم، رویدادهای مهم کابل)**

**از ۴- ۸ ثور، افغان جرمن آنلاین)**

از لحاظ شهامت و غرور ملی و حفظ شئونات افغانی، هیچ یکی از رجال سیاسی افغانستان در پنج دهه اخیر، به پایه داودخان نمیرسد. ۲۰ ساعت استقامت داودخان در برابر بمب افگنی طیارات جنگی کودتا چنان بر ارگ ریاست جمهوری، دل شیر میخواست تا زهره اش آب نشود و تسلیم نگردد!

واقعیت اینست که داودخان آدم بزدلی نبود، اودولتمرد شجاعی بود که بخاطر حفظ شرف و وقارش از جان خود و ۱۷ تن فرزندان و اهل خانواده خود گذشت، اما سر تسلیم به دشمن عزت و شرافت خود خم ننمود؟

آنهایی که خود را برتر و بهتر از داودخان تصور میکنند لطفاً بجای پف کردن در سرنای خود برتر بینی کمی از کارنامه های دوران ماموریت خود بنویسند تا دیده شود که آیا مصدر کار بهتری نسبت به داود خان برای وطن شده اند یا خیر ؟ پایان ۶/۱۴/۲۰۱۷

## مقاله نزدهم

## تردید لا طایلات داودملکیار

## در باره " وقایع ارگ" در ۸ ثور

داؤد ملکیار پسرخوانده ومیراثخوار محمدهاشم میوند وال، از چهل سال پیش تا کنون دوسیه خود کشی میوندوال به اتهام کودتا علیه جمهوری داودخان را گاه و بیگاه به نمایش میگذارد تا ترحم بیننده را نسبت به میوندوال برانگیزد و احیانا از وزنه شخصیت و محبوبیت داودخان شهید بکاهد، امادیده میشود که همه تلاش های او در این مدت مثل خاک خشک به هیچ دیواری نمی چسپد و از سوی نویسندگان دقیق وبا انصاف افغانستان به صفر ضرب زده میشود. او در این روزها ساز دیگری را به نوا آورده و ضمن جوابی به آقای جمیلی، مینویسد:

«به ارتباط محترم جمیلی صاحب، مختصرا» می نگارم که: "نواسه سردار داؤد خان یعنی پسر یک ساله مرحوم خالد داؤد با مادرش محترمه هما، خانم خالد داؤد، در روز هفت ثور با دیگر اعضای خانواده در ارگ بود و به سویس نرفته بود. قرار اظهارات شاهدان زنده، در صبح هشت ثور، قبل از آنکه چندین تن از اعضای خانواده توسط مرحوم میرویس پسر داؤد خان، به ضرب گلوله کشته شوند، محترمه هما در حالیکه پسرش را در آغوش داشت، به سرعت خودش را به زیرزینه ها رسانده و در آنجا پنهان شد و به این ترتیب از چشم مرحوم میرویس داؤد مخفی مانده از سرنوشت غم انگیز دیگران خودش را نجات داد. جزئیات این وقایع که یک تعداد زیادی

از اقارب و دوستان خانوادگی از آن اطالع دارند و بخاطر مصلحت های هنوز بازگو نشده است، در آینده از قول شاهدان عینی، به اطلاع هموطنان رسانیده خواهد شد.» (داودملکیار، بخش نظریات افغان جرمن آنلین، ۲۹/اپریل/۲۰۱۸)

این نوشته جنجال برانگیز سرآغاز بحث های ممتد میان هواداران داودخان: آقای داکتر سید عبدالله کاظم، آقای جمیلی، آقای داکتر حیدری، محترمه نصیبه اکرم حیدری، آقای حسیب الله، آقای وطن دوست، آقای انجنیر قیس کبیر، آقای عبدالستار، آقای قاسم باز و آقای انجنیر نجیب داورى، آقای سیستانی و آقای یونس و دیگران با داودملکیار در پورتال افغان جرمن گردید. انعکاس نظریات همه دوستان شهید داودخان در این مقاله گنجایش ندارد و فقط چند نظر کوتاه تر را در اینجا بازتاب میدهم.

داکتر سید عبدالله کاظم در بخش نظر سنجی و همچنان در بخش تحلیلات چنین نوشتند: «اگر برای ثبوت یک ادعا سند موجود نباشد، آنوقت باید به سراغ عقل و منطق رفت و صحت و سقم ادعا را بررسی کرد. در مورد این ادعا که گویا بعضی از شهدای ۷ ثور بوسيله ویس داؤد به شهادت رسیده باشند، سؤال میشود که چه انگیزه باعث شد که ویس دست به چنین کاری بزند و افراد فامیل خود را به قتل برساند، مگر او دیوانه شده بود؟ پای چوبین این ادعا را میتوان با کمی تعقل درهم شکست و آنرا نشانه ای حمایت از جنایتکاران خلقی - پرچمی دانست، طوریکه بعداً حمایت های عده مندان به وضاحت مشاهده شد. بیدل از شب پره کیفیت خورشید مپرس +++ حق نهان نیست، ولی خیره نگاهان کور اند.» (داکتر کاظم:

به جواب ادعاهای بی اساس آقای داؤد ملکیار/۲۵ می ۲۰۱۸)

انجنیر نجیب الله داورى ، تورنتو - کانادا تاریخ:

«جناب م. داود ملکیار با چنین نوشته کذایی و ذهنیت سازی فقط میتواند جنایتکاران سحرگاه خونین هشت ثور چون امام الدین و معاون اش شهناز تتی وبقیه اعضای جنایت کار خلق و نوکران سوسیال امپریالیزم روس را برائت ضمنی و مجازی دهد و بس. این اولین بار است که چنین نوشته را با تناقضات آشکار در ارتباط با مرگ فامیل شهید سردار محمد داوود خان مطالعه میکنم. اگر این اتهام واقعیت میداشت، در همان لحظات، یعنی چهل سال قبل از سوی کودتا چیان اعلان میشد» که اعضای فامیل محمد داوود از سوی اعضای بشر دوست حزب دموکراتیک خلق به قتل نرسیده اند، و میرویس پسر داوود خان مرتکب چنین جنایت شده است.»

جناب ملکیار از یکسو مینویسند که خالد داوود در حالیکه شدیداً از اثر اصابت مرمی درد میکشید، از برادرش میرویس تقاضا میکرد که به زنده گی اش پایان دهد اما میرویس نمیتوانست، و جرئت نمیکرد تا برادرش را هدف مرمی قرار دهد. از سوی دیگر ادعا میکند که میرویس تعداد بسیار از اعضای فامیل خود، برادر و خواهرانش را به قتل رسانید. سؤال در این است در صورتیکه میرویس جرئت قتل برادر زخمی اش را بنا به تقاضا های مکرر شخص مجروح نداشت، چطور موصوف جرئت کرد که بقیه اعضای خانواده را به قتل برساند؟...»

### نصبیه اکرم حیدری در باره داودملکیار

(سدنی - استرالیا ، تاریخ: ۱۶،۰۶،۲۰۱۸)

به هرزه گوی بی شایبه جناب ملکیار عرض سلام ندارم، زیرا که سلامت خواهی برای انسانهای مبتلا به امراض روانی را در جامعه انسانی جایگاهی نمیتوان بخشید به دلیل آنکه افراد جامعه از شر ایشان بیاسایند و از گزند زبان و مغز مریض ایشان زخمه نبینند. اگر عمیق بنگریم، حتی در منشور حقوق بیماران روانی تا آنگاهیکه

مریض سلامت کلی بدست نیاورده در اقامتگاه های مخصوص نگهداری میشوند تا اجتماع از شر ایشان در امان بماند. ولی در راستای قلم پردازیهای بی ننگ و بی عار شما جوابی چندی دارم که باید به سمع خوانندگان رسانیده شود و هم از گردانندگان پورتال افغان جرمن آنلاین پرسشی دارم که خواهان جواب خواهم بود.

جناب ملکیار اگر خوب بیاد دارم که چند سال قبل حرفی چندی در همین راستا بیان نمودند که به گمان اغلب این مروارید های ریخته از دماغ مریض شما نقل قولی باشد از محترمه گلالی جان ملکیار که اساساً روابطی نزدیکی با وجود داشتن خانواده مشترک با شما نداشته اند، و ما این اتهام را به محترمه گلالی جان در میان گذاشتیم که در جواب فرمودند: "اینرا صادقانه میگویم که من اصلاً صحبتی با ایشان نداشته ام و ایشان آدم های پستی هستند." حرمت انسانی برایم اجازه نداد که این جواب را قبلاً خدمت مینگاشتم تا قضاوت اعضای خانواده شما را در مورد شما به شما بازگو میکردم، ولی حال که تشت رسوایی خود را در سر چوک گذاشته اید و بر خون شهدا تهمت ناحق می بندید، دیگر شف شف گفتن را جایی نمانده و چه بهتر که دیگر از مرز های انسانی و کرامت انسانی بگذریم تا توانسته باشیم بقدر توان در معرفت شما بکوشیم.

اگر این شاهد دوم را آن قلم بی سیرت و دور از حرمت انسانی شما، خانم ویس شهید، محترمه هما جان قلمداد میکند، بنده با خانواده ایشان در تماس شدم، چونکه شخص خود شان سویس تشریف داشتند. خانواده میگویند که محترمه هما جان توان اینرا نداشته و ندارند که حرفی از آن شب خونین با کسی بر لب آرند و یا سوالی در آن مورد را جواب بگویند، زیرا که با تکان شدید عصبی روبرو میشود و برای روز های دراز بخود میلرزند. و این عین

همان حالتی است که من در نوشته قبلی ام در مورد مصاحبه داود جان غازی از قول مادرش به آن اشاره نمودم که: "صدا های وحشت زده داود شب ها مرا از خواب بیدار میکند". بینندگان و شاهدان مصاحبه داود جان غازی اینرا به چشم سر دیدند که حالت وی در جریان مصاحبه چه بود.

سوال من از شما اینست که: چه باعث میشود که شما از شاهد نامی نمی برید ولی تیر بی مذهب و بی مسلک تان فقط بستن اتهام است به رادمردی که خود و خانواده اش را در راه وطن قربانی نمود؟

امروز دالر سخن میگوید و حق واقعاً مرده. بفرمائید به ملت بگوئید که از کدام باداری برای بدنامی شهید محمد داود چقدر تصاحب نموده ایند؟ ولی خوابیده اید و نمیدانید که تاریخ رادمردان میهن را با دالر سیاه نمودن ممکن نیست؟ هر چندیکه امریکایی ها به ملت افغان مکتب ضد شخصیت های ملی را درس دهند تا به ملت بفهمانند که افغانها اساساً رهبری نداشته و همه خائین بودند، ولی نه نام های احمد خان ابدالی و نه میرویس نیکه و نه شاه امان الله خان و شهید داود خان گاهی هم لکه سیاه نخواهد برداشت و دایم درخشان و تابان خواهند درخشید....»

### نامه هماداد عثمان به جواب داود ملکیار

پورتال افغان جرمن آن لاین امروز نامه ای از محترمه خانم هما داود عثمان، همسر شهید خالد داود فرزند شهید محمد داود بدست آوردند که به جواب اتهامات محترم داود ملکیار رقم یافته است. این

نامه بعد از مطالعه خوانندگان در آرشیف آثار علمی و تحقیقی (حبیبیه) این پورتال جا داده میشود. اداره پورتال این اعتماد ایشانرا به دیده قدر نگریسته و مراتب سپاس و امتنان خود را خدمت این خواهر درد دیده خویش تقدیم میدارد.» ۲۰۱۸/۷/۲۶

«بعد از سلام، آقائ داود ملکیار راجع به چگونگی قسمتی از وقایع ارگ قرار اظهارات شاهدان عینی شما که در حق من تحریر نموده اید صحت ندارد، وظیفه خود میدانم تا چند سطری برای روشن شدن حقیقت راجع بخودم بنگارم.

شما که افشای ذکر نام شاهدان عینی خود بنا بر ملحوظات خاص به آینده نزدیک موكول کرده اید، آیا ذکر نام من را در نوشته خود قبلاً اجازه گرفته بودید؟ نظر به گفته شاهد عینی شما ، من یکبار با پسر من برای حفظ جان خود زیر زینه پناه بردم بعداً پهلوی فیل پایه و بالآخره کنار دیوار. اصلاً حفظ جانم در آن شب و روز دردناک و خونین مطرح نبود، من در وسط اتاق نشسته سر خالد شهید شوهرم بالای زانویم و پسر من را طوری در آغوش گرفته بودم ، که اگر مرمی اصابت کند در بدن خودم اصابت کند. من از هر زاویه اطاق مذکور قابل دید بودم.

شما تذکر داده اید که یکی از نزدیکان محترمه هما عثمان (خانم سابق مرحوم خالد داود) که با برادرم در امور ترجمانی موقتاً همکاری بود همین جریان ارگ و عمل مرحوم ویس داود را با برادرم در میان گذاشته و تائید نموده بود. این قطعاً دروغ و تهمت در حق من است. من با هیچ يك از نزدیکان خود جریان ارگ و عمل ویس شهید را نظر به گفته شاهدان عینی شما در میان نگذاشته و تائید



نکرده ام ، زیرا که این عمل را من ندیده ام که تأیید کنم. اما این که ویس شهید به اطاق می آمد و باز نزد پدر خود بر می گشت تأیید میکنم زیرا که دو برادر مجروح شده بودند و شهید ویس تا آخرین لحظه در کنار پدر خود شهید داودخان ایستاده بود.»

### سیستانی ، سویدن تاریخ: ۱۴,۰۶,۲۰۱۸

معلوم میشود که آقای داودملکیار باخود عهد بسته است که در عمرش راست نگوید آنهم در حق شجاع ترین شخصیت سیاسی و ملی کشور یعنی داودخان و خانواده فداکارش، خانواده ای که در هنگام بمباردمان ارگ از طرف کودتا چیان، همه گی با قبول مرگ درکنار رهبر بزرگ و دلیر خانواده خود ایستادند و مرگ مردانه و شرافتمندانه را بر فرار ترجیح دادند و سرانجام همگی جام شهادت نوشیدند و تنی چند با آنکه هدف مرمی کودتا چیان قرار گرفتند ولی زخمی و خون چکان بر زمین افتادند و زنده ماندند.

داودملکیار که بجزدروغ گویی راه دیگری برای کسب شهرت بلد نیست، حال در حق آن شهید قهرمان در هشتم ثور ۵۷ بحواله عروس آن خانواده ، حرف های هذیان گونه به خوانندگان تحویل میدهد تا دروغ های خود را راست جلوه داده باشد و اینکار او در واقع برأت دادن جنایتکاران خلقی - پرچمی در شب ۷ ثور است.

داودملکیار نه ژورنالیست است و نه با اصول و معیارهای ژورنالیسم بلدیت دارد. ژورنالیست دروغ نمی نویسد و وجدان خود را در بیان یک حادثه تاریخی حاضر و شاهد میگیرد تا قلمش راه دروغ و افتراء نیپماید. داودملکیار نه توان پاسخ به سوالات آقای انجنیرنجیب داوری را دارد و نه از آقای داکتر سیدعبدالله کاظم را و نه از آقای جمیلی را و نه از آقای حسیب الله را و نه از آقای وطن دوست را و نه از داکتر حیدری را. من میخواهم نوشته موجز و مختصر آقای عبدالستار را

باردیگر تکرارکنم که میفرماید: «جناب داود ملکیار! لطفاً نه خود راریشخند کنید و نه به هوش و فراست خوانندگان این وب سایت وزین توهین کنید. اگر اسناد و دلایل محکمه پسند ندارید - که ندارید - لطفاً این داستان یک زاغ و چهل زاغ را ختم کنید و اعتراف کنید که خام پورته کرده اید.»

حسیب الله از آلمان، تاریخ ۱۷/۶/۲۰۱۸:

«سطور میهن دوستانه و مردم دوستانه را که محترمه خانم نصیبه اکرم حیدری و همچنان سطورى علمى را که جناب محترم دکتور واحد حیدری در ارتباط اتهامات جناب داود ملکیار نوشته اند، باید در حاشیه شهادت نامه کانکورزدگی جناب داود ملکیار نوشت، تا آنکه درسی باشد برای همه کمطرفانی که در عقب انسانهای شریف، بشر دوست و ملیگرای ما چون مرحوم داود خان شهید به یاوه سرائی های عقده مندانه به اصطلاح "قد بلندک" مینمایند!

من شخصاً از خدمات مطبوعاتی افغان جرمن آنلاین اظهار قدر دانی و سپاس می دارم که در افشای یاوه سرائی یاوه سرایان و سطحی نگرانی چون داود ملکیار سعی و کوشش نموده اند، زیرا این یک حقیقت تلخ جامعه ما است که نابخدانی با اراییه تراوشات ابتدائی ذهنی شان، با سطحی نگری های شان، با عقده مندی های شان، فضای جامعه جنگزده ما را غبار آلود تر و تیره تر می نمایند! افرادی مانند داود ملکیار که برای خودشان و نه برای جامعه جنگزده ما و نه هم برای بشریت کدام چیزی واقعی و سالمی برای تقدیم نمودن دارند، کوشش دارند با ادعا های بی جا، اتهامات بی اساس برای شان نامی کمائی نمایند.»

آقای حسیب الله علاوه میکند: «برای رد یابی دلایل اصلی این همه اتهامات بی اساس آقای داود ملکیار، به نظر من زمان و یا

تاریخ این نوع تخریبات ضد منافع ملی و استوار به "تخیلات" و "حدسیات" آقای داؤد ملکیار را نباید از غور و دقت دور دانست: آقای داؤد ملکیار بعد از چهل سال، درست زمانی که از چند سال بدینسو قدر و منزلت و روحیه وطندوستی شهید داؤد خان، به شکل روز افزون قلب های اکثر هموطنان عزیز ما را در داخل و خارج مملکت تسخیر می نماید، در حالت و وضعیتی که تجلیل روز شهادت سردار محمد داؤد و نظریات بشر دوستانه و ملیگرایانه وی لرزه بر اندام تمامی وابستگان بر پا نموده است، در حالت و وضعیتی که روسیه و امریکا بخاطر منافع اقتصادی شان به انواع مختلف نفوذ شان در داخل افغانستان عزیز ما شدید ترین کوشش های شانرا دنبال می کنند، درست در همچو زمانی به اصطلاح "شوق تحقیقی" آقای داؤد ملکیار تور می خورد. آیا این یک تصادف است که درست زمانی که از دو سال به این طرف، بلخصوص در همین سال، که در روز شهادت داؤد خان یک تجلیل بی سابقه ای از وطندوستی داؤد خان در داخل و خارج کشور به عمل آمده است، آقای داؤد ملکیار خواهان آن شده اند که با هر چه اتهاماتی که در اتهامدانی جناب ایشان دارند، جهت مصدوم ساختن نام نیک یک راد مرد تاریخ افغانستان وارد یک بحث اجتماعی شوند؟»

پایان

## مقاله بیستم

## نظریات آقایان جمیلی و احمدفواد ارسلا وقاسم باز در مورد داودخان

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، خوبتر میتوانند در مورد شخصیت او آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان داکتر سید عبدالله کاظم، داکتر اکرم عاصم، انجنیر کریم عطائی، داکتر حسن شرق و عبدالجلیل جمیلی. عبدالعزیز فروغ، از همکاران نزدیک داودخان در مواقع مختلف از کارکرد های وطن پرستانه داودخان در هر دو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، خالصانه و صادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنها که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داودخان ندارند، بسیار کمک میکند.

### آقای عبدالجلیل جمیلی:



دبیلومات سابقه دار و همکار صادق داودخان در عهد صدارتش، خاطره غرور آفرینی از قاطعیت و شجاعت داودخان را در برابر تجاوز بیگانه برخاک کشور قبل از صدارتش چنین حکایه میکنند:

### دانشمند گرانقدر کاندید اکادیمیسین محترم جناب سیستانی !

برادر ارجمند ! میخوام سلام را بشما با تشکر شروع کنم ولی با کمال معذرت بمشکلی بر خوردم که بایست قبل از ابراز ممنویت از لطف شما آن نقیصه ام را - که بایست مدت ها قبل جبره میکردم و نه کرده ام مرفوع سازم و آنهم : بخاطریکه چون هنوز هم آن واقعیت های را که در مورد خدمات صادقانه آن راد مرد تاریخ ساز افغانستان عزیز / شهید محمد داود خان / میدانم و باید میگفتم و مینوشتم مگر هنوز هم که هنوز است نه گفته و نه نوشته ام .

ضمناً به پاس این که درین ایام آتش گرفته وطن ما - قلم های دوزخین و مغرضانه در برابر نوشتن یک حرف راستینی چنان شراره میکنند که در مجمر



آتشین اولاد دور افتاده وطن - تر و خشک و همه را سوختانده و با بی حرمتی های دور از تصور و دشمن شاد کنی / بخصوص در مورد شهید محمد داود خان / ندافی میکنند که بذهن خودم یکی از طرق لگام زدن شان را در پاسخ ندادن مرجح می شمارم که البته نزد

محترمانی مانند شما کم می آیم. **داودخان قوماندان قوای مرکز**

بهر حال با استفاده از فرصت مخصوصاً مطالب مهم نا گفته برای عرضه بشما و دوستان ارجمند دارم که جزو از واقعیت های شاز و نادر دولت مردی - وظیفه شناسی و شجاعت بی سابقه داودخان شهید پنداشته میشود.

مطلب را بیاد خاطرات شخصیت نیک مرحوم / جناب محمد یونس خان نائب الحکومه ولایت قندهار/ متناسب به دوران قوماندانیت قوای مرکز جنرال محمد داود خان و واقعیت‌های محیر العقول خدمت و شجاعت و پندوسانه آن زمان داود خان شهید در راه تمامیت ارضی افغانستان - ذیلاً بشما عرضه میدارم.

مرحوم محمد یونس خان انسان خلیق و اجتماعی بود که از سردار خطاب کردنش - ما نند داود خان شهید منزجر می شدند .او داماد سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله / صدر اعظم اول افغانستان مستقل در عهد سلطنتت اعلیحضرت مرحوم غازی امان الله خان بودند / و همسر مرحومه شان عمه شهید نوراحمد اعتمادی ، خلیق ترین و شکسته ترین انسانی که عقده داران بی خبر او را مغرور و خودخواه و این و آن میخوانند - بوده است. اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه و محمد داودخان و محمد نعیم خان و اهل و بیت محمد یونس خان مرحوم را کاکا خطاب میکردند. او اولین رئیس بلدیة شهر کابل در دور حکومتداری محمد هاشم خان بود و در ایامیکه شهید محمد داود خان قوماندانی قوای مرکز را با وزارت حربیه / دفاع امروزی / مرحوم سپه سالار شاه محمود خان غازی - عهده دار بودند - محمد یونس تبدیلاً بحیث والی ولایت قندهار/ بعد از محمد داود خان / مقرر شدند .

ازینکه با لطف همیشگی خود شان و دوستی با پدر مرحوم روابط نزدیکی داشتیم - در دور ریاست جمهوری داود خان شهید - با اطلاع از مریضی شان بعیادت شان میرفتم و مجلس با معلومات و پر ثمری میداشتند و روزی در مورد سوابق کاری و جرأت بی نظیر حریت پسندی و وطن دوستی داود خان شهید چنین گفتند :

چون سوابق کاری وزارت امور خارجه افغانستان را داشتم و سوالی هم در مورد حل منازعه مشکل سر حدی با ایران در قسمت اسلام قلعه مطرح بود - برویت آن - نامه رسمی و امریه حکومت را بحیث رئیس هیأت حل منازعه ذات ا لیبینی سرحدی بین دو کشور ایران و افغانستان طی مکتوب وزارت امور خارجه دریافتیم و بایست بزودی به اسلام قلعه میرفتم و با رسیدن بدانجا متوجه شدم که سفیر ایران در کابل هم که رئیس هیأت دولت ایران بود بدانجا رسیدند - مذاکرات دو روز دوام کرد ولی جانب ایرانی باز هم بر فیصله و تصمیم قبلی طرفین که با وساطت دولت انگلیس صورت گرفته و نهائی شده بود پا فشاری تجدید نظر داشتند تا:

ساحه مثلثی بر آمدگی مانندی را که ضلع طولانی و پایانی آن متصل به خاک افغانستان و بالاتر از ۳۰۰ متر بود و خط عمودی آن تا رأس مثلث بالاتر از ۱۰۰ متر و بخاک ایران وصل می شد؛ ایرانیها می خواستند که همه این ساحه را به ایران واگذار شویم - چون به توافقی نرسیدیم نتیجه را بوزارت امور خارجه اطلاع دادم و ازینکه جنرال محمد داود خان علاقه مفرط شخصی به این معضله داشتند راپور شفوی خود را به ایشان هم مخابره کردم.

دو روز بعد مرکز تلفون / سیستم آنروز / بر من صدا کرد که قوماندان صاحب قوای مرکز در لین استند لطفاً گوشی را بر دارید. با بر قراری تماس و شنیدن صدای غیر طبیعی محمد داود متوجه نزاکتی شده و بعد از سلام و احوال پرسی عاجل خواستم سوالی کنم که ایشان با صدای نظامی و احساسات افغانی گفتند - نائب الحکومه صاحب بدقت گوش کنید - همین لحظه مقامات سرحدی و کمیساری ما در اسلام قلعه خبر دادند که دولت ایران به ادامه مذاکرات توجه نکرده و یک ساعت قبل در همان ساحه قوای مجهز نظامی خود را

پیاده کرده و آنرا اشغال کرده اند . وزیر امور خارجه ما سفیر ایران را خواسته و به او گوشزد شده است که اگر ایران بزودی و فوری قوای خود را از آن ساحه خارج نکند جانب افغانستان آنرا تجاوز غیر قانونی شمرده - بزودی با قوا آن ساحه را دوباره اشغال خواهد کرد! و هدایت صریح بشما این است که اگر با رسیدن به آنجا هنوز هم قوای ایران بر همان ساحه باشد منتظر هدایت ثانی نمانده فوراً و بی دریغ امر حمله و اور! را به کندک تان بدهید و به فرقه نظامی هرات هم هدایت صریح داده شده و بلا معطلی به امداد تان میرسند تا آنها را از خاک افغانستان بیرون بیندازید فلها بشما هدایت اکیداً باز هم این است که بعد از ختم مکالمه و بصورت عاجل در رأس قوای نظامی کندک مخصوص قول اردوی قندهار بطرف اسلام قلعه حرکت کنید - مگر متوجه باشید که اگر باز هم قوای ایرانی بر همان ساحه بودند - فوری و بی دریغ و بدون هدایت ثانی امر حمله متقابل را بر قوای ایران صادر کنید و اما از جریان بر خوردها مستقیماً با ما بتماس باشید.

در همین لحظه قوماندان قول اردو و قوماندان کنک مخصوص وارد شده آمادگی کامل خود را برای حرکت به اطلاع رسا نیده و در ظرف چند دقیقه حرکت کردیم .

ولی با رسیدن به اسلام قلعه - جز آثار نقش تیر های عراده جات و زنجیر های تانکها و نقش بوتهای عساکر ایرانی تا فاصله های دوری که شهر تایبات شان میرسید - اثری از قوای ایران ندیدیم و قوماندان سرحدی و کمیسار افغان میگفتند که یک دو ساعت بعد از راپوری که از تخطی بالقوه ایران بمرکز دادیم - نمیدانیم چه شد که همه شان فوری و یک سره از آن نقطه نه- بلکه تا شهر تایبات ناپدید شدند . که این شهامت و طن دوستانه و آزاد منشی با دسپلین را باید تکریم کرد



و نازید! [ اینهم سندی دیگر از قاطعیت و وقار ملی داودخان! ] اما خیمه زنی خوجه نین بازیهای جهاد چوران و تفاله خوران میلیارد ر شش جهت نوکر و حکومتک لبلبو پیوند را چه باید نامید؟! « پایان ( ۱۷ / ۶ / ۲۰۱۷ ) ( مقاله دو خاطره از آقای جمیلی، )

### آقای احمد فواد ارسلا

ماستری در مطالعات تحلیل استخباراتی  
 ماستری در مطالعات امنیت ملی / منطقه ای  
 تمرکز در آسیای جنوبی / مرکزی / خلیج



آقای ارسلا، در جواب داودملکیار که مساله پشتونستان را نتیجه پشتون خواهی افراطی داودخان میدانند، مینویسد: « باید در نظر داشت که موضع یک دولت و یک زعیم

سیاسی چیز دیگری است و خواهش و آرزوهای قلبی و حتی بلند پروازی چیز دیگری است، و واقعیت های عینی و سیاست چیزی دیگری است. هر دولت خواهش محکم شدن قوتش و بیشتر شدن نفوذ را دارد و خواهد داشت و از هر راه وسیله ممکن در پیشبرد اهداف خود نظر به توانائی ها و شرایط موجود ملی و بین المللی خواهد کوشید.»

ار سلا در باره داودخان مینویسد :

«... از نظر من شهید داود خان در مراحل مختلف حیات سیاسی اش در این مورد [پشتونستان] کوشش ملی و شرافتمندانه برای استحکام قدرت و قوت و سربلندی افغانستان کرده است و در سیاست مواضع نظر به واقعیت های موجود گرفته است، و این را

میگویند سیاستمداری-که صحبتش با کیسنجر و بعداً مذاکرات با بوتو در همین ارتباط شرایط و واقعیت ها است. منافع ملی افغانستان اولویت داشته و دارد- دفاع از حقوق ملت پشتون و بلوچ و یا هر خیال دیگر اهمیت درجه دوم دارد. به نظر من اگر کسی کوشش داود خان را در عادی ساختن روابط با پاکستان، ترس وی از کوشش ناکام و ضعیف و شکست خورده و شرم آور افراطی های اسلامی (حکمتیار-مسعود وغیره) رنگ بزند ، یا از مسائل معلومات کافی ندارد ، یا به پاکستان و افراطی های اسلامی خوشخدمتی میکند ویا اینکه از عقده ضد داود خان به ناحق موضوع میسازد.»<sup>۶۴</sup>

آقای ارسلا، از قول دیپلومات نامدار کشور مرحوم عبدالرحمن پژواک مورد داودخان، آقای ارسلا میگوید: «محرّمه پروین پژواک در مقاله از خاطرات عبدالرحمن پژواک سیاستمدار نخبه افغانستان پیرامون خط دیورند درهمین وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین چنین نوشته اند: "اما بعد از آن به من معلوم شد سردار محمد داوود خان اصولاً مرد صبور و متحمل است، زیرا می دانست لهجه جنرال ایوب خان تهدید آمیز است اما آنرا به روی خود نمی آورد و ترجمه مرا مد نظر می گرفت." که این هم یک نمونه دیگر در مورد سیاستداری و شخصیت شهید داود خان است. (برای اطلاع بیشتر از نظریات مرحوم پژواک به مقاله من (فدای همت مردی که تن به ننگ نداد) رجوع شود)

آقای ارسلامی افزاید : « شخصیت متین و منطقی و هوشیار شهید داود خان هم در مذاکره ای وی با کیسنجر و هم در توضیحات

<sup>۶۴</sup> - احمد فواد ارسلا، شهید داود خان و افغانستان و پاکستان و ...افغان جرمن آنلاین، ۲۰۱۷/۲/۱۹

محترم داکتر شیرزوی مشاهده میشود که وی همانند ملت افغانستان و زمامداران دیگر افغانستان در مورد حق خود ارادیت ملت پشتون و بلوچ مواضع با ثبات داشته است. در هردو نقل قول اگر به صورت کامل و بیغرض خوانده شود شهید داود خان حق مردم پشتون را تذکر داده است . «

( احمد فواد ارسلا، شهید داود خان و افغانستان و پاکستان و ...افغان جرمن آنلین، ۲۰۱۷ / ۲ / ۱۹ )

### نظراقای قاسم باز در مورد داودخان:

یکی از با سپاس ترین اشخاصی که شهید داودخان را از نزدیک دیده و با آن زعیم نامدار کشور از طریق پدر و برادران خود محشور بوده، آقای قاسم باز، برادر شهید عبدالمجید سریاور رئیس جمهور داودخان و فرزند شهید بازمحمدخان منگل دوست و شخص مورداعتماد داودخان است. او مینویسد:

#### **شهید سردار محمد داودخان را باید از سر شناخت !**

آنکه وطن پرستی و صداقت جزءمنش و سرشتش بود چیزی مشهود بود، علاوه بر آن از سجایای نیک انسانی برخوردار بود، تا جایکه به همه اراکین دولت عصرش نور از افتاب روشن و چون چرخ از افلاک مبرهن است، که سردار محمد داودخان شهید در طول مدت ده سال صدارت و چار سال و نه ماه ریاست جمهوری اش افزون بر اینکه:

۱- یک افغانی معاش را از بودیجه دولت افغانستان اخذ

نکرد.

۲- تمام جایدادی را که از کاکایش به ارث برده بود به دولت و دهاقینی که انوقت بالای زمینهای مربوطه کار میکرد، در زمان تصدی ریاست جمهوری خود رایگان توزیع نمود.

۳- اضافه بر ان یک شفاخانه نسایی و ولادی بنام هاشم ژیرنتون که بعدها در زمان حکومتداری خلق و پرچم بنام ملالی ژیرنتون مسما گردید به ظرفیت صد بستر با تمام لوازم طبی که مجهزترین شفاخانه در منطقه و آن عصر و زمان بود از پول شخصی خود اعمار و به موسسه سره میاشت بخشید.

۴- یک خانه تفریخی که از سردار محمد هاشم خان در پغمان به وی به ارث رسیده بود وی ان خانه تفریخی خویش را در زمان تصدی امور ریاست جمهوری به ریاست هوتلها وزارت مالیه بخشید.

۵- تمام زمینهای زراعتی که در جلال اباد، سروبی، چهلتن پغمان، کارزمیر شمالی، داشت انرا به دهاقین که بالای ان کار میکرد مفت و رایگان توزیع نمود.

۶- هیچ وقت غیر از اوقات رسمی از موتر دولتی استفاده نکرد.  
۷- تا جایکه یکعده دوستان می دانند یک پسر مرحوم داودخان در وقت زمامداری ریاست جمهوری پدر خود در افشار قرغه دوره مکلفیت و خدمت عسکری را مثل دیگر هموطنان در ان غند تعلیمی سپری نمود.

۸- نظر به فرمان که وی از درک کمبودی گوشت که باید دردفاتر دولتی هفته دو روز گوشت پخته نشود وی ان فرمان را اول بالای خود و مامورین ریاست جمهوری و فامیل خود تطبیق نمود.

۹- روزهای رخصتی و تفریخی خود را اکثر اوقات همراه با فامیل خود صرف احوال گرفتن ان پروژهای عمرانی که در زمان ریاست جمهوری وی تحت کار بود دیدن میکرد. به ساز و سرود،

شکار مثل دیگران علاقه نداشت از زندگی بسیار مجلل خوش اش نه میامد ، وی در خانه که از خشت خام ساخته شده بود زندگی میکرد، در اوقات غیر رسمی ساده میپوشید، پنج وقت نماز میخواند، روزہ میگرفت، نکات میداد، و قرباتی میکرد، وی در اخیر عمر خویش به زیارت کعبه شریفه مکه مکرمه نایل گردید، از نوشتات الهولوی نفرت داشت، به قهقهه خنده نمیکرد، در مقابل استدلال قوی دیگران به سخن خود پافشاری نمیکرد.

۱۰- یگانه عشق و علاقه وی ابادی وطن بود، به دشمنان وطن قاطعانه برخورد میکرد، شخص بسیار مهربان بود. در دوستی و دشمنی جوهر نداشت.

۱۱ - شهید سردار محمد داودخان عزت ، جلال و ددبیه خاندانی و قدرت سیاسی فامیلی خود را به هموطنان خود دو دسته تقدیم کرد ولی این ما بودیم که قدر ان تخفه گرانبها را ندانستیم .

۱۲- وی در تمام دوره ریاست جمهوری خود یک شب هم در ارگ ریاست جمهوری سپری نکرد. اگر از جاده انصاف در نگذاریم تاریخ نه تنها در افغانستان عزیز بلکه در سراسر جهان از چنین شخص غریب پرور گواهی نمیدهد.

ارزش سخن چنان است که گاهی عالمی را در چند جمله میتوان گنجانید و بیان کرد مگر من آنچه در دل دارم نمیتوانم بیان کنم ، از طرفی هم زندگانی اشخاص بزرگ ابعاد گسترده ی دارد که بدون دانش و بینش نمیتوان در مورد سخن گفت.

فلهذا از غلبه بی اتفاقی در این عصر بهمین اکتفا مینمایم و از بارگاه خداوند عزوجل تمنا دارم جنت نعیم را جایش گردانیده و در رحمت خود را برویش بگشاید. امین یا رب العالمین.»

پایان ۲۰۱۷/۱۲/۲۷

## مقاله بیست و یکم

پیام داودخان به مردم افغانستان  
از زبان داکتر حسن شرق

داکتر حسن شرق که ربع یک قرن (از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸) در متن و بطن رخداد‌های سیاسی کشور قرار داشته است، به نظر من آنکسی نیست که فرهنگ می‌خواهد از او یک چهره کمونست در زیر ریش داودخان نمایش دهد.

از نوشته‌های اخیر داکتر حسن شرق (کودتای پنجم سرخ یا سیاه) در افغان جرمن آنلاین برمی‌آید که او نه پرچمی بوده و نه خلقی و نه اخوانی، و نه به چنین چیزی خودش اعتراف یا اشاره‌ای کرده است. ولی بدون تردید رهبران خلق و پرچم و جمعیت‌های اخوانی را بخوبی می‌شناخته، و اهداف سیاسی و ایدئولوژیک آنها را می‌دانسته است و خواهی نخواهی، داودخان را در جریان می‌گذاشته است.

همچنان از نوشته‌های داکتر حسن شرق، آرزوهای یک انسان مصیبت چشیده که جز آزادی و عدالت و دموکراسی و محو فقر و بیسوادی در کشور چیز دیگری نمی‌خواهد، حس میشود. و این آرزوی هرانسان وطن پرست و ترقیخواه این کشور است و نباید به معنی چپی و کمونست تعبیر و تأویل شود.

داکتر حسن شرق دشمنان و مخالفان زیادی دارد و این قلم در صدد دفاع از عملکرد وی نیست، زیرا خودش صاحب قلم است و هم بهتر از هر کسی دیگر میتواند از خود دفاع کند و کتاب اخیرش سندگویای چنین پاسخی است. اما دفاع از حقیقت باید نزد انسان با وجدان از هر مناسبت دیگر با ارزش تر باشد.

داکتر حسن شرق کار خوبی نمود که چشم دیده‌ها و تجربه‌ها و دانستنی‌های خود را به حیث یک شاهد و ناظر آگاه از نظام سیاسی سلطنت و چگونگی تعویض آن به رژیم جمهوری در آخرین سالهای زندگی اش در غربت نوشت و به نسل‌های آینده به میراث گذاشت.

من فکر میکنم که او خواسته است از تجارب خود در حیات سیاسی اش، برای فرزندان کشور درسهای خوب تاریخی ارائه کند تا از آنها بیاموزند و از ناکامی‌های شان عبرت بگیرند. داکتر شرق در کتاب اخیرش همانگونه که از اتحاد و یک دلی تعدادی از افسران جوان تحت رهبری داودخان و موفقیت شان در تغییر رژیم سلطنتی بحث رانده است، از علل فروپاشی اولین دولت جمهوری که روزی برای تاسیس آن با هم متحد شده بودند، مگر در اثر سوء تفاهم و خود خواهی و مخالفت‌های شخصی، خود زمینه سقوط خویش را فراهم ساختند بخوبی سخن رانده است.

خصوصیت دیگر نوشته‌های داکتر شرق آنست که گفته‌هایش در شرح رخداد‌های سیاسی زمان داودخان با حقیقت حیات سیاسی رئیس جمهور وفق دارد و از گزافه‌گویی و گمانه‌زنی و تهمت میرا است. در کنار این دو نکته، شرق یک چیز دیگر را هم میخواهد به خواننده بگوید که او یکی از همکاران صادق و همفکر داودخان بوده است و هرگز به ولی نعمت خود خیانت نورزیده و هر نوع اتهام خیانت

از جانب او به داودخان، دروغ محض است و جزافترا و تهمت از سوی دشمنان او چیزی بیش نیست. از این لحاظ نوشته های داکتر شرق در مورد داودخان و چگونگی کودتای ۲۶ سرطان و پیامد های آن بیشتر قابل اطمینان و اعتماد به نظر می آید.

از آنجایی که داکتر حسن شرق بعد از سردار نعیم خان، نزدیک ترین و با اعتبار ترین همکار شخص داودخان بود، واز آنجاییکه داودخان یک شخص مسلمان و دارای طرز تفکر ملی بود، نمیتوان تصور کرد که منشی یا مدیر قلم مخصوص او کسی باشد که صاحب افکار یا تمایلات کمونستی باشد. بنابراین میتوان گفت که داکتر حسن شرق نیز مثل داودخان دارای طرز تفکر روشنفکرانه و روحیه وطنخواهی و ملیگرایی بوده است. و این نزاکت اداری را او بهتر از هرکس دیگری درک میکرد و میدانست که گرایشات غیر اسلامی در دستگاه حکومت داود خان عاقبت و پیامد ناگوار و سنگین دارد. بنابراین کمونست خواندن داکتر حسن شرق مثل آن است که کسی بگوید: داودخان دارای اندیشه های چپی یا کمونیستی بوده است؟ و چنین گفته یی معلومدار عاری از حقیقت است و برای ملت افغانستان و شورویها در عمل ثابت شده بود که داودخان نمیتواند کمونست باشد، بنابراین او را با تمام امیال ملی و مسلمانی اش قبول کرده بودند تا با تعقیب سیاست بیطرفی نه غربی باشد و نه شرقی.

### پیام داودخان چی بود؟

برخی با حدس و گمان میگویند که داودخان، داکتر حسن شرق را بخاطر تمایلات چپی و وابستگی اش به پرچم، از معاونت صدارت دور و به سفارت درجاپان تبعید نمود. اما خود شرق میگوید:



«زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوء تفاهم ایجاد می شود، هم مقاومت و هم پایداری، و هم دوری جستن از قبول مسئولیت (به شهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می کند. و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نفری که در رأس قدرت قرار گرفته بودند، برای منافع ملی و نسق اداری مملکت، عقب نشینی می کرد. و از آنجایی که سوء تفاهم یک جانبه بود، به آسانی می شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعی کنار رود. از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کردن افواهاات جنجال برانگیز و جلوگیری از برخورد احتمالی کودتاچیان با یکدیگر شان کنار رفتم. ورنه ایجاد خرخشه و تولید درد سر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ و تفنگی. بناءً اگر با وجود اتهامات دُم به دُم و تعقیبات پیگیر در کابل هم می بودم تنها چیزی که می شد اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان ۷ ثور می بود و باقی هیچ.»

داکتر حسن شرق، کودتای پنج سرخ یا سیاه، قسمت ۱۲، جولای ۲۰۱۶)

شرق دلایل دیگری هم برای دور شدن خود از کابل بیان کرده و آن افواهاات و تقاضای های پیهم شاه و خانواده شاهی به داودخان برای دور کردن شرق از قدرت بود تا آنجاکه روزی خود داودخان به شرق شکایت میکند و میگوید که ازین همه شایعات نزدیکان شاه و خانواده ام در باره شما خسته شده ام. از اینجاست که داودخان برای قطع این افواهاات و رساندن پیام خود به مردم توسط شرق، ابتدا سفارت فرانسه و بعدجاپان را به او پیشنهاد میکند و شرق هم بلا درنگ سر اطاعت و رضائیت می جنابند.

شرق مینویسد: « چون رفتی جاپان بودم میسر نشد که از نتایج سفر شان [داودخان] مطلع شوم. ولی به هر صورت همین که میخواستم از اوشان خداحافظی کنم چند لحظه ای به من نگرسته

گفت: داکتر جان می دانم از پیش آمدی که به آن رو به رو شده ای خوش نیستی، ولی خوشم به اینکه اگر یکی از دوستانم [اشاره به من] زنده بماند تا به مردم افغانستان بگوید که:

**داود شما را دوست می داشت، سوگند به خدا که بالاتر و**

**بیشتر از همه چیز و از همه کس.»**

( داکتر شرق، کوتای پنجم سرخ یاسیاه... قسمت دهم، افغان جرمن آنلاین ۲۱ جون ۲۰۱۶ )

شرق علاوه میکند: در حالیکه از گفته بدون مقدمه اش دلگیر شده بودم، گفتم: خدا نکند چنین حادثه شومی در افغانستان روی دهد. گفت: در این دنیای پر آشوب همه چیز امکان پذیر است. و سپس برای خداحافظی مرا بغل گرفت که متوجه شدم اشک در چشمانش حلقه زده بود. عشق آتشین وی به مردم و سرزمینش و گرمی آغوش او، چنان مرا به جوش آورده بود که اگر به خیالم نمی گذشت که نکند احساس مرا تلقی به زبونی از دست دادن مقام و قدرت کند، به پاداش یک قطره هزار قطره نثار پایش میکردم. روزی که راهی جاپان بودم، محمد نعیم برادر و پسران محمد داود در میدان طیاره به وداع آمده بودند و هکذا دردهلی تورپیکی دختر بزرگ محمد داود با شوهرش نظام جان که سکرتر سفارت دهلی بود از ما استقبال کردند.» ( همان منبع )

به نظر من، برای یک روستازاده پا برهنه، که بجز یک قلب سرشار از وفا و صفا و یک مغز دراک، هیچ چیزی در بساط نداشت، و از برکت ذهن ذهین و مغز فعال و هوش دراکش توانسته بود خود را تا مقام مدیریت قلم مخصوص صدراعظم قدرتمندی چون داودخان برساند و آنقدر مورد اعتماد باشد که تصمیم برای سرنگونی رژیم

شاهی را با او در میان گذارد و پس از پیروزی او را بحیث معاون خود تعیین کند، نمیدانم چه افتخاری بالاتر از آن خواهد بود؟

داکتر شرق توانسته بود اعتماد صدراعظم و بعد رئیس جمهور و تمام خانواده اش را چنان بخود جلب کند که هنگام وداع، برایش اشک بریزند و با ریختن این اشکها از وی قدرشناسی نمایند و بعد او را به حیث نزدیک ترین دوست خود تا میدان هوایی بدرقه نمایند؟ به گمانم که اعتماد پایدار داودخان در هر دو دوره اقتدارش به داکترحسن شرق، بزرگترین افتخار معنوی و سیاسی برای شخص داکتر شرق خواهد بود.

داکتر شرق نیز در نوشته هایش همواره ارادت و اخلاص خود را به ولی نعمتش داودخان صادقانه ابراز کرده و یکجا چنین مینویسد: «از آنجایی که پس از کشته شدن نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین یکی به خنجر شاگرد و دیگری به شمشیر استاد (روس ها)، در زعامت ببرک کارمل...زمینه آن مساعد گردید تا داستان اینکه چرا سقوط کردیم را دنبال کنم.

اولتر از همه با شتاب زدگی جهت ادای احترام به دروازه خانه محمد داود شتافتم. خانه ای که از طفل گهواره تا راد مردان هفتاد ساله اش به دست فرزندان ناخلف و از خدا برگشته وطن شهید شده بودند. خانه ای که اولین سنگ تهداب جمهوریت برای سعادت و سربلندی، برابری و برادری مردم افغانستان در آن گذاشته شده بود، اکنون در حراست چند سرباز شوروی و دو سه بغچه بردار وطنی بود، که بدون توجه به آنها به روح پاک محمد داود و شهدای هم رزمش از خداوند بزرگ طلب مغفرت می کردم که یکی از محافظین خانه به کنایه گفت:

کاکا جان، اینجا زیارتگاه نیست!

گفتم: به شما نه، اما به من هست.

و از آنجا دور شدم.» (داکتر شرق، قسمت دهم،)

### **بذل و بخشش داودخان به مردم و همکاران محتاج:**

ذکر این بخش از خصوصیت زندگی داودخان برای من تازه و بسیار جالب است و بجز آقای قاسم باز که در مقالات خود به این صفات نیک داودخان اشاره کرده، از زبان شخص دیگر نزدیک به داودخان تا حال گفته نشده است و من فکر میکنم برای بسیاری دیگران هم دلچسپ خواهد بود.

داکتر شرق مینویسد: «محمد داود شخص متمول، و منسوب به

یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد. اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسه خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش (خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود. چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهر آرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل و به سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در سال ۱۳۳۱ش به سره میاشت بخشید. متعاقباً در ساحه... جریب شفاخانه دوصد بستری در املاک شخصی شان (باغ شهر آرا) از فروش

قسمت دیگری از املاکش در آهنگران آباد (شفاخانه هاشم خان) و سپس آنرا جهت استفادهٔ مریضان نادار به وزارت صحت عامه واگذار شد (سال ۱۳۵۳ ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانهٔ دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پنجاه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا در آن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیهٔ طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند. متباقی زمین های خویش را در شهرآرا جهت اعمار کتابخانهٔ عامه در سال ۱۳۵۴ ش ذریعهٔ یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. همچنان از پنجد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن (دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار [درسال] (۱۳۴۶ ش) قبالةٔ شرعی داده بود. خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب) در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ ش به دولت واگذار شدند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانهٔ نشیمن وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قوماندهٔ سقوط سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگهٔ افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود (دلو ۱۳۵۵ ش)، جادهٔ خانهٔ مذکور را به نام جادهٔ "۲۶ سرطان" (روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد. به آن سبب بایستی خانهٔ مذکور با جلب رضایت ورثه

محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند. به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان از سال ۱۳۵۲ ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجالت و سرافکنده می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.» ( داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

### مساعدت مالی داودخان با عبدالقادر واسلم وطنجار :

شرق میگوید: آنچه گفته را به این داستان کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود. زیرا طوری که گفته شد، او کمک می کرد، اما به کسی که واقعا در مانده می بود و شخصا او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد. در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با اولی توسط پاچاگل وفادار و با دومی ذریعۀ محمد سرور نورستانی ( قوماندان قوای ۴ زره دار) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنها را به رویت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت. ( داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

داکتر شرق اشاره میکند: «زمانی که عبدالقادر در زمستان ۱۳۵۶ مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش جهت تدای به هند می فرستد و همچنان برای تکمیل

خانه نيم کاره محمد اسلم وطنجار مبلغ صد هزار افغانی کمک مالی می کند.

آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را در باره محبت های رئیس جمهور خصوصا به عبدالقادر داشته باشند، بهتر است به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا به عمق دنائت و پستی چهره هایی آشنا گردند که در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خباثت به پادشاه احسان و جوانمردی.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

بدینسان ما به ارادت و اخلاصمندی داکتر شرق به شهید داودخان آشنا میشویم و درمی یابیم که او در مدت همکاری نزدیک خود با داودخان آنقدر تجربه و دانش اداره کردن را فرا گرفته بود که بهتر از از بسیاری وزیران میتوانست امور یک وزارت را به پیش ببرد، ولی او که نیتی برای رسیدن به مقام وزارت نداشت، هرگز از صدراعظم تقاضای چوکی وزارت، نکرد و مدیریت قلم مخصوص صدارات داودخان را بالاتر و برتر از هر مقام دیگری شمرد و تا آخر به همان مقام با اعتبار مدیریتی قناعت کرد که داودخان آنرا میخواست. بگذریم از اینکه او اولین کسی بود که حاضر به قربانی خود در راه تغییر نظام شاهی به نظام جمهوریت

### گردید!

زهی شهامت و مردانگی آن شهید دلیر وطن و مرحبا بر روستا زاده کرباس پوش که با شجاعت پیشنهاد آن مردوطن پرست را لبیک گفت!

### پایان

(نشر شده در پورتال افغان جرمن آنلاین ۱۲ / ۷ / ۲۰۱۶)

## گفتار بیست و یکم

### داود خان، خدمتگار بی نظیر افغانستان

داود خان، آن شخصیت ملی است که دو ویژه گی او را از سایر رهبران و شخصیت های سیاسی کشور بعد از کودتای ثورتا امروز متمایز میسازد:

۱- وطن پرستی داودخان، و حفظ غرور ملی وی در برابر زورگویی و دیکتته تکبرآمیز رهبران اتحادشوروی سابق در آخرین سفرش به مسکو.

۲- شهامت و تسلیم ناپذیری داودخان به دشمن. داودخان تا لحظه مرگ خود، هرگز در فکر تسلیمی به کودتاچیان که پیوسته ارگ ریاست جمهوری را بمباردمان میکردند و حتی دوسه تن از فرزنداناش را به قتل رسانده بودند، نیفتاد و مرگ را برزنده ماندن و تسلیمی و اسارت در دست خوردهضابطان و نوکران بیگانه ترجیح داد.

نام داودخان همواره با انشکاف و ترقی افغانستان و سهیم ساختن زنان در ترقی و تعالی کشور برده میشود، بنابراین انکشاف و عصری سازی کشور نام دیگر داودخان شهید است.

جاذبه شخصیت داودخان ، در میان نویسندگان و روشنفکران افغان، چنان است که پس از قتل شان، تا کنون ده ها کتاب و صدها



مقاله در باره خدمات وطن پرستانه اش از سوی قلم بدستان داخلی و خارجی نوشته شده است. شخصیتی با چنین ظرفیت کاری چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی، واقعاً برای تاریخ کشور ما افتخار برانگیز است.

داکتر سید عبدالله کاظم اخیراً با نگاشتن کتاب زندگی سیاسی شهید محمداود (در سه جلد) از کارکردهای وطن پرستانه داودخان در هردو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، به تفصیل و خالصانه و صادقانه سخن زده اند که برای آنها که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داودخان ندارند، بسیار آموزنده است.

هموطنان ما می دانند که ، قتل سنگدلانه داودخان و خانواده اش، در بامداد روز ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاجیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت ها و بدبختی ها و خونریزی های پایان ناپذیر در چهار دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داودخان به عنوان یک الترنیتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گسترده‌گی نمی کشید و موقع به تجاوز شوروی و بالنتیجه بخون ریزی های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستورحامیان تنظیمها به ویرانه موحشی مبدل نمیگردید و خون ۶۵ هزار انسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهر را رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت ، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه دار و ندار و

هستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومندترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد و تمام وسایل و تجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگر طیارات حمل و نقل نظامی و ده ها هزار وسایل زرهی و موتوریزه و غیره را با ذخایر راکت های دور برد سکاد و لونا و دیگر تجهیزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبر جمعیت اسلامی ویا رهبر شورای نظار به کشورهای پاکستان و تاجیکستان و غیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پیامد از میان رفتن داودخان، تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه در مدت چهارده سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنائی، اقتصادی و آبیاری و بهداشتی و صحتی و مخابراتی و مواصلاتی و تعلیمی و خدماتی و غیره و غیره بوسیله ایجنت ها و جواسیس پاکستان در لباس رهبران و قوماندانان جهادی در افغانستان از میان رفته و از میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشور نازل کرد و بر اثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک ائتلاف ضد تروریسم بر افغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از اکتوبر سال ۲۰۰۱ بدینسو بمب های چند هزار کیلوئی میریزند و از این کشور لابراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. درحالی که اگر داودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

در مقاله دلچسپ داکتر پروین پژواک، سخنانی به آدرس داودخان از قول مرحوم پژواک بزرگ، بازتاب یافته است که من تا

کنون نظیر آن را از زبان هیچ یکی از رجال سیاسی همزمان داودخان نشنیده ام. مرحوم پژواک در سفریکه با داودخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرد و اوسخان وی را با نرمی ترجمه میکرد است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی (سردار) کشفی نو دست داد. نظریه

اکثریت مردم را که من مایل بودم

برآن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن را نیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار و زیرکنترول او بود.» پژواک ادامه میدهد: «انصافاً [داودخان] شخصی ملی و وطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیر و مثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.» (پورتال افغان جرمن، مقاله پروین پژواک، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲)

کشش شخصیت داودخان بود که داکتر داود جنبش را وادار ساخت به دیدار زهره نعیم، خانم برادر داودخان، در یکی از خانه های نگهداری کلان سالان در لندن برود و با او بحیث شاهدعینی ماجرای قتل وحشیانه داودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷، مصاحبه ای انجام دهد و بعد در بی بی سی انتشار دهد. و متن مصاحبه خود را در پورتال افغان جرمن آنلاین نیز به نشر رساند. خواندن آن مصاحبه چنان تکان دهنده بود که من آنرا به دری برگردان نمودم و داکتر سیاه سنگ را در کانادا برآن داشت تا در جستجوی آن بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴

ساعت واپسین زندگی داودخان ، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه کتابی زیرنام «وآن گلوله باران بامداد بهار» را به هموطنان ما عرضه کند.

کتاب سیاسنگ نه تنها با استقبال گسترده اهل بصیرت افغانستان روبرو شد، بلکه ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده توانای کشور (رحمت آریا) تکمیل و برای چاپ آماده گردید. علاوه بر ترجمه روسی این کتاب ، در کمتر از یک ماه بعد از طبع متن دری آن در مسکو نیز به همت نویسنده و مترجم چیره دست افغان (غوث جانباز) از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت.

**نتیجه کار همین روشنفکران بود که دولت را ودار ساخت تا به دنبال کشف جسد آن شهید قهرمان آستین برزنند و سرانجام بعد از ششماه تلاش و مطالعات زنیکی دولت کرزی موفق به کشف جسد آن شهید راه وطن گردید و در تپه قروغ در جنوب دارالامان با عزت بخاک سپرده شد.**

**نام ویاد آن شهید قهرمان همواره زنده و جاویدان باد !**

پایان ۲۷/۴/۲۰۲۰